
عاشورا
حماسەی
جاویدان
هيهات منا الذلة
سید محمد شفیعی مازندرانی


بسم الله الرحمن الرحیم

عاشورا حماسه جاوید

نویسنده:

محمد شفیع مازندرانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عاشورا، حماسه‌ی جاوید

مشخصات کتاب

سرشناسه : شفیعی مازندرانی، محمد، - ۱۳۲۸

عنوان و نام پدیدآور : عاشورا حماسه جاوید/ نویسنده محمد شفیعی مازندرانی

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ص ۳۹۱

شابک : ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۰-۶۱۲۵۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۶۳۵-۲۰-۶۱۲۵۰۰ریال

یادداشت : این کتاب با عنوان " پیرامون حماسه عاشورا " توسط مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۷۳ نیز منتشر شده است.

یادداشت : عنوان روی جلد: عاشورا حماسه‌ی جاویدان.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۳۸۵] - ۳۹۱؛ همچنین به‌صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : عاشورا حماسه‌ی جاویدان.

عنوان دیگر : پیرامون حماسه عاشورا.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.

موضوع : عاشورا

موضوع : حسین‌بن علی(ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق.

موضوع : حسین‌بن علی(ع)، امام سوم، ۶۱ - ۴ق. -- اصحاب

شناسه افزوده : فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ۱۳۱۰ - ، مقدمه‌نویس

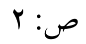
رده بندی کنگره : BP۴۱/۵/ش۷پ۹ ۱۳۸۱

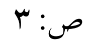
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی : م۸۱-۴۷۰۷۵

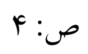
ص: ۱

اشاره





ص: ۳



ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

ص: ۱۴

ص: ۱۵

ص: ۱۶

پیشگفتار

ص: ۱۷

عاشورا، نقطه عطفی است که در تاریخ بشر، از آغاز تا انجام، مانند ندارد.عاشورا، خورشیدی است که درخشش آن، روز به روز بیشتر می شود.عاشورا، در جامعه انسانی، تجلّی عشق به اهل بیت پیامبر است که ضامن سعادت و عامل حیات معنوی جوامع انسانی است.عاشورا، نشان روحیه زنده ظلم ستیزی و حق محوری امّت است.عاشورا، حیات خویش را به خون پاک شهیدانی از تبار عشق مدیون است. و راز جاودانگی آن را بایـد در همت بی مانند و ندای بی نظیر حیات بخش و آسمانی مردی همچون «سیدالشهدا»، حسین بن علی (علیهما السلام) جویا شد؛ حسینی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او با عنوان های: «زینت آسمان ها و زمین»، «چراغ هدایت» و نیز «کشتی نجات» نام برد.روزی «اُبیّ بن کعب» در محضر رسول الله (صلی الله علیه وآله) بود که امام حسین (علیه السلام) وارد شد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) به او نگریست و فرمود: «یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، یَا زَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِینَ»، (۱) .أُبیّ بن کعب با تعجّب گفت: «ای پیامبر، آیا جز تو کسی زینت آسمان ها و زمین است؟»پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ دادند: «ای اُبیّ، سوگند به خدایی که مرا برانگیخت، حسین در آسمان ها، بزرگ تر از زمین است و در قسمت راست عرش الهی

۱- مستدرک الوسائل، ج۵، ص۸۶.

ص: ۱۸

نوشته شده است: مِصْباحُ هُدی وَ سَفِینَةُ نَجاةٍ».(۱) .نیز فرمودند: «اَلا وَ صَلَّی اللهُ عَلَی الْباکِینَ عَلَی الْحُسَینِ»؛ (۲) .«همانا، خداوند بر عزاداران حسین سلام و درود فرستاده است!»و ما اکنون در این مجموعه برآنیم:تاریخ سازان عاشوراورهبر آن نهضت و حامیان و یارانش را بهتر بشناسیم و یاد و خاطره شان را گرامی بداریم و پیامشان را به نسل های بعد انتقال دهیم.آگاهی هایی درباره زندگی آن بزرگواران کسب کنیم و بکوشیم زندگی خود و جامعه مان را با خط و مشی آنان همگون سازیم وهم کاروان آنان باشیم.در این راستا باید:۱ ـ تاریخ نهضت کربلا و شرح زندگی قهرمانان آن را مرور کنیم تا افزون بر الگوپذیری از آنان، نگذاریم حماسه عظیمشان در لابلای تاریخ دفن شود.۲ ـ به بیان ایثار و فداکاری های آنان بپردازیم و همیشه از مصیبت ها و رشادت هایشان یاد کنیم.۳ ـ با دیده عبرت بین و پندپذیر به آنان توجه کنیم.۴ ـ برای پرسش های اساسی در مورد حماسه عاشورا، پاسخ های منطقی ارائه دهیم.وَ السَّلامُ عَلی مَن اتَّبَعَ الْهُدی ـ اَللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا بِحَقِّ عاشُوراءِ

۱– سفینة البحار، ج۱، ص۲۵۷ ؛ ماده «حسن». متن حدیث در منابع معروف به همین صورت آمده و «انّ الحسین» در کنار آن نیست و «هدی» نیز «الف و لام» ندارد. در «معالی السبطین» همین روایت را بدین شکل نوشته است: «الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة». به نظر می رسد مؤلف محترم «معالی السبطین» تحقیق دقیقی در این باره نکرده است؛ زیرا وی این حدیث را به بحار الأنوار نسبت داده، در حالی که در بحار و منابعی که از بحار نقل حدیث نموده اند، همان گونه است که بدان پرداختیم. این احتمال نیز وجود دارد که برخی هنگام نقل حدیث: «...إن الحسین بن علی فی السماء أکبر منه فی الأرض، فإنّه لمکتوب عن یمین عرش الله مصباح هدی و سفینة نجاة...» بحار الأنوار، ج۳۶، ص۲۰۴ به جای کلمات وسط حدیث، نقطه گذاشته اند و در مرور زمان نقطه ها حذف شده، به صورت بالا در آمده است.

۲– همان.

ص: ۱۹

مقدمه

وقتی نگـارش کتـاب «حماسه عاشورا» به انجام رسـید، از اسـتادم، مرجع عالیقـدر، آیت الله العظمی فاضل لنکرانی ـ دام ظلّه ـ تقاضـا کردم مقدمه ای بر آن بنگارند که معظم له یکی از نوشـته های ارزشـمند و پرمحتوای خود، درباره «علم امام حسین (علیه السلام) از زمان شـهادتش» را در اختیارم گذاردند تا بخش هایی از آن را با عنوان «مقدمه» بیاورم.مطالبی که در پی می آید، گزیده ای اسـت از آن نوشـته گرانسـنگ:تواریـخ معتبر و احـادیث مورد اعتماد، همگی شواهـد زنـده و ادّله قطعی است بر آگاهی امام حسـین (علیه السلام) از شهادت خود، در سفر به سوی کوفه.در نقل های معتبر و تواریخ قابل استناد و احادیث مندرج در کتب اخبار ازطرق شیعه و سـنی، نمونه هـای قابل اعتماد بسیاری را در اثبات این سـخن می توانیافت:۱ـ در کتـاب «کامـل ابن اثیر» (۱) آمده است: «عمربن عبـدالرحمان، امـام (علیه السـلام) را از سـفر به کوفه برحـذر داشت. امـام (علیه السـلام) ضـمن تشـکر و ارج نهـادن به تـذکّرات او، فرمود:«چیزی که رخدادش حتمی و انجام شدنی است، تحقّق می یابد؛ خواه از رأی تو

۱– ابن اثیر، الکامل، ج۴، ص۳۷، دار صادر، بیروت.

ص: ۲۰

سرپیچی کنم و یا سخنت را بپذیرم و از سفر به کوفه منصرف شوم.» (۱) ۲. ـ «مروج الذهب» (۲) قصه ورود ابوبکر، عمر بن عبدالله بن حارث بن هشام، برامام و سخنان او را نقل کرده، پاسخ آن حضرت را چنین آورده است:«پسر عموا! خداوند به تو پاداش نیکو دهد، باور و اعتقادت درباره این سفر، تو را رنجور می سازد، لیکن بدان آنچه خواسته پروردگار است، همان خواهد شد.» (۳) .ابوبکر از این سخنِ امام خطر را فهمید و بی درنگ گفت: «ای ابوعبدالله. قیام تو برای خداست و نزد پروردگار ثبت و محاسبه خواهد شد (زیرا با آگاهی از خطر، اقدام به سفر کرده ای.)»۳ ـ به نقل مقتل نویسان، عبدالله بن عمر که در مکه بود، وقتی برای وداع با امام حسین آمد، خطاب به آن حضرت گفت: «من با تو مانند یک شهید وداع می کنم». (۴) .جای بسی شگفت است که بگوییم: عبدالله، پسر عمر می دانست این سفر، سفرِ شهادت است، امّا فرزند علی و سبط پیامبر (علیهم السلام) نمی دانستند!۴ ـ صاحب مجمع البحرین در ذیل واژه «کربلا» می نویسد: «روایت است که امام حسین (علیه السلام) زمین های اطراف مرقد مطهرِ خود را، از اهل نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و به اهالی آنجا هبه کرد و شرط کرد که زائران قبر شریفش را میهمان کنند و مرقد وی را به آنان را نشان دهند».۵ ـ علّامه بزرگوار سید محسن امین جبل عاملی در «لواعج الأشجان» می نویسد:«عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به محضر امام حسین (علیه السلام) (در مکه) آمدند و از آن حضرت خواستند که از این سفر منصرف شود، لیکن امام (علیه السلام) پاسخ منفی داد و فرمود: این مأموریتی است از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و من چاره ای جز انجام آن ندارم.»

۱- «...وَ مَهْمَا یَقْضِ مِنْ اَمْرٍ یَکُنْ، اَخَذْتُ بِرَأْیِک أوْ تَرَکْتُ».

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج۳، چاپ مصر، ص۶۶.

۳- «جَزَاکَ اللهُ خَیْراً یَابْنَ عَمٍّ فَقَد اجْتَهَدْتَ رَأْیَک، وَمَهْمَا یَقِضَ اللهُ یَکُنْ، فَقَالَ: عِنْدَ اللهِ نَحْتَسِبُ اَبَا عَبْدِ الله».

۴- «أسْتَوْدِعُکَ الله مِنْ قَتِیل».

ص: ۲۱

ابن عباس پس از شنیدن این سخن و بیرون آمدن از محضر امام، پیوسته می گفت:«افسوس برحسین! کشته شدن او قطعی است!» (۱) .از این سخن بر می آید که امام مأموریت خطیری از جانب پیامبر دارد و باید آن را اجرا کند و چنین نیست که دعوت مردم کوفه و نظریات کارشناسان، علّت حرکتِ حسین بن علی (علیهما السلام) به جانب کوفه باشد.۶ـ مرحوم سید محسن امین در همین کتاب (۲) می نویسد: «عبدالله پسر عمر ـ به حضور امام رسید و پیشنهاد صلح با گمراهان را داد و آن حضرت را از جنگ برحذر داشت، امام (علیه السلام) در پاسخ وی، به پیش آمدِ صحنه های خونین در این سفر اشاره کرد و فرمود: «در پستی روزگار همین بس که سر یحیی بن زکریا هدیه نابکاری از ستمگران گشت»؛ یعنی، ای اباعبدالرحمان، تاریخ تکرار می شود و ما هم مصمّم بر پیش آمد حساب شده ای هستیم و نیز فرمود: «به خدا قسم! من به هر پناهگاهی بروم، آن قدر پی جویی می کنند تا بیابند و شهیدم کنند. اینان چون قوم یهود که احترام روز شنبه را رعایت نکردند، حرمت مرا محترم نشمرده، در حقّم عصیان می کنند. به خدا قسم! تا خونِ دلِ مرا نریزند، دست برنمی دارند. امّا بدان که سرانجام مردمی ستمگر برآنها حکومت خواهند کرد و آن قدر پست و بی مقدار می شوند که دیگر در جامعه هیچ قدر و منزلتی نخواهند داشت.آری، هرکس سخن از شهادت گفته، امام یا تأیید کرده و یا به طور تلویح و تصریح پیشامد ناگوار در این مسیر را بیان کرده است. حال، با این همه، شایسته است که باز هم بگوییم آن حضرت به امید پیروزی ظاهری از مکه حرکت کرد و تا آخرین روزهای حیات، این امید پابرجا بود و تنها چند ساعت قبل از شهادت به یأس مبدّل شد؟!

۱– علامه محسن امین، لواعج الأشجان، ص ۷۱، انتشارات بصیرتی، قم.

۲– ص ۷۱ و ۷۲.

ص: ۲۲

شهادت امام در کربلا، در میان اهل بیت همواره مطرح بود.زمین کربلا از ۲۵ سال پیش از نهضت عاشورا، شاهد اشک های امام علی (علیه السلام)است. مسجد کوفه سخنان آن حضرت به سعد وقاص را فراموش نکرده است که عمر ـ فرزندِ نالایق سعد ـ را قاتل فرزند عزیزش (حسین) شناساند و البته سخنان پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیش از ولادت یزید در گوش ها طنین انداز بود. آن حضرت فرمود:«مرا با یزید چه کار، خداوند به او هیچ گونه برکتی ندهد. پروردگارا! او را از رحمت خود دور گردان!»؛ «ما لی وَ لِیَزید لا بارَکَ اللهُ فِیهِ، اَللّهُمَّ الْعَنْ یَزید». (۱) .آری، داستان کربلا چیزی نبود که بر خاندان رسالت و آنان که به این خاندان نزدیک بودند، مخفی باشد، بلکه روایت هایی وجود دارد که هر یک از آنها، به گوشه ای از این رخداد پرداخته و از آن پرده برمی دارند؛ به طوری که شخص متتبع یقین و قطع پیدا می کند که این حادثه را، با تمام جزئیاتش، به زبان های مختلف و موارد گوناگون، گوشزد کرده اند.حال چگونه می شود چنین پیشامدی بر شخص امام حسین (علیه السلام) مخفی بماند؟!بعضی گمان می کنند امام حسین (علیه السلام) مصداق گفتار امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ صفین را که درباره کربلا فرمود: «هیهُنا مَناخُ رِکابِهِمْ، وَ مَوْضِعُ رِحالِهِمْ، وَ هیهُنا مِهْراقُ دِمائِهِمْ، فِتْیَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّد یُقْتِلُونَ بِهذِهِ العَرَصَةِ تَبْکی عَلَیهِم السَّماء وَ الاْرض...». (۲) نمی دانست و نیز آگاهی نداشت جوانانی که امیر مؤمنان (علیه السلام) به آنها اشاره کرده، چه کسانی هستند و در چه زمانی کشته می شوند. و چون امام علی (علیه السلام) با اشاره و آوردن ضمیر «هم» بیان کرد، فقط در صحنه کربلا، در آن روز بود که امام حسین خود را مصداق سخن پدر دید، آن هم به صورت تردید!چه اندیشه سستی! اینان درباره امام چگونه می اندیشند که این گونه سخن می گویند! آیا اگر آن حضرت، امام هم نبود؛ بلکه فردی عادی مانند: محمد بن حنفیه این سخنان را

۱- ابن نما، مثیرالأحزان، ص۲۲، مؤسسهٔ الامام المهدی عج.

۲- «این زمین محل پیاده شدن و بارانداز آن هاست و در اینجا خونِ پاکشان ریخته می شود و گروهی از خاندان پیغمبر در خون خود می غلطند» نک: میلانی، قادتنا، ج۶، ص۴۷.

ص: ۲۳

از پدر می شنید و اکنون خود را با صفوف لشکر خونخوار یزید روبه رو می دید،می توانستیم به محمد بن حنفیه نسبت تردید بدهیم؟اشتباه کسانی که اینگونه می اندیشند، اینجاست که گمان کرده اند گفتار علی (علیه السلام) درباره این حادثه در جنگ صفین، منحصر در این یک جمله است، درحالی که چنین نیست. علی (علیه السلام) سخنان دیگری نیز در این زمینه فرموده و در آن آشکارا نامِ حسین (علیه السلام) را برده و از تشنگی او در وقت شهادت در زمین کربلا سخن گفته است.علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب «بحارالأنوار» روایتی را از بعضی کتب معتبر نقل کرده که: روزی علی (علیه السلام) بسیار گریست، وقتی از علت گریه اش پرسیدند، فرمود: «گریه من برای پیروزی نیست؛ بلکه، متأسفم چرا این فرزندم حسین که امروز تشنه کامانی را سیراب کرد، همین سیراب شدگان (از اهل کوفه)، فردا در کربلا او را تشنه کام خواهند کشت.»روشن است که این سخنِ حضرت را، تنها راوی یعنی عبدالله بن قیس نشنید، بلکه بیشتر مردمی که پیرامون علی (علیه السلام) گرد آمده بودند، آن را شنیدند.با این اوصاف، آیا رواست کسی بگوید: امام وقتی به زمین کربلا رسید، احتمال داد گفته پدرش با آن سفر قابل تطبیق باشد؟!قصه کربلا قصه ای نیست که محارم این خاندان، به تمام خصوصیات و حوادث آن آگاه نباشند. در اثبات این سخن، باز هم اوراقی از تاریخ را مرور می کنیم:در کتاب «قاموس الرجال»، در ذیل نام «حبیب»، داستان ملاقات میثم و حبیب آمده است که در شرح حال میثم تمّار می توانید آن را بخوانید.طبری از ابو مخنف نقل می کند: امام حسین (علیه السلام) از مکه با زن و فرزند حرکت کرد و این خبر به محمد بن حنفیه (که در آن هنگام در مدینه بود) رسید. محمد که در تشتی وضو می ساخت، با شنیدن این خبر سخت گریان شد، آن قدر گریست که صدای افتادن قطرات اشکش در تشت به گوش می رسید». (۱) .

۱- تاریخ طبری، ج۴، ص۲۹۷.

ص: ۲۴

در اینجا این پرسش وجود دارد که محمد حنفیه چرا گریه می کرد؟ اگر او هم مانند امام امید به پیروزی داشت، نباید می گریست. اگر خبر تأثّرانگیز نیست و سخن از فتح و پیروزی و امید به پیروزی ملی مردم کوفه است پس گریه برای چیست؟! آیا جز این است که گریه گوشزد یک پیش آمد حساب شده ای است که محارم این خاندان کم و بیش از آن آگاهند؟در کتاب «اربعین الحسینیه» آمده است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: «چون امام حسین از مدینه آهنگ کوفه کرد، زنان بنی عبدالمطّلب مجلسی برای سوگواری فراهم کردند. امام حسین (علیه السلام) چون از این اجتماع آگاه شد، به آن مجلس رفت و فرمود: ای زنان عبدالمطلب، خدا و رسول راضی نیستند این سِرّ ناگفتنی را فاش کنید. شما را به خدا نوحه سرایی نکنید. زنان هاشمی گفتند: ما اگر برای تو نگرییم، گریه خود را برای کدام مظلوم ذخیره کنیم؟ امروز مانند روز رحلت رسول خدا و علی و فاطمه (علیهم السلام) و سایر دختران پیامبر است و اشک های ما بی اختیار جاری است». (۱) .چرا زنان هاشمی محفل سوگواری تشکیل می دهند؟ در حالی که حرکت امام باید زنان حرمسرا و خاندان رسالت را به سرور آورد؛ زیرا سخن از امید به پیروزی و تأسیس حکومت است!بدیهی است، آنان می دانند که این حرکتِ امام به سوی قربانگاه است نه پیروزی و تشکیل حکومت. آنها از رسول خدا شنیده اند که فرزند عزیزش در کربلا شهید می شود و با عزم امام، خاطره های مکنون را فاش می سازند و هماهنگ می گریند و با این کارشان می گویند: «امام در این سفر در خون پاک خود دست و پا خواهد زد!».امام از این آشفتگی و آشکارسازی راز، ناراحت می شود و می فرماید: «چرا سِرّ مکنون را فاش می کنید؟».آنان گفتند: «ای حسین بن علی، ما را از گریه بازمی داری؟ چگونه ساکت شویم و اشک نریزیم؟!»

۱- لواعج الأشجان، ص ۳۰.

ص: ۲۵

ممکن است کسی بگوید: چرا خود را در بن بست می افکنید و می گویید: امام آگاه بود که سرنوشتش چیست؟ در این صورت چرا به یک اقدام مرگبار و تهلکه آمیز دست یازید؟ چرا حادثه ای را آفرید که در آن خود و یارانش کشته شدند و اهل بیتش به اسیری رفتند؟در پاسخ چنین کسی باید گفت حسین (علیه السلام) یک رسالت تاریخی دارد که باید روی تاریخ را سفید کند و آیندگان بدانند خدمتگزار اسلام که بود و چگونه باید باشد؟رسالت او رسالتی بود که از ناحیه مصلحت اسلام، در سرنوشت زندگی امام پیش بینی شده بود و تنها این راه خواسته خداوند متعال و رسول خدا و پدرش ـ امیرمؤمنان ـ است. از این جهت است که عزم راسخ حسین (علیه السلام) با سخنان امثال ابن عباس و دیگران که در صدد منصرف کردن او بودند، متزلزل نگشت. آنها نمی دانند وظیفه حسین چیست؟ ولی امام می داند به کجا می رود و چه می شود. و از چه راه باید برنامه را پیاده کند.دقت در پاره ای از اسناد و مدارک:۱ ـ در تاریخ طبری (۱) جریان برخورد زهیربن قین با امام (علیه السلام)، از ابومخنف نقل شده است: «زهیر پس از برگشت از حضور امام حسین (علیه السلام) به یاران خود گفت: «هرکدام از شما مایلید با من باشید، بسیار به هنگام است و هرکدام که رفتنی هستید، بدانید این جدایی همیشگی است.» زهیر در راه برگشت از مکه می کوشید با امام روبه رو نشود امّا به هرحال این اتفاق رخ داد. او در این برخوردِ کوتاه چه دید و شنید! که به خیمه آمد و با همه کسانش وداع کرد؟ آیا امام از او خواست یاری اش کند تا کوفه را تسخیر کنند؟ و گفت: اگر با ما همکاری کنی آینده خوشی داری و چون از اعیان کوفه هستی مقام بزرگی در حکومت آینده نصیب تو خواهد شد؟! اگر زهیر از سخنان امام (علیه السلام) این گونه برداشتکرده بود، پس نباید امید ملاقات های بعدی را با کسان خود قطع کند و آنان را از زندگی

۱- تاریخ طبری، ج۴، ص۲۹۸. به نقل از مقتل ابی مخنف، ص۷۵، چاپخانه علمیه، قم.

ص: ۲۶

خرّم تر در آینده مأیوس نماید». (۱) .از رفتار زهیر می توان فهمید که امام (علیه السلام) حقیقت امر را بر او آشکار کرده و یادآوری هایی به او نموده است. پس حسین (علیه السلام) هم می دانست عاقبت کار چه می شود و هم به زهیر وعده نیل به شهادت در راه انجام وظیفه را داده بود. جز این وعده و دانش امام به آینده روشن و صحنه کربلا، چیزی موجب سخنان زهیر در جمع یاران خود نیست.۲ ـ در الکامل (۲) دو پیشامد نقل شده است که مجموع آن را در اینجا خلاصه می کنیم:الف ـ امام خبر شهادت مسلم را در «ثعلبیه» و برادر رضاعی اش (یقطر) را در «زباله» شنید، اما هیچ تردید و خللی در اراده و عزم راسخ او پیدا نشد و به راه خود ادامه داد.ب ـ امام پس از شنیدن این خبر، به یاران خود اعلام کرد: «شیعیان ما راه پیمان شکنی در پیش گرفتند و ما را تنها گذاشتند، هرکس می خواهد برگردد مانعی ندارد، ما به کمک کسی نیاز نداریم».این اعلان عمومی برای آن بود که همه بدانند امام به کجا می رود و گمان نبرند که کوفه مقصد است و حکومت کوفه در انتظار آنهاست و در پی این اعلان بود که گروهی، جز کسانی که از مکه با امام همراه بودند، از آن حضرت جدا شدند.ج ـ برگشت این افراد و دریافت آن اخبار دردناک، در عزم راسخ امام خللی وارد نساخت و به راه خود ادامه داد تا به منزلگاه عقبه رسید.د ـ در عقبه نیز مرد عربی با او ملاقات کرد و وضع اسفبار کوفه را برایش گفت که: «اگر به کوفه روی جای پایی جز نوک نیزه ها و لبه تیز و برنده شمشیرها نداری». و به او سوگند داد که از تصمیم خود منصرف شود.امام فرمود: آنچه گفتی بر ما پوشیده نیست و تذکرات تو چیز تازه ای بر آگاهی های

۱- نک: ارشاد، مفید، فی توجه الحسین... الی الکوفهٔ، ص۲۲۱، چاپ بصیرتی.

۲- ابن اثیر، الکامل، ج۴، ص۴۳.

ص: ۲۷

ما نیفزود. امّا من تصمیم دیگری دارم؛ زیرا اراده حق چیزی نیست که من بتوانم در برابرآن تصمیمی بگیرم؛ یعنی مأموریتی است که برای انجام آن می روم.همه این سخنان و اخبارِ صد در صد منطقی، در اراده امام کوچک ترین تزلزلی ایجاد نکرد و با تصدیق گفتار، به راه خود ادامه داد. آیا باز هم امام از عاقبت کار ناآگاه است و با امید به پیروزی و تشکیل حکومت ادامه سفر می دهد؟ و به اتکای نیروی مردم بی وفا و پیمان شکن در این وادیِ خطرناک قدم می گذارد؟ یا این که ظاهر امر جریانی است و باطن آن چیزی دیگر؟آری، هیچ چیز برحسین (علیه السلام) پوشیده نبود و هیچ عاملی نمی تواند موجب انصراف او گردد. بلکه بعد از گفتگو باز هم به راه ادامه می دهد تا هرچه زودتر به میعادگاه برسد و در محل مأموریت، انجام وظیفه کند.۳ـ ماجرای داستان ملاقات امام حسین (علیه السلام) با چهارنفری که از کوفه می آمدند، در الکامل (۱) چنین آمده است: امام از وضع کوفه و از قیس بن مسهّر ـ پیام آور خود ـ پرسیدند. آنها گفتند: «قیس شهید شد» امام با شنیدن این خبر گریست و با حال گریان این آیه را تلاوت کرد: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ...). (۲) .سؤالی که در اینجا به ذهن می رسد این است که: از این برخورد و گفتگوها وسخنان امام و تمسک به آیه مذکور، چه چیزی برداشت و استنباط می شود؟ پاسخی که امام از وضعیت کوفه می شنود یأس آور است. مردم به پیروی از اربابانِنابخرد و ستمگر خود، شمشیرها را از غلاف بیرون کشیده، آماده جانبازی برای حکومت جبار یزید و قطعه قطعه کردن اجساد پاکان روزگار، جوانان اهل بیت عصمت و شخص امام مظلوم و بی یاورند. در چنین وضعیتی اگر باز هم بگوییم که امام به پیروزی امید دارد، سخنی است که هیچ عقل و منطقی آن را نمی پذیرد. امّا با همه این ها در تصمیم امام خلل وارد نمی شود. روشن است که مطلب مهمی در پیش رواست که امام از

۱- ابن اثیر، الکامل، ج۴، ص۴۹ و ۵۰.

۲- احزاب ؛ ۲۳.

ص: ۲۸

آن آگاه است. از این جهت پس از خبر شهادت قیس آیه مبارکه: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ...) را تلاوت می کند.منشأ این پرسش ها و تلاوت آیه این است که امام برای برانداختن این حکومت و احیای حکومت قرآنی و برنامه های مترقی اسلام، حرکت کرد و به رسالت خویش عمل نمود.

ص: ۲۹

اشاره ها

مردان الگو

تاریخ سازان عاشورا در هر عصر و مکانی اسوه هستند برای انسان های آن زمان. می توان از هدایت های آنان راه یافت و از رهنمودهای آنان درس گرفت.امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: برترین انسان ها بعد از پسرم حسن، حسین است. او بعداز برادرش مظلوم و در کربلا کشته می شود. او و اصحابش در قیامت برترین شهیدانند؛ «خَیْرُ الخلق، بعد ابنی الحسن، ابنی الحسین، المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کربوبلاء، ألا و انّه و اصحابه من سادهٔ الشهداء یوم القیامهٔ» ؛ (۱) [در معالی السبطین آمده است: «خیرالخلق و سیّدهم بعد الحسن، أخوه ابنی الحسین».] (۲) .تردیدی نیست که: امام حسین (علیه السلام) و یارانش برای همه انسان ها اسوه اند و خود آن حضرت نیزبه این حقیقت اشاره کرده، فرموده اند: «وَلَکُم فِیَّ اُسوَهٌ»؛ (۳) «زندگی من برای شما الگو و اسوه است.» البته آنان نه تنها برای ما که برای انسان های برترِ دیگر نیز اسوه هستند.امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «لِی أُسْوَهٌ بِمَا یُصْنَعُ بِالْحُسَیْنِ (علیه السلام)»؛ (۴) «آنچه حسین (علیه السلام)

۱- اثباهٔ الهداهٔ، ج۴،ص۴۵۲ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۱۱۷.

۲- علامه حائری مازندرانی، معالی السبطین، ج۱، ص۱۱۷.

۳- نک: طبری،التاریخ،ج۴،ص۳۰۴.

۴- نک: بحارالأنوار،ج۴۴،ص۲۲۷ ؛ وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و....

ص: ۳۰

انجـام داد، برای من نیز الگو و اسوه است.»و نیز پـدر بزرگوارش می فرمود: «یَکُونُ لِی بِالْحُسَـیْنِ (علیه السـلام) أُسْوَةٌ»؛ (۱) «اسوه من حسین (علیه السلام) است.»و نیز در روایت آمده است که موعود اسلام (عجّ)، روز جمعه ای (۲) در روز عاشورا قیام می کند و این مسأله گویای آن است که امام حسین (علیه السلام) اسوه امام زمان (علیه السلام) نیز می باشد. پس آن حضرت اسوه جاودانه جوامع اسلامی است.

جلوه های تولی و تبری

کتاب سرخ حیات بخش عاشورا، دارای دو فصل است:فصلی مربوط به حمایت و همسویی با اولیاءالله و کسانی که خود را فدای راه حق کرده انـد؛ (تولّی).فصـلی دیگر مربوط است به اظهار انزجار و نفرتِ فرزندان حق در مقابل هواداران باطل (تبرّی).آری، این دو فصل، سراسر کتاب تاریخ عاشورا را، در طول حیات عاشورا تشکیل می دهد. بر این اساس پیروان عاشورا باید با جامع نگری و واقع بینی، هر دو فصل را مورد توجه قرار دهند و از این راه به دو مسأله مهم تولّی و تبری بنگرند و بدان جامه عمل بپوشند. گرچه بعضی از خواننـدگانِ این کتاب شورانگیز، تنها به عنوان یک کتاب تاریـخ، که به زمان گذشـته تعلق دارد، بـدان می نگرنـد لیکن بایـد به کتاب عاشورا به عنوان یک کتاب زندگی ساز و همیشه زنده و رهنمود دهنده نگریست.

شکوفایی فطرت ولایت

برپایی عزاداری در مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) همان تولّی و تبرّی است و گویای تجلّی روحیه خدا دوستی و شکوفایی فطرت ولایت است. بدیهی است که توجه کامل به فلسفه

۱- وسائل الشیعه، ج۳، ص۲۶۵، باب استحباب احتساب البلاء و....

۲- نک: مستدرک سفینة البحار، ماده «جمع».

ص: ۳۱

عزاداری، بـاعث خلـوص بیشـتر عزاداران می گردد و نیز تـوجه به اثرات حیـات بخش عزاداری هـای خداپسـند، بهـتر می توانـد راز حمایت ائمه معصوم (علیهم السلام) از عزاداری ها را تبیین کند.

عزاداری و آثار مثبت آن

بـا توجه به آثـار و برکات عزاداری، فلسـفه و اهمیت آن روشن می گردد؛ زیرا:عزاداری و بزرگـداشت خاطره اسوه های شـهادت و ایثار:الف ـ بزرگـداشت از آرمان ها و اهـداف بلنـد آنان است.ب: احترام و همسویی با شـهیدان است.ج: نوعی ابراز قدرت در برابر قاتلاـن آنـان (طـاغوت هـا و خودکامگـان تاریـخ) است.د: خروج از حزب بیـداد و ورود به حزب عـدالت است.ائمه معصوم (علیهم السلام) فرمودند: «مَنْ لَمْ یَکُنْ مَعَنا کانَ عَلَیْنا»؛ (۱) «کسی که با ما نباشد، دشمن ما است» آری، کسی که به عمد، در پیشگاه عظمت عاشورا ابراز عشق نکند، در شـمار یزیدیان خواهد بود.هـ ـ جلب الطاف خدا را در پی دارد.و ـ تبلیغ از دین و حقایق اسلامی است و نورانیّت و معنویّت خاصّی به جـامعه می بخشـد.ز ـ اثرات تربیتی فراوانی برای جـامعه در پی دارد.اقبال، متفکر معروف لاهوری می گویـد:رمز قرآن از حسـین آموختـیم زآتش او شـعله هـا انـدوختیمماسوی الله را مسـلمان، بنـده نیست پیش فرعونی، سـرش افکنـده نیستخون او تفسیر این اسرار کرد ملت خوابیده را بیدار کردای صبا ای پیک دور افتادگان اشک ما را بر مزار او رسان (۲) .

۱- بحارالأنوار، ۷۴/۴۲۱، حدیث ۴۰.

۲- دیوان اقبال لاهوری، ص۱۴۴.

ص: ۳۲

بزرگترین مصیبت

در لسان اهل بیت (علیهم السلام) بزرگ ترین مصیبت، همانا قتل حسین بن علی (علیهما السلام) است.عبدالله بن فضل گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: ای پسر پیامبر، چرا روز عاشورا روز غم و مصیبت و حزن و اندوه و آه و ناله است اما روز ارتحال رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و روز شهادت فاطمه (علیها السلام) و روز قتل امیرمؤمنان (علیه السلام) و روزی که امام حسن (علیه السلام) با سمّ (معاویه) مسموم گشت؟! چنین نیست؟!امام (علیه السلام) پاسخ داد: بی شک روز شهادت امام حسین (علیه السلام) روز تحقّق بزرگ ترین مصیبت است؛ چراکه پس از ارتحال پیامبر (صلی الله علیه وآله)، ازاعضای اصحاب کساء، امیرمؤنان، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) باقی ماندند و همین مسأله مایه آرامش خاطر مردم بود و همچنین پس از شهادت فاطمه (علیها السلام) وجود دیگر اعضای اصحاب کساء و نیز پس از علی (علیه السلام) وجود دیگر اصحاب کساء و پس از حسن (علیه السلام) وجود امام حسین (علیه السلام) باعث دلگرمیِ مردم بود، ولی با شهادت امام حسین (علیه السلام)، مردم بی پناه شدند و شهادت او، شهادت همه اصحاب کساء بود، لذا روز شهادت آن حضرت روز عظیم ترین مصیبت است. (۱) .

۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۶۹ و وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۵۰۳، باب ۶۶- باب استحباب البکاء لقتل الحسین. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِیِّ، قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ کَیْفَ صَارَ یَوْمُ عَاشُورَاءَ یَوْمَ مُصِیبَهٔ وَ غَمّ وَ حُزْن وَ بُکَاء دُونَ الْیَوْمِ الَّذِی قُبِضَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله وَ الْیَوْمِ الَّذِی مَاتَتْ فِیهِ فَاطِمَهُٔ وَ الْیَوْمِ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ الْیَوْمِ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ الْحَسَنُ بِالسَّمِّ؟ فَقَالَ: إِنَّ یَوْمَ الْحُسَیْنِ أَعْظَمُ مُصِیبَهً مِنْ جَمِیعِ سَائِرِ الْاَیَّام وَ ذَلِکَ أَنَّ أَصْحَابَ الْکِسَاءِ الَّذِینَ کَانُوا أَکْرَمَ الْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَانُوا خَمْسَهً فَلَمَّا مَضَی عَنْهُمُ النَّبِیُّ صلی الله علیه وآله بَقِیَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَکَانَ فِیهِمْ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَهٌ فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَهُ کَانَ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ لِلنَّاسِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَهٌ فَلَمَّا مَضَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ لِلنَّاسِ فِی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَهٌ، فَلَمَّا مَضَی الْحَسَنُ کَانَ لِلنَّاسِ فِی الْحُسَیْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَهٌ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ لَمْ یَکُنْ بَقِیَ مِنْ أَصْحَابِ الْکِسَاءِ أَحَدٌ لِلنَّاسِ فِیهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَ سَلْوَهٌ، فَکَانَ ذَهَابُهُ کَذَهَابِ جَمِیعِهِمْ کَمَا کَانَ بَقَاؤُهُ کَبَقَاءِ جَمِیعِهِمْ فَلِذَلِکَ صَارَ یَوْمُهُ أَعْظَمَ الْاَیَّام مُصِیبَهً...».

ص: ۳۳

ص: ۳۴

ص: ۳۵

بخش اوّل: تاریخ سازان عاشورا

امام حسین

تولد

امام حسین در سوّم شعبان سال چهارم هجری متولد شد و حدود ۷ سال با پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) و فاطمه و ۴۷ سال با پدرش امیرالمؤمنین و ۴۷ سال با برادرش امام حسن زندگی کرد. آن حضرت دارای ۶ پسر و چهار دختر بود.

امامت

حسین بن علی (علیهما السلام) در سال پنجاه هجری، در سن ۴۷ سالگی پس از شهادت برادرش امام مجتبی (علیه السلام) به امامت رسید و مدت امامتش ده سال به طول انجامید.

تواضع سالار شهیدان

ابن عَبْد الْبِرّ در الإستیعاب می نویسد: امام حسین (علیه السلام) ۲۵ بار پیاده به حج مشرف شد؛ (۱) در روایت آمده است که روزی امام حسین (علیه السلام) در حالی که از کوچه ای می گذشت،جمعی از فقرا را دید که به خوردن غذا مشغولند. آنان حضرت را به خوردن غذا دعوت

۱- نک: الأستیعاب ج ۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است، چاپ مطبعه سعاده مصر، ج ۱، ص۱۴۸ طبع حیدرآباد.

ص: ۳۶

کردند. امام این آیه را تلاوت کرد: (إِنَّ الله لاَ یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ) ؛ «خدا مستکبران را دوست نمی دارد». بر جمع آنان وارد شد و از غذایشان خورد و در حقشان دعا کرد و آنان را به منزل خود دعوت نمود. آنگاه که فقیران به منزل امام رفتند، حضرت دستور داد آنچه دارند برای پذیرایی از این میهمانان بیاورند. (۱) (برخی نوشته اند که امام (علیه السلام) وقتی در جمع آنها شرکت جست، فرمود: غذای شما ازصدقه است وبر من روانیست از آن بخورم).

امام حسین در قرآن

امام حسین (علیه السلام) در آیات قرآن مورد توجّه قرار گرفته و این آیات را می توان به سه دسته تقسیم کرد:۱ ـ در برخی از آیات، از «خمسه طیبه و اهل بیت عصمت و طهارت» سخن گفته شده که امام حسین (علیه السلام) یکی از آنها است؛ مانند آیات تطهیر، آیات ذوی القربی، آیات عترت، آیات نذر علی و فاطمه و... و همچنین در دوران انبیای گذشته گاهی از اهل بیت و خمسه طیّبه سخن گفته شده؛ از جمله در زمان آدم (علیه السلام). (۲) .صاحب «الدرّ الثمین» در تفسیر آیه (...فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمات...) روایتی نقل کرده که در آن آمده است: «أنّه (آدم (علیه السلام)) رأی ساق العرش و أسماء النّبی و الأئمهٔ (علیهم السلام) فلقنه جبرئیل: قل: یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علی، یا فاطر بحقّ فاطمهٔ، یا محسن بحقّ الحسن والحسین ومنک الإحسان» وقتی به نام حسین رسید اشک از چشمان آدم جاری شد و خطاب به جبرئیل گفت: برادرم، جبرئیل! وقتی نام پنجمین را می شنوم قلبم می شکند... جبرئیل پاسخ داد: او همانا از فرزندان تو است که مصیبت ها در برابر مصیبت او کوچک و حقیر می شود. آدم گفت: برادرم! آن مصیبت چیست؟ جبرئیل گفت: او با لب تشنه، غریب و یکه و تنها کشته می شود، یار و یاوری ندارد... فریاد برمی آورد:«وا عطشاه، وا قلّهٔ ناصراه...» هیچکس پاسخش نمی دهد جز با شمشیر... سرش را مانند

۱- بحارالأنوار، ج۴۴،ص۱۸۹.

۲- بقره: ۳۱ «الأسماء: اسماء انبیاءالله واسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و اسماء رجال من خیار شیعتهم».

ص: ۳۷

گوسفند از قفا و پشت گردن می برند، خیمه هایش را غارت می کنند و سرش را همراه سرهای یارانش بر سر نیزه ها زده، شهرها را می گردانند... پس آدم و جبرئیل گریستند. (۱) .۲ ـ و در آیاتی که از «اولی الأمر» سخن گفته و اطاعت از آنها را برای مؤمنان لازم می شمارد، بی تردید امام حسین (علیه السلام) یکی از مصادیق بارز آنها است: (أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُوْلِي الاْمْرِ مِنْكُمْ). (۲) .۳ـ برخی از آیات قرآن، مربوط به شخص امام حسین (علیه السلام) است. در روایات آمده است: سوره و الفجر، سوره امام حسین است. و مصداق آیه: (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ)، شخص امام حسین (علیه السلام) است. (۳) صاحب کتاب «الحسین فی القرآن» (۴) با بیش از ۲۵۰ روایتِ

۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۴۵، و روی صاحب الدر الثمین فی تفسیر قوله تعالی ...فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمات... أنه رأى ساق العرش و أسماء النّبی و الأئمة علیهم السلام فلقنه جبرئیل: قل یا حمید بحقّ محمّد، یا عالی بحقّ علی، یا فاطر بحقّ فاطمة، یا محسن بحقّ الحسن و الحسین و منک الإحسان. فلمّا ذکر الحسین سالت دموعه و انخشع قلبه و قال: یا أخی جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی؟ قال جبرئیل: ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب. فقال: یا أخی و ما هی؟ قال: یقتل عطشاناً غریباً وحیدا فریداً لیس له ناصر و لا معین، و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه وا قلّة ناصراه، حتّی یحول العطش بینه و بین السماء کالدخان، فلم یجبه أحد إلّا بالسیوف و شرب الحتوف فیذبح ذبح الشاة من قفاه و ینهب رحله أعداؤه و تشهر رؤوسهم هو و أنصاره فی البلدان و معهم النسوان کذلک سبق فی علم الواحد المنّان، فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی.

۲- نساء: ۵۹.

۳- يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي فجر ـ ۲۷ امام صادق علیه السلام می فرمود: «اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةٌ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ علیهما السلام مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ علیهما السلام يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي دَرَجَتِهِ مِنَ الْجَنَّةِ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».ابو اسامه که در مجلس حاضر بود گفت: چگونه این سوره، سوره حسین است؟ امام پاسخ داد: ألا تسمع إلی قوله تعالی يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إنّما یعنی الحسین بن علی صلوات الله علیهما فهو ذو النفس المطمئنة الراضیة المرضیة و أصحابه من آل محمد صلوات الله علیهم...الرضوان عن الله یوم القیامة و هو راض عنهم و هذه السورة فی الحسین بن علی علیهما السلام و شیعته و شیعته آل محمد خاصة فمن أدمن قراءة الفجر کان مع الحسین علیهما السلام فی درجته فی الجنة إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. بحارالأنوار، ج۲۴، ص۹۳ ؛ تأویل الآیات الظاهرة، ص۷۶۹.

۴- سید محمد واحدی گیلانی.

ص: ۳۸

قابل اعتبار، ثابت کرده است که ۱۲۸ آیه از آیات قرآن مربوط به شخص امام حسین (علیه السلام) است.

امام حسین سیدالشهداء

تنها شهیدی که در لسان امامان معصوم، «سیّدالشهدا» لقب یافت، سردار نهضت عاشورا، حسین بن علی است. در زبان پیامبر و ائمه معصوم (علیهم السلام)، لقب سید الشهدا برای سه تن به کار رفته است: امیرالمؤمنین، حمزه، و امام حسین (علیهم السلام).امام صادق (علیه السلام) هنگام زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمود:«السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَصِیَّ الْاَوْصِیَاءِ»؛ «درود برتو ای وصیّ اوصیا.»«السَّلامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ الْاَوْلِیاءَ»؛ «درود برتو ای ولیّ اولیا.»«السَّلامُ عَلَیْکَ یَا سَیِّدَ الشُّهَداء...»؛ «درود برتو ای سید وسرور شهیدان.» (۱) .تعبیر «سیدالشهدا» به وسیله رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، درباره حضرت حمزه، امیرمؤمنان و امام حسین (علیهم السلام) آمده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: چهارتن در قیامت، سواره محشور می شوند که عبارتند از: من، صالح پیامبر، برادرم علی و عمویم حمزه... (عمّی حمزة بن عبدالمطّلب، اسدالله و اسد رسوله، سیدالشهداء) در اینجا لقب سیدالشهدا برای حمزه به کار رفته است. (۲) .انس بن مالک گوید: روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: از این در، بهترین وصی ها و سید شهیدان وارد می شود. (۳) پس از چندی دیدیم که علی بن ابی طالب از همان در وارد شد. (۴) .در حدیثی دیگر آمده است که آن حضرت دستی روی حسین (علیه السلام) کشید و فرمود: آگاه باشید که او (حسین)، سرور شهیدان از آغاز تاپایان زندگی بشری است ولی پدر او

۱- بحارالأنوار، ج۱۰۰، حدیث ۹.

۲- نک: بحارالأنوار،ج۷،ص۱۳۵.

۳- «...یَدْخُلَ عَلیکم مِنْ هذا الباب خَیْرُ الأوصیاءِ و سیّدالشهداء».

۴- نک: بحارالأنوار، ج۳۸، ص۱۶.

ص: ۳۹

از او بهتر و برتر است. (۱) .امام صادق (علیه السلام) از امام حسین به عنوان «سید شباب الشهداء» یاد کرده است. (۲) .ابن اثیر می نویسد: «حسن و حسین از نام های بهشتی اند که در دوران جاهلیت، در میان مردم دیده نشده اند». (۳) .در حدیثی دیگر از رسول گرامی اسلام آمده است:«لمّا عرج بی إلی السماء رأیتُ عَلی باب الْجَنَّةِ مَکْتُوباً:... وَ الْحُسَینُ صَفْوَةُ الله...»؛ «در بالای در ورودی بهشت نوشته شده است:... و حسین [(علیه السلام)] برگزیده خدا است....» (۴) .

عشق به دانش

عبدالله بن حبیب، سوره حمد را به یکی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) آموخت و آنگاه که فرزند، آن سوره را پیش پدر قرائَت کرد، امام (علیه السلام) هزار دینار به معلم هدیه داد و هزار حُلّه، (۵) نیز برایش فرستاد و دهان وی را پر از دُرّ نمود: «أعطاه ألف دینار و ألف حُلَّة و حَشاه فاهُ دُرّاً». (۶) .

بیعت با یزید، هرگز!

در نیمه رجب سال ۶۰ هـ وقتی معاویه از دنیا رفت. ولید، حاکم مدینه، شب هنگام آن حضرت را به بیعت با یزید دعوت کرد لیکن آن بزرگوار از بیعت با یزید سر باز زد و به به مبارزه با حکومت فاسد یزید برخاست.

۱- نک: بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۳۸، «امّا إنّه سیِّدُالشّهداء مِنَ الْأوّلین و الآخرین فی الدُنیا والآخرة... و أبوهُ أفضلُ منهُ وَ خیرٌ».

۲- نک: «...الْحُسَیْنُ علیه السلام سَیِّدُ شَبَابِ الشُّهَدَاءِ» تهذیب الأحکام، ج۶، ص۷۴ و بحارالأنوار، ج۱۴، ص۱۶۸.

۳- اسدالغابه، ج۲، ص۱۹ ـ ۱۸، «... اَلحَسَنُ وَ الْحُسَینُ مِنْ أسماءِ أهل الجنّة لَمْ یَکُونا فی الْجاهلّیة».

۴- بحارالأنوار، ج۲۷، ص۴.

۵- جامه، قطیفه.

۶- اعیان الشیعه، ج۱، ص۵۷۹.

ص: ۴۰

امام حسین اسوه تاریخ

امام حسـین (علیه السـلام) نه تنها اسوه تمامی مردم، که الگوی امامان معصوم پس از خود نیز می باشد. ائمه معصوم (علیهم السـلام) پس از شهادت آن حضرت، طبق خط فکری ایشان عمل می کردند و هر یک بنا بر اقتضای وضعیت روزگار خود، امام حسین (علیه السـلام) را پیشوای فکری خویش می دانسـتند.آری، امام حسـین اسوه امروز و فردا و همه ادوار تاریـخ بشـری است. امام زمان (عج) روز عاشورا قیام خواهنـدکرد و امام حسـین (علیه السـلام) در شب عاشورا، از حضور یاران خود در رکاب امام زمان (عج) خبر داد. (۱) .آن حضـرت زنـدگی خود را فـدای خـدا کرد و خداونـد عنـایتی ویژه در حق او نمود.درروایت آمـده است که وقتی امـام دهم (علی النقی (علیه السـلام)) مریض شد، هیأتی را مأمور کرد تا به زیارت امام حسین (علیه السلام) بشتابند و در کنار قبر آن حضرت، ایشـان را دعـا کننـد! آنـان گفتنـد: شـما خود نیز امامیـد، پاسـخ داد: «درست است، لیکن خداونـد مکـان هـایی را برای عبادت خود برگزیـده است و سـر زمین کربلا یکی از آنهاست و من دوست دارم در جایی که خـدا بدان توجه خاص دارد و آن را مورد عنایت ویژه قرار داده است، برایم دعـا شود.» (۲) .امام حسـین (علیه السلام) خود نیز فرموده اند: «وَ لَکُمْ فِیَّ اُسْوَةٌ» ؛ (۳) «زندگی و (نهضت حیات بخش) من، الگوی شـماست.»امام صادق (علیه السـلام) می فرمود: «لی اُسْوَةٌ بِما یَصْـنَعُ بِالحسین» ؛ (۴) «آنچه که حسین انجام داد الگوی من است.»امام باقر (علیه السلام) نیز می فرمود: «یکونُ لی بالحسین بْن علی اُسْوَةٌ». (۵) .

۱- نکـ: مقرم، مقتل الحسین، ص۱۵۸.

۲- بحارالأنوار، ج۱۰۱،ص۱۱۲.

۳- نکـ: الأستیعاب، ج۳۸۲ که در حاشیه الاصابه چاپ شده است. چاپ مطبعه سعاده مصر، ج۱، ص ۱۴۸، طبع حیدرآباد.

۴- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۸۹.

۵- بحارالأنوار، ج۴۷، ص۱۱۶.

ص: ۴۱

هجرت تاریخ ساز

هجرت مسلم، سفیر امام حسین

رسول و فرستاده امام حسین (علیه السلام) ؛ یعنی مسلم بن عقیل در نیمه رمضان سال ۶۰ هـ از مکه حرکت کرد و به مدینه رسید و از آن جا راهیِ کوفه شد و در پنجم شوال به آنجا رسید، با این حساب، حدود ۲۰ روز در راه بوده است. او ۶۳ روز در کوفه به امور نهضت پرداخت و سرانجام در روز عرفه، چهارشنبه، نهم ذیحجه به شهادت رسید.

هجرت ابا عبدالله

یکی از درس های آموزنده مکتب عاشورا، هجرت از مدینه به مکه و از مکه به کربلا و سرنوشت بود. مسیر امام (علیه السلام) از مدینه به مکه حدود پنج روز به طول انجامید، ولی از مکه به کربلا حدود ۲۴ روز در راه بودند.دو روز از ماه رجب باقی بود که آن حضرت به جانب مکه معظمه حرکت کرد. در روز عرفه، که همه حاجیان تلاش دارند تا خود را به عرفات و پس از آن به منا برسانند تا در روز دهم ذیحجه قربانی کنند، از قربانگاه ظاهری فاصله گرفت تا در مسلخ عشق، در قربانگاه کربلا، قربانی اکبر را تقدیم پیشگاه دوست کند. او به جای گوسفند، عزیزانش را فدا کرد و سر انجام در دهم محرم الحرام، روز عاشورا و در سال ۶۱ هـ در سن ۵۷ سالگی در کربلا به شهادت رسید.

خاک کربلا

خداوند بزرگ برکات بسیاری در خاک قبر حسین بن علی (علیهما السلام) قرار داده استکه آن ویژگی و برکت در هیچ یک از تربت های مَشاهد متبرکه نیست و این بهخاطر آن است که آن حضرت خود را فدای دین و احکام الهی کرد و خدا هم وی راپذیرفت.در زمان صفویه، جلسه ای با حضور علمای بزرگ اسلام و یکی از عالمان بزرگ مسیحی، که برای بحث درباره نبوّت پیامبر اسلام به اصفهان آمده بود، در دربار شاه

ص: ۴۲

عباس تشکیل می گردد. ملاّـ محسن فیض کاشانی (رحمه الله) (۱) نیز که در آن مجلس حضور داشت،رو به آن عالِم مسیحی نموده، گفت: تو که ادعا می کنی می توانی از ما فی الضمیر و درون ما خبر دهی، اکنون بگو که در دست من چیست؟او پس از لحظه ای درنگ گفت: فهمیدم چیست، اکنون در این فکرم که آن را از کجا آورده ای! میان دستت، قطعه ای از بهشت است. فیض گفت: اشتباه نمی کنی؟ عالم مسیحی گفت: یقین دارم اشتباهی صورت نگرفته است. فیض گفت: بنابراین، واجب است مسلمان شوی؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه وآله) خبر داد که خاک کربلا قطعه ای از خاک بهشت است. وی که فرد منصف و حق جویی بود، بی درنگ مسلمان شد.

انفاق سه خلیفه زاده

روزی عبدالله بن عمر، عبدالرحمان بن ابی بکر و امام حسین (علیه السلام) در مسجدالنبی نشسته بودند که مردی وارد شد و نزد عبدالله بن عمر رفت و گفت: «قَدْ ضَمِنْتُ دِیَةً کامِلَةً وَ عَجَزْتُ عَنْ أَدائِها»؛ «یک دیه کامل ـ صد شتر ـ بدهکارم که از ادای آن درمانده ام». عبدالله از دستیارش خواست دویست درهم به او بدهد. آن مرد نپذیرفت و به حضور عبدالرحمان ابن ابی بکر رفت. او نیز همچون عبدالله عمل کرد. آن مرد آنگاه به محضر امام حسین (علیه السلام)آمد و حاجت طلب کرد. امام (علیه السلام) وقتی دانست آن مرد حاجتمندِ واقعی است، فرمود: از تو سه مطلب می پرسم و در برابر هر پاسخِ صحیح یک ثلث از بدهکاری ات را ضمانت خواهم کرد! آن مرد گفت: «یَابْنَ رَسولِ الله أ مِثْلُکَ یَسْأَلُ عَنْ مِثْلی؟»؛ «آیا فردی چون شما از شخصی مانند من سؤال می کند؟!» امام (علیه السلام) با ملاطفت فرمود: ما در سطح فهم و درک مخاطبان خود سؤال می کنیم. مرد عرب اعلام آمادگی کرد که به سؤال امام (علیه السلام)پاسخ دهد. حضرت پرسید: «أیّ الأعمال أفضل؟»؛ «برترین کارها چیست؟»ـ عرب: «الإیمانُ بِالله»؛ «ایمان به خدا.»

۱- در بعضی از اسناد، نام شیخ بهایی رحمه الله به جای اسم ایشان آمده است.

ص: ۴۳

ـ امام: «فما النجاةُ مِنَ الْمهلكةِ؟»؛ «عامل نجات از هلاكت و سقوط چيست؟»ـ عرب: «الثّقةُ بِالله»؛ «توكل به خدا (امام اين پاسخ را نيز قبول كرد.»ـ امام: «فما يُزيّنُ الرجُل؟»؛ «عامل زينت و كمال آدمى چيست؟»ـ عرب: «عِلمٌ مَعَهُ حِلْم»؛ «دانشى كه صاحب آن داراى خويشتن دارى باشد.»ـ امام: «فإن أخطأه ذلك؟»؛ «اگر اين نعمت را نداشت چه چيزى مايه زينت اوست.»ـ عرب: «مالٌ معه مروءة»؛ «مالى كه صاحب آن با مروّت باشد.»ـ امام: «فإنْ أخطأه ذلك؟»؛ «اگر كسى اين صفت را ندارد.»ـ عرب: «فقر معه صبر»؛ «تنگدستى و فقرى كه همراه با صبر باشد.»ـ امام: «فإن أخطأه ذلك»؛ «اگر كسى داراى اين خصلت نيست.»ـ عرب: «فصاعقة تنزل من السماء و تحرقه فإنّه أهل لذلك»؛ «آتشى از آسمان فروافتد و وى را نابود سازد، همانا او سزاوار چنين آتشى است.»امام (عليه السلام) تبسّم كرد و همه ديه و بدهكارى وى را برعهده گرفت، سپس مقدارى پول به او داد و فرمود: اين مبلغ را براى اهل خانه ات هزينه كن (در برخى از احاديث آمده است:) امام در خاتمه، انگشتر مبارك را از انگشت خود بيرون آورد و به مرد عرب داد و او خوشحال و شادمان رفت. (۱) .داستان انفاق امام حسين (عليه السلام) به گونه ديگر نيز در برخى از منابع اسلامى آمده است؛ از جمله در تفسير كبير فخر رازى، ذيل آيه: (...وَعَلَّمَ آدَمَ الأسْمَاءَ...).

سخت ترین مصیبت ها

در ديدگاه اهل بيت عصمت و طهارت (عليهم السلام) سخت ترين و سوزناك ترين مصيبت، عبارتند از:۱ـ شهادت حمزه سيدالشهدا

۱- تفسير صافى، علامه فيض كاشانى، ج۱، ذيل آيه شريفه ...مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ...؛ منتهى الآمال، محدث قمى، ص۳۵۱ و بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۶ و جامع الأخبار، ص۱۳۷.

ص: ۴۴

۲ـ شهادت جعفر طیّار۳ـ شهادت حسین بن علی (علیهما السلام)، البته می توان گفت که در دیدگاه ائمه معصوم (علیهم السلام) قتل حسین (علیه السلام) سوزناک تر از قتل حمزه و جعفر است. (امام سجاد (علیه السلام)، با دیدن عبیدالله پسر قمربنی هاشم گریست و فرمود: «ما مِنْ یَوْم أشَدُّ عَلَی رَسُولِ الله (صلی الله علیه وآله) مِنْ یَومِ أُحُد، قُتِلَ فیهِ حمزةُ بْن عبدالمُطَّلِب... وَ بَعد یَوم مُؤتَهَ قُتِلَ فیهِ ابْنُ عَمِّهِ جعفر بْن أبی طالب، ثُمَّ قال: وَ لا یَوْمَ کَیَوْم الْحُسین...» (۱) .

۱- نک: بحارالأنوار ج۴۴، ص۲۹۸ ؛ بحارالأنوار، ج۲۲، ص۲۷۴.

ص: ۴۵

عباس بن علی علیهما السلام

عباس بن علی علیهما السلام(قمر بنی‌هاشم)

او در سال ۲۶ هـ ق. متولد شد و در آغاز سال ۶۱ در سن حدود ۳۴ سالگی به شهادت رسید.عباس (علیه السلام) بعد از محمد حنفیه به دنیا آمد و برادران مادری وی عبارتند از:عبدالله، عثمان و جعفر، که همگی در کربلا شهید شدند و دارای فرزند نبودند. (۱) .همسر عباس لبابه نام داشت که دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب بود. از او پسرانی به نام های عبیدالله و فضل به دنیا آمد. (۲) .او با القابی چون: قمر بنی هاشم، سقّای کربلا، صاحب لوا، باب الحوائج و... مورد توجه عام و خاص بود و نیز وی را با کنیه هایی چون ابوالفضل و ابوقربه صدا می زدند.

مادر قمر بنی هاشم

مادر قمر بنی هاشم، امّ البنین، دختر حزام بن خالد بن ربیعهٔ بن وحید بن کعب بن معاویهٔ بن بکر بن هوازن بن عامر بن کلاب بن ربیعهٔ بن عامر. (۳) و مادر بزرگ او ثمامه دختر

۱- مقتل الحسین، مقرم، مبحث قمر بنی هاشم ؛ معالی السبطین، ص۲۶۳، مجلس هجدهم.

۲- منتهی الآمال، ج ۱، ص۳۸۳.

۳- عمدهٔ الطالب، ص۳۲۷.

ص: ۴۶

سهیل بن عامر بن مالک بن جعفربن کلاب است. پس پدر و مادرش از خاندان بنی کلاب اند و دارای خصلت های شایسته و صفات خانوادگی مشترک.روزی حضرت علی (علیه السلام) به برادرش عقیل، که به انساب عرب آگاهی داشت، مأموریت داد تا از میان اقوام شجاع و سرافراز عرب، برای وی همسری برگزیند و یادآور شد این دقت بدان جهت است که فرزندی شجاع از او به دنیا آید؛ به گونه ای که دارای بازوانی برومند و توانا باشد تا فرزندم حسین را در سرزمین کربلا یاری دهد و در این هنگام به امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد؛ «لِکَیْ اُصیبَ مِنْها وَلَداً یکونُ شجاعاً و عضداً یَنْصُرُ وَلَدِی هذا ـ وَ أَشارَ إلَی الْحُسَینِ ـ لیواسیه فی طَفّ کَرْبَلاء».عقیل فاطمه کلابی را به امام (علیه السلام) معرفی کرد و گفت: با امّ البنین ازدواج کن که در عرب از اجداد او شجاع تر نیست؛ «تَزَوَّجْ اُمّ البَنِین الْکلابیّهْ، فَإِنَّهُ لَیسَ فی الْعَرَبِ أَشْجَع مِن آبائها، فَتَزوَّجها». (۱) .مادر عباس ارادت ویژه ای نسبت به امام حسین (علیه السلام) داشت. مامقانی درباره ولایت مداری فاطمه کلابی اینگونه می نویسد: «فَإِنَّ عُلْقَتَها بِالحسین (علیه السلام) لیس إلّا لِإِمامته»؛ (۲) «همانا علاقه امّ البنین به حسین بن علی (علیهما السلام) نبود مگر به جهت امامت آن حضرت، (نه آن که چون او را در دامان خویش پرورانده است)».وی در جای دیگر می نویسد: امّ البنین، که قتل چهار فرزند خویش در رکاب حسین (علیه السلام) را بر خود آسان می گرفت؛ نشان از درجه عالی ایمان او بود. (۳) .عشق و ارادت امّ البنین نسبت به مقام والای امامت و ولایت چنان بود که وقتی بعد از واقعه کربلا و شهادت فرزندان برومند و دلاور او، بشیر، سفیرِ خون و شهادت، به مدینه بازگشت و امّ البنین را ملاقات کرد و می خواست خبر شهادت فرزندانش را به وی دهد، امّ البنین گفت: «أَخْبِرْنی عَنْ أبی عبدالله (علیه السلام)»؛ «از حال حسین بگو!»

۱- ابن عنبه، عمدهٔ الطالب، ص۳۲۳، اعلمی، دائرهٔ المعارف، ج۱۳، ص۶۳ دمع السجوم، ص ۳۵۱.

۲- نک: مامقانی، رجال، ج۳، صص ۷۰ ـ ۷۱، طبع قدیم.

۳- نک: مامقانی، رجال، ج۳، ص ۷۰ ـ ۷۱، طبع قدیم. قسمت دوم.

ص: ۴۷

بشیر وقتی خبر شهادت یک یک فرزندان امّ البنین را به وی داد، او از جواب هایفرعی بشیر ناراحت شد؛ زیرا توقع داشت هرچه زودتر از سرنوشت امام حسین (علیه السلام) آگاه شود. ازاین رو، به بشیر گفت: «فرزندان من و همه جهانیان فدای حسین باد! زودتر بگو از حسین چه خبر؟» (۱) .و آنگاه که خبر شهادت امام، مقتدا و رهبر خویش را شنید ناله ای سرداد. (۲) .همان روز که فاطمه کلابی، امّ البنین، پای در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) گذاشت، حسن و حسین (علیهما السلام) مریض بودند؛ او با مهربانی ویژه ای با آنان سخن می گفت و از صمیم قلب دوستشان می داشت و پرستاریشان را به عهده گرفت و درست همانند مادر واقعی با آنان رفتار می کرد. آنان نیز او را بسیار دوست می داشتند.پس از شهادت امیرالمؤمنین، آنگاه که مغیرهٔ بن نوفل ـ که یکی از مشاهیر عرب بود ـ از امامه، همسر دیگر امیرالمؤمنین خواستگاری کرد، امامه با امّ البنین در مورد این تقاضای ازدواج مشورت کرد. امّ البنین در جواب او گفت: سزاوار نیست که ما پس از علی، در خانه دیگری باشیم و با مرد دیگری پیمان همسری ببندیم.این سخن امّ البنین، نه تنها در امامه، که در همسران دیگر امام؛ از جمله: لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت و این چهار همسر علی (علیه السلام)، تا پایان عمر ازدواج نکردند.فاطمه کلابی پس از ورود به خانه علی (علیه السلام)، از ایشان خواست که او را فاطمه صدا نکند؛ زیرا ممکن است فرزندان زهرا (علیها السلام) با این نام، به یاد مادر بیفتند و غم و حزن وجودشان را فراگیرد. (۳) .امّ البنین پس از واقعه عاشورا، حدود ۹ سال زندگی کرد و همواره به افشاگری علیه بنی امیه می پرداخت و با اشک های خود به رسواکردن آن ظالمان مشغول بود؛ چنانکه ابوالفرج اصفهانی می نویسد: «وَ کانَتْ اُمّ الْبَنِین اُمّ هؤلاء الأربعهٔ الإخوهٔ الْقَتلی تخرج

۱- «أولادی وَ مَنْ تَحْتَ الْخَضراء کُلُّهُم فداء لِاَبی عَبْدِالله الحُسَین علیه السلام، أَخْبِرنی عَنِ الْحُسَین».

۲- نک: مامقانی، رجال، ج۳، ص ۷۰ ـ ۷۱، طبع قدیم.

۳- همان.

ص: ۴۸

إِلَی الْبَقیع فتندب بنیها أشجی ندبهٔ وأحرقها، فیجتمع الناس إلیها یسمعون منها». (۱) .او در سال ۷۰ هـ بدرود حیات گفت و در بقیع به خاک سپرده شد. در بقیع، در کنار صفیه و عاتکه دو تن از عمه های پیامبر، قبری است منسوب به امّ البنین.

شجاعت عباس

شجاعت در دو جبهه می توانـد جلوه کند: ۱ ـ جبهه مقاومت در برابر دشـمن.۲ ـ جبهه ایسـتادگی و ثباتِ قدم در خط حقّ و صـراط ایمان، عباس بن علی (علیهما السلام) در هر دو جبهه موفق و سرافراز و پیشتاز بود.

عباس بن علی، در جنگ جمل و صفین

عباس، در دوران پدر نوجوانی دلیر و بهاور بود. به نوشـته محدّث قمی در تحفهٔ الأحباب، امام علی (علیه السـلام) در جنگ جمل به دو پسرِ خود؛ محمد حنفیّه و عباس سفارش کرد که مواظب حرکت های دشمن باشند. (۲) .همچنین عباس (علیه السلام) در جنگ صفین در رکـاب پـدرش حضور داشت و در باز پس گرفتن شـریعه معروفِ منطقه جنگ صـفین از لشـکر معاویه، عهـده دار سـمت معاونت امام حسـین (علیه السـلام) بود. او در این جنگ رشادتی چشـمگیر از خود نشان داد. بعضی نوشته اند: وقتی به میدان آمد و مبارز طلبید، معاویه به «ابن شَـعْثاء» گفت: کارِ این جوان را یکسره کن.او گفت: من باید در برابر هزار مرد جنگی به حرکت درآیم، نه در برابر یک جوان! سپس یکی از پسران خود را فرستاد تا عباس را از پای درآورد ولی عباس وی را در همان نبردِ نخست از پای درآورد. او خشـمگین شـد و یکی دیگر از فرزنـدانش را راهیِ میـدان کرد و همه آنهـا به ترتیب تـا هفت نفر به دست توانای عباس کشته شدند.

۱- نک: ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص۵۶، طبع منشورات رضی.

۲- نک: محدّث قمی، تحفهٔ الأحباب، ص۲۴۲ باب «العین».

ص: ۴۹

ابن شعثاء با عصبانیت و خشم تمام، به میدان تاخت اما عباس با چالاکی خاص خود، وی را نیز از کمر دو نیم کرد. (۱) .لشکر معاویه با تعجب نظاره می کرد تا دریابد که آن جوان کیست؟ و همگان متوجه شدند که او «قمر بنی هاشم» عباس بن علی است. (۲) .به نوشته برخی از مورّخان، عباس در کربلا حدود سی و پنج سال داشت (۳) و به قولی سی و چهار ساله (۴) بود.او در رکاب امام حسین (علیه السلام) حضور فعال داشت و از خود ایثار و سلحشوری زایدالوصفی بروز داد.ابوالفضل (علیه السلام) در شب عاشورا، هنگام اعلام حلّ بیعت از جای برخاست و به خطاب به امام (علیه السلام) اظهار داشت: «وَ لِمَ نَفْعَلُ ذلِكَ؟ لِنَبْقى بَعْدَكَ؟ لا أَرانا اللّهُ ذلِكَ أَبَداً»؛ (۵) «چرا چنین کنیم؟ آیا از تو جدا شویم تا پس از تو زنده بمانیم؟ نه، هرگز خدا چنین روزی را برای ما نیاورد!»

مقام عباس

در مقام عباس (علیه السلام) همین بس که دو امام معصوم بر بازوی وی بوسه زدند؛ نخست، در آغازین لحظه های تولدش بود که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازوانش را بوسید. بعضی از مورّخان نوشته اند: هنگامی که قنداقه ابوالفضل را به دست پدرش علی (علیه السلام) دادند، او نخست در گوش راست و چپش اذان و اقامه گفت و سپس نامش را عباس نهاد و سپس بازوان کوچکش را بوسید و اشک ریخت؛ «ـ ثُمَّ قَبَّلَ یَدَیْهِ وَاسْتَعْبَرَ وَ بَکی». (۶) .

۱- معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۳ ؛ کبریت احمر، ص ۳۷۶.

۴- منتخب التواریخ، ص ۲۶۱.

۵- مقتل الحسین، ص ۲۱۱ ـ ۲۱۳ ؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص ۶۷ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۸ ؛ معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۶- نک: خصائص العباسیه، ص ۱۱۹.

ص: ۵۰

و دومین مورد در روز عاشورا بود که امام حسین (علیه السلام) بازوی از تن جدا شده اش را از زمین برداشت و بر آن بوسه زد.در علوّ شأن، جلالت و رتبت ابوالفضل (علیه السلام) نوشته اند که: روزی امام سجاد (علیه السلام)نگاهی به عبیدالله بن عباس (پسر عباس بن علی) کرد و گریست و فرمود: (۱) .«ما مِنْ یَوْم أشدّ علی رسول الله (صلی الله علیه وآله) من یوم أُحُد، قُتِلَ فیه عَمّهُ حمزهٔ بْن عبدالمطّلب أسَد الله و أسد رسوله و بعده یوم مُؤْتَهٔ، قُتِلَ فیه ابْن عمِّهِ جعفربْن أبی طالب (علیه السلام): ثمّ قال: و لا یوم کیوم الحسین (ع)، أزدلف علیه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنّهم من هذه الأمّهٔ، کلّ یتقرّب إلی الله عزّ و جلّ بدمه، و هو بالله یُذَکِّرُهُمْ فلا یَتَّعظون حتّی قتلوه بَغْیاً وَ ظُلْماً و عُدواناً، ثمّ قال: رَحِمَ الله عمِّی العبّاس، فلقد آثر وأبْلی وَ فَدی أخاهُ بِنَفسِهِ حَتّی قُطِعَتْ یداه، فَأبْدَلَهُ اللهُ عزّ و جلّ بها جناحَیْن یَطِیر بهما مع الملائکهٔ فی الجنّهٔ، کما جَعَل لِجعفر بْن أبی طالب، و انّ للعباس عندالله تبارک و تعالی منزلهٔ یَغْبِطُهُ بها جمیعُ الشُّهداءِ یَوْمَ الْقِیامَهٔ». (۲) .«برای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی سخت تر از روز اُحد نبود؛ روزی که عمویش حمزه به شهادت رسید و پس از آن، سخت ترین روز برای آن حضرت، روزی بود که پسر عمویش جعفربن أبی طالب به شهادت رسید.[امام سجاد (علیه السلام) آنگاه افزود] روزی بسان روز قتل حسین (علیه السلام) نیست. روزی که سی هزار نفر، در حالی که خود را از امت محمّد (صلی الله علیه وآله) می پنداشتند و تصور می کردند با کشتن حسین (علیه السلام) به خدا تقرّب می جویند، وی را احاطه کردند. و امام هر چه از آنان خواست خدا را بیاد آورند و دست از این جنایت ها بر دارند، آنان توجه نکرده و به ظلم، تجاوز و کینه، وی را کشتند.

۱- نک: صدوق، المجالس، ص۲۷۷ ؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۹۸.

۲- امالی صدوق، ص۴۶۲.

ص: ۵۱

[امام سجاد (علیه السلام) سپس فرمود:] خدا رحمت کند عمویم عباس را که با ایثار و پیروزی در امتحان، جانش را فدای برادر کرد، تا آنجاکه دست هایش از تن جدا شد و خدا به جای آن دو دست، دو بال همانند عمویش جعفر طیّار به او داد که در بهشت به طیران درآید. البته، عمویم عباس موقعیّتی در پیشگاه خدا در بهشت دارد که در قیامت مایه غبطه همه شهدا است.».همچنین، امام صادق (علیه السلام) فرمود: عموی ما عباس، هشیار و تیزبین بود و زیرکی ویژه ای داشت. او دارای ایمانی شکست ناپذیر بود و در حمایت از حسین (علیه السلام) پیکار کرد و امتحان شایسته ای داد تا به شهادت رسید. (۱) (او، علاوه بر زیبایی معنوی، از جمال ظاهری نیز برخوردار بود).ابوالفرج می نگارد: عباس انسانی خوش قامت و رعنا بود. هنگامی که بر اسب می نشست، پایش به زمین می رسید. او را «ماه بنی هاشم» می خواندند. (۲) .درجه اعتبار و موقعیت حضرت عباس در پیشگاه امام (علیه السلام) را می توان از کلام خود امام فهمید. در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حقّ حمله کرد امام (علیه السلام) به عباس گفت: «إرْكَبْ بِنَفْسی أنْتَ»؛ (۳) «جان من فدایت! سوار شو؟». این جمله از زبان امام معصوم مقام پر ارجی را برای عباس اثبات می کند و لذا امام (علیه السلام) در کنار جسد وی فرمودند: «الآن انْكَسَرَ ظَهْری»؛ «اکنون پشتم شکست.»منصب پرچمداری عباس نیزگویای موقعیت والای او در لشکر امام حسین (علیه السلام) است.

۱- «رُوِیَ عن الصّادق علیه السلام قال: كان عمّنَا العبّاس بْن علی علیهما السلام نافِذُ الْبَصیرةَ، صَلِبُ الإیمان، جاهَدَ مَعَ أبی عبدالله، و أبْلی بلاءً حسناً». نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۲، ص۶۲ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص ۲۷۰.

۲- «و كان العبّاس رجلاً وسیماً جمیلاً، یركب الفرس المطَّهَم و رِجلاه یخطان فی الأرض و كان یقال له قمر بنی هاشم و كان لواء الحسین علیه السلام معه». بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۹ ؛ ناسخ التواریخ، ج۲، ص ۳۴۱، ترجمه مقاتل الطالبین، ص۸۲.

۳- مقتل الحسین، صص ۲۱۱ ـ ۲۱۳ بررسی تاریخ عاشورا، ص۶۷ الکامل، ج۴، ص۵۶.

ص: ۵۲

اشعار شیخ ازری

اشعار معروف شیخ کاظم اُزْری در میان ارباب مقاتل دارای شهرت ویژه ای است؛ اشعاری که در عرصه شعر حماسیِ عاشورا می درخشد. از صاحب کتاب معروف جواهرالکلام نقل کرده اند گفته است: من حاضرم ثواب کتاب فقهی جواهرالکلام خود را با ثواب اشعار شیخ کاظم اُزْری معاوضه کنم. او در ضمن اشعار خود، در وصف قمر بنی هاشم گفته است:«یَوْمٌ أبی الْفَضْلِ اسْتَجارِ بِهِ الْهُدی»؛ روز عاشورا، روزی بود که امام هدی (امام حسین (علیه السلام)) به حضرت ابی الفضل پناهنده شد.»اُزری پس از آن که این مصرع را سرود، به نظرش رسید شاید با شأن امام (علیه السلام)ناسازگار باشد که پناه به غیر امام ببرد، از این رو در همین مصرع توقف کرد. همان شب، در عالم رؤیا امام حسین (علیه السلام) را دید. امام (علیه السلام) به او فرمود: در ادامه مصرع خود بنویس: «وَالشَّمْس مِنْ کَدِرِ الْعِجاجِ لِثامُها»؛ «پناهنده شدن امام (علیه السلام) به عباس در روز عاشورا، زمانی بود که گرد و غبار زمین کربلا، آسمان را پوشانده بود.» (۱) این مسأله به نوبه خود از مقام والا و برجسته ابوالفضل حکایت دارد.

وصیت امیرمؤمنان

در واپسین روزهای حیات امیر مؤمنان (علیه السلام)، به عناوین مختلف سخن از کربلا و قیام عاشورا به میان می آمد.در شب ۲۱ رمضان سال چهلم، امام (علیه السلام) هنگام وداع با خانواده اش، آنگاه که پسرش ابوالفضل را در آغوش کشید، فرمود: پسرم! در روز عاشورا وقتی وارد شریعه فرات شدی، به یاد تشنگی برادرت حسین باش. (۲) .

۱- نک: معالی السبطین، ج۱، صص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲- نک: معالی السبطین، ج۱، ص۲۵۴، «وَلَدی! إذا کانَ یوم عاشوراء وَ دَخَلْتَ المشرعۀ إیاکَّ أنْ تَشْرِبَ الْماءَ وَأخوکَ الْحُسین عَطْشاناً».

ص: ۵۳

سنگین ترین داغ حسین (علیه السلام)

سنگین ترین داغ حسین (علیه السلام)

وقتی یاران حسین بن علی (علیهما السلام) به شهادت رسیدند، طاقت عباس طاق شد، به خصوص آنگاه که احساس کرد حجّت خدا بی یاور شده است. آن هنگام بود که اذن میدان خواست، اما امام (علیه السلام) به شدت گریست و فرمود: «یا أخِی أنْتَ صاحِبُ لِوائی»؛ (۱) «برادرم! تو پرچمدار منی.»ولی فریاد العطش کودکان، امام را بر آن داشت تا جهت آوردن آب به عباس رخصت دهد.عباس جهت آوردن آب برای اهل خیام، عازم میدان شد. او می کوشید وارد شریعه فرات شود که شمر بانگ برآورد: اگر روی زمین را آب فراگیرد، شما را قطره ای از آن نصیب نخواهد شد، جز آن که با یزید بیعت کنید. (۲) .شیخ مفید(رحمه الله) می نویسد: امام و برادرش عباس لحظاتی باهم و در کنارِ هم، با دشمن به جنگ پرداختند ولی سپاه دشمن میان آن دو جدایی انداخت. (۳) .عباس چون شیری خشمگین بر چهار هزار نفر از محافظان شریعه حمله برد و آنان را متفرق ساخت و وارد شریعه فرات شد. کفی از آب برگرفت ولی ناگاه تشنه کامی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت را به یاد آورد؛ «فَذَکَرَ عَطَشَ الْحُسَیْنِ وَ أْهل بَیْتِهِ». آب را روی آب ریخت (۴) و مشکی پر از آب نمود و هنگام بازگشت به سوی خیام، دشمنان کینه توز از کمین گاه بر او حمله کردند و ضربتی خصمانه بر دست راست او وارد ساختند. دست راست عباس از قسمت مرفق و بازو جدا شد و چنین زمزمه کرد:

۱- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۱.

۲- مقتل الحسین، ص۲۶۷ ؛ مناقب، ص۱۰۸.

۳- ارشاد، ج۱، ص۱۱۳.

۴- در «معالی السبطین» ص۲۷۷ آمده است: و فی کتاب «عدهْ الشهور»: لمّا کانت لیلهْ احدی و عشرین من شهر رمضان واشرف علی علیه السلام علی الموت اخذ العباس وضمه الی صدره الشریف وقال: ولدی و ستقرّ عینی بک فی یوم القیامهْ. ولدی اذا کان یوم عاشوراء و دخلت المشرعهْ ایّاک أن تشرب الماء و أخوک الحسین عطشان.

ص: ۵۴

و الله إن قطعتُمُ یمینی إنّی أحـامی أبـداً عن دینیو عن إمـام صادقِ الیقینِ نجل النّبیّ الطّاهر الأمین (۱) .«به خدا سوگند که اگر دست راستم قطع کنید، پیوسته از دینم حمایت خواهم کرد.و نیز از امامم حمایت می کنم که به یقین صادق و از دودمان پاک پیامبر امین است»عبـاس همچنـان به نبرد خود ادامه می داد تا این که به جهت خونریزی شدیـد، ضـعف بر او عارض شـد. ناگاه شخصـی به نام حکیم بن طفیل از کمینگاه بیرون آمد و دست چپ او را از ساعد (۲) و به قولی از بند (۳) جدا ساخت. در آن هنگام حضرت چنین زمزمه کرد:یـا نَفَس لاـ تَخْشَ مَنَ الْکُفّـار وَ أبشـری برحمـهٔ الجَبّـار«ای نفس، از کفـار خوف و انـدیشه مکن و مژده باد تو را رحمت پروردگار.»او مشک آب را به دندان گرفت و کوشـید تا آب را به لب تشـنگان برساند، اما ناگهان تیری به مشک آب اصابت کرد. (۴) و آب آن فروریخت و این مسأله برای عباس بسـیار سـنگین بود.عمان سامانی می گوید:بس فرو بارید بر او تیغ تیز مشک شد بر حـال زارش اشـک ریزو این مسأله عباس (علیه السـلام) را بسـیار آزرد. تیرهای دشـمن از هرسو به طرف او فرو می باریـد. در چنین وضعی، ناگهان عمودی آهنین برفرق مبارکش فرود آمد (۵) و تیری بر

۱- بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۴۰.

۲- ناسخ التواریخ، امام حسین، ص ۳۴۲.

۳- عوالم، امام حسین، صص ۲۸۲ و ۲۸۵.

۴- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸۵.

۵- مقتل الحسین، ص ۲۶۹.

ص: ۵۵

سینه اش اصابت کرد (۱) و تیری دیگر به چشم مبارکش خورد. (۲) .راوی گوید: بعد از فرود آمدن عمود آهنین بر سر عباس، آن حضرت از روی اسب بر زمین افتاد و برادرش را با این جمله صدا کرد و گفت: «یا أخا أدرك أخاك»؛ «برادرم! برادرت را دریاب.»

اشاره به یک راز

گوینـد که عباس (علیه السـلام) همیشه امام حسـین (علیه السـلام) را از باب ادب، با عنوان «سـیدی»، «مولای» و... خطاب می کرد و درباره وی عنوان «برادر» را به کار نمی برد؛ زیرا مادر خود را هم طراز مادر امام حسـین (علیه السلام) نمی دید، لیکن در آن لحظه، آن حضـرت را «برادر» خطاب کرد. یکی از اهل نظر، راز این خطاب را در عالم رؤیا از عباس پرسـید، آن حضرت پاسخ داد: هنگام واژگون شدن از اسب، فاطمه زهرا (علیها السـلام) در برابرم حاضر شد و با حالتی اندوهگین گفت: آه، پسرم! عباس! وقتی زهرا پسر خطـابم کرد، من هم حسـین را برادر صـدا کردم.بعضـی از صـاحب نظران نوشـته انـد: ابوالفضل به عنوان وداع با امام (علیه السـلام) فرمود: «عَلَیْکَ مِنِّی الْسَّلامُ یا أَبا عَبْدِالله» (۳) و حسین (علیه السلام) چون عقابی خشمگین، سپاه خصم را پراکنده ساخت و خود را به عباس رساند. (۴) .بدن عباس مجروح و بی دست روی زمین افتاده بود. امام (علیه السـلام) با دیدن آن صحنه جانسوز ناله سوزناکی سر داد و فرمود: «اَلآنَ اِنْکَسَرِ ظهری، وَ قَلَّتْ حیلتی، وَ شَمَتَ بی عدوّی»؛ (۵) «اینک پشـتم شـکست، توان و عزمم کاهش یافت و دشمنم شادمان گشت»، در

۱- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۸۵: لواعج الاشجان، مبحث ابوالفضل.

۲- حماسه حسینی، ج۲، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳- حیاة الامام الحسین، ج۳، ص۲۶۸.

۴- ابو محنف، مقتل منتهی الامال، فصل عباس. مقتل الحسین، ص۲۶۹.

۵- مقرم، العباس: ۲۹۳.

ص: ۵۶

این هنگام در کنار برادر به شدت گریست.شیخ اُزری از زبان آن حضرت چنین سروده است:اَلیَوْمُ نامَتْ أعْیُنٌ بِکَ لَمْ تَنَمْ وَ تَسَهَّدَتْ اُخْری فَعَزَّ مَنامُها (۱) .«امروز دیدگانی که از بیم تو به خواب نمی رفتند، خفته اند، و دیگر چشمانی (که با بودن تو به خواب می رفتند) بیدار مانده و خوابشان اندک گردیده است.»در مقتل ابی مخنف آمده است: «وَ جَلَسَ عِندَ رَأْسِهِ یَبْکی حَتّی فاضَتْ نفسه»؛ (۲) «بر بالین او نشست و همچنان می گریست تا آن که عباس جان به جان آفرین تسلیم کرد.»به نوشته برخی از مورّخان، امام (علیه السلام) از شدّت حزن و غم، خود را بر روی بدن مجروح ابوالفضل و گفت: «الآن اِنْکَسَرَ ظَهْری»؛ (۳) .امام (علیه السلام) تصمیم گرفت بدن برادرش عباس را به خیمه (دارالحرب) حمل کند اما در آن حال، عباس نگاهی به برادر انداخت و گفت:«برادرم! به حق جدت رسول الله، مرا در همین جا به حال خود واگذار و به خیمه برمگردان. امام (علیه السلام) فرمود: چرا؟ عباس پاسخ داد: اولاً از دخترت سکینه شرمگینم؛ چرا که به او وعده آب داده بودم و ثانیاً من سرداری از سرداران تو هستم وقتی یاران، علمدار تو را در چنین وضعی ببینند و بفهمند که من کشته شده ام، چه بسا که در عزم و اراده آن ها خللی حاصل شود و از استقامت و صبرشان بکاهد.» (۴) .امام (علیه السلام) پاسخ دادند: «جزیت عن الإسلام (عن أخیک) خیراً حیث نصرتنی حیّاً و میّتاً»؛ (۵) «از ناحیه اسلام، به جزای برتر دست یابی، تو همواره در زندگی و حتی در

۱- دمع السجوم، ج۳۶۵.

۲- ابی مخنف، مقتل الحسین، ص۱۷۹.

۳- حیاۀ الحسین، ج۳، ص۲۶۸.

۴- «یا أخی بِحَقّ جدّک رسول الله، علیک أنْ لا تَحْمِلْنی دَعنی فی مکانی هذا ـ فقال: لماذا؟ قال: اِنِّی مُستحی من ابنتک سکینۀ و قد وعدتُها بالماء و لم آتِها بِهِ، والثانی اِنِّی کبش من کتیبتک و مجمع عددک فإذا رآنی أصحابک و أنا مقتول فلربما یقلّ عزمهم و یزلّ صبرهم».

۵- معالی السبطین، ج۱، ص۲۴۷.

ص: ۵۷

آستانه مرگ، از من حمایت کردی.».مرحوم مقرّم در کتاب مقتل الحسین (۱) می نویسد: امام با دید الهی خویش، آینده را دید و بدن عباس را به دارالحرب نیاورد تا قبر وی به طور مستقل پناهگاه حاجتمندان باشد.امام (علیه السلام) از کنار بدن خونین عباس به سوی خیمه ها بازگشت؛ در حالی که شکسته دل، محزون و گریان بود و اشک هایش را با آستین پاک می کرد.(۲) .علامه حائری مازندرانی می نویسد: به جهت زیادی جراحت ابوالفضل، امام حسین (علیه السلام) بدن مبارک وی را به دارالحرب انتقال نداد.(۳).هنگامی که سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام)، از حال عمویش ـ عباس ـ پرسید، امام (علیه السلام)پاسخ داد: «یا بُنَیَّةَ قَتَلُوهُ اللِّئامُ»؛ (۴) «دخترم! لئیمان و زشت کرداران او را کشتند.»در این لحظات بود که امام (علیه السلام) دید لشکر دشمن به سوی خیمه ها در حرکت است، فریاد بر آورد: «أَما مِنْ مُغیث یُغیثُنا، أَما مِنْ مُجیر یُجیرُنا، أَما مِنْ طالِب حقٍّ یَنْصُرُنا، أ ما مِنْ خائف مِنَ النّارِ فَیَذُبُّ عَنّا»؛ (۵) «آیا کسی هست تا از ما حمایت کند، آیا کسی هست تا به یاری ما برخیزد، آیا کسی هست که از جهنم بترسد و به دفاع از ما همت گمارد؟».در این که عباس در روز عاشورا، چه زمانی به شهادت رسید، میان صاحب نظران اختلاف است. خواند میر در کتاب «حبیب السیر» (۶) شهادت او را پیش از شهادت علی اکبر (علیه السلام) می داند.از عظمت و جلالت شأن عباس بن علی (علیهما السلام) است که چندین تن از امامان معصوم (علیهم السلام)برای او عزاداری کردند؛ از جمله: نقل شده که امام حسین (علیه السلام) در کنار نعش

۱- مقرّم العباس، ص۲۶۹ ؛ مقتل الحسین، فصل قمر بنی هاشم.

۲- «مُنْکَسِراً، حَزیناً، باکیاً، یُکَفْکِفُ دُموعَهُ بِکُمِّه».

۳- معالی السبطین، ص۲۷۷، «... لم یَتَمَکَّنْ مِنْ حَمْلِهِ مِنْ کَثْرَةِ الْجراحِ وَ ما کانَ قابِلًا لِلْحَمْلِ وَ النَّقْلِ».

۴- عمدة الطالب، ص۳۲۳.

۵- مقتل الحسین، ص ۲۷۰ مقتل مقرم، ص۳۳۹ با اندکی اختلاف.

۶- حبیب السیر، ج۲، ص۵۲.

ص: ۵۸

عباس به شدت گریست و به عزاداری پرداخت. شب سیزدهم عاشورا وقتی امام سجاد (علیه السلام) بدن مطهّر عمویش عباس را به خاک سپرد، با غم و اندوه ویژه ای فرمود:«عَلَی الدُّنیا بَعْدَکَ الْعَفا یا قَمَر بَنی هاشِم، وَ عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامُ مِنْ شَهِید مُحْتَسَب وَ رَحْمَةُ الله وَ بَرَکاتُهُ». (۱) .«ای ماه بنی هاشم، پس از تو خاک بر سر دنیا و درود من بر تو ای شهید راه خدا.»از علاّمه بحرالعلوم پرسیدند: چرا قبر عباس، به ظاهر کوچک است، در حالی که قامتش رشید بود؟ این سؤال، گویی نمکی بود که بر قلب سوزناک علاّمه پاشیده شد و آن قدر گریست تا بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، پاسخ داد: آنقدر به بدن عباس شمشیر و نیزه اصابت کرده بود که بدن وی بر اثر قطعه قطعه شدن، به صورت گوشت کوبیده در آمد و امام سجاد (علیه السلام) آن بدن قطعه قطعه شده را جمع کرد و دراین قبر کوچک نهاد...». (۲) .

عباس بن علی در آستانه شهادت

۱ ـ هر شهیدی در آستانه شهادت، نشاطی مخصوص داشت، جز عباس که به هنگام شهادت به ویژه هنگامی که مشک آبش ریخت، به جای احساس نشاط، احساس شرمندگی نمود، شرمندگی از روی منتظران لب تشنه حرم.۲ ـ هر شهیدی در آستانه شهادت احساس می کرد که در راه حسین (علیه السلام) کشته شده، تا کاروان سالار در سلامت کامل باشد، ولی عباس در آستانه شهادتش احساس می کرد که با کشته شدنش، امامش غریب و بی یار می ماند.

۱- نک: حیاة الحسین، ج۳، ص۳۲۴.

۲- ریاض القدس، ج۲، ص۲۱۹.

ص: ۵۹

حضرت علی اکبر

اشاره

یکی دیگر از تاریخ سازان و ناموران نهضت کربلا، علی اکبر (علیه السلام) است.بعضی از تاریخ نگاران می نویسند: معاویه که بر اساس سیاست اهریمنی خود، در زدودن نام مولای متقیان، علی (علیه السلام) تلاش می کرد، وضعیتی را ایجاد کرده بود که کسی نتواند فرزند خود را «علی» نام نهد، لیکن علی رغم دشمنی های وی، امام حسین (علیه السلام) نام همه پسران خود را علی نهاد؛ علی اکبر (شهید معروف) علی اوسط بود و طفل شیرخواره ای که در آغوش پدر هدف تیر خصم قرار گرفت، علیّ اصغر نام داشت. گرچه علی اکبر، امام سجاد (علیه السلام) است ولی از آن جهت که دو تن از پسران امام حسین (علیه السلام) به درجه شهادت رسیدند که یکی کوچک و دیگری بزرگ بود، ارباب مقاتل شهید بزرگ تر را «اکبر» لقب دادند؛ لذا علی اکبر در کتب مقاتل به کسی گفته شد که در واقع علی اوسط است.ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» در باب امام حسین (علیه السلام)، یادی از شهدای همراه او می کند و می نویسد: «و علیّ بن الحسین و هو علیّ الأکبر و لا عقب له و یکنّی أبا الحسن و امّه لیلی». (۱) البته گروهی نیز علی اکبر را از امام سجاد بزرگ تر می دانند. اینان امام سجاد را علی اصغر خوانده اند. (۲) .

۱- نک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ص۵۲ منشورات الرضی.

۲- نک: بستانی، دائرة المعارف، واژه «حسین».

ص: ۶۰

ناسخ التواریخ بر این باور است که بزرگ ترین فرزند امام حسین (علیه السلام)، که در کربلا شهید شد، علی اکبر بود و نام او علی، لقبش اکبر و کنیه اش ابوالحسن است. (۱) .در کامل الزیارات آمده است که امام صادق (علیه السلام) به ابوحمزه ثمالی توصیه کرد تا در کنار قبر علی اکبر بگوید: «صَلَّی اللهُ عَلَیکَ یا أَبَا الْحَسَن»؛ «درود برتو ای ابوالحسن.».علی اکبر (علیه السلام) پیش از واقعه کربلا نیز شخصیتی ممتاز و مثال زدنی داشت.ابوالفرج اصفهانی نقل می کند: علی اکبر مورد نظر معاویه بود. آنگاه که از درباریان خود پرسید: سزاوارترین انسان برای خلافت در زمان ما کیست؟ حاضران پاسخ دادند: تو سزاوارتری. معاویه گفت: نه، لایق ترین شخص، علی اکبر است؛ (۲) و افزود: جدّ او پیامبر است. شجاعت بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و زیبایی قبیله ثقیف را یکجا دارد.علی اکبر شباهت ظاهری دو امام را داشت و در زیارتنامه اش می خوانیم: «اَلسَّلام علیک یابْن الحسن والحسین». (۳) .در احادیث آمده است که امام حسین از نیمه دوم بدن و امام حسن از نیمه اول بدن شبیه به پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) بوده اند. بعید نیست که این زیارت نامه، اشاره به این حقیقت است که علی اکبر از فرق سر تا نوک پاها شبیه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده است.تا یاران زنده بودند در رفتن به میدان سبقت می جستند و اجازه نمی دادند اهل بیت و امام (علیه السلام) به میدان بروند و بعد از آن ها چون نوبت به اهل بیت رسید، نخستین شهید از اهل بیت علی اکبر بود. ازاین رو، در زیارتنامه اش آمده است: «السَّلامُ عَلَیْکَ یا أَوَّلُ قَتِیل مِنْ نَسْلِ خَیر سَلِیل مِنْ سُلالَهْ إبراهِیم الْخَلیل صَلَّی اللهُ عَلَیکَ وَ عَلی أَبِیکَ...»؛ (۴) .

۱- نک: سپهر، ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۴۹.

۲- «لا، أولی النّاس بهذا الأمر، علیّ بن الحسین بْن علیّ».

۳- نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۶.

۴- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۶۴ و منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۵.

ص: ۶۱

ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح، شهادت علی اکبر را بعد از شهادت قمر بنی هاشم می داند. (۱) .در روز عاشورا، یکّه سواران دیار ایثار، یکی پس از دیگری به دیدار حق شتافتند، از یاران حسین جز اهل بیت وی کسی باقی نمانده بود. (۲) در این هنگام علی اکبر ـ که به گفته پدرش شبیه ترین مردم به پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود ـ (۳) در پیشگاه پدر حضور یافت و اذن جهاد خواست، حسین (علیه السلام) وی را مسلّح و روانه میدان کرد و نگاهی مأیوسانه به او انداخت و گریست و به عمر بن سعد لعن کرد و دستان خود را به محاسن گرفت و روی به آسمان کرد و گفت:«اَللّهُمَّ اشْهَدْ عَلیْ هولاءِ الْقَوْمِ فَقَد بَرَزَ إِلَیْهِمْ غُلامٌ أَشْبَهُ النّاسِ خَلْقاً وَ خُلْقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِکَ (صلی الله علیه وآله) وَ کُنّا إِذَا اشْتَقْنا إِلی نَبِیِّکَ نَظَرْنا إِلَیْهِ...». (۴) .«خدایا! شاهد باش جوانی به جنگ این قوم می رود که از جهت سیمای ظاهری و باطنی و از حیث منطق و بیان، شباهت به پیامبر تو دارد. آنگاه به سپاه کفر نفرین کرد.».علی اکبر در میدان رزم مردانه ظاهر شد. برخی از ارباب مقاتل نوشته اند سپاه کفر از جنگ با او خودداری می کرد و از میان لشکر عمربن سعد مردی بانگ برآورد که ای علی، تو را با امیرالمؤمنین یزید قرابت و خویشی است و ما بدین جهت علاقه مندیم به تو امان دهیم! علی اکبر پاسخ داد: سزاوارتر است خویشی و قرابت من با پیامبر را مراعات کنی و دست از قتال با من برداری. (۵) .طبق نوشته برخی از تاریخ نگاران، او یکصد وبیست نفر را به هلاکت رساند و به

۱- الفتوح، ج۵، ص۲۰۷.

۲- مقتل الحسین، ص۲۵۸، منتهی الآمال، ص۳۷۳.

۳- نک: المقرم، مقتل الحسین، ص۲۵۸، منتهی الآمال، ص۳۷۳ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص ۲۵۰.

۴- بحارالأنوار، ج۴۵، صص۴۲ ـ ۴۳ ؛ مقتل الحسین، مقرم، ص۲۵۸.

۵- مقتل الحسین، ص۲۵۷.

ص: ۶۲

سوی پـدر بازگشت و اظهار داشت:«یا أَبَتِ! أَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنی وَ ثِقْلُ الْحَدیـدِ قَدْ أَجْهَـدَنی، فَهَلْ إِلی شَـرْبَهٔ مِنْ الماءِ سَبیلٌ أَتَقَوّی بِها عَلَی الْأَعْداءِ؟». (۱) .«پدرم! تشـنگی مرا از پا درآورد و سـنگینی لباس آهنی (جنگی)، خسته ام کرد. آیا آبی هست تا با نوشیدن آن برای جنگ بـا دشـمن نیرو بگیرم؟»سیل اشک از دیـدگان امام جاری شـد و فرمود:«واغَوْثاهُ! یا بُنَیَّ مِنْ أَیْنَ لِیَ الْماءُ، قاتِلْ قَلیلاً فَما أَسْرَعَ ما تَلْقی جَدَّکَ مُحَمَّداً (صـلی الله علیه وآله)، فَیُسْقیکَ بِکَأْسِهِ الاْوْفی شَرْبَهً لا تَظْمَأُ بَعْدَها أَبَداً».«کجاست فریادرس ای فرزندم، کجا مرا آبی است؟! انـدکی نبرد کن، زود است که جـدّت حضـرت محمـد (صـلی الله علیه وآله) را دیـدار کنی و او تو را با جامی لبریز سـیراب خواهد کرد و دیگر تشـنه نخواهی شد.آنگاه گفت: پسرم! زبانت را در دهانم بگذار.علی اکبر وقتی زبانش را در دهان امام نهاد، فهمید دهان امام خشک تر و تشـنه تر از او است. امام (علیه السـلام) بدینسان به فرزند گفت که حال پدر از تو بدتر است! آنگاه انگشتر خود را به او داد تا به دهان خویش نهد و بمکد. (۲) .علی اکبر بار دیگر به میدان بازگشت و جنگید و به قولی هشتاد و چنـد تن را به هلاکت رسانیـد. مرّهٔ بن منقذ عبدی، که یکی از اهریمنان معروف سپاه کفر بود، گفت: گناهان عرب به گردن من باشد اگر پدرش را با مرگش محزون نکنم. آنگاه از کمین جست و نیزه خود را به پشت علی اکبر فرو برد (۳) و شمشیری به فرق او وارد ساخت. علی اکبر از

۱- نکـ: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۲۰۹.

۲- معالی السبطین، ج۲، ص۲۵۱ ؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۳ ؛ منتهی الآمال، فضل علی اکبر، ص۳۷۵ ؛ ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۵۵ ؛ حبیب السیر، ج۲، ص۵۲.

۳- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۴.

ص: ۶۳

اسب واژگون شد و خود را بر گردن اسب آویخت. اسب (به اشتباه) وی را به طرف سپاه عمربن سعد برد، از این رو دشمن احاطه اش کرد و با شمشیر و نیزه بر بند بند وی ضربتی وارد کرد؛ به طوری که جای سالم در بدن آن حضرت یافت نمی شد؛ «قَطَعُوهُ بِسُیُوفِهِمْ إِرْباً إِرْباً». (۱) .علی اکبر در واپسین لحظات حیات، بانگ برآورد و از پدر این گونه خداحافظی کرد:«عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامُ یا أبا عَبْدِاللهِ، هذا جَدِّی قَدْ سَقانِی بِکَأْسِهِ شَرْبَةً...»؛ (۲) .«از من به تو سلام، ای ابا عبدالله، این جدّم پیامبر است که با جام خود سیرابم کرد.».در لهوف آمده است: علی اکبر چنین فرمود:«یا أَبَتاهُ عَلَیْکَ مِنِّی الْسَّلامُ، هذا جَدِّی یُقْرِئُکَ السَّلامُ وَ یَقُولُ لَکَ: عَجِّلِ الْقُدُومَ عَلَیْنا...».امام خود را به کنار پیکر مجروح و خونین علی اکبر رسانید. به روایت سیدبن طاووس امام صورت خود را بر صورت علی نهاد و اظهار داشت:«قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ»؛ (۳) .به نوشته حائری مازندرانی، امام (علیه السلام) عمربن سعد را نفرین کرد و فرمود:«... سَلَّطَ اللهُ عَلَیْکَ مَنْ یَذْبُحَکَ مِنْ بَعْدِی عَلی فِراشِکَ»؛ (۴) «... بعد از من خدا کسی را بر تو مسلّط کند که تو را در رختخواب بکشد.»

۱- مقتل الحسین، ص۲۵۹ ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۵۵، لواعج الاشجان، ص۱۷۱، «الارب: العضو، یقال قطعتُ الذبیحة إِرْباً إِرْباً، ای عضواً عضواً».

۲- ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۵۵ ؛ لواعج الاشجان، ص۱۷۱ و معالی السبطین، ۲۵۱.

۳- سید بن طاووس، لهوف، ص۴۹، منشورات الحیدریة.

۴- معالی السبطین، ج۲، ص۲۵۱.

ص: ۶۴

ابن اثیر در «الکامل» (۱) می نویسد: وقتی چشم امام به علی اکبر افتاد، فرمود:«قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ، ما أَجْرَأَهُمْ عَلی اللهِ وَ عَلَی انْتِهاکِ حُرْمَهِٔ الرَسُولِ، عَلَی الدُّنْیَا بَعْدَکَ الْعَفا».«خداوند بکشد مردمی را که تو را کشتند. چگونه بر خدا و هتک حرمت پیامبر جسور گردیده اند. پس از تو خاک بر سر دنیا.»در منتهی الآمال آمده است: امام حسین (علیه السلام) کلمات فوق را در حالی گفت که صورت به صورت علی اکبر گذاشته بود. (۲) .چهر عالمتاب بنهادش به چهر شد جهان تار از قران ماه و مهرسر نهادش بر سر زانوی ناز گفت کی بالیده سرو سر فرازاین بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیاد تیرانداز نیستتو سفر کردی و آسودی ز غم من در این وادی گرفتار الَمشیخ مفید (رحمه الله) در «ارشاد» می نویسد: در این هنگام زینب در کنار امام حسین (علیه السلام)حاضر شد و از شدّت غم خود را روی جسد علی اکبر انداخت. امام (علیه السلام) خواهر را از روی نعش علی اکبر بلند کرد و از جوانان بنی هاشم خواست تا بدن وی را به دارالحرب برسانند. (۳) .در ناسخ التواریخ آمده است: امام هنگام حرکت به سوی پیکر علی اکبر در میدان، «علی»، «علی» می گفت و آنگاه که علی اکبر چشمانش را گشود، گفت: پدرا! به اهل خیمه بگو از داغ من چهره نخراشند. (۴) .امام (علیه السلام) کفی از خون علی اکبر را گرفت و به سوی آسمان پاشید و آن خون به زمین

۱- کامل ابن اثیر، ج۴، ص۷۴.

۲- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۵.

۳- الارشاد، ج۲، ص۱۱۰.

۴- سپهر، ناسخ التواریخ، مبحث امام حسین، ص۲۷۵ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۲۵۵.

ص: ۶۵

بازنگشت؛ چنانکه در کامل الزیارات آمده است: آن حضرت در این حال گفت:«بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمّی من مقدم بین یدی أبیك یحتسبك و یبكی علیك محرقاً علیك قلبه یرفع دمك بكفّه إلی أعنان السماء لا ترجع منه قطرة...». (۱) .پدر و مادرم فدایت باد، در برابر دیدگانم به لقاء الله شتافتی. پدرت با قلبی سوزان برایت اشک می ریزد و با قلبی سوزان خون تو را به سوی آسمان می پاشد؛ خونی که قطره ای از آن به زمین باز نمی گردد.بعضی علی اکبر را نخستین شهید از اهل بیت دانسته اند و برخی او را آخرین شهید شمرده و عبدالله بن مسلم را نخستین شهید اهل بیت به شمار آورده اند. (۲) .ابوالفرج می نویسد: «وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ قُتِلَ فِی الْواقِعَهْ مِنَ الطّالِبِیّین». (۳) .کتاب حبیب السیر، شهادت علی اکبر را در سنّ ۱۸ سالگی و پس از شهادت عباس بن علی (علیهما السلام) می داند. (۴) .سماوی در ابصارالعین بر این عقیده است که: گرگ های کوفه به گونه ای به جانب نعش علی اکبر هجوم آوردند که امام (علیه السلام) با حالت سوزناکی خواهرش زینب را به سوی خیمه آورد و به جوانان فرمود: بروید و نعش علی اکبر را به خیمه شهدا انتقال دهید. (۵) .

مادر علی اکبر در کربلا نبود

علاّمه شهید مطهری (رحمه الله) در باب تحریف در تاریخ کربلاـ مسأله حضور لیلاـ در کربلاـ را مطرح نموده و آنگاه آن را با استدلال رد می کند. (۶) .محدّث قمی نیز در «منتهی الآمال» می نویسد: ظاهر آن است که لیلا در کربلا نبوده

۱- بحارالأنوار، ج۹۸، ص۱۸۴ و لهوف ص۷۹.

۲- منتهی الآمال، ص ۲۶۰ ـ ۳۷۵.

۳- ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی، ص۷۷.

۴- نک: خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج۲، ص۵۲.

۵- نک: ارشاد مفید، ترجمه رسولی محلاتی، ج۲، صص ۱۱۰ و۵۴.

۶- علامه مطهری، حماسه حسینی، ج۲، ص۲۴.

ص: ۶۶

و من حضور لیلا در کربلا را در هیچ کتاب معتبری ندیده ام. (۱) .او در جای دیگر نیز می نویسد: در کتب معتبر، مطلبی که نشانگر حضور لیلاـ در کربلاـ و یا کوفه و شام باشـد، وجود نـدارد. البته از کلام قاتل علی اکبر، که گفته بود: «گناه همه عرب به گردن من اگر پـدر او را به عزا ننشانم.» می توان فهمیـد که: نه تنها لیلا در کربلا حضور نداشت، شاید از دنیا نیز رفته بود.در عرف عرب گفته می شود «مادرت به عزایت بنشـیند» یا «مادرت را به عزایت می نشانم» و هیچگاه این تعبیر را درباره پدر به کار نمی برند. کلام قاتل آن حضـرت بیـانگر این است که مـادر علی اکبر در صـحنه کربلا حضور نـداشت و یا از دنیا رفته بود. و او از باب این که نخواسـته است یادی از شـخص متوفّی کرده باشد، گفته است: «گناه عرب به گردن من اگر پدرت را به عزایت ننشانم».مشـهور است که علی اکبر به هنگام شـهادت هیجده سال داشـته (۲) همـانگونه که از حبیب السیر نیز نقـل شـد، لیکن اقوال دیگری هم در این باره وجود دارد. (۳) .

۱- منتهی الآمال، صص ۳۷۶ و ۵۴۱.

۲- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۲۰۷، طبع دارالندوة الجدیدة.

۳- در وسائل، ص۲۰، ص۴۷۱ باب ۲۲ از کافی و تهذیب و قرب الاسـناد نقل شده که علی اکبر بچه داشته و نیز در کامل الزیارات، ص۲۳۹ باب ۷۹ آمده است: صلّی الله علیک... و ابنائک.

ص: ۶۷

علی اصغر

اشاره

از کسانی که درنهضت کربلاـدارای نقش بود،کودکی شیرخوار به نام «علی اصغر» است:مادر علی اصغر، رباب دختر امرؤ القیس است. او یک سال پس از واقعه کربلا بدرود حیات گفت. (۱) .برخی نوشته اند: رباب تنها زنی است که همراه امام حسین (علیه السلام) به عنوان همسر او، در انقلاب کربلا حضور داشت.بعضی از مقتل نگاران از علی اصغر (علیه السلام) به نام «عبدالله» نیز یاد کرده اند؛ البته بسیاری می گویند: این عبدالله (علی اصغر)، غیر ازعبدالله رضیع است که درروز عاشورا به دنیا آمد.آری، علی اصغر، غیر از نوزادی است که به عنوان عبدالله رضیع از او یاد می شود. در اقبال آمده است: «... وَ عَلی وَلَدِکَ عَلِیّ الْأَصْغر الّذی فَجَعْتَ بِهِ» . (۲) .بسیاری از ارباب مقاتل، آن جا که سخن از علی اصغر به میان می آورند، یادی ازمادر او رباب می کنند و رباب مورد توجه خاص امام حسین (علیه السلام) بود و علی اصغر و سکینه از این مادرند. سکینه طبق نوشته ابوالفرج (۳) نام اصلی او نیست. او را امینه یا امیمه می خواندند که به سکینه معروف گشت و امام حسین (علیه السلام) درباره این دختر و مادرش

۱- نک: دکتر آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص۱۲۸ ؛ نفس المهموم، ترجمه شعرانی، صص ۲۷۵ و ۲۶۴.

۲- اقبال، ص۵۷۲.

۳- مقاتل الطالبین، ص۵۹.

ص: ۶۸

اینگونه سرود:لَعَمْرُکَ إنَّنی لأحبُّ داراً تکون بها سکینهٔ و الرّباباُحبّهما و أبذل جُلّ مالی و لیس لعاتب عندی عقابرباب دختر امرء القیس، از قبیله بنی کلب مسیحی بود. امرءالقیس در زمان عمر مسلمان شد و از طرف عمر، رییس قبیله قضاعه گردید.... هنگامی که کودک شیرخوار را به امام (علیه السلام) دادند، حضرت او را بر دامن نهاد و بوسید و به سوی لشکر دشمن آورد و تقاضای آب نمود تا وی را سیراب کنند. ناگهان تیری از سوی حرمله به امر عمربن سعد به حلقومش اصابت کرد و به شهادت رسید.امام باقر (علیه السلام) می فرمایند:... امام (علیه السلام) نعش خونین او را در قبری که خود با شمشیرش حفر کرده بود گذاشت. (۱) بعضی از مورخان نوشته اند زینب (علیها السلام) کودک را به حسین (علیه السلام) داد و گفت: این بچه سه روز است که آب نخورده است، از این قوم برایش آب طلب کن.امام (علیه السلام) او را گرفت و گفت:«یا قَوْمُ قَدْ قَتَلْتُمْ شیعَتی وَ أَهْلَ بَیْتی وَقَدْ بَقی هذَا الطِّفْلُ، وَیْلَکُمْ اُسْقُوا هذا الرَّضیعَ أَما تَرَونَهُ یَتَلَظّی عَطَشاً مِنْ غَیْرِ ذَنْب أَتاهُ إِلَیْکُمْ...». (۲) .«ای مردم، یاران و اهل بیت مرا به قتل رساندید و تنها این کودک باقی مانده است. این شیرخواره را سیراب کنید، مگر نمی بینید که از فرط عطش بی تاب است و حال آن که هیچ گناهی حتی از نظر شما ندارد.».و افزود: «از او که به شما چیزی نرسیده است.».ولی متأسفانه آنان به جای دادن آب، تیری حواله کردند و گلوی علی اصغر را دریدند. امام (علیه السلام) در آن هنگام خواهرش زینب (علیها السلام) را صدا کردند و جسد کودک

۱- مقتل الحسین، صص ۲۷۲ و ۲۷۳ ؛ حیاهٔ الحسین، ج۳، ص۲۷۶ ؛ نفس المهموم، ص۱۸۷.

۲- نک: خیابانی، وقایع الأیام، صص ۵۱۹ ـ ۵۱۸ ؛ معانی السبطین، ج ۱، ص۲۵۹.

ص: ۶۹

شهیدش را به ایشان دادند.در دمع السجوم (۱) نوشته علّامه شعرانی و منتهی الآمال (۲) نوشته محدث قمی، از سبط بن جوزی نقل کرده است که امام این فرزند را بالای دست گرفت و فرمود: «یا قَوم إِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذا الطِّفْلَ».محمّدبن سلیمان تنکابنی در اکلیل المصائب، از قول سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: در روز نهم، ظرف های آب ما خالی شد. تشنگی بر من غلبه کرد. به خیمه عمّه ام زینب پناه بردم، بر خلاف انتظار دیدم زنان به گونه ای حزن آلود، گرد او جمع شده اند. برادرم علی اصغر در آغوش اوست و از شدّت تشنگی بی تابی می کند. حالت او به گونه ای بود که تشنگی خود را از یاد بردم و به عمّه ام گفتم: شاید در خیمه های سایر زنان آبی مانده باشد، بدین خاطر او در حالی که علی اصغر را در آغوش داشت، به حرکت در آمد و این خبر در میان اطفال پیچید، آنان نیز از فرط تشنگی ناله سرداده، همراه او به حرکت در آمدند. حدود ۲۰ نفر از اطفال گرد او را گرفته بودند و اشک می ریختند. عمّه ام زینب به در خیمه یکی از انصار نشست و پیشنهاد داد ظروف آب را بکاوند تا شاید کمی آب بیابند اما نیافتند. (۳) .

چگونگی شهادت علی اصغر

در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است:

در چگونگی شهادت علی اصغر، دانستن چند نکته ضروری است:۱ ـ آیا امام (علیه السلام) علی اصغر را به میدان برد؟بعضی می نویسند: امام فرزند شیرخوار خود را در جلو خیمه به عنوان وداع می بوسید که ناگه تیری آمد و بر گلوی طفل نشست. (۴) .

۱- دمع السجوم، ص۳۷۲.

۲- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۸۹.

۳- محمّد بن سلیمان تنکابنی، اکلیل المصائب، بخش روز نهم، متوفای ۱۳۰۲.

۴- نفس المهموم، فصل شهادت علی اصغر ؛ منتهی الآمال، فصل شهادت علی اصغر، نک: ابن اعثم کوفی، ج۵، ص۲۱۰.

ص: ۷۰

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: پس از آن که ندای طلب یاری امام (علیه السلام) بلند شد، صدای شیون زنان خیام برخاست. امام (علیه السلام) کنار خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب!«ناوِلینی وَلَدِیَ الصَّغیر حَتّی أُوَدِّعَهُ، فَأَخَذَهُ وأَوْمَأَ إِلَیْهِ لِیُقَبِّلَه، فَرَماهُ حَرْمَلَهُ بْنُ کاهِلِ اَلأَسَدی(لع) (۱) بِسَهْم فَوَقَعَ فی نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقالَ لِزَیْنَبَ: خُذیهِ، ثُمَّ تَلْقَّی الْدَّمَ بِکَفَّیْهِ فَلَمّا امْتَلأتا؛ رَمی بِالدَّمِ نَحْوَ السَّماءِ ثُمَّ قالَ: هَوْنٌ عَلَیَّ ما نَزَلَ بی أَنَّهُ بِعَیْنِ اللهِ».«فرزند خردسالم را بیاورید تا ـ به عنوان وداع ـ او را ببوسم، در این هنگام مردی به نام حرمله، فرزند کاهل اسدی، با تیر گلوی او را درید. امام (علیه السلام) خطاب به زینب فرمود: این کودک را از من بگیر و سپس مشت خود را از خون آن نازنین پر کرد و به آسمان پاشید و فرمود: تحمل آن بر من آسان است؛ زیرا در نظرگاه خدا هستیم.».ابن اعثم کوفی نیز در «الفتوح» آورده است که امام (علیه السلام) در کنار خیمه، در حال وداع و بوسیدن کودک شیرخوار بود که تیری آمد و بر سینه اش نشست و او جان داد و امام (علیه السلام)بدن او را دفن کرد. (۲) .وی همچنین می نویسد: امام (علیه السلام) علی اصغر را به میدان آورد و فرمود: ای قوم، اگر من ـ به زعم شما ـ گناهکارم، این طفل گناهی نکرده است، او را جرعه ای آب دهید.در این هنگام تیری از سوی آن قوم آمد و بر گلوی طفل شیرخواره اصابت کرد و از آن سوی بر بازوی امام خورد. آن حضرت با دست خود تیر را از گلوی طفل بیرون آورد واو در دم جان داد. امام (علیه السلام) طفل رابه مادرش داد و فرمود: بگیر که از حوض کوثر سیراب گردید.

۱- فی حکایهٔ المختار: لمّا نظر المختار إلی حَرمَلهٔ قال: الحمد لله الذی مکّننی منک یا عدوّ الله ثمَّ أحضر الجزّار فقالَ له: إقطع یدیه وَ رجلیه فأحضرت بین یدیه فأخذ قضباً من حدید وَ جعله فی النّار حتّی إحمرّ ثُمَّ ابیضّ، فوضعه عَلی رقبته فصارت رقبته تُقَلقِلُ مِن النار. سیأتی فی ترجمته الفارسیهٔ فی آخر الکتاب تحت عنوان «فرجام قاتلان إمام حسین علیه السلام».

۲- نک: اعثم کوفی، الفتوح، ص۹۸، چاپ ۱۳۷۲.

ص: ۷۱

۲ ـ آیا تقاضای آب برای علی اصغر، برخلاف روحیه والای امام (علیه السلام) بود؟در این باره اختلاف نظریه فراوان است؛ بعضی نوشته اند که امام (علیه السلام)خطاب به لشکر عمر سعد فرمودند: «اُسْقُوا هذا الرَّضِیعَ»؛ (۱) «این کودک را سیراب کنید.».استاد شهید مطهری(رحمه الله) تقاضای آب را برخلاف روحیه والای امام (علیه السلام) می دانند. (۲) .ولی مرحوم آیتی [که شهید مطهری در کتاب هایش به او عنایت ویژه ای دارد و از ایشان به عنوان فردی برجسته در تاریخ اسلام در روزگار ما یاد می کند] می نویسد: امام کودک تشنه کامی را به دست گرفت و گفت: «یا قَوم إِنْ لَمْ تَرْحَمُونی فَارْحَمُوا هذا الطِّفْلَ». (۳) بعید نیست که امام (علیه السلام) علی اصغر را به سوی سپاه عمربن سعد آورد به مردمان زمان خود و نسل های آینده بفهماند که حکومت طاغوتیِ اموی انسان ها را مسخ کرده و از هویت انسانی وانسانیت دور ساخته است، تا آنجاکه به جای دادن آب به کودک تشنه لب، گلویش را با تیر دریدند.علاّمه ملاّ احمد نراقی در طاقدیس، در باب حضور علی اصغر (علیه السلام) در مقابل دشمن و چگونگی برخورد آنان با آن حضرت، چنین می سراید:هان! بیارید آن یکی فرزند من وان یکی نوباوه دلبند منهین بیاریدش به قربانگه برم بهر مهمانی به سوی شه برممادرش را گر به پستان نیست شیر شیر جوشد از دم پیکان تیرپس نهاد آن طفل بر قرپوس زین با نشاط آمد سوی میدان کینپس به کف بگرفت آن دُردانه را سوخت هم دل خویش و هم بیگانه راشربت آبی طلب کرد از عدو تامگر تر سازد آن کودک گلوجانب صد تیر او را راست کرد عشق خونریزآنچه خود می خواست کرد

۱- مقتل الحسین، مقرّم، ص۲۷۲.

۲- حماسه حسینی، ج۱ و۲.

۳- گفتار عاشورا، ص۳۲.

ص: ۷۲

شه گرفت آن طفل را بر روی دست گَرد خجلت بر رخ گردون نشستچون پی قربانی اش بر کف نهاد شست دشمن از کمان تیری گشادهین بگیر این جرعه آب زلال دیگر از بی شیری ای کودک منالآمد آن تیر و نشستن در گلو ای جهان دون، تفو بر تو، تفوبر گرفت آن طفل خون آلود را آن ذبیح کعبه مقصود راطفل خون آلوده در آغوش شاه شه عنان گرداند سوی خیمه گاهکی پرستاران بگیرندش زمن دادم از پستان پیکانش لَبَن (۱) .پرچم عشق حسینی بین که هفتاد و دو ملت در عجب از آن که هفتاد و دو تن جانباز داردای بنازم آن سپاهی را که پیشاهنگ هنگش همچو اصغر، کودک شش ماهه ای سرباز دارد۳ـ قبر علی اصغر کجاست؟نوشته اند که امام (علیه السلام) پیکر بی جان فرزند خردسالش را با خون گلوی او آغشت و با نوک شمشیر قبری حفر کرد و او را در آن دفن نمود؛ (۲) البته بر بدن او نماز نیز خواند. (۳) .وی همچنین یادآور می شود: «فَنَزَلَ الْحُسَین (علیه السلام) فَرَسه، وَ حَفرَ لَه بِطرف السیف، و رَماه بِدَمه، وَ صَلّی عَلَیهِ وَ دفنه». (۴) .۴ـ چه مدت از عمر علی اصغر می گذشت؟در ناسخ التواریخ آمده است، علی اصغر شش ماهه بود و مادرش از شدّت عطش،

۱- طاقدیس، ص۴۲۹.

۲- طبرسی، احتجاج ؛ منتهی الآمال، ص۳۸۹ ؛ لواعج الأشجان، ص۱۸۲.

۳- ابن اعثم، الفتوح، ج۵، ص ۲۱۰ ؛ دمع السجوم، ص۳۷۳.

۴- الفتوح، ج۵، ص ۲۱۰.

ص: ۷۳

شیری در پستان نداشت تا به وی دهد.و در مقتل منسوب به ابی مخنف می خوانیم: «وَ لَهُ مِنَ الْعُمُرِ سِتَّهُ اَشْهُر»؛ «سن او شش ماه بود.»

ویژگی های علی اصغر

۱ ـ در توصیف او آمده است: «اَشْبَهُ النّاسِ بِرَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله)». (۱) .۲ ـ معروف است که سر مطهّر دو شهید از بدن جدا نشد و آن ها عبارتند از:علی اصغر و حُرّبن یزید ریاحی. لیکن بعضـی نوشـته اند: ابو ایّوب غنوی دسـتور داد تا جسد این کودک را بیابند و سـرش را از تن جدا کرده، بالای نیزه کنند و در مجلس عبیدالله سـر امام حسین و سر علی اصغر در یک تشت بوده است.۳ ـ امام (علیه السلام) از میان جسدهای شهدا، تنها جسد علی اصغر را دفن کرد.۴ ـ امام (علیه السلام) بدن علی اصغر را با خون گلویش رنگین کرد و آنگاه او را دفن نمود. (۲) .۵ ـ علی اصـغر تنها شهیدی است که روی دست پدر جان داد. نوشته اند که در لحظه جان دادنش منادی از آسـمان ندا داد: «دَعْهُ یا حُسَین فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعاً فِی الْجَنَّهِ»؛ (۳) «او را به خدا بسـپار؛ زیرا در بهشت شیردهنده ای برای اوست.»۸ ـ امام خون او را به آسـمان پاشـید و قطره ای از آن به زمین نیامد. (۴) .۹ ـ دربـاره اثر تیر حرمله و اصابت آن به حلقوم او، آمـده است: «فَذَبَحَهُ» (۵) .یعنی تیر گلویش را «بریـد»، در حـالی که تیر در محـل اصابت سوراخ ایجاد می کنـد. به نظر می رسـدکه نوک تیر را پهن ساخته بودند و به همین علت گلوی او را

۱- ممکن است مراد امـام حسـین از این جمله، علی اکـبر باشـد نه علی اصـغر، دقت شـود. بـاقر شـریف قرشـی، حیـاهٔ الحسـین، ج۳، ص۲۷۷ ؛ نک: مقرم، المقتل، ص۲۷۳.

۲- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۸۹ ؛ لواعج الاشجان، ص۱۸۱.

۳- قمقام، ص۲۸۵ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۲۶۰.

۴- ابن شهرآشوب، مناقب، ج۲، ص۲۲۲.

۵- ابن نما، مثیرالأحزان، ص۷۰.

ص: ۷۴

بریده است.۱۰ ـ علی اصغر مصداق کامل و بارز مظلومیت بود؛ چراکه او طفل بود و نمی توانست بر ضد سپاه دشمن کاری انجام دهد.۱۱ ـ پس از شهادت او امام (علیه السلام) سر به آسمان کرد و فرمود: «وَانْتَقِمْ لَنا مِنَ الظّالِمِینَ»؛ (۱) «خدایا! انتقام ما را از جفاکاران بستان!».۱۲ ـ شهادت مظلومانه او، یکی از حوادث کم نظیر و فراموش نشدنی تاریخ است.۱۳ ـ تنها جنازه ای را که امام حسین (علیه السلام) تشییع کرد و از میدان تا کنار خیمه ها آورد، علی اصغر بود.

نفرین امام سجاد بر قاتل علی اصغر

امام سجاد (علیه السلام) دعا کرد که قاتل علی اصغر هرچه زودتر به انتقام و عذاب الهی گرفتار شود. منهال گوید: از کوفه به سفر حج می رفتم که خدمت امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. امام از من پرسید: آیا حرمله زنده است؟گفتم: آری، امام (علیه السلام) دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! حرارت آتش و داغی آهن را به او بچشان!وقتی به کوفه بازگشتم و دیداری از مختار کردم، با هم به منطقه کناسه کوفه رفتیم. آنجا بودیم که حرمله را آوردند و مختار فرمان داد تا دست و پای او را ببندند و در آتش افکنند و من با دیدن آن صحنه «سبحان الله» گفتم.مختار پرسید: چرا چنین گفتی؟ جریان نفرین امام سجاد (علیه السلام) را به او گفتم و او به خاطر آن که دعای امام به دست او مستجاب شده بود به سجده افتاد. (۲) .بعضی نوشته اند: حرمله خطاب به مختار گفت: مهلت بده تا کارهایی را که کرده ام بیان کنم و قلبت را بسوزانم:

۱- مثیرالاحزان، ص ۷۰، ۲۶ ابومخنف، مقتل الحسین، ۱۷۲.

۲- منتهی الآمال، ج ۱ ص ۴۵۱، ۵۳۵ ۵۳۶ ؛ عوالم، ص ۶۶۵.

ص: ۷۵

ـ سه تیر سه شاخه داشتم که آنها را زهرآگین ساختم!ـ با یکی از تیرها گلوی علی اصغر را در آغوش حسین دریدم. با دوّمی، قلب حسین را هنگامی که پیراهن خود را بالا زد تا خون پیشانیش را پاک کند هدف قرار دادم و سوّمین تیر را به گلوی عبدالله بن حسن که در کنار عمویش حسین بود زدم. (۱) .

۱- منهاج الدموع، ص۴۱۱. آنقدر گرم است بازار مکافات عمل هرچه بهتر بنگری، هرروز، روز محشراست به چشم خویش، دیدم در گذرگاه بزد برجان موری مرغکی را هنوز از صید منقارش نپرداخت که مرغ دیگر آمد کار او ساخت.

ص: ۷۶

قاسم بن حسن علیهما السلام

اشاره

در کربلا و در رکاب امام حسین (علیه السلام)، چند تن به نام «قاسم» حضور داشتند که همه آنان به درجه رفیع شهادت نایل آمدند؛ از جمله:قاسم بن بشر (۱) قاسم بن حارث کاهلی (۲) قاسم بن حبیب ازدی [۱۶۴] قاسم بن حسین بن علی (۳)(۴)قاسم بن محمد (۵) و قاسم بن حسن.قاسم بن حسن از ناموران تاریخ کربلا است. او در کربلا سیزده سال (۶) و به قولی چهارده سال داشته است. (۷) .قاسم به همراه هفت تن از برادرانش در کربلا حضور داشت، از این هشت برادر فقط دو تن به نام های زیدبن حسن و حسن مثّنی در شمار مجروحان قرار داشتند و بقیه به شهادت رسیدند؛ «وَ قُتِلَ مِنْهُمْ مَعَ الْحُسَینِ خمسهٔ و نجا منهم اثنان». (۸) .

۱- عبرات المصطفین، ج۲، ص۱۶۵، پاورقی.

۲- شمس الدین، انصارالحسین، ص۱۰۶.

۳- بحارالأنوار، ج۴۵، صص۷۳ و ۱۰۱.

۴- مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص ۱۱۸ ؛ دائرهٔ المعارف اعلمی، ج۱۴، ص۲۲۶.

۵- دائرهٔ المعارف اعلمی، ج۱۴، ص۲۳۸.

۶- شهید مطهری، حماسه حسینی، ج۱، ۲۸۱.

۷- معالی السبطین، ج۲، ص۲۷۸.

۸- معالی السبطین، ج۲، ص۲۷۸.

ص: ۷۷

میان مورخان در نجات یافتن حسن مثنی و زیـد بن حسن اختلافی (۱) نیست، اما در مورد عمربن حسن، شـیخ مفید می نویسد که او در کربلا شـهید شد (۲) و در منتهی الآمال آمـده است که وی شـهید نشـده است. (۳) .در شب عاشورا، آنگاه که امام حسـین (علیه السـلام) در باب حلّ بیعت با یاران سـخن گفتند و یاران نیز همگان ابراز وفاداری کردند، قاسم رو به عمویش حسـین (علیه السـلام) کرد و گفت: آیـا من هم فردا در شـمار شـهدا خـواهم بـود؟امـام (علیه السـلام) از وی پرسـید: مرگ در نظر تـو چگونه است؟او بی درنگ پاسخ داد: «أَحلی مِنَ العَسَلِ»؛ «از عسل گواراتر!»امام (علیه السـلام) فرمود: عمویت فدایت باد! آری، تو نیز در شمار شهیدانی لیکن واقعه جانکاه و سـختی برای تو رخ خواهـد داد.پاسـخ قاسم به پرسـش امام (علیه السـلام)، دلالت کامل بر بلوغ فکری و رشـد عقلی فوق العـاده او دارد. بنـابراین، نبایـد او را یـک نوجوان دانست بلکه او در شـمار رجـال دل آگـاه و مردان نـامی بوده است.در تاریخ آمده است که قاسم (علیه السـلام) در روز عاشورا، بعد از شهادت علی اکبر (علیه السلام)، از عموی خود تقاضای شرکت در نبرد و حمله به سپاه کفر را کرد.ابو مخنف از حمیـدبن مسـلم نقل می کنـد: هنگامی که امام (علیه السـلام) پس از شـهادت یارانش بانگ غربت سـرداد و فرمود: «وا غُربَتاه، وا قِلَّة ناصِـراه، أَما مِنْ معین یُعِینُنا، أَما مِنْ ناصِـر یَنْصُـرُنا، أَما مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنّا». (۴) قاسم به سوی او آمد و اجازه نبرد خواست، لیکن حضرت (علیه السلام) از دادن اجازه خودداری کرد، تا این که پس از اصرار فراوان، اجازه داد و آن

۱- منتهی الآمال، ص۶، باب امام مجتبی، ص۲۸۴ ؛ سفینهٔ البحار، ماده «حسن»، ج۱، ص۲۵۶.

۲- الإرشاد، ج۲، ص۲۳.

۳- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به منتهی الآمال، ج۱، ص۲۴۳ و معالی السبطین، ج۱، ص۲۷۸.

۴- «امان از تنهایی، امان از اندک بودن یاوران، آیا کسی به یاری ما همت می گمارد. آیا کسی به کمک ما می شتابد؟».

ص: ۷۸

دو (عمو و برادر زاده)، یکدیگر را برای وداع، در آغوش گرفتند. (۱) .قاسم کودکی خردسال بود که پدرش را از دست داد و در دامان امام حسین (علیه السلام)بزرگ شد. از این رو، محبّت خاصی میان آن دو وجود داشت.پس از اصرار قاسم برای رفتن به میدان نبرد، امام به وی اجازه جهاد داد. (۲) .گزارشگر صحنه عاشورا، حمیدبن مسلم می گوید: «خرج علینا غلام کان وجهه شقة قمر فی یده سیف و علیه قمیص و إزار و نعلان قد انقطع شسع إحداهما»؛ (۳) «روز عاشورا، در صحنه نبرد، ناگهان نوجوانی از لشکر حسین (علیه السلام) در برابر ما به نبرد برخاست، گویی صورتش پاره ماه بود. او شمشیری در دست و لباس معمولی برتن داشت.»[برخلاف علی اکبر که گفته بود: «وَ ثِقْلُ الْحَدیدِ قَدْ أَجْهَدَنی»؛ «سنگینی لباس آهنین (جنگی) خسته ام کرد»]، قاسم لباس عادی برتن داشت، بدین جهت برای گزارشگر صحنه نبرد چیز تازه ای بود و کفشی به پا داشت که حتی بند یکی از آن ها پاره شده بود. قاسم با بی اعتنایی خاص نسبت به دشمن، به میدان تاخت، شاعر می گوید:بر فَرَس تندرو هرکه تو را دید، گفت برگ گل سرخ را باد کجا می بردحضرت قاسم بن حسن (علیهما السلام) با چشمانی اشک آلود روی به میدان نهاد. و راز گریه او را باید در کلامش جست که می گفت: «هذا حُسَین (علیه السلام) کَالأسِیرُ الْمُرْتَهَنْ»؛ (۴) «این حسین است که چون اسیری گروگان در میان شما ظالمان گرفتار آمده است.»بعضی از مورّخان از قاسم به عنوان عبدالله بن حسن یاد کرده اند. ابن اعثم کوفی در الفتوح می نگارد: «... و خرج من بعده عبدالله بن الحسن بْن علی بن أبی طالب (علیه السلام) و کانّ

۱- منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۷۹ ؛ حماسه حسینی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۲- حیاة الحسین، ج ۳، ص ۲۵۴.

۳- الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶ منتخب التواریخ، صص ۲۶۴ ـ ۲۶۵. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۶.

ص: ۷۹

وجهه شقّ قمر و علیه قمیص وازار وفی یده سیف حسام قاطع وهو یرتجز ویقول:انْ تنکرونی فأنا فرع الحسن سبط النبیّ المصطفی والمؤتمنهذا حسین کالأسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن (۱) .او با حماسه ای چشمگیر و بی اعتنایی ویژه ای نسبت به عِدّه و عُدّه خصم، وارد میدان شد. بی اعتنایی وی از نوع لباسش کاملاً پیدا بود. در اولین برخوردِ خود، رشادت و شجاعت تحسین برانگیزی از خود بروز داد. مردی که گفته می شد با هزار سوار برابری می کرد را مورد تهاجم قرار داد و او را از پای درآورد. (۲) قاسم در ادامه حماسه آفرینی خود ۳۵ تن را به خاک و خون انداخت. (۳) و به روایتی ۷۰ نفر از آن ستمگران را کشت.شهید بزرگوار مطهری (رحمه الله) می نویسد: حدود دویست تن از سپاه عمر بن سعد، قاسم را محاصره کردند. (۴) .وضعیت به گونه ای پیش آمد که ناگهان فریاد «یا عَمّاه»؛ از قاسم به گوش حسین (علیه السلام)رسید و امام بی درنگ خود را به کنار او رساند ولی جنگ آنچنان مغلوبه شد که به گفته برخی از وقایع نگاران، بدن آن جناب زیر سم اسب های رزمیِ دشمن قرار گرفت. (۵) .امام (علیه السلام) وقتی به بالین قاسم رسید که او در حالت جان دادن بود و پاهای خود را بر زمین می سایید. دیدن این منظره برای امام (علیه السلام) بسیار سخت بود؛ ازاین رو، با اندوهخاصی فرمود: «عَزَّ وَ اللهِ عَلی عَمِّکَ أنْ تَدْعُوهُ فَلا یُجیبُکَ، أوْ یُجیبُکَ فَلا یَنْفَعُکَ صَوْتُهُ...»؛ (۶) «به خدا سوگند برای عموی تو دشوار است که او را بخوانی و به یاری تو

۱- نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲- ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۲۶.

۳- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۹ ـ ۳۸۴.

۴- حماسه حسینی، ج۱، ص ۳۰، ۳۸۱ و ج۲، ص۱۴۷.

۵- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۳۵.

۶- منتخب التواریخ، ص۲۶۴ ؛ منتهی الآمال، ص ۳۷۹ ؛ ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۲۸.

ص: ۸۰

نشتابد و یا برای نجات تو اقدام کند ولی سودمند نباشد».تماشاگرانِ صحنه، امام (علیه السلام) را دیدند که جسد بی جان قاسم را بر سینه خود چسبانیده، در حالی که پاهای قاسم بر زمین کشیده می شد، به دارالحرب برد و در کنار نعش علی اکبر (علیه السلام) نهاد و بانگ برآورد: «صَبْرَاً یـا بَنی عُمُومَتی، صَبْرَاً یا أَهْلَ بَیْتی!»؛ (۱) «هـان، ای پسر عموهـایم! و اهل بیت من! در برابر این داغ جانسوز صبور باشید».این گونه تسلیت را امام (علیه السلام) در مصیبت هیچ کس جز قاسم ابراز ننموده است. در ضمن از این کلام به دست می آید که مصیبت این نوجوان دلاور برای امام (علیه السلام) و اهل بیت ایشان بسیار سخت و جانسوز بوده است.

عروسی قاسم

اشاره

برخی از مورّخان و نیز بعضـی از تعزیه گردانانِ کم اطلاع، از عروسـی قاسم درکربلا خبر می دهند که البته در این باره دیدگاه ضد و نقیضی به چشم می خورد ازجمله:

نظریه علامه شهید مطهری

علاّمه شـهید مطهری(رحمه الله) گوید بعضـی نوشـته اند: همان وقت امام (علیه السلام) فرمود: حجله عروسی راه بیندازید، من آرزو دارم...، شـما را به خدا بنگرید چه حرف هایی گاهی از زبان افرادی که سـطح معلوماتشان در حدی بسیار پایین است می شنویم که می گویند: آرزو دارم عروسـی پسـرم را ببینم، عروسی دخترم را ببینم، این نوع گفتار را به فردی مثل حسین بن علی (علیهما السلام) نسـبت می دهند...!از جمله چیزهایی که از تعزیه خوانی های قدیم ما جدا نمی شود، عروسی قاسم نوکدخدا؛ یعنی، تازه داماد است که در هیچ کتابی از کتاب های تاریخی معتبر

۱- منتهی الامال، ج۱، ص ۳۸۰. دمع السجوم: ۳۴۱، الفتوح، ج۵، ص۲۰۵.

ص: ۸۱

وجود نـدارد.حاجی نوری می گویـد: ملاّ حسـین کاشـفی اوّل کسـی است که این مطلب را در کتابی به نام «روضـهٔ الشـهدا» نوشـته است... اصل قضیه صد در صد دروغ است. (۱) .

نظریه علامه شعرانی

علاّمه شـعرانی در کتـاب «دمع السـجوم»، در ترجمه کتـاب معروف «نفس المهموم» می نویسـد:... اگر تزویـج قـاسم، به طوری که مشـهور است، صـحیح باشد، باید یکی از دو احتمال را قبول کرد:اوّل: حضـرت سیدالشهدا دختر دیگری داشت به نام فاطمه، غیر از آن که به عقـد حسن مثنی درآورده بود، چون مسـلّم نیست که دختـران آن حضـرت منحصـر به فـاطمه و سـکینه بوده است. لـذا در «کشف الغمه» (۲) از کمـال الـدین ابن طلحه شافعی نقل کرده که می گویـد: امام (علیه السـلام) چهار دختر داشت: سـکینه، فاطمه، زینب (۳) و چهـارم را نـام نبرده است و ابن شـهرآشوب می گویـد: و امام (علیه السـلام) سه دختر داشت.دوّم: دختری که به تزویج قاسم درآمـده، نام دیگری داشـته است و به غلط بعضـی روات، فاطمه گفته انـد و اگر تزویـج حضـرت قاسم را صـحیح نـدانیم باید بگوییم همان تزویج حسن مثنی با قاسم اشـتباه شده است؛ مثلاً یکی از روات در کتابی قصّه فاطمه نو عروس را با تازه داماد که پسر امام حسن (علیه السـلام) باشد خوانده و در ذهن خود پسر امام حسن (علیه السـلام) را با قاسم منطبق دانسـته و همان طور نقل کرده است [او سپس یادآور می شود:] به نظر ما هیچ علتی ندارد که تزویج قاسم را انکار کنیم، چون ملا حسین کاشفی در روضهٔ الشهدا نقل کرده است او مردی جامع و عالم و متبحّر بوده و در شـهر هرات می زیسته و معاصر با صاحب روضهٔ الصفا و امیر علی شیر وزیر علم دوست بوده است و

۱- حماسه حسینی، ج ۱، ص۲۸.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص۳۸.

۳- فرید وجدی در کتاب دائرهٔ المعارف، ج ۴، ص۷۹۸ ذیل کلمه زینب و نیز جنّات الخلود در فصل اولاد امام حسین علیه السلام از زینب به عنوان یکی از دختران آن حضرت یاد کرده اند.

ص: ۸۲

آنقـدر کتب ادبی و تـاریخی و وسایـل در آن زمان در هرات وجود داشـته که در هیـچ زمانی، در هیـچ شـهر فراهم نبوده است و از غایت حرص و ولعی که وزیر مزبور به علوم؛ به خصوص به کتاب های تاریخی داشـته، موجب گشت تا کتاب روضهٔ الصفا را برای او بنویسـد. این که می گویند: تزویج قاسم در آن گیرودار بعید می نماید، صـحیح نیست؛ چون مصالح (اعمال) ائمه معصوم (علیهم السـلام) برای ما روشن نیست و اگر کسی بگوید کاشفی سنّی بوده است، می گوییم:اول آن که: سنّی بودن او معلوم نیست.دوم آن که: همه علمای شیعی از سنّی ها روایت می کننـد؛ چنانکه شـیخ مفید از مدائنی و زبیربن بکار و طبری و... روایت کرده است. (۱) .وی همچنین در ضـمن بیان شـهادت قمر بنی هاشم می نویسد:... جز آن که دامادی حضـرت قاسم را ملا حسـین کاشفی ذکر کرده است و او مردی عـالم و متتبع بوده، فرق بین دو قصه در این است که مورخـان معتبر چیزی را که مخـالف مسأله دامادی قاسم باشـد نقل نکرده اند، غایت آن که ساکت مانده اند. (۲) .

نظریه محدث قمی

مرحوم محـدث قمی(رحمه الله) در منتهی الآمال (۳) می نویسد: مخفی نماند که قصّه دامادی جناب قاسم (علیه السـلام) در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسـین را، صـحت ندارد؛ چه آن که درکتب معتبره نرسـیده و به علاوه آن که حضرت امام حسین را دو دختر (قابل ازدواج) بوده؛ چنانکه در کتب معتبره ذکر شده؛ یکی سـکینه که شـیخ طبرسـی فرموده: سـید الشهدا (علیه السلام) او را تزویج عبـدالله کرده بود و پیش از آن که زفـاف حاصـل شود عبـدالله شـهید گردیـد و دیگر فاطمه که زوجه حسن مثّنی بوده که در کربلا حاضر بوده. چنانکه در احوال امام حسن به آن اشاره شد و اگر مستنداتی به اخبار غیر معتبره گفته شود که جناب امام

۱- دمع السجوم، صص۳۴۳ و۳۴۴.

۲- همان، ص۳۵۶.

۳- منتهی الامال، ج۱، ص ۳۸۰.

ص: ۸۳

حسین (علیه السلام) را فاطمه دیگری بوده، گوییم که او فاطمه صغری است و در مدینه بوده و او را نتوان با قاسم بن حسن بست. و الله تعالی العالم.و شیخ اجل، محدث متتبِع ماهر، ثقهٔ الإسلام آقای حاج میرزا حسین نوری ـ نوّرالله مرقده ـ در کتاب لؤلؤو مرجان فرموده است: به مقتضای تمام کتب معتمده سالفه مؤلفه در فن حدیث و انساب و سیره، نتوان برای حضرت سیدالشهدا دختر قابل تزویج بی شوهری پیدا کرد که این قضیه با قطع نظر از صحت و نظم آن به حسب نقل و قوعش، ممکن باشد.گاهی در کتب ارباب قلم مطالبی دیده می شود که از سوی برخی مورد اعتراض قرار می گیرد؛ از آن جمله مسأله عروسی قاسم است که در این باره هم نمی توان به گونه ای شتابزده و عجولانه به قضاوت نشست؛ زیرا موافقان و مخالفان مسأله فوق، از افراد پایین عرصه تحقیق نیستند، لیکن پرداختن به این بحث و جرح و تعدیل آن در اینجا، فایده چندانی ندارد و به نظر نمی رسد مطرح کردن آن در مقتل ها مشکلی را حل کند.

ص: ۸۴

عبدالله بن حسن

عبـدالله بن حسن، برادر قـاسم بن حسن، یکی از تاریـخ سـازان عـاشوراست. عبـدالله از قاسم کوچک تر بوده و سن او را یازده سال نوشته اند. (۱) .بعضـی از مورّخان نوشـته اند: آنگاه که شمر با جمعی دیگر از دشمنان، امام حسین (علیه السلام)را در گودال قتلگاه محاصره کردند و هرکدام به گونه ای به آن حضرت حمله ور شدند، طفلی از خیام امام (علیه السلام) که ناظر صحنه بود، به سرعت خود را به امام رساند، سـید الشـهدا خطاب به خواهرش زینب گفت: او را بازگردان، زینب آمد تا وی را به خیمه بازگرداند لیکن او به شـدت مقـاومت کرد و از امـام جـدا نمی شـد. وقتی ابحربن کعب به امام ضـربتی زد او به کعب گفت:«وَیْلَکَ یَابْنَ الْخَبیثَهِ أَتَقْتُلُ عَمِّیَ؟».«وای برتو، ای پسـر زن نابکـار، عموی مرا به قتـل می رسـانی؟!»در این هنگام دست خود را برای حمایت به طرف امام آورد که شمشـیر کعب فرود آمـد و دست آن طفـل را از تن جـدا کرد؛ به طوری که به پوست بـدن آویزان شـد. او در این هنگـام بـانگ برآورد: «یـا عَمّـاه یـا أَبَتـاه» امـام او را به آغوش کشـید و فرمود:«یَابْنَ أَخی! إِصْبِرْ عَلی ما نَزَلَ بِکَ، وَاحْتَسِبْ فی ذلِکَ الْخَیْرَ فَإِنَّ اللهَ سَیُلْحِقُکَ

۱- معالی السبطین، ج۲، ص۲۸۲.

ص: ۸۵

بِآبائِکَ الصّالِحینَ».«فرزند برادرم! برآنچه پیش می آید صبر کن، این سختی ها را به حساب خدا بگذار و خدا تو را به پدران صالحت ملحق می سازد.».در همین لحظات بود که حرمله حلقوم او را نشانه گرفت و تیری به سویش نشانه رفت که گلویش دریده شد. (۱) برخی نوشته اند: عبدالله رو به خیمه کرد و گفت: مادرم! دستم را بریدند! صدای او به گوش مادرش رسید و او از خیمه بیرون آمد در حالی که فریاد می زد: «وا وَلَداه، وا قُرَّةَ عَیناه». (۲) .

۱- نک: الأمین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۹.

۲- معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۸۲.

ص: ۸۶

عون بن علی

در میان شـهدای کربلا چند نفر با نام «عون» حضور داشـتند؛ از جمله:عون بن علی بن ابی طالب،برادرناتنی امام حسین (علیه السلام) که مـادرش اسـماءبنت عمیس بود.روز عاشورا هنگامی که «عون» از امام (علیه السـلام) تقاضای رفتن به میـدان نبرد کرد، امام (علیه السـلام)به او فرمود: چگونه با این جمعیت انبوه نبرد خواهی کرد؟ او پاسـخ داد: کسـی که جان خود را نثار راهت می کند، به کم و زیاد بودن دشـمن نمی اندیشـد. (۱) امـام (علیه السـلام) وی را در آغـوش کشـید و گریست. (۲) او جنـگ نمایـانی کرد و به خیمه بازگشت و خطاب به امام حسـین (علیه السلام)گفت: برگشتم تا لحظه ای دیگر تو را ببینم.امام (علیه السلام) دستور داد هنگام رفتن عون به نبرد، اسب وی را عوض کردنـد. او در این مرحله از جنگ، صالـح بن یسار را دیـد و وی را شـناخت. صالح یکی از کسانی بود که در حکومت امیرالمؤمنین (علیه السـلام) به خـاطر شـرب خمر تازیانه خورده بود و مسؤول اجرای حـد او همین «عون» بود. او وقتی عون را شـناخت به هتاکی و فحاشـی نسبت به او پرداخت و به وی حمله ور شـد ولی به خاک مـذلّت افتاد و به دست عون به جهنم روانه شد و اندکی بعد، عون توسط دشمن غدّار دیگری به فیض شهادت رسید. (۳) .

۱- «مَنْ کانَ باذِلاً فِیکَ مُهجتَه لَمْ یبال بِالکثرهٔ و القلّهٔ.».

۲- شـهدایی که امام علیه السلام در حال حیات ظاهریشان بر آنها اشک ریخته باشد انگشت شمارند و از آن جمله اند: عون بن علی بن ابی طالب.

۳- معالی السبطین، ج۱، ص۲۶۲، مجلس هفدهم.

ص: ۸۷

تاریخ سازان کربلا

اشاره

اکنون به شرح رشادت ها و جانبازی های یاران باوفای سید الشهدا (علیه السلام) می پردازیم که با نثار خونشان در راه اهداف بلند امام، جاودانه شدند و خط سرخ شهادت را در تاریخ گلگون تشیّع علوی ماندگار ساختند.

۱ و ۲ـ مسلم بن عوسجه و پسرش

اشاره

یکی از ستارگان درخشان آسمان حماسه عاشورا، مسلم بن عوسجه است. وی از قبیله حبیب بن مظاهر اسدی و از اصحاب پیامبر خدا است (صلی الله علیه وآله) (۱) و از آن حضرت روایت نیز می کرد و از مردم کوفه برای حسین (علیه السلام) بیعت می گرفت و از سوی مسلم بن عقیل برافراد قبیله مذحج و اسد نمایندگی داشت. هنگامی که سالار شهیدان به کربلا رسید، حبیب بن مظاهر در بازار عطاران کوفه مسلم بن عوسجه را دید و از او پرسید کجا می روی؟ مسلم پاسخ داد: می خواهم رنگ بخرم و محاسن خود را خضاب کنم. حبیب گفت: چرا در کربلا، در رکاب پسر فاطمه (علیها السلام) محاسن خود را رنگین نمی کنی؟ از همان جا بود که هر دو تصمیم گرفتند راهی کربلا شوند. (۲) .

۱- تنقیح المقال، ج۳، ص۲۱۴.

۲- نک: مبحث حبیب بن مظاهر در همین کتاب.

ص: ۸۸

سید بن طاووس در لهوف می نویسد: مسلم در حلقه عشاق، در شب عاشورا، هنگامی که امام به آن ها پیشنهاد رفتن کرد، این چنین گفت:«نَحْنُ نُخَلّیکَ هکَذا وَ نَنْصَرِفُ عَنْکَ؟ وَ قَدْ أَحاطَ بِکَ هـذَا العَدُوُّ، لا وَ اللهِ لا یَرانِی اللهُ أَبَداً وَ أَنا أَفْعَلُ ذلِکَ حَتّی أُکَسِّرَ فی صُدُورِهِمْ رُمْحی وَ أُضارِبَهُمْ بِسَیْفی ما ثَبَتَ قائِمُهُ بِیَدی، وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ لی سِلاحٌ أُقاتِلُهُمْ بِهِ؛ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجارَةِ وَ لَمْ أُفارِقْکَ أَوْ أَمُوتَ مَعَکَ». (۱) .«ما تو را تنها بگذاریم و از تو کناره بگیریم! در حالی که دشمنان، تو را محاصره کرده اند؟ نه به خدا سوگند، خدا هرگز چنین روزی را برای من پیش نیاورد. از تو جدا نشوم مگر آن که نیزه ام را در سینه های آنها بشکنم و شمشیرم را بر بدن آنها فرود آورم. تا قائمه شمشیر در دست من باشد، آنان را رها نخواهم ساخت و اگر هیچ نوع سلاحی باقی نماند، با سنگ با آنان پیکار خواهم کرد، هرگز از تو جدا نمی شوم تا در رکاب تو به شهادت رسم و فدای تو گردم.»بزرگیِ مقام مسلم بن عوسجه را می توان از آخرین کلمات امام (علیه السلام) دریافت. امام حسین (علیه السلام) در برابراجساد مطهر شهدای کربلا درحالت غربت چنین بانگ برمی داشت:«یا حَبیبَ بن مَظاهِر، وَ یا زُهَیربن القَین، وَ یا مُسْلِم بن عَوسَجَة... فَقُومُوا عَن نَوْمَتِکُمْ أَیُّهَا الْکِرامَ، وَ ادْفَعوا عَنْ آلِ الرَّسُول الطُّغاةَ اللِّئام». (۲) .

مسلم بن عوسجه و اطاعت محض از ولایت

مسلم بن عوسجه مطیع محض امام بود. او در صبح عاشورا که شمر عربده سرداده، خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: «پیرامون حَرمت آتش افروختی و جهت دخول به آتش جهنم، شتاب کردی!» مسلم گفت: یابن رسول الله! شمر در تیررس من است، آیا اجازه می دهی تا وی را مورد هدف قرار دهم و از پایش در آورم؟ امام (علیه السلام) فرمود: «چنین نکن؛

۱- معالی السبطین، ج۱، ۲۰۸ ؛ بحارالأنوار، ۴۵، ص۶۹ زیارت ناحیه مقدسه با تفاوت مختصر.

۲- همان، ج۲، ص۲۱۴.

ص: ۸۹

زیرا دوست نـدارم که آغازگر جنگ باشم» (۱) و مسـلم از انداختن تیر خودداری کرد.به هنگام نبرد در میدان رزم، ضرباتِ سنگین دشمن، مسلم بن عوسجه را از مرکب به زمین افکند. هنگامی که روی شن های سوزان کربلا افتاد، حسین (علیه السلام) را صدا زد، و آن حضـرت همراه حبیب بن مظاهر به یاری اش شـتافتند. امام خطاب به وی فرمود: بر باد رحمت خداوند ای مسـلم بن عوسـجه و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد: (...فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلا) در این هنگام، حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: برای من بسـیار ناگوار است که تو را این چنین به روی خاک می بینم و تو را بشارت به بهشت می دهم. مسـلم که نیم جـانی داشت پاسـخ داد: خداونـد تو را به نیکی بشـارت دهـد! حـبیب گفت: اگر نمی دانسـتم که بعـد از تو به تو ملحق خواهم شـد دوست داشـتم مطـالبی را که برایت اهمیت دارد بر من وصـیت کنی. مسـلم که در حـالت بی رمقی خـاص قرار داشت، گفت: بر تو سفارش می کنم که حرمت این مرد (امام حسین (علیه السلام)) را پاس بداری و پیش مرگ او شوی. (۲) .هنگامی که او به شهادت رسـید دشـمن یک صدا بانگ پیروزی سـرداده، گفتند: «قَتَلْنا مُسْـلِمْ بْن عَوسَـجَهْ»؛ «مسـلم بن عوسجه را از پای درآوردیم.»این اعلام شادی دشـمن، اهمیت وجود او در کنار امام (علیه السلام) را اثبات می کند ولی سابقه جهاد و ایثار او در پای اسلام به گونه ای بود که شـبث بن ربعی بر قاتلان او برآشـفت و گفت: «مادرانتان به عزایتان بنشـیند! با دست خود انسان های گرانقدر خود را به قتل می رسانید و خود را در اختیار سوء استفاده کنندگان قرار می دهید و از شهادت مسلم بن

۱- «لا تَرْمِهِ فإنّی أکره أنْ أبدأهُم». حماسه عاشورا، ص۱۹۱، چاپ اوّل.

۲- فَبـالَغَ فی قِتـالِ الأَعْـداءِ وَصَبَرَ عَلی أَهْوالِ البَلاءِ حَتّی سَقَطَ إِلی الأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ، فَمَشـی إِلَیْهِ الحُسَـیْنُ علیه السـلاموَمَعَهُ حَبیبُ بْنُ مَظاهِر فَقالَ لَهُ الحُسَـیْنُ: رَحِمَکَ اللهُ یا مُسْلِمُ ثُمَّ تَلا قَوْلَهُ تَعالی: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَما بَدَّلُوا تَبْدیلًا، وَدَنا مِنْهُ حَبیبٌ وَقالَ: عَزَّ عَلَیَّ مَصْـرَعُکَ یا مُسْلِمُ أَبْشِرْ بِالجَنَّةِ، فَقالَ لَهُ مُسْلِمٌ بِصَوْت ضَعیف: بَشَّرَکَ اللهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ حَبیبٌ: لَولا أَنَّنی أَعْلَمُ أَنّی فی الأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِیَ إِلَیَّ بِکُلِّ ما أَهَمَّکَ، فَقالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنّی أُوصیکَ بِهذا وَأَشارَ بِیَدِهِ إِلی الحُسَیْنِ۷، فَقاتِلْ دُونَهُ حَتّی تَمُوتَ، فَقالَ لَهُ حَبیبٌ: لَأُنعُمَنَّکَ عَیْنَاً. ثُمَّ ماتَ رِضْوانُ اللهِ تَعالی عَلَیْهِ.

ص: ۹۰

عوسجه شادمانی می کنید؟ به خدا سوگند در موقعیتی در جنگ آذربایجان وی را یافتم که قبل از آغاز جنگ، ۶ نفر از مشرکان را کشته بود. وی از پیشتازان بی نظیر بود. آیا خوشحالید که چنین کسی را به قتل می رسانید. (۱) .

پسر مسلم بن عوسجه

پسر مسلم بن عوسجه که دوازده سال داشت، به امر مادرش روی به میدان نهاد، امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: تو کودک یتیمی هستی، اگر تو نیز کشته شوی، مادرت پناه گاه ندارد پناهگاه. مادرش فریاد زد: ای فرزند، اگر از جنگ برگردی از تو راضی نخواهم شد و شیرم را برتو حلال نمی کنم.پسر روی به معرکه آورد؛ «وقاتَلَ قتالَ الأبطال»، همچون قهرمانان بزرگ می جنگید. مادرش فریاد می زد: فرزندم! خوشا به حالت که به زودی از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد. این نو جوان رجزی می خواند که معرفت والای وی را نشان می داد:أمیری حسینٌ وَ نِعْمَ الأمیر سرورُ فؤاد البشیر النّذیرعلیّ و فاطمهٔ والداه فهل تعلمون له من نظیر؟له طلعهٔ مثل شمس الضحی له غرّهٔ مثل بدر منیر (۲) .«رهبر من حسین است چه رهبر بزرگی که سبب سرور و خوشحالی پیامبر بشیر و نذیراست.پدر و مادرش، علی و فاطمه اند، آیا نظیری برای او نشان دارید؟چهره اش همچون خورشید می درخشد و همچون ماه شب چهارده نورافشانی می کند.» (۳) .

۱- نک: معالی السبطین، ج۲، ص۲۳۳. «ثکلتکم اُمّهاتکم تقتلون أنفسکم بأیدیکم و تذلّون أنفسکم لغیرکم، و تفرحون أنْ یُقْتَلَ مسلم بن عوسجه، أما و الّذی أسلمتُ له، لَرُبَّ موقف له قد رأیت فی المسلمین کریماً، لقد رأیته یوم سلق آذربایجان قتل ستهٔ من المشرکین قبل أنْ تلتئم خیول المسلمین، أفیقتل منکم مثله و تفرحون؟!».

۲- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۷.

۳- معالی السبطین، ج۲، ص۲۳۴.

ص: ۹۱

۳ـ زهیر بن قین

زهیر، نامی آشنا است، گرچه در تاریخ عاشورا، رجال نامی دیگری به این نام به چشم می خورد؛ مانند زهیر بن سیار، (۱) زهیربن بشر (زهیر بن بشیر) (۲) زهیربن قیس (۳) زهیر بن سلیم ازدی (۴) ، ولی زهیر بن قین از برجستگی ویژه ای برخوردار بود.اعلمی در دائرهٔ المعارف می نویسد: (۵) زهیر بن قین انماری از مردان مورد اعتماد بود. (۶) .علامه تستری در «قاموس الرجال» می نویسد:«زهیر بن قین... کان أوّلاً ـ عثمانیاً فحجّ فوافق الحسین (علیه السلام) فی الطریق، فأرسل خلفه فتهامل، فلامَتْهُ زوجته دلهم، فمضی إلیه فما لبث ان صار علویّاً». (۷) .«زهیر نخستین مرد از پیروان عثمان بود که حج گزارده بودو در مسیر با امام حسین (علیه السلام) برخورد کرد. امام (علیه السلام) کسی را پی او فرستاد ولی او در آمدن تعلّل کرد. همسر زهیر (دلهم) او را مورد سرزنش کرد و او سرانجام به نزد امام آمد و بی درنگ از علویان شد.».زهیر در روز عاشورا، در مرتبه ای از یقین بود که به امام فرمود: امروز به دیدار جدّت توفیق خواهیم یافت. امروز امام حسن و امیرالمؤمنین (علیهما السلام) را دیدار خواهیم کرد. (۸) .زهیر، از دلاوران نامی اسلام بود که در فتح ارمنستان و آذربایجان شرکت داشت. او پس از شنیدن خبر از پای درآمدن عثمان، لشکر را تحت فرماندهی خود از ارمنستان به

۱- نک: فرسان الهیجا ج۱، ص۱۴۱ ؛ وسیلهٔ الدارین، ص۱۳۷ ؛ انصارالحسین، شمس الدین، ص ۱۶۳ ـ ۱۱۷.

۲- آرامگاه خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه وآله، ص۲۳۴، اعلمی، دائرهٔ المعارف، ص۲۱۵.

۳- مجالس الشهداء، ص۸۶، وقایع کربلا، ص۹۸.

۴- نک: اعلمی دائرهٔ المعارف، ج۱۰، ص۲۱۶.

۵- همان منبع، ص۲۱۷.

۶- زهیر بن قین الأنماری البجلّی، شهید الطف ثقهٔ.

۷- نک: قاموس الرجال، ج۴، ص۴۸۵.

۸- دمع السجوم، ص۲۹۳.

ص: ۹۲

مداین بازگرداند. این جمعیت چون نسبت به اوضاع جاری مدینه و رخدادهای جدید آن ناآشنا بودند، دچار حیرت و سردرگمی شدند، لذا در بیرون شهر، در میان نخلستانی خیمه زده، به بررسی اوضاع پرداختند. بعضی به عبادت پرداختند و نمی دانستند که چه پیش آمده است و گروهی نیز در مقام خونخواهی عثمان برآمدند.برخی زهیر بن قین را عثمانی دانسته اند و این بدان جهت است که او در آن زمان به حمایت از حکومت امیرالمؤمنین برنخاست. گروهی نیز نوشته اند که زهیر در شمار خونخواهان عثمان بود.زهیر،جزدر دوران خلافت مولاعلی (علیه السلام) که در شمار خونخواهان عثمان بود، همواره در راه حق گام برداشت و ولایت و محبّت امام حسین (علیه السلام) موجب نجات وی گردید.طبری می نویسد: در غروب تاسوعا، یکی از مزدوران عمربن سعد، به نام عزره به زهیر گفت: ای زهیر، تو که در صف شیعیان اهل بیت قرار نداشتی و عثمانی بودی. (۱) گفت: پیش آمدی تا این سخن را بگویی! آری، من از آنان بودم ولی خداوند هدایتم کرد.در برخی از نسخ چنین آمده است: «ولکنّ الطریق جمع بینی وبینه»؛ «راه، میان من او، پیوند آفرید و مرا توفیق وصال داد.».رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با یاران خود از محلی عبور می کردند، که زهیر بن قین را، در حالی که مشغول بازی بود، مورد نوازش قرار دادند. یاران پرسیدند: این طفل کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) پاسخ دادند: او کسی است که حسین مرا بسیار دوست می دارد و دیدم که روزی خاک زیر پای حسین را بوسه زد. جبرئیل به من خبر داد که او در کربلا در یاری حسین شهید می گردد. (۲) .جمعیتی، مرکب از افراد قبیله بنی فزاره، به سرکردگی زهیر بن قین از حجاز به طرف عراق در حرکت بود، آنان همیشه در باراندازها کمی دورتر از قافله انقلاب کربلا بار

۱- تاریخ طبری، ج۴، ص۶۱.

۲- علامه شوشتری، المواعظ، مجلس سوم، ص۵۹.

ص: ۹۳

می انداختند. (۱) زهیر، رهبر این کاروان چندان خوش نداشت که به کاروان حسین (علیه السلام) بپیوندد (۲) برخی نوشته اند که راز اصلی این مسأله آن بود که او براثر تبلیغات مسموم برخی از عناصر ناباب در شمار خون خواهان عثمان قرار گرفته بود ولی در بین راه در منطقه قصر بنی مقاتل امام (علیه السلام) او را به نزد خود خواندند و او سکوت کرده بود که (همسرش) «بنت عمرو» به نام دَیلْم (۳) به او گفت: پیک پسر پیامبر به سوی تو می آید و تو سکوت می کنی؟!او برخاست و به سوی امام (علیه السلام) رفت و چیزی نگذشت که برگشت.علاّمه تستری در قاموس الرجال می نویسد: «وَ جاءَ مُسْتَبْشِراً وَ قَدْ اصْفَرَّ وَجْهُهُ... فَطَلّق زَوجَتَه وَ لازَمَ الْحُسَین»؛ «و آنگاه با چهره ای شاد و بر افروخته باز گشت... همسرش را طلاق گفت (تا به دلیل همسری وی، از سوی امویان دچار مشکل نگردد) و آنگاه ملازمت و همراهی حسین (علیه السلام) را برگزید.»بعضی از مورّخان، از جمله خواندمیر در تاریخ حبیب السیر می نویسد: زهیر وقتی به خیمه خود بازگشت، با خانواده اش وداع کرد و گفت: حسین به من فرمود: خداوند خروج بر ستمگران را دوست دارد. تو ای زهیر می دانی که بنی امیه حکم خدا را زیرپا نهاده اند پس بیا با ما همراه باش.زهیر هنگام وداع از اهل خود، خاطره ای نقل کرد. او گفت: من دریکی از جنگ های طاقت فرسای اسلامی که شرکت داشتم، پیروز شده بودیم و خوشحال بودم. سلمان باهلی به من گفت:«إذا أدْرَکْتُمْ شباب آل محمد فکونوا أشدّ فرحاً بقتالکم معهم بما أَصَبْتُمْ من الغنائم فأمّا أنا فإنّی استودعکم الله»؛«چون جوانان دودمان محمد (صلی الله علیه وآله) را دریابید، به واسطه غنایمی که به دست

۱- نک: ارشاد، مفید، چاپ بصیرتی، ص۲۲۱، باب توجه الحسین علیه السلام إلی الکوفه.

۲- بنی فزاره و بنی بجیله دو قبیله از قبایل عرب بودند.

۳- نک: قاموس الرجال، ج۴، ص۴۸۵.

ص: ۹۴

می آورید، از جنگ با آن سخت خرسند باشید، ولی من شما را به خدا می سپارم.» گفتنی است، زهیر بن قین پس از رسیدن سپاه حرّ به امام (علیه السلام) پیوست، از این رو وقتی امام حسین (علیه السلام) در جمع یاران حرّ سخنرانی می کرد، زهیر برخاست و اظهار محبت نسبت به آن حضرت نمود.زهیر، از جمله فرماندهان محبوب نزد سید الشهدا است و امام (علیه السلام) در آخرین لحظات غربت خود نام چند تن را بر زبان آورد که از جمله آنان زهیر بود:«یا حَبیبَ بن مَظاهر، وَ یا زُهَیربن القَین، وَ یا مُسْلِم بن عَوسَجَهْ... فَقُومُوا عَن نَوْمَتِکُمْ أَیُّهَا الْکِرامَ، وَ ادْفَعوا عَنْ آلِ الرَّسُول الطُّغاةَ اللِّئام». (۱) .وی از فرماندهان بخش میمنه لشکر بود، امام به وی دستور داد در ظهر عاشورا در مقابل او بایستد تا نماز امام به پایان رسد.زهیر بن قین از جمله کسانی است که در روز دوّم محرم، در آغاز ورود به سرزمین کربلا، هنگامی که امام در خطبه ای فرمودند:«أَلا تَرَوْنَ إِلَی الْحَقِّ لا یُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَی الْباطِلِ لا یُتَناهی عَنْهُ، لِیَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فی لِقاءِ رَبِّهِ مُحِقّاً، فَإِنّی لا أرَی الْمَوْتَ إِلاّ سَعادَةً، وَالْحَیاةَ مَعَ الظّالِمینَ إِلاّ بَرَماً».«آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و باطل ترک نمی گردد؟ در چنین وضعیتی، مؤمنی که به حق می اندیشد، به دیدار پروردگارش رغبت می نماید؛ زیرا که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ملالت آوری نمی بینم.»زهیر به رسم اظهار وفاداری برخاست و گفت:فَقامَ زُهَیْرُ بْنُ القَیْنِ وَ قالَ: لَقَدْ سَمِعْنا ـ هَدانا اللهُ بِکَ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ ـ مَقالَتَکَ،

۱- معالی السبطین، ج۲، ص۹.

ص: ۹۵

وَلَوْ كَانَتِ الـدُّنْيا لَنا باقِيَةً وَكُنّا فيها مُخَلَّدينَ؛ لَاَثَرْنا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلى الإِقامَةِ فيها». (۱) .«سخنان تو را شنیدیم، ای کسی که خداوند تو را از هـدایت خـاص خود برخوردار سـاخت. ای پسـر پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) اگر زنـدگی دنیـایی پایـدار باشـد و مـا عمری جاویدان داشـته باشـیم، همچنان در خط تو برقرار خواهیم ماند و شـهادت در کنار تو را برآن ترجیح می دهیم.»زهیر در مقام یقین و در صـفای معرفت به مرتبه ای رسـیده بود که امام خود را تسلیت می داد و می گفت: از آنچه پیش آمده است دلگیر نباش که جای نگرانی و تأسف نیست. (۲) او با خرسندی از این که توفیق فداکاری در راه امام خود را یافته است، به امام عرضه داشت:اقدم هدیت هادیـا مهـدیّا فـالیوم ألقی جـدّک النّبیّاو حسـناً و المرتضـی علیّا و ذا الجناحین الفتی الکمیاو أسـد الله الشـهید الحیا (۳) زهیر در روز عاشورا (۴) . مقابل دشـمن حضور یافت و بانگ برآورد: ای بندگان خدا، پسـر فاطمه به دوستی و یاری سزاوارتر است تا پسر سمیّه! و افزود: اگر به یاری او نمی پردازید پس، در برابر او به دشـمنی برنخیزید و این حالت بهتر از دشمنی با اوست. (۵) «اُعیذکم بالله أنْ تقتلوهم...». (۶) .در این هنگام شمر فریادی بر ضد او سرداد و او پاسخ داد: آیا مرا به مرگ تهدید

۱- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص۵۹۸، بحارالأنوار: ۴۴، ص ۳۸۱.

۲- آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، مجلس ۱۱، ص۱۸۷.

۳- مقتل الحسین علیه السلام: ص۲۲۴.

۴- نک: اعلمی دائرة المعارف، ج ۱۰، ص۲۱۷.

۵- مقرم، مقتل الحسن، ص ۲۳۱.

۶- حیاة الامام الحسین، ۳، ص۱۸۹.

ص: ۹۶

می کنی؟ و افزود:«فَوَاللهِ للْموتُ مَعَهُ أَحَبّ اِلیَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَکُمْ»؛ (۱) .«به خـدا قسم کشـته شدن در رکاب او، از زندگی جاودانه با شما بهتر است.»زهیر، همواره از ملازمان رکاب امام (علیه السلام) بود و فرماندهی بخش میمنه لشکر آن حضرت را برعهده داشت؛ چنـانکه فرمانـدهی بخش میسره بـا حبیب بن مظاهر بود. از چگونگی شـهادت او اطلاع چنـدانی در دست نیست.بعضـی از مورّخان نوشـته اند: همسـر زهیر که به کوفه رفته بود، پس از آگاهی از شـهادت زهیر، کفنی را به غلام خود داد و او را به سوی کربلا روانه ساخت تا بـدن زهیر را بپوشانـد و دفنش نماید. غلام وقتی در کربلا، در قتلگاه حاضـر شد و آن صـحنه دردناک و بدن عریان و بی سر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را روی زمین دید، کفن را انداخت و بازگشت و گزارش داد که: پیکر مولای زهیر؛ (امام حسین (علیه السلام)) بدون کفن روی زمین مانده من خجالت کشیدم بدن زهیر را کفن و دفن نمایم. (۲) .

۴ـ حبیب بن مظاهر اسدی

اشاره

حبیب بن مظـاهر اسـدی از تیره اسـدی های قبیله عـدنانِ شـمال عربسـتان آن روز است. او از اصـحاب پیامبر (صـلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین (علیه السـلام) بود و در تمام جنگ ها با امیرالمؤمنین (علیه السـلام) و در کنار آن حضـرت با دشـمنان می جنگیـد؛ (۳) همچنین در تشویق مردم کوفه در باب توجهبه حسـین (علیه السـلام) نقش به سـزایی ایفا کرد. وی و مسـلم بن عوسجه از مردم کوفه برای امـام حسـین (علیه السـلام) بیعت می گرفتنـد و از نویسـندگان دعوت نامه به امام بودنـد. (۴) .بعضـی نوشـته اند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) با جمعی از یاران، از جایی می گذشتند که چشم

۱- همان، ص۲۲۱، حیاهٔ الامام الحسین، ج۳، صص۱۸۹ و ۱۹۰.

۲- قمقام، ج۲، ص۴۷۳.

۳- ابصار العین، صص ۱۰۰ ـ ۱۰۲.

۴- نکـ: تاریخ طبری، ج۵، ص۳۵۲ ؛ الارشاد، ج۲، ص۳۶ و الکامل، ج۴، ص۲۰.

ص: ۹۷

آن حضرت به حبیب افتاد، او را مورد مرحمت و نوازش قرار داد و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که او پسرم حسین را دوست می دارد و در یاری پسرم حسین در کربلا کشته خواهد شد. (۱) .حبیب در آوردن افراد قبیله خود به یاری حسین (علیه السلام) (در شب عاشورا) تلاش فراوانی کرد که حرکت او در این باره توسط لشکر کفرپیشه یزیدی ناکام ماند و آنان در این رابطه چند کشته و مجروح دادند. حبیب در کربلا‌ از ملازمان امام (علیه السلام) بود و همردیف زهیر بن قین همواره در رکاب آن حضرت بود. او روز عاشورا فرمانده بخش میسره لشکر امام و زهیر فرمانده بخش میمنه لشکر بودند. (۲) .حبیب یکی از رجال برجسته کوفه در دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از افراد معروف به شرطه خمیس (پلیس انتظامی) آن حضرت بود و نیز یکی از فرماندهان قسمت میسره سپاه امیرالمؤمنین بود و در همه جنگهای آن حضرت با مخالفانش حضور داشت. قابل ذکر است که حبیب بن مظاهر از اصحاب پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله) نیز بوده و از آن حضرت حدیث شنیده است. او در کربلا‌ آنچنان مورد اعتماد سالار شهیدان بود که آن حضرت فرماندهی بخش میسره لشکر خود را به او داد.

دیدار دو یار باوفا

حبیب روز عاشورا در میدان رزم چنین رجز می خواند:أنا حبیب و أبی مظاهر فارس هیجاء و حرب تسعرأنتم أعدّ عدة و أکثر و نحن أوفی منکم و أصبرو أنتم عندالوفاء أعذر (أغدر) (۳) . و نحن أعلی حجّةً و أظهر (۴) .

۱- معالی السبطین، ج۱، ص۲۲۸.

۲- نک: اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۰۱.

۳- معالی السبطین، ج۱، ص ۲۳۰.

۴- نک: ابن شهرآشوب، مناقب، بخش امام حسین علیه السلام، اعلمی ؛ دائرة المعارف، ج۷، ص۵۰۲ و معالی السبطین، ج۱، ص ۲۳۰.

ص: ۹۸

«من، حبیب، پسر مظاهر در روز رزم همچون شیر، دلیرم.شما دشمنان، گرچه از حیث تعداد بیشتر می باشید ولی زود از مسؤولیت، شانه خالی می کنید و ما نسبت به مسؤولیت و مولای خود وفادار و صبوریم.شما در پیشگاه خدا ذلیل و دلیلی جهت حقانیت خود ندارید شما در خط باطلید و ما در صراط حقیم.»

دفاع جانانه از ولایت

مورّخان نوشته اند: پیش از اقامه نماز ظهر روز عاشورا، وقتی حصین بن نُمیر، یکی از افراد لشکر کفر به امام (علیه السلام) زخم زبان زد و گفت: نماز تو پذیرفته نیست! حبیب بن مظاهر بر او لعنت فرستاد و گفت: نماز پسر خاندان رسول الله قبول نیست ولی نماز تو دائم الخمر (خمّار) قبول است؟ (۱) در این هنگام جمعی از لشکر کفرپیشه به او حمله کردند و وی را به شهادت رساندند. در عصر تاسوعا نیز وقتی یکی از لشکریان کفرپیشه به زهیربن قین زخم زبان زده، گفت: امشب با آب توبه خود را پاک کن! حبیب پاسخ داد: او را خدا پاک کرده است. ناگفته نماند که برخی از مورّخان براین اعتقادند که حبیب با امام نماز گزارد و بعد از آن در نبرد با کفار به شهادت رسید. (۲) .

زمان شهادت حبیب

برخی نوشته اند: هنگامی که امام (علیه السلام) به یاران خود فرمود: از این قوم بخواهید جنگ متوقف شود تا نماز ظهر اقامه کنیم، یکی از لشکریان عمربن سعد بانگ برآورد: نماز شما مردود است! حبیب در پاسخ وی بر آشفت و گفت: نماز پسر پیامبر قبول نیست ولی نماز تو قبول است، ای دشمن خدا؟! در این هنگام بود که به حبیب حمله ور شدند و به شهادتش رساندند.

۱- نک: فرهاد میرزا قمقام، ج ۱، ص۴۱۳ ؛ معالی السبطین، ص ۲۳۰.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص۶۰۶.

ص: ۹۹

فقدان حبیب برای امام (علیه السلام) گران بود، لذا فرمود: «عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ نَفْسی وَ حُماةَ أَصْحابِی»؛ (۱) «پاداش این شهادت ها را از خدا می گیرم»، پس از شهادت او امام در حقش فرمود: «للهِ دَرُّك یا حَبِیب، لَقَدْ كُنْتَ فاضلًا، تَخْتِمُ الْقرآنَ فی لَیْلَةٍ واحِدَة»؛ (۲) «خداوند تو را بیامرزد! انسان برجسته ای بودی که در یک شب یک ختم قرآن می کردی.».مردی به نام «بدیل بن صُرِیم تمیمی» سر آن پیر دلاور را جهت دریافت جایزه برگردن اسب خود آویخته بود ودر کوفه جولان می داد، نوجوانی را دید که وی را تعقیب می کند. سبب را پرسید. او پاسخ داد: این سرِ پدر پیرم حبیب بن مظاهر است، آن را به من بده تا دفنش کنم. آن مرد گفت: نمی دهم؛ زیرا من باید از عبیدالله جایزه دریافت کنم! (۳) .

۵ـ سعید بن عبدالله انصاری

اعلمی در دایرة المعارف (۴) و مجلسی در بحار (۵) از او به نام: سعید بن عبدالله الحنفی یاد کرده اند.او همان کسی است که هنگام برپایی نمازِ آخرین (نماز خونین عشق)، امام (علیه السلام) به او و زهیر بن قین (۶) فرمودند:«تَقَدَّما أمامی حَتّی أُصَلّی الظُّهْرَ»؛ (۷) .

۱- نک: شمس الدین، انصار الحسین، ص۹۴، خوارزمی، مقتل الحسین، ج۲، ص۱۷، بحارالأنوار: ۴۵، ص۲۷.

۲- نک: آیت الله صدر، پیشوای شهیدان، ص۳۷۰.

۳- نک: آیت الله صدر، پیشوای شهیدان، ص۳۷۰، معالم المدرستین، ۳، ص۱۱۲ در بحارالأنوار، ج۴۵، ص۲۶ نیز اینگونه آمده است: «و قیل بل قتله رجل یقال له بدیل بن صریم و أخذ رأسه فعلّقه فی عنق فرسه فلما دخل مکّةً رآه ابن حبیب و هو غلام غیر مراهق فوثب إلیه فقتله و أخذ رأسه. و قال محمد بن أبی طالب فقتل اثنین و ستین رجلا فقتله الحصین بن نمیر و علق رأسه فی عنق فرسه.».

۴- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۰، ص۳۸۹.

۵- نک: مجلسی، بحار، ج۱۰، ص۱۰۳.

۶- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۵، ص۱۰۶.

۷- مجلسی، بحارالأنوار، ج۱۰، ص۱۰۳ و معالی السبطین، ج۱، ۲۳۵.

ص: ۱۰۰

«در مقابل من بایستید تا نماز ظهر را بخوانم.»سعید در برابر امام (علیه السلام)، رو به دشمن ایستاد. تیرهایی را که به طرف امام می رسید به جان می خرید. او وقتی می دید تیری به سوی امام در حرکت است، سینه خود را سپر کرد و مانع از اصابت آن به امام (علیه السلام) شد. در اثنای نمازِ امام (علیه السلام)، سیزده چوبه تیر به بدن سعید اصابت کرد؛ به طوری که پس از پایان نماز، رمقی برایش نماند و به خاک افتاد. در آخرین لحظات، آنگاه که امام با دست مبارکش گَرد و خاک صورت او را پاک می کرد، نگاهی به آن حضرت کرد و گفت:«یَابْنَ رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) أَوَفَیْتُ؟»؛«آیا به وظیفه ام وفا کردم؟»امام (علیه السلام) فرمود:«نَعَمْ أَنْتَ أَمامی فِی الجَنَّةِ»؛ «آری وفا کردی، تو در بهشت، در حضور من خواهی بود.». (۱) امام افزود:فَاقْرَأْ رَسُولَ اللهِ عَنِّی السَّلامَ وَ أَعْلِمْهُ أَنّی فِی الأَثَرِ»؛«به پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله)از طرف من سلام برسان و بگو که من به زودی به محضر تو خواهم شتافت.» (۲).

۱- تنقیح المقال، ج۲، ص۲۸، مقرم مقتل الحسین، ص۲۴۶.

۲- عوالم، ج۱۷، ص۸۸، مقتل مقرم، ص۲۴۸ «عبدالله الحنفی نسبة الی بنی حنیفة وهو فی اعلی درجات الثقة ولولم یکنِ الّا ما روی فی زیارة النّاحیة المقدّسة فی حقّه لکفی فی الکشف عن ثقته وجلالته، قال: عجّل الله تعالی فرجه: السّلامُ علی سعید بن عبدالله الحنفی القائل الحسین علیه السلام وقد اذن له فی الأنصراف: لا والله لا نخلّیک حتّی یعلم الله انّا قد حفظنا غیبة رسول الله صلی الله علیه وآله فیک والله لو أعلم أنّی أُقْتَل ثمّ أحیی ثمّ أذرّی ویفعل بی ذلک سبعین مرّة ما فارقتک حتّی ألقی حمامی دونک وکیف افعل ذلک وإنما هی موتة أو هی قتلة واحدة، ثمّ بعدها الکرامة الّتی لاانقضاء لها أبدا، فقد لقیت حمامک وواسیت أمامک ولقیت من بعد الکرامة فی دار المقامة، حشرنا الله معکم فی المستشهدین، ورزقنا مرافقتکم فی اعلی علّیین انتهی کلامه عجل الله تعالی فرجه وقد ازداد شرفا علی شرفه صیرورته وقایة للحسین علیه السلام عند الصلاة فقد روی أبوجعفر الطّبری انّه لمّا صلّی الحسین علیه السلام الظهر صلاة الخوف بعدالظّهر، فاشتدّ القتال ولمّا قرب الأعداء من الحسین علیه السلام وهو قائم بمکانه، استقدم سعید الحنفی أمام الحسین علیه السلام فاستهدف لهم یرمونه بالنّبل یمیناً وشمالاً وهو قائم بین یدی الحسین علیه السلام یقیه السّهام طوراً بوجهه، وطوراً بصدره، وطوراً بیده، وطوراً بجنبه، فلم یکد یصل إلی الحسین شیء من ذلک حتی سقط الحنفی الی الأرض وهو یقول: أللّهمّ العنهم لعن عاد وثمود، أللّهم أبلغ نبیّک عنی السّلام، وبلغه مالقیت من ألم الجراح فأنّی أردت ثوابک فی نصرة ابن نبیّک، ثمّ التفت إلی الحسین علیه السلام فقال: أوفیت یابن رسول الله؟ قال: نعم، أنت أمامی فی الجّنة، ثمّ فاضت نفسه النفیسة رضوان الله علیه.

ص: ۱۰۱

سیـد بن طاووس در لهوف می نویسـد: هنگامی که سـعید پس از نماز امام، بعـد از اصابت سـیزده چوبه تیر دشـمن به بـدن او، نقش زمین شـد گفت:«أَللّهُمَّ أَلْعَنْهُمْ لَعْنَ عـاد وَثَمُودَ، اَللَّهُمَّ أَبْلِغْ نَبِیَّکَ عَنّی السَّلامَ وَأَبْلِغْهُ مـا لَقیتُ مِنَ أَلَمِ الجِراحِ، فَإِنّی أَرَدْتُ ثَوابَکَ فی نَصْرِ ذُرِّیَّهِ نَبِیِّکَ...»؛«خدایا! دشـمنان حسـین را به نوع کیفر قوم عاد و ثمود گرفتار کن. خدایا! سـلام مرا به پیامبرت برسان و به آن حضـرت ابلاغ کن که به خاطر دریافت ثواب، به یاری ذریّه پیامبرت شـتافتم و این گونه به خاک افتادم...»بعضـی، از مورّخان نوشته انـد: امـام (علیه السـلام) هنگام اقامه نماز، خطاب به سـعید و مردی به نام عَمْرو بن قُرظه انصاری فرمود: در مقابلم بایستیـد و آن دو، پس از نماز بر اثر اصابت تیرهای دشـمن بر زمین افتادند. وقتی سیدالشهدا (علیه السلام) با سعید سخن می گفت، عمروبن قرظه هم،ماننـد سـعید خطـاب به مولاـی خویش گفت:«یَابْنَ رَسُولِ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) أَوَفَیْتُ؟»؛«آیا به میثاق وفاداری و حمایت از امام حق، وفادار بودم؟»امام (علیه السلام) با مهربانی خاصی با او نیز مانند سعید سخن گفت.طبری، مورخ معروف، معتقد است که بعد از انجام نماز ظهر و درگیری سختی که

ص: ۱۰۲

میان امام و لشکر کفرپیشه درگرفت، امام (علیه السلام) کمی در مکان خود ایستاد (تا شاید استراحتی کند) در این هنگام سعید به عنوان حافظ جان امام در مقابل آن حضرت ایستاد تا تیرهای دشمن را به جان بخرد و بدین وسیله امام (علیه السلام) کمی استراحت کند. (۱) .در زیارت نامه معروف به زیارت ناحیه مقدسه، در باب سعیدبن عبدالله آمده است:امام حسین (علیه السلام) به عنوان حلّ بیعت به او اجازه انصراف از کربلا را داده بود ولی او گفت: نه، ما تو را در میان دشمنان تنها نمی گذاریم و ما بی وفایی را پیشه خود نمی سازیم تا خدا وفاداری ما را در غیاب پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت به شما بنگرد [و افزود:] به خدا سوگند اگر در این راه کشته شوم، سپس زنده گردم و باز در به جهت حمایت از شما، میان آتشم اندازند و این، تا ۷۰ بار تکرار شود، همچنان در کنار تو خواهم ماند و دست از یاری ات برنخواهم داشت؛ چرا که قتل در رکاب تو کرامت بی پایان در پی دارد (۲) .سعید بن عبدالله همان کسی است که نامه مردم کوفه را در مکه به امام رساند و حتی در پاسخ نامه مردم از سوی امام حسین نام او آمده است:«... فَإنَّ هانِیاً وَ سَعِیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبِکُمْ...»؛ (۳) .«هانی و سعید (بن عبدالله انصاری) نامه های شما را به من رساندند...او کسی است که وقتی مسلم در کوفه نامه امام را در جمع حضار قرائت کرد، صدای گریه عشق او و یارانش، جلسه را فراگرفت. در این هنگام عابس عاشقانه فریاد زد و گفت: من نمی دانم در دل دیگران چه می گذرد ولی من به شما قول می دهم، خواسته شما را عملی سازم. با دشمنان شما بجنگم و تا مرحله مرگ از شما دفاع کنم (و افزود): «لا اُرِیدُ بِـذلِکَ إلاّ ما عِنْدَاللهِ»؛ «جز اجر الهی، مقصودی ندارم»، سپس حبیب بن مظاهر و بعد از حبیب، سعید بن عبدالله انصاری همانند عابس سخن گفتند. سعید بر سر میثاق خود وفادار ماند.

۱- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۵، ص۱۰۷.

۲- نک: علامه مامقانی، تنقیح المقال، ج۲، ص۲۸.

۳- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۵، ص۱۰۷.

ص: ۱۰۳

۶ـ جون یار وفادار حسین

جون، برده سیاه چهره ای که احتمالاً ـ زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) را درک کرده بود. (۱) .او غلام فضل بن عباس بن عبدالمطّلب بود، نامش «جون»، نام پدرش حَوِیّ وکنیه اش و ابومالک بود. (۲) امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را به ۱۵۰ دینار از فضل خریداری کرد و در اختیار ابوذر قرار داد تا به وی خدمت کند. جون در ربذه [تبعیدگاه ابوذر] بر ابوذر خدمت می کرد و پس از ارتحال وی در سال ۳۲ هـ به امیر مؤمنان (علیه السلام) پیوست. (۳) .علّامه مامقانی در «تنقیح المقال» می نویسد: پس از شهادت آن حضرت، به خانه امام حسن (علیه السلام) و پس از شهادت ایشان به خانه امام حسین (علیه السلام) آمد و شد داشت و بیشتر امام سجاد (علیه السلام) را همراهی می کرد (و در خانه امام سجاد بود)، و همراه آنان به کربلا آمد و هنگام شعله ور شدن جنگ در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) به او فرمود:«أَنْتَ فی إِذْن مِنّی، فَإِنَّما تَبِعْتَنا طَلَبَاً لِلْعافِيَةِ فَلا تَبْتَلِ بِطَريقِنا»؛«تو به عنوان خدمت به ما، همراه ما بودی. اکنون مجازی که ما را ترک کنی.»جون از پیشنهاد جدایی امام (علیه السلام) غمگین شد وبا خوداندیشیدکه نکند لیاقت همراهی با امام را از دست داده است! ازاین رو، خود را به پای امام (علیه السلام) انداخت، پای آن حضرت را می بوسید و می گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من در روزگار آسایش، با شما بودم، الآن که دنیا به شما پشت کرده، شما را رها کنم؟ و افزود لابد من که غلام سیاه، بد بو هستم، از حیث حسب و نسب در سطح پایینم، نمی خواهی در شمار شهیدان تو باشم. (۴) .] وافزود:]«لا وَاللهِ لا أُفارِقُكُمْ حَتّی يَخْتَلِطَ هذَا الدَّمُ الأَسْوَدُ مَعَ دِمائِكُمْ»؛«نه به خدا سوگند دست از شما برنمی دارم تا آن که خون این سیاه با خون شما

۱- محسن امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص ۶۰۵.

۲- نک: معالی السبطین، ج۱، ص ۲۴۰، مجلس دهم.

۳- نک: حائری مازندرانی، معالی السبطین، ج۱، ص ۲۴۰.

۴- «يَابْنَ رَسُولِ اللهِ أَنَا فی الرَّخاءِ أَلْحَسُ قِصاعَكُمْ، وَفی الشِّدَةِ أَخْذِلُكُمْ؟ وَاللهِ إِنَّ رِيْحِی لَنَتِنٌ، وَإِنَّ حَسَبی لَلَئيمٌ، وَلَوْنی لأَسْوَدُ، فَتَنفَّسْ عَلَیَّ بِالجَنَّةِ فَيَطيبَ رِيْحی، وَيَشْرُفَ حَسَبی، وَيَبْيَضَّ وَجْهی».

ص: ۱۰۴

مخلوط گردد».دراین هنگام امام حسین (علیه السلام) اذن جهادش داد واو پس از آن که عده زیادی از دشمنان را کشت، به فیض شهادت نایل آمد. امام هنگامی که در بالین وی حضور یافت، فرمود:«أَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهَهُ وَطَیِّبْ ریحَهُ، وَاحْشُرهُ مَعَ الأبرار، وَ عَرِّفْ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُحمّـد وَ آلِهِ»؛«خدایا! صورتش را سپید و بویش را نیکو گردان! و با ابرار و نیکان محشورش کن. وی را مورد مرحمت محمّد وآلش قرار ده!» (۱) .او که نیم جانی داشت، با دیدن امام بربالین خود، خوشحال شد و پس از آن روحش به عالم ملکوت پرواز کرد.حایری مازندرانی در معالی السبطین نقل می کند: جمعیتی هفتاد نفره به او حمله ور شدند و او از اسب افتاد. نیم رمقی داشت که امام به بالینش آمد. وی را در آغوش گرفت و صورت خود را بر صورتش نهاد و گریست. در این هنگام، جون دیدگان خود را گشود و خوشنودی خود را با تبسمی ابراز داشت و گفت: چه کسی مانند من است که پسر پیامبر، صورتش را بر صورتم نهاده؟! و سپس جان داد. (۲) .در تاریخ آمده است: در شب عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) اشعار: «یا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِنْ خَلیلِ» را بر زبان داشت، جون در خیمه مخصوص امام (علیه السلام) مشغول تیز کردن شمشیر و آماده سازی آنها برای فردا بود. (۳) .گرچه در شب سیزدهم محرم شهیدان به خاک سپرده شدند لیکن بعضی از شهدا روزهای بعد شناسایی و به خاک سپرده شدند که از جمله آنان جون بود. بدن شریف او پس از ده روز شناسایی دفن شد. امام باقر (علیه السلام) فرمود: بنی اسد پس از ده روز از راه دور

۱- نک: مامقانی، تنقیح المقال، ذیل کلمه «جون».

۲- نک: حائری، معالی السبطین، ج۱، ص ۲۴۰. «... فَبَکَی الْحُسینُ، وَ اعْتَنَقَهُ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلی خَدِّهِ، فَفَتَحَ عَیْنَیْهِ وَ تَبَسَّمَ و قالَ: مَنْ مِثْلی وَ ابْنُ رَسولِ اللهِ وَاضعٌ خَدَّهَ عَلی خَدّی، ثُمَّ فاضَتْ نَفْسُهُ».

۳- ارشاد، ص۲۱۹، ترجمه محدثی، ص۹۶.

ص: ۱۰۵

با استشمام بوی خوش از او بدن وی را پیدا کردند. از بدنش بوی مشک، مشام جان را نوازش می داد و از این راه بدن او را یافتند و دفن نمودند (۱) و در زیارت ناحیه نام آن حضرت به چشم می خورد. (۲) این بوی خوش، همان اثر دعای امام حسین (علیه السلام) بر بالین اوست. امام (علیه السلام) در کربلا روز عاشورا صورت چند شهید را بوسید و گونه خود را برگونه آنان نهاد، از جمله آنان جون بود.نازم، حسین را که چو در خون خود تپید زیباترین حماسه عالم بیافریدیکسان رخ غلام وپسر، بوسه داد و گفت: در دین ما سیه نکند فرق با سپید

۷ـ ابوثمامه صاعدی

مامقانی، تنقیح المقال، ج۲، ص۳۳۳، ذیل ماده عمروبن عبدالله الأنصاری ابوثمامه رابه فتح الثاء می داند.نام ابو ثمامه صاعدی، «عمرو بن عبدالله کعب» است. او از اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام)بود و در تمام جنگ های آن حضرت، در دوران خلافتش حضور داشت. ابوثمامه از همرزمان مسلم بن عقیل بود که آن دو، در کوفه، دارالاماره را محاصره کردند، لیکن وقتی یاران پراکنده شدند، او در مخفی گاه به سر برد تا این که به امام ملحق شد.ابوثمامه از سوی مسلم بن عقیل (علیه السلام) سمت فرماندهی قبیله تیم و همدان را داشت. و همان کسی است که فرارسیدن وقت نماز ظهر را به امام حسین (علیه السلام) یادآور شد. او در ظهر عاشورا به امام حسین (علیه السلام) گفت:«یا أبا عَبْدِالله نَفْسی لِنَفسِکَ الْفِداء هؤُلاءِ اقْتَرَبُوا مِنْکَ، لاَ و اللهِ وَ لا تُقْتَلُ حَتّی اُقْتَلَ دُونَکَ، وَاُحِبُّ أنْ ألقَی اللهُ رَبِّی وَ قَدْ صَلَّیْتُ هذِهِ الصَّلاةَ الَّتی قَدْ دَنا وَقْتَها».«ای ابا عبدالله! جانم فدای جانت باد، اینان (لشکر دشمن) به تو نزدیک شده اند و البته به تو دست نخواهند یافت، جز آن که از روی نعش من بگذرند ولی دوست

۱- بحارالأنوار: ۴۵، ص۲۳.

۲- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۷۱.

ص: ۱۰۶

دارم که خدا را دیدار کنم در حالی که این نماز را که وقت انجام آن فرارسیده است، خوانده باشم.» (۱) .فرهاد میرزا در قمقام آورده است: «او گفت: دوست دارم آخرین نماز خود را به امامت شما به جای آورم» (۲) امام (علیه السلام) در آن هنگام نگاهی به آسمان کرد و فرمود:«ذَکَرْتَ الصَّلاةَ جَعَلَکَ اللهُ مِنَ الْمُصَلِّینَ الذّاکِرینَ، نِعَمْ هذا أَوَّلُ وَقْتِها... سَلُوهُمْ أَنْ یَکُفُّوا حَتّی نُصَلِّی»؛«مرا به یاد نماز انداختی، خداوند تو را در شمار نمازگزارانی که به یاد نمازند قرار دهد. آری، اکنون وقت اول نماز است، از آنان (دشمنان) بخواهید تا ما را مهلت دهند نماز را بجای آوریم.».در این هنگام بود که سید الشهدا (علیه السلام) یاران خود را دو دسته کرد، دسته ای مشغول نبرد و دسته ای مشغول نماز شدند. ابوثمامه بعد از نماز به شهادت رسید لیکن چگونگی و زمان شهادت به طور دقیق مشخص نیست. (۳) .

۸ و ۹ـ حر بن یزید ریاحی و پسرش

اشاره

در تاریخ کربلا جز «حرّ بن یزید ریاحی یربوعی» کسی به این نام نیست.اعلمی در «دایرهٔ المعارف» می نویسد: حرّ بن یزیدبن ناجیه ریاحی، از شیعیان مورد اعتماد است. او در کربلا همراه یاران امام (علیه السلام) به شهادت رسید و در حایر حسینی مدفون گردید. (۴) .درباره سن حرّ، سخنی به میان نیامده و کسی از نام مادر او یاد نکرده است. نام

۱- بصار العین، صص ۱۱۹ و ۱۲۰.

۲- نک: قمقام، ج ۱، ص ۴۱۲.

۳- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.

۴- «حرّ بن یزید بن ناجیهٔ الرّیاحی إمامیٌّ ثِقَهٌ، قُتِلَ مَعَ الْحُسَین وَ أَصْحابه بِالطفّ، وَ دُفِنَ فی الحائر.» نک: اعلمی، دائرالمعارف، ج ۷، صص ۵۹۸ ـ ۶۰۰، چاپ بیروت مؤسسه اعلمی.

ص: ۱۰۷

پدرش همراه نامش شهرت دارد؛ (یزید بن ناجیه). چون از قبیله بنی ریاح بود، او را ریاحی می گفتند.

حر در حضور

جهت کنترل اوضاع کوفه، ابن نمیر از سوی عبیدالله زیاد مسؤول حراست از کوفه شد. او با لشکر انبوهی به مأموریت خود همت گماشت و حرّبن یزید ریاحی را، که مردی سلحشور و لایق و کاردان در امور نظامی بود، با هزار سوار از ناحیه قادسیه به پیش فرستاد تا بر سر راه کاروان کربلا سدّی ایجاد کند. امام (علیه السلام) که از ناحیه ای معروف به «بطن عقبه» به سوی «منطقه شراف» حرکت می کردند، دستورداد تا دراین منزل آب بیشتری بردارند. در میان راه بود که لشکر حرّ از راه رسید. در محل بارانداز (منزل)، همگی بار انداختند. امام (علیه السلام) دستور داد تا لشکریان حرّ و نیز چهارپایان، آنان را سیراب کنند، هنگام نماز ظهر شد و جمعیت همراه امام (علیه السلام) آماده نماز جماعت شدند، در حالی که حرّ نیز با نیروهای تحت امر خود به جمعیت نمازگزار با امام (علیه السلام) پیوست. امام (علیه السلام) پیش از نماز در برابر همگان ایستادند، در حالی که به لشکر حرّ توجه داشتند، فرمودند: ای مردم، من جزدر پی دعوت نامه ها و فرستادگان شما، به سوی شما نیامدم، اگر از رأی خود برگشته اید، من به دیار خود باز می گردم.کسی سخنی نگفت و پاسخی نداد و سپس امام (علیه السلام) نماز ظهر را به جماعت اقامه کردند و در وقت عصر نیز همچون وقت ظهر نماز جماعت برگزار گردید. امام (علیه السلام) سرانجام پس از ادای نماز در مقابل همگان اظهار داشتند. شما اگر تقوای الهی پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، خدا از شما رضایت بیشتری خواهد داشت و ما اهل بیت محمد (صلی الله علیه وآله) سزاوارتر به ولایت و حکومت برجامعه ایم....در این هنگام بود که حرّ لب به سخن گشود و گفت: به خدا قسم، من از نامه ها و فرستادگان آن اطلاعی ندارم و در شمار نامه نویسان نیستم. امام (علیه السلام) دستور دادند تا خورجین حاوی نامه های مردم کوفه را حاضر کنند:حرّ گفت: ما فقط مأموریم تا شما را به عبیدالله تحویل دهیم؛ امام (علیه السلام) فرمود: مرگ

ص: ۱۰۸

به تو نزدیک تر است تا عملی شدن این منظور.سپس امام (علیه السلام) به یاران خود دستور حرکت داد، حرّ مانع شد امام (علیه السلام) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از ما چه می خواهی؟!حرّ گفت: هرکس از مادرم این چنین یاد می کرد من نیز مقابله به مثل می کردم ولی چه کنم که مادرت زهرا است که جز به نیکی نمی توان از او یاد کرد... و افزود: من دستور جنگ ندارم، پیشنهاد می کنم که بازنگردی و به سوی کوفه هم نروی، پس راه سوّمی را در پیش گیر تا پاسخ نامه ام از سوی عبیدالله برسد.طبری در تاریخ و نیز ابن اثیر در الکامل (۱) یادآور می شوند که: امام آن خطبه معروف خود را که در آن آمده است: «... مَنْ رأی سُلْطاناً جائِراً...» در اینجا ایراد کرد و نیز آن شعر معروف خود «سَأَمضی وَ ما بِالْمَوت عارٌ عَلَی الْفَتی» را در این جا سرود.ممکن است کسی بپرسد چرا امام (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد؟ پاسخ این پرسش روشن است. امام (علیه السلام) نمی خواست آغازگر جنگ باشد از این رو وقتی زهیربن قین در اولین لحظه های ورود به کربلا به امام گفت: چه بجاست که با این گروه پیش از رسیدن سپاه کوفه پیکار کنیم امام (علیه السلام) به او فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود (۲) و نیز پیشتر اشاره شد که در صبح عاشورا مسلم بن عوسجه به امام گفت: شمر در تیررس من است، اگر اجازه دهی وی را هدف قرار دهم، امام فرمود: من دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم.امام (علیه السلام) به حرکت خود ادامه داد تا به سرزمین کربلا رسید و بارانداز نمودند.

جام وصال

اختلافی که میان صاحب نظران وجود دارد، این است که حرّ چه زمانی به امام روی آورد و جام وصال سرکشید، خواندمیر در تاریخ «حبیب السیر» می نویسد: صبح عاشورا،

۱- کامل فی التاریخ، ج۴، ص۸۳ ـ ۸۲.

۲- مفید، ارشاد، باب حرّ بن یزید ریاحی، ص۲۲۶ چاپ بصیرتی الارشاد ترجمه، ج۲ صص ۷۸ ـ ۸۵.

ص: ۱۰۹

پیش از آغـاز نبرد، هنگامی که مالک بن عروه به امام گفت: «اَبشـر بالنّار» و امام در مورد وی نفرین کرد، ناگهان اسب او رم کرد و او میان آتش های کنار خیام امام سرنگون شـد، حرّ، احساس کرد که لشـکر عمربن سـعد قصـد دارد به جنگ با لشـکر انـدکِ حق بـپردازد، اینجـا بود که توبه خود را بـا پیوستن به امـام در معیّت پسـرش علی و برادرش مصـعب و غلامـش غرهٔ اعلام داشت. لیکن بعضـی دیگر از مورّخان نوشـته انـد: حرّ هنگامی که پاسخ نامه خود از سوی عبیـدالله را مطالعه کرد که در آن آمـده بود، حسـین و همراهـانش را در بیابان بی آب و علف، زمین گیر کن، «اسـتعفا نامه» خود را برای عبیـدالله فرسـتاد و در آن یادآور شـد که اگر می خواهی بـا حسـین بن علی پیکار کنی، مرا توان چنین کاری نیست. (۱) .روز عاشورا درگرماگرم نبرد حق وباطل، هنگامی که نـدای مظلومیت و کمـک خواهی امـام (علیه السـلام) را شـنید که می گفت: «آیا فریادرسـی هست که به خاطر خـدا از ما حمایت به عمل آورد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) دفاع کند؟» (۲) پیشاامام آمد و گفت: نخستین کسی که به جنگ تو آمد من بودم و این ساعت به خدمت تو شـتافتم تا اولین کسـی باشم که در رکابت کشته می شوم، آنگاه به میدان رفته، نبرد آغـاز کرد، اسب او را پی کردنـد و او پیـاده بـا آنـان جنگیـد... (۳) .به نوشـته برخی از مورّخـان: امـام (علیه السـلام) خطاب به گروهی سـران لشکر عمرسعد؛ از جمله شبث بن ربعی و حجار و قیس بن اشعث و زیدبن حارث گفت: آیا شما به من نامه ننوشتید؟ پاسـخ دادند: ما خبر نداریم. (۴) حرّ از جـانب آنان پاسـخ داد: آری، نامه نوشتیم و ماییم که تو را به این جا کشانـدیم و افزود: خـدا باطل و اهل آن را از رحمت خود دور گرداند، من دنیا را بر آخرت ترجیح نمی دهم (۵) [او در حالی که پیشتر فرمانده هزار سوار

۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص ۳۸۰ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۱۷۳.

۲- «أ ما مِنْ مُغیث یُغیثُنا لِوَجْهِ اللهِ؟ أَما مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ؟» منتهی الامال، ص۳۴۶ و ناسخ التواریخ، ج۲، ص۲۵۳.

۳- ابن اعثم الفتوح، ص۹۰۴.

۴- عوالم بحرانی، ج۱۷، ص۱۶۸ ؛ دمع السجوم، ص۲۷۵.

۵- الکامل، ج۴، ص۶۲ ؛ حیاهٔ الحسین، ج۳، ص۱۹۵ ؛ لواعج الاشجان، صص ۱۴۰ ـ ۱۳۴.

ص: ۱۱۰

بود، از مقام خود چشم پوشید و خود را در پای امام افکند و توبه نمود.] (۱) .نقل کرده اند که حر در روز عاشورا به عمربن سعد نزدیک شده و گفت: ای عمر، آیا با این مرد مقاتله خواهی کرد؟ عمربن سعد پاسخ داد: آری، به خدا قسم قتالی که سرها و دست ها را از بدن دور سازد. (۲) اندام حرّ با شنیدن این سخن لرزید و آخرین تصمیم خود را گرفت. سپس به قرهٔ بن قیس؛ یکی از همقطاران خود گفت: اسب خود را آب داده ای؟ و بااین بهانه که می خواهد اسبش را آب دهد، از لشکر عمرسعد کناره گرفت.طبری می نویسد: قرّهٔ بن قیس، بعدها پس از واقعه کربلاـ می گفت: دیدم، او از کنار ما رفت و اندک اندک به حسین نزدیک شد.مهاجر بن اوس می گوید: در آستانه پیوستن حرّ به سپاه امام حسین (علیه السلام) حرّ را در وضعیت ویژه ای یافتم، به او گفتم: چرا این چنین در وحشت و اضطرابی؟ اگر از ما درباره شجاعان می پرسیدند، نام تو را می بردیم!حرّ پاسخ داد: خودم را میان دوزخ و بهشت می بینم. به خدا قسم من جز جنّت و بهشت، راهی انتخاب نخواهم کرد، گرچه قطعه قطعه شوم و یا در آتشم افکنند. (۳) .سپس اسب خود را به جولان درآورد، در حالی که سپر خود را واژگون حمایل کرده، دست ها را بالای سر گرفته و چشم به زمین دوخته بود، به سپاه امام نزدیک شد و با بوسیدن زمین شرمندگی وتوبه خویش را به امام نشان داد؛ به طوری که امام فرمود: تو کیستی؟ سرت را بلند کن، حرّ گفت: من همان کسی هستم که راه را برشما بستم و این همه گرفتاری را برای شما بهوجود آوردم: هرگز گمان نمی کردم که این قوم با شما این گونه رفتار کنند، اگر می دانستم هیچ گاه با آنان همراهی نمی کردم، اکنون به سوی تو

۱- المواعظ، ششتری، مجلس ششم، ص۹۵.

۲- الکامل، ج۴، ص۶۴ ؛ فصول المهمه ـ ص۱۹۲ ؛ منتهی الآمال، ص۳۴۷ ؛ ارشاد فصل حرّ، مقتل الحسین، ص۲۳۸ ؛ امالی صدوق، مجلس ۳۰ ؛ حیاهٔ الحسین، ج۳، ص۱۹۶ ؛ دمع السجوم، ۲۷۳، ص ۱۳۱ و منتخب التواریخ، ص۲۸۷.

۳- «وَ اللهِ إِنّی أُخَیِّرُ نَفْسی بَیْنَ الجَنَّهِٔ وَ النّارِ فَوَاللهِ لاـ أَخْتارُ عَلی الجَنَّهِٔ شَیْئاً وَ لَوْ قُطِّعْتُ وَ أُحْرِقْتُ.» تاریخ طبری، ۴، ص۳۲۵ مطبعهٔ الاستقامهٔ بالقاهره، ج۳، جزء ششم، ص۲۴۴.

ص: ۱۱۱

آمده ام تا در رکابت فدا شوم. آیاتوبه ام پذیرفته است؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: «خدا توبه را می پذیرد و تورا می بخشد». (۱) .لیکن از بعضی گزارش ها به دست می آید که حرّ، سواره به حضور بار یافت و امام (علیه السلام)اذن نزول داد، لذا: بعضی نوشته اند امام به وی فرمود: تو آزاد مردی، همانگونه که مادرت تو را اینگونه نام نهاد. تو در دنیا و آخرت جزو آزادمردانی (۲) پس از مرکب پیاده شو و در جوار ما قرار گیر. حرّ گفت: اگر سواره باشم بهتر است از پیاده بودن؛ چرا که به زودی بهوسیله دشمنان خدا از اسب پیاده می شوم. امام (علیه السلام) فرمود: خداوند تو را رحمت کند، آنچه را می پسندی انجام ده».حرّ در هنگام عزیمت به سوی امام (علیه السلام) رو به پسر خود علی کرد و گفت: پسرم! من نمی توانم برآتش دوزخ صبر کنم بیا به یاری حسین بن علی بشتابیم تا شاید خداوند شهادت در راه خود را روزی ما کند. پسرش گفت: من هرگز بدون رضای تو دست به کاری نمی زنم.سپس هردو به جانب خیمه امام حسین (علیه السلام) روان شدند (۳) .بعضی از نقل ها حکایت از آن دارد که حرّ، غلام خود «قرّه» را نیز به همراه آورد و او نیز در کربلاـ به شهادت رسید.پسر حرّ در کربلاـ قبل از پدرش شهید شد و حرّ با دیدن شهادت پسرش، خوشحال شد و گفت: خدا را شکر که پسرم در راه حسین از دنیا رفت و به مرگ جاهلیت نمرد. (۴) نام پسر حرّ را «بُکَیر» هم نوشته اند. (۵) .بنا به نقلی، برادر حرّ نیز در کربلا حضور یافت و به شهادت رسید. (۶) در حرم

۱- «یَتُوبُ اللهُ عَلَیْکَ»، مقرم، در مقتل الحسین، شهادت حرّ را پیش از نماز ظهر عاشورا و پس از شهادت حبیب بن مظاهر می داند نک: مقرم، مقتل الحسین، ص۲۴۵ بخش حرّ.

۲- «أَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتْکَ أُمُّکَ حُرّاً فی الدُّنْیا وَالْاخِرَة».

۳- ناسخ التواریخ، بحث امام حسین، ص۲۵۴، کامل، ج۵، ص۱۷۲، قندوزی در ینابیع المودة، ص ۴۱۴ می نویسد: «ان الحرّ جاء الحسین مع ولده».

۴- حبیب السیر، ج۲، ص۵۲ ؛ مقتل الحسین، کاشف الغطاء، ص۳۴.

۵- معالی السبطین، ج۱، ص۲۲۷.

۶- ارشاد مفید، ج۲، ص۱۰۸ ؛ حیاة الحسین، ج۳، ص۲۲۱ ؛ معالی السبطین، ص۲۲۶.

ص: ۱۱۲

حضرت حرّ اسم پسر و برادر و پسرعموهای او که در کربلا به شهادت رسیده اند، به چشم می خورد.

خاطره های حر

نقل کرده اند که خطاب به سید الشهدا (علیه السلام) گفت: وقتی عبیدالله زیاد مرا جهت سدّ راهورود شما، به کوفه مأمور کرد، از پشت سر صدایی شنیدم که می گفت: ای حر، عاقبتت به خیر باد! وقتی که به طرف صدا نگریستم، کسی را نیافتم، پیش خود اندیشیدم که سد کردن راه امام (علیه السلام) بشارت به خیر نیست (۱) با خود گفتم این منادی جز شیطان نخواهد بود.امام (علیه السلام) به او فرمودند: «أبْشِرْ یا حرّ بِالْجَنَّهِٔ فَاحْمِدِالله الَّذی وَفَّقَکَ فَإنَّ الْمُنادِی کانَ الْخِضْرُ النَّبِیّ»؛ (۲) «ای حر، تو را بشارت باد به بهشت! حمد و سپاس خدا گوی؛ زیرا آن منادی خضر پیامبر بود».حرّ همچنین می گوید: همان روزی که از کوفه بیرون آمدم، پدرم را در خواب دیدم که گفت: این روزها دست به چه کاری می زنی؟ پاسخ دادم در آستانه گرفتن راه حسینم، پدرم گفت: واویلا! تو را با حسین چه کار؟ (۳) انتظارم از تو این است همان گونه که نخستین کسی هستی که بر ضدّ او خروج می کنی، نخستین کسی باشی که در رکاب وی فداکاری می کنی و به شهادت می رسی. (۴) .

زمان شهادت

بعضی حرّ را نخستین شهید روز عاشورا (۵) و گروهی اوّلین شهید پس از شرفیابی به

۱- لواعج الاشجان، ص۱۳۶ عوالم امام حسین علیه السلام، ج۱۷، ص۲۵۸ و منتخب التواریخ، ص۲۸۷.

۲- باقر شریف قرشی، حیاهٔ الحسین، ج۳، ص۱۹۷ ؛ ابن اثیر، کامل، ج۳، ص۲۸۹.

۳- معالی السبطین، ۲۲۴، این خواب را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

۴- حیاهٔ الحسین، ج۳، ص۱۹۷ ؛ کامل ابن اثیر، ج۴، ص۲۸۹.

۵- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۳. علاّمه مجلسیرحمه الله در کتاب پر ارج خود، بحارالأنوار می نویسد: این که حرّ می گوید اولین شهید در راه تو می باشم منظور این است که او حرّ اولین شهید بعد از توبه خود است وگرنه قبل از او جمعی از اصحاب امام به شهادت رسیده بودند.

ص: ۱۱۳

محضر دلدار (۱) و دسته ای آخرین شهید در زمان برگزاری نماز امام (علیه السلام) در ظهر عاشورا و بالأخره عده ای آخرین شهید پس از شهادت یاران امام (علیه السلام) (قبل از اهل بیت) می دانند.مقتل الحسین، شهادت حرّ را پس از شهادت حبیب بن مظاهر، پیش از نماز ظهر امام (علیه السلام) می داند. (۲) .مورّخان، زمان شهادت حرّ را مختلف نوشته اند: هنگامی که حرّ به سپاه عمربن سعد حمله کرد، اسب وی زخمی و او پیاده مانـد و در جنگی تن به تن چهل نفر را به خاک افکنـد. گروهی هم نوشته اند که او و زهیربن قین با هم به دشمن یورش بردند. حرّ در این حمله به شدت مجروح شد و نیم جانی باقی داشت که یاران امام (علیه السلام) جسد وی را به محضر امام (علیه السلام) بردند. آن حضرت دست نوازش به سر و صورت وی کشید و خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود: «أَنْتَ الحُرُّ کَما سَمَّتْکَ أُمُّکَ حُرّاً فی الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ» و سپس با دستمال سر او را بست.بلندی مقام حرّ در پیشگاه امام حسین (علیه السلام) را می توان از سرودن یک رباعی آن حضرت در حق وی فهمید. (۳) .محدث قمی می نویسد: امام در کنار حرّ این رباعی را برزبان داشت:لَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بنی ریاح صبور عنـد مختلف الرّماحونعم الحرّ إذ واسـی حسینا فجاد بنفسه عند الصّیاحچه آزاد مردی است حرّ، از قبیله بنی ریاح، و چه صبور و با تحمل است هنگام رد و بـدل شدن تیرها و نیزه ها.آنگاه که حسین را صدا زد، همراه بـا طنین صـدای خود، جـان را نیز از دست داد.»بعضی نوشته انـد: سپاه کفرپیشه، سر حرّ را به سوی امـام (علیه السـلام) انداختند و امام آن را به دامن نهاد و گفت: مادرت به خطا نرفت از این که تو را «حرّ» نام نهاد. تو آزاده در دنیا و

۱- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۱۳.

۲- مقتل الحسین، ص۲۴۵.

۳- نک: مقرم، مقتل الحسین، ص۲۴۵ الریاحی.

ص: ۱۱۴

سعادتمند در آخرتی. لیکن برخی از مورّخان تصریح کرده اند که سر حر از بدن جدا نشد و داستان شاه اسماعیل صفوی مؤید این نظر است.محدث قمی در «نفس المهموم» به نقل از «انوارالنعمانیه» سید نعمت الله جزایری می نویسد: بنا به دستور شاه اسماعیل، قبر حر را شکافتند، پس از آن وقتی بدنش را یافتند گویی خفته بود و دستمالی برپیشانی اش بسته داشت (که متعلّق به امام حسین (علیه السلام)بوده است). وقتی آن را گشودند، خون تازه ای از پیشانی اش روان شد و بند آوردن آن خون با دستمال های دیگر میسر نشد تا آن که دوباره دستمال امام (علیه السلام) را به جای خود نهادند و خون بند آمد. وی پس از آن فرمان داد تا بر مزار حرّ گنبدی بنا کنند. (۱) .

قبر حر کجاست؟

اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: حرّ را در حایر، در قسمت پایین پای علی اکبر دفن کردند وآن چه که امروز به عنوان جایگاه قبر حرّ شهرت دارد، چندان اعتباری ندارد. (۲) .شیخ مفید می نویسد: ما دقیقاً نمی دانیم قبر حرّ کجاست، ولی در محدوده دیوار حایر قرار دارد. (۳) .چند چیز موجب عاقبت به خیری و رستگاری حر شد:۱ ـ ادب و احترام نسبت به امام (علیه السلام) (او پشت سر امام نماز خواند).۲ ـ عشق ومحبت نسبت به اهل بیت (استعفا داد و گفت: به جنگ اهل بیت نمی روم).۳ ـ تواضع و فروتنی، (او حتی در برابر دیدگان مردم به پای امام افتاد و عذرخواهی کرد و بر توبه خود پای فشرد و استوار ماند).

۱- دمع السجوم، ص۱۲۹.

۲- ر. ک: اعلمی، دایرة المعارف، ماده «حرّ»... «اما المرقد الذی بعد عن کربلا وعلیه قبه و مزار یعرف بقبر الحرّ فقیه شک کما فی ارشادالمفید و غیره من سیر المورّخین».

۳- در ارشاد: ۲، ص۱۳۰ آمده است: «فأمّا أصحاب الحسین رحمهٔ الله علیه الّذین قُتِلُوا مَعَهُ فَإِنَّهُم دُفِنُوا حَولَه، و لسنا نحصل لهم أجداثاً علی التحقیق و التفصیل إلاّ أنّا لا نشکّ أنّ الحائط محیط بهم».

ص: ۱۱۵

۴ ـ روحیه زهد اسلامی و رهایی از بند دنیاگرایی.۵ ـ حفظ حرمت بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) (او به امام (علیه السلام) فرمود: از مادرم یاد کردی، ولی هرکس به جای شما بود من مقابله به مثل می کردم، لیکن چه کنم، مادرت فاطمه است و نمی توانم چیزی بگویم!

۱۰ـ عابس شاکری

عابس با لقب شاکری (۱) و نیز یشکری (۲) در تاریخ مطرح است.مامقانی درباره او می نویسد:. (۳) .عابس از افراد برجسته شیعه است. او بزرگِ قبیله، شجاع، سخنور و اهل عبادت و تهجّد بود. عابس از قبیله شاکری است و بنی شاکر از مخلصان اهل بیت بهویژه امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده اند.عابس، از دعوت کنندگان امام حسین (علیه السلام) به کوفه است، ابن اعثم کوفی می نویسد: هنگامی که مسلم بن عقیل نامه امام حسین (علیه السلام) را برای مردم کوفه خواند، مردی از همدان که عابس بن ابی شبیب شاکری خوانده می شد، به مسلم چنین گفت:«من از دیگران نمی گویم و نمی دانم که در دل آنها چه می گذرد و شما را نسبت به حمایت آنان مغرور نمی سازم، به خدا سوگند آنچه را در دلم می گذرد برزبان می آورم، به خدا سوگند هرگاه از من چیزی بخواهید اجابت می کنم و همواره با دشمنان شما نبرد می کنم و این شمشیرم را در رکاب شما به کار می گیرم تا خدا را ملاقات کنم و در این باره جز پاداش الهی منظوری ندارم». (۴) .

۱- تنقیح المقال، ج۲، ص۱۱۲.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۰۶.

۳- نک: تنقیح المقال، ج۲، ص۱۱۲.

۴- نک: ابن اعثم، الفتوح، ح ۵، ص۵۶، تاریخ طبری، ج۴، ص۲۶۴ ؛ قاموس الرجال،ج۵،ص۱۰۷. «أمّا بَعدُ، فإنّی لا اُخْبرکَ عَنِ النّاسِ بِشَیء، وَلا أَعْلَمُ ما فِی أنْفُسِهِم وَ ما أغرّک، وَاللهُ اُحَدِّثُکَ عَمّا أَنَا مُوطن عَلَیه نَفْسی، وَالله لاُجیبَنَّکم إِذا دَعَوتُم، وَلَاُقاتِلَنَّ مَعَکُمْ عَدُوَّکُم، وَ لَاَضْربنّ بِسَیفی دُونَکُم أَبزداً حَتّی أَلقی الله، أَنَا لا أُریدُ بِذلِکَ إلاّ ما عِنْدَاللهِ.».

ص: ۱۱۶

آنچه که عاشقانه و مخلصانه بر زبان عابس جاری شد، در کربلا، در کردار و عملش نیز خودنمایی کرد؛ زیرا چیزی نگذشته بود که امام حسین (علیه السلام) به کربلا گام نهاد و از جمله فداکارانی که به آن حضرت ملحق شدند عابس بود.عابس، در روز عاشورا درخشید و برگی زرین در زندگانی خود به یادگار نهاد. او در عاشورا پیش از شهادت حبیب بن مظاهر به رسم خداحافظی به محضر امام (علیه السلام) رسید و این چنین اظهار وفاداری کرد:«... ای اباعبدالله، در روی زمین از آشنا و ناآشنا، کسی عزیزتر از تو در نظرم نیست. اگر بتوانم، از هر راهی که میسّر باشد، از تو دفاع خواهم کرد. ای اباعبدالله، خدا را شاهد می گیرم که در صراط هدایت تو و پدرت ثابت قدم هستم.» (۱) .سپس به سوی دشمن حمله برد.عابس پیش از حبیب بن مظاهر به لقای پروردگار شتافت [و حبیب پیش از اقامه نماز ظهر به شهادت رسید]. او قهرمانی است که هیچ یک از دشمنان، جرئت نداشتند تن به تن به جنگش بیایند. لذا عمر بن سعد دستور داد تا سنگ اندازان، با سنگ به وی حمله کنند. او در کربلا بیش از دویست تن را به هلاکت رساند. بعضی از اسباب نبرد و ابزار دفاعی؛ مانند کلاه خود، زره و... را از تن بیرون آورد و به دشمن حمله ور شد و سرانجام (۲) در جنگی نابرابر جان باخت؛ زیرا دستجمعی به او حمله ور شدند. (۳) .وقت آن آمد که من عریان شوم جسم بگذارم سراسر جان شومآنچه غیر از شورش و دیوانگی است اندرین ره، روی در بیگانگی استآزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی، پایندگی استجوشن زبرگرفت، که ماهم نه ماهیَم مغفر زسر فکند که بازم، نیَم خروس

۱- نک: امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۰۶. «یا أَبا عَبْدِالله أَما وَالله ما أمسی علی وَجه الأرضِ قَریبٌ وَ لا بَعِیدٌ أعزُّ عَلَیَّ، وَ لا أَحَبّ إِلَیّ مِنْکَ، وَلَو قدرت إن أدفع عنک الضیم، أو القتل بشیء أعزّ من نفسی وَ دَمی لفعلت، اَلسَّلام علیک یا أبا عبدالله، أشْهِدُ الله أنّی علی هُداک وهُدی أبیک».

۲- نک: امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۰۶.

۳- نک: محدث قمی، سفینة البحار، ماده «عبس».

ص: ۱۱۷

بی خود و بی زره به در آمـد که مرگ را در بر برهنه می کشم اینـک چو نو عروس (۱) .عابس از کسانی است که امام زمان (عج) در زیارت ناحیه، از او یاد کرده است:«...اَلسَّلامُ عَلی عابِس بْن أَبِی شبیب الشاکری...». (۲) .

۱۱ـ شوذب

اشاره

روز عـاشورا، عابس به دوست صـمیمی خود گفت: «ای شوذب! امروز چه در خاطر داری؟» گفت: به نظر تو چه کنم؟ می خواهم با تو در رکـاب پسـر دختر پیامبرخـدا (صـلی الله علیه وآله)بجنگم تا کشـته شوم». (۳) عـابس گفت: گمـان من نیز در مـورد تو همین است.شوذب از راهنمایی های عابس ممنون شـد، به سوی امام بزرگوارش شـرفیاب شد و سـلام وداع را گفت و به میدان رفت تا به فیض شهادت نایل آمد.

۱۲ـ وهب بن عبدالله کلبی

اشاره

در تاریخ عاشورا، از وهب بن عبدالله کلبی به نام های متفاوتی یاد شده است؛ از جمله: وهب بن جناب کلبی؛ وهب بن جناح کلبی؛ وهب بن حباب کلبی، لیکن شـهرت او به وهب بن عبدالله کلبی، بیشتر است (هر چند که احتمال می رود نام های فوق، از آنِ رجال برجسـته دیگری در تاریـخ عـاشورا باشـد)؛ چنـان کـه نـام هـای وهـب بن وهب و وهب بن کلب نیز در تاریـخ عـاشورا به چشم می خورد.اعلمی در دایرهٔ المعـارف می نویسـد: وهب پسـر عبـدالله کلبی نصـرانی (مسـیحی) به همراهی همسـرش نزد امام حسـین (علیه السلام) آمدند و مسلمان شدند و با هم در کربلا به شهادت رسیدند. (۴) .

۱- نک: محدث قمی، سفینهٔ البحار، ماده «عبس».

۲- نک: تنقیح المقال، ج۲، ص۱۱۲.

۳- «اُقاتِلُ مَعَکَ دونَ ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وآله حتّی اُقتل».

۴- نک: اعلمی، دایرهٔ المعارف، ج۱۵، ص۸۴.

ص: ۱۱۸

بعضـی از تاریـخ نگاران نوشـته انـد: امام (علیه السـلام) هنگامی که عازم کوفه بود، در یکی از منازل، خیمه ای را مشاهـده کرد، به سراغ آن خیمه رفت و زنی را در مقابل خیمه دید، از وی پرسید: صاحب خیمه کیست؟ پاسخ داد: خیمه وهب است. پرسید: او کجا رفتـه است؟گفت: رفت به سـراغ آب. امـام اشـاره ای به گـوشه ای کرد و آب از آنجـا جوشـید سـپس به آن خـانم فرمـود: به وهب بگوییـد: آیـا مـا را همراهی نمی کنـد؟ امام از آنجا رفته بود که وهب به خیمه برگشت و در جریان حضور امام قرار گرفت. تحوّلی درونی در او ایجاد شده، گفت: آب اوست، او را باید جست و کام جان را باید در رکاب او سیراب کرد. از این رو با همراهی مادر و خانم خود به امام پیوسـتند و مسلمان شدند و در کربلا حضور عاشقانه داشتند.در روز عاشورا مادر وهب خطاب به وی گفت: برو پسـر پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) را یاری کن. او برخاسـته به میـدان رفت و حمله ای مردانه کرد و مردانی را به خاک مـذلت افکند آنگاه نزد مادرش بازگشت و گفت: آیا از من راضـی شـدی؟مادرش گفت: «از تو رضایت نـدارم جز آن که در یاری حسـین (علیه السـلام) و در کنار او کشـته شوی.» او به جانب میـدان می رفت که همسـرش بانگ برآورد: به کجا می روی؟مادرش گفت: پسـرم! برو به حرف زنت توجه نکن.همسـرش عمود خیمه را بردوش کشـید و در رکاب شوهرش به راه افتاد، اما امام (علیه السـلام)دسـتور داد بـازگردد و او بـازگشت.وهب به میـدان تـاخت و چنـد تن را به خـاک انـداخت، ولی بر اثر حمله های پی درپی دشـمن، از پای درآمـد. وقتی همسـر او آگاه شـد که شوهرش در قتلگاه مجروح بر زمین افتاده، سراسـیمه خود را به کنارش رسانیـد. در آن هنگام، مردی از سوی شـمربن ذی الجوشن مـأمور قتل وهب شـد و با ضـربه عمودی وی را به شـهادت رسانـد. او نخستین زنی است که در کربلا شهید شد. (۱) این شخص همچنین سر وهب را از تن جدا کرد و به طرف مادرش انداخت.

۱- نک: بلاذری، انساب الأشراف، ص۱۹۴ ؛ فرهادمیرزا، قمقام، ج۱، ص۴۱۹ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۲۳۷.

ص: ۱۱۹

مادر وهب سر فرزند را بوسید و دستی به آن کشید سپس آن را به سوی یکی از سپاهیان عمر سعد کوبید، به گونه ای که آن ملعون را به جهنم واصل کرد و خود عمود خیمه را گرفت و به لشکر کفرپیشه حمله کرد و دو تن را از پای در آورد و به دستور امام (علیه السلام) به خیمه بازگشت. (۱) .خیابانی در کتاب معروف خود «وقایع الأیام» می نویسد:وقتی سر وهب را به سوی مادرش انداختند، آن را بردامن گرفت و بوسید و گفت:«اَلحَمْدُ للهِ الّذی بَیَّضَ وَجْهی بِشَهادَتِکَ یا وَلَدِی بَیْنَ یَدَیّ أَبی عَبْدِالله (علیه السلام)»؛«حمد و سپاس خدای را که رویم را با شهادت تو، در پیشگاه حسین بن علی (علیهما السلام)سفید کرد.»سپس آن سر را با خشم ویژه ای به سوی لشکر عمرسعد پرتاب کرد و یک تن از سپاه کفر را به جهنم فرستاد. (۲) .

دو وهب

بعضی از مقتل نویسان، به این مسأله اشاره دارند که در میان شهدای کربلا، دو تن به نام «وهب» به چشم می خورند: ۱ ـ وهب بن عبدالله ۲ ـ وهب بن وهب.مشترکات میان این دو زیاد است؛ از جمله این که هر دو با خانواده خود در رکاب امام حضور داشتند و هر دو نفر به شهادت رسیدند و هر دو با تشویق مادرشان به پایداری و رزم در راه خدا پرداختند.تنها دو تفاوت میان این دو شهید وجود دارد:۱ ـ دو دست وهب بن عبدالله را از تن جدا کردند و بر اثر جراحات سخت، در میان میدان افتاده بود که همسرش به کنار او آمد و مشغول پاک کردن خون ها از سر و صورتش گردید، غلام شمر به دستور او عمودی آهنین بر سر آن همسر وفادار زد و وی را به

۱- بحرانی، عوالم امام حسین، صص ۲۶۱ ـ ۲۶۲.

۲- خیابانی، وقایع الأیام، ص۴۱۶ ؛ معالی السبطین، ص۲۳۷.

ص: ۱۲۰

شهادت رساند. (۱) .۲ ـ وهب بن عبدالله از مسلمانان اصیل است در حالی که وهب بن وهب در اصل، مسیحی بوده و توسط امام حسین (علیه السلام) مسلمان شده است، گرچه اعلمی وهب بن عبدالله را هم مسیحی دانسته که با همسر خود، نزد امام حسین آمدند و مسلمان شدند. (۲) .

۱۳ـ سوید بن عمر

سوید بن عمر، جانبازی که در کربلا به خیل شهیدان پیوست. با اینکه در کربلا، اذن عام، از سوی امام (علیه السلام) برای همه یاران صادر شده بود و مسأله «حل بیعت» در شب عاشورا، اذن خروج یاران از کربلا از سوی سردار عاشورا بود، برای برخی از یاران، اذن خصوصی نیز جهت رفتن از کربلا ـ صادر شده بود. ولی یاران در سایه صلابت ایمان و پای مردی خویش، جدایی را جایز ندانستند.سوید بن عمر، با این که در شمار زخمیان بود و از پیکرش خون بسیار رفته بود، تا آنجا که لشکر کفرپیشه پنداشتند او به شهادت رسیده است و وی را رها کردند رفتند، ولی وقتی ندایی شنید که می گفت: «أَلا قَدْ قُتِلَ الْحُسَین»؛ «هان! بدانید حسین کشته شد!»، خون در رگش به جوش آمد و دشنه ای به دست آورد و در عین بی رمقی، از جا برخاست و به دشمنان حمله برد و سرانجام شهید گردید. (۳) .

۱۴ـ محمد بن بشیر حضرمی

در برخی از کتب، از محمد بن بشیر بن عمرو الحضرمی (۴) به عنوان محمد بن بشر نیز یاد شده است. (۵) .

۱- نک: محدث قمی، نفس المهموم، صص ۲۸۶ ـ ۲۸۵.

۲- قابل ذکر است که اختلاف در نقل اقوال و وقایع تاریخی، مطلبی عادی است.

۳- قمقام، ج۱، ص۴۲۶ ؛ ابصارالعین، صص ۱۶۹ ـ ۱۷۰ و نک: سید بن طاووس، لهوف، ص۴۸.

۴- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۶، ص۲۹۳.

۵- نک: خیابانی، وقایع الأیام، ص۳۲۲.

ص: ۱۲۱

در کربلا به محمدبن بشیر خبر رسید که پسر تو در ناحیه ری اسیر گردیده است. او که همراه و در کنار امام (علیه السلام) در کربلا به سر می برد، گفت: این ناگواری را به حساب خدا می گذارم و هرگز دوست ندارم که وی اسیر گردد و من پس از او زنده باشم‌وقتی امام (علیه السلام) سخن وی را شنید، فرمود: خداوند تو را رحمت کند! تو در حِلّ و آزادی، به تو اجازه خروج از کربلا و تلاش در جهت خلاصی پسرت را دادم. خداوند رحمتت کند، بیعتم را از تو پس گرفتم. برو و برای خلاصی و رهایی پسرت اقدام کن. (۱) سپس اجناس گرانبهایی را به عنوان سرمایه کار، به او داد تا برای آزادی پسرش از آن ها استفاده کند و فرمود: «این پارچه ها را به پسرت بده تا در راه آزادسازی برادرش آنها را خرج کند.» (۲) ولی او نپذیرفت و در کنار امام باقی ماند و گفت: «درندگان بیابان زنده زنده بدن مرا بخورند، اگر از تو جدا شوم!» (۳) و (۴) .

۱۵ـ بریر بن خضیر همدانی مشرقی

بریربن خضیر از قاریان قرآن و از زاهدان پاکباز و عابدی راستین در قرن اوّل بود که حضور عاشقانه ای در کربلا داشت. وی از صحابه علی (علیه السلام) بود و کتاب «القضایا و الأحکام» او حاوی مطالب و حقایقی است که از امیرمؤمنان و امام مجتبی (علیه السلام)استفاده کرده بود. (۵) .مامقانی درباره کتاب او می نویسد: «... وکتابه من الأصول المعتبرة عند الأصحاب»؛ «این کتاب یکی از منابع مورد اعتبار در میان اصحاب است.».

۱- «وَ قیلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشیر الحَضْرَمی فی تِلْکَ الحالِ: قَدْ أُسِرَ إِبْنُکَ بِثَغْرِ الرَّیّ، فَقالَ: عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسی ما کُنْتُ أُحِبُّ أَنْ یُؤْسَرَ وَأَنا أَبْقی بَعْدَهُ. فَسَمِعَ الحُسَیْنُ علیه السلام قَوْلَهُ قالَ: رَحِمَکَ اللهُ أَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتی فَاعْمَلْ فی فِکاکِ اِبْنِکَ.».

۲- فَقالَ: فَاعْطِ ابْنَکَ هذِهِ الأَثْوابَ وَالبُرُودَ یَسْتَعینُ بِها فی فِکاکِ أَخیهِ، فَأَعْطاهُ خَمْسَةَ أَثْواب قیمَتُها أَلْفُ دینار.».

۳- «فَقالَ: أَکَلَتْنِی السِّباعُ حَیّاً إِنْ فارَقْتُکَ».

۴- نک: بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۹۴ ؛ ابصارالعین، ص۱۷۳.

۵- مامقانی، تنقیح المقال، ج۱، ص۱۶۷، ذیل کلمه «بُرَیر».

ص: ۱۲۲

محدث قمی در «سفینة البحار» آورده است: مردان قبیله همدان، پیش امیرمؤمنان دارای محبوبیت ویژه ای بودند. ازاین رو، آن حضرت در حق آنان فرمود:«فَلَوْ کُنْتُ بَوابّاً عَلی بابِ جَنَّهً لَقُلْتُ لِهَمْدان ادْخلوا بِسَلام»«من اگر دربان بهشت باشم، به مردان قبیله همدان خواهم گفت: بدون هیچ گونه تشویش خاطر وارد بهشت شوید.».نکته ها:بریر، از بزرگان کوفه و از کسانی است که جهت دعوت امام حسین (علیه السلام) از کوفه به مکه رفت و همراه آن حضرت به کربلا آمد. (۱) .مزاح و شوخی های بُرَیر در شب عاشورا با حبیب بن مظاهر یا عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری معروف است. وقتی درباره شوخ طبعی او اعتراض کردند، گفت:«من به آنچه که در انتظار ماست می اندیشم و خوشحالم». (۲) .وقتی امام حسین (علیه السلام) خطبه خواند، بُریر گفت:«وَاللهِ یَابْنَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ مَنَّ اللهُ بِکَ عَلَیْنا أنْ نُقاتِلَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ تُقَطَّعَ فیکَ أَعْضاؤُنا ثُمَّ یَکُونُ جَدُّکَ شَفیعَنا یَوْمَ القِیامَةِ». (۳) .به خدا سوگند ای پسر پیامبر خدا بر من منّت نهاد و توفیق جهاد در کنار تو را به من عطا کرد و بدنم در راه تو فدا می گردد تا جدّ تو از من شفاعت کند.یزید بن معقل کور باطنان، که از یاران و همراهان عمر بن سعد است، در روز عاشورا به بُریر گفت: یادت هست که می گفتی: عثمان با دست خود، وسیله قتل خود را فراهم آورد! معاویه انسان گمراه و گمراه کننده ای است و امامِ حق و هدایت، علی است؟!

۱- مامقانی، تنقیح المقال، ج۱، ص۱۶۷، ذیل کلمه «بریر».

۲- «... والله إنّی لَمُستبشر بما نحن لاقون».

۳- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۲، ص۲۹۴.

ص: ۱۲۳

بُریر پاسخ داد: آری، این نظر من است. یزیدبن معقل گفت: گواهی می دهم که تو آدم گمراهی هستی. بریر گفت: آیا می خواهی در این مورد با تو مباهله کنم؟ و سپس دست به مباهله زد و پس از آن به مبارزه پرداختند (۱) بریر بعد از حرّ، به شهادت رسید. (۲)

.

۱۶ـ نافع بن هلال

مورخـان نوشـته انـد که نـافع بن هلاـل همسر عقدبسـته اش را، که هنوز عروسـی نکرده بودنـد، برای یـاری حسـین بن علی (علیهما السـلام) همراه خود به کربلاـ آورد.امام (علیه السـلام) خطاب به وی فرمود:«ای نافع، همسـر تو، دوست نـدارد از تو جـدا شود و دل بکنـد، اگر مـایلی او را بر مبـارزه برگزین.»نافع پاسـخ داد: اگر امروز به یاری ات نشـتابم، فردا در پیشـگاه پیامبرخـدا (صـلی الله علیه وآله) چه جوابی دارم؟! (۳) .

۱۷ـ ابی شعثاء کندی

به گفته مرحوم فیروزآبادی، ابی شـعثاء کندی از محدثان و از شجاعان تیرانداز بود که در کنار اباعبدالله (علیه السلام)، در برابر سپاه کفر زانو به زمین زد و صد تیر به سوی آنان رها کرد و حضرت برایش چنین دعا کرد:«اَللّهُمَّ سَدِّدْ رَمْیَتَهُ، وَاجْعَلْ ثوابَهُ الجَنَّهُ»؛«خدایا! تیر او را به هـدف رسان و پاداشـش را بهشت قرار ده!»بعـد از آن با دشـمن جنگید تا شـهید شد. نام شـریفش «یزید بن زیاد بَهْدلی» است؛

۱- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۲، ص۲۹۴.

۲- علامه دهخدا، ماده «بریر»، تاریخ حبیب السیر، ج۲، ص۵۵ ؛ بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۱۰.

۳- معالی السبطین، ج۱، ص۳۸۴ ؛ موسوعهٔ کلمات الإمام الحسین، ص۴۴۷.

ص: ۱۲۴

ازاین رو هر تیری که می انداخت، می گفت: «أَنَا بْنُ بهدلهٔ ـ فرسان العرجلهٔ»؛ «من پسر بهدله هستم، سواران پیاده». نقل کرده اند که این شهید بزرگوار، در آغاز از یاران ابن سعد بود، چون حق را در سپاه امام دید و باطل را در لشکر ابن سعد، بدین جهت جانب سیدالشهدا (علیه السلام) را گرفت و به آن حضرت پیوست.

۱۸ـ موسی بن عمیر

بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا در شمار مجروحان قرار گرفتند و توسط بستگانشان و از سوی لشکر عمربن سعد مورد حمایت قرار گرفته و از صحنه نبرد خارج شدند؛ از آن جمله است موسی بن عمیر.موسی بن عمیر می گوید: روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: از قول من به یارانم بگو: «مردی که حق النّاس (دین) در گردن خود دارد با من کشته نشود». (۱) .ونیز فرمود: در میان یارانم، از قول من اعلام کن که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: کسی که از دنیا برود و حق الناس بر ذمّه داشته باشد، از حسنات او به نفع طلب کار استرداد خواهد شد. (۲) .امام (علیه السلام) در ضمن نکوهش از مزدوران عمربن سعد در روز عاشورا، فرمود: شما در برابر رهنمودهای من متمرد هستید و به سخنان من توجهی ندارید و این بدان خاطر است که حقوق شما را از اموال حرام می دهند و در نتیجه شکم شما از لقمه های حرام انباشته شده است؛ «... کلُّکُمْ عاص لِاَمْری، غَیرُ مستمع قَولی قَد انْخزلت عَطَیاتِکُم مِنَ الْحرام، وَ مُلِئَت بُطُونُکُم مِنَ الْحرامِ، فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِکُمْ...». (۳) .

۱- «أنْ لا یُقْتَل مَعِی رَجُلٌ عَلَیهِ دَیْنٌ».

۲- نک: علامه تستری، احقاق الحق، ج۱۹، ص۴۲۹.

۳- نک: موسوعهٔ کلمات الإمام الحسین، ص۴۲۲.

ص: ۱۲۵

مترددان عاشورا

اشاره

مهم ترین عامل سعادت انسان، ثبات قدم و استوار ماندن در صراط حق است؛ از این رو باید همواره این دعای معروف را ورد زبان خود سازیم که: «أَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَواقِبَ اُمُورِنا خَیراً».عاقبت بعضی از مترددان حاضر در کربلا و نهضت عاشورا، عبرت آموز است؛ از آن جمله اند:

۱ـ هرثمهٔ بن سلیم

هرثمهٔ بن سلیم، (۱) که در برخی از منابع «هرثمهٔ بن ابی مسلم» آمده است، در روز عاشورا، همچون حرّ بن یزید ریاحی، از سپاه کفر فاصله گرفت و به جبهه حقّ ملحق شد، ولی سرانجام این دو تن، یکسان نبود. حرّ به فوز عظیم شهادت در راه حقّ دست یافت ولی هرثمه توفیق استقامت نداشت و از جبهه حق فاصله گرفت.هرثمه، از یاران امیر مؤمنان بود، لیکن پس از آن به لشکر باطل پیوست و تا روز عاشورا جزو لشکریان عمرسعد بود. هرثمه در ضمن بیان خاطراتش، می گوید: من در

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵، هرثمهٔ بن ابی‌مسلم آمده است.

ص: ۱۲۶

شمار لشکر عبیدالله بن زیاد بودم. روز عاشورا در کربلا با دیدن درختی، به یاد خاطره ای افتادم و این تجدید خاطره، موجب دگرگونی در درون من و عامل جدایی ام از لشکر عمربن سعد شد. (۱) .در برخی از کتب تاریخی آمده است: هرثمه در روز عاشورا، سوار بر مرکب شد و رسماً به دیدار امام حسین (علیه السلام) رفت و این خاطره را برای آن حضرت بیان کرد:«هنگامی که از صفین همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) بازمی گشتیم، آن حضرت پس از نماز صبح، مشتی از خاک برداشت و با صدایی بلند گفت:«واهاً أَیَّتُهَا التُّرْبَهُ لَیَحْشُرَنَّ مِنْکِ أقوامٌ یَدْخُلونَ الْجَنَّهَ بِغَیْرِ حِساب»؛ (۲) .«آفرین برتو ای خاک، مردمانی از تو در قیامت در محشر حاضر می شوند که بی حساب وارد بهشت می گردند.»من در آن روز متوجه نشدم، امّا امروز از آن آگاه شدم، امام (علیه السلام) به او فرمود: عاقبت کار بر من پوشیده نیست، تو چه می کنی؟هرثمه پاسخ داد: من عیالوارم و از ابن زیاد هراسان.امام (علیه السلام) فرمود: پس از این منطقه دورشو تا صدای استغاثه مرا نشنوی! در این هنگام از امام خداحافظی کرد و رفت.گفتنی است میان مورخان اختلاف است که آیا هرثمه در لشکر امام حسین (علیه السلام) بود و کناره گرفت یا در لشکر عمرسعد بود و به حسین بن علی (علیهما السلام) نزدیک شد و سپس جنگ را رها کرد و رفت.صدوق در امالی (۳) می نویسد: هرثمه در جمع کسانی بودکه عبیدالله آنان را به کربلا گسیل داشت، ولی علامه شوشتری، در المواعظ می نویسد: هرثمه از یاران علی (علیه السلام) در صفّین بود و در کربلا امام حسین (علیه السلام) را همراهی می کرد و تا صبح عاشورا در میان سپاه

۱- نک: علامه جزائری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۴۱.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵ حدیث ۴، ج ۳۲، ص ۳۳۷.

۳- امالی، ص ۸۱۷.

ص: ۱۲۷

امـام حضور داشت ولی از آن حضـرت جـدا شـد.هرثمه، در خاطرات خود گفته است: من پس از بازگشت از صـفین، سـخنان علی (علیه السـلام)را در کربلاـ برای همسـرم که از محبّـان علی بود نقـل کردم، همسـرم گفت: «أَیُّهَـا الرَّجُل فَإِنَّ أَمِیرالْمُؤمِنِین لَمْ یَقُلْ إلاّ حَقّـاً»؛ «ای مرد، امیر مؤمنان جز کلام حقّ و مطابق با واقع، بر زبان نمی آورد.»همچنین در خاطرات او آمـده است: امام حسـین (علیه السـلام) به من فرمود: «یاور مایی یا دشـمن ما؟ پاسـخ دادم، نه یاور و نه دشـمن تو هسـتم، من دختر خود را در کوفه برجای نهاده ام دلم برای او ناراحت است که نکند مورد ستم عبیدالله قرار گیرد.» (۱) .او می گفت: امام حسین (علیه السلام) به من فرمود: «از اینجا برو، به گونه ای که قتلگاه ما را نبینی و صدای کمک خواهی ما را نشـنوی. قسم به آن که جان حسـین در دست اوست، اگر کسـی فریاد استغاثه ما را بشنود و به یاریمان نشتابد، خداوند او را در آتش افکند». (۲) و (۳) .

۲ـ ضحاک بن عبدالله مشرقی

ضحاک بن عبدالله مشرقی همراه عمویش، در منزل بنی مقاتل (باراندازگاه بین راه) به محضر امام حسین (علیه السلام) رسیدند، امام (علیه السـلام) به آن دو فرمود: آیـا به یـاری من آمـده ایـد؟ پاسـخ دادنـد خیر. امام فرمود: پس، از این اطراف دور شویـد تا صـدای کمک خواهی مرا نشـنوید. در این هنگام ضحاک براثر موعظه امام (علیه السلام) تصمیم گرفت که به یاری امام بپردازد ولی به امام گفت: من تا هنگامی که وجودم در کنار شما مفید و به نفع باشد، با شما همراه خواهم بود وگرنه جدا می شوم و می روم.

۱- «مَعَنا أمْ عَلَینا؟ فَقُلْتُ: لا مَعَکَ وَ لا عَلَیْکَ، خَلّفتُ صَبیّهً أخافُ عَلَیها عُبَیدِاللَّه بْن زِیاد».

۲- «فَامْضِ حیثُ لاتَری لَنا مَقْتَلًا وَ لا تَسْـمَعُ لَنا صَوْتاً فَوَالَّذی نَفْسُ حسـینٍ بِیَـدِهِ لا یَسْـمَعُ واعِیَتَنا أَحَـد فَلا یُعِینُنا إلّا أکَبّهُ اللَّهُ لِوَجْهِهِ فی جَهَنَّم»

۳- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۵- ۲۵۶ موسوعهٔ کلمات الامامالحسین، ص ۳۸۰.

ص: ۱۲۸

فرهاد میرزا در قمقام (۱) می نویسد: ضحاک بن عبدالله مشرقی پیاده جهاد می کرد. اوچند تن را کشت و به محضر امام رسید و امام در حق او دعا کرد. ضحاک خطاب به امام (علیه السلام)گفت: یابن رسول الله طبق بیعت مشروط خودم آمدم، من پیشتر، در هنگام بیعت، گفته بودم تا هنگامی که تو دارای نیرو و توان جنگ هستی نبرد می کنم وگرنه بازمی گردم. اکنون که یار و یاور نداری، اجازه بده بازگردم. امام (علیه السلام) فرمود: آری، بیعت تو مشروط بود، می توانی بروی. ضحاک به سوی خیمه رفت و اسب خود را که در آن پنهان کرده بود، سوار شد و از گوشه ای گریخت. پانزده تن از لشکریان عمربن سعد تعقیبش کردند، ولی او از معرکه جان سالم به در برد.او در ضمن بیان خاطراتش می گوید: در روز عاشورا، آنگاه که دریافتم دشمن در صدد نابود کردن ابزار رزمی؛ از جمله اسب های یاران امام است، من اسب خود را در خیمه ای پنهان کردم. لذا پیاده حمله می کردم، امام (علیه السلام) مرا زیر نظر داشت و هرگاه فردی را به خاک می افکندم، می فرمود: «...دستان تو درد نکند، و خداوند جزای خیرت دهد!» (۲) وقتی یاران امام یکی پس از دیگری کشته شدند، از آن حضرت اذن رفتن خواستم و سرانجام از کربلا گریختم. طبری مورخ معروف می نویسد:ضحاک بن عبدالله مشرقی می گوید: روز عاشورا، آنگاه که یاران امام (علیه السلام) یکیاز پس از دیگری شهید شدند و بیش از چند تن باقی نمانده بود، به آنحضرت گفتم: «به شما گفته بودم تا هنگامی که یارانی داری، در راه تو می جنگم وتو را یاری می دهم و آنگاه که حضور من برای تو سودی ندارد، از کنار تو خواهم رفت». (۳) .امام (علیه السلام) فرمود: «آری، راست گفتی، چگونه از سپاه من بیرون رفته و از تیررس دشمنان ما نجات خواهی یافت؟». (۴) .

۱- قمقام، ج ۱، ص ۴۲۴.

۲- «لا تَشَلْ، لا یَقْطَعُ اللّهُ یَدَکَ، جَزاکَ اللّهُ ...»

۳- «یَابْنَ رَسولِاللّه! قَدْ عَلِمْتَ ما کانَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ ...»

۴- «نِعَمْ صَدَقْتَ وَکَیْفَ لَکَ بِالنَّجاةِ؟»

ص: ۱۲۹

امـام حسـین (علیه السـلام) آنگاه افزود: «اگر می توانی بروی و نجات می یابی، آزادی و برو». (۱) .و من بر اسب خود، که در میـان خیمه ها مخفی کرده بودم، سوار شدم و تیری به سوی دشـمن انداختم و آنان را کمی پراکنده ساختم و از میانشان بیرون رفتم. چند تن از آنـان به دنبالم آمدنـد و مرا تعقیب کردنـد اما من به دهی در آن حوالی پناه بردم و عـدّه ای از اهل آن مرا شـناختند و حمایتم کردنـد و سـرانجام نجاتم دادنـد.برخی از مورّخان؛ از جمله طبری، جریان حلّ بیعت شب عاشورا توسط امام حسـین (علیه السـلام) و اظهـار وفاداری یاران را از قول همین ضـحّاک نقل کرده انـد. (۲) آری، ضـحاک بـدین سان از جبهه حق گریخت و زنـدگی چند روزه دنیـا را به رسـتگاری و بهشت فروخت؛ «أَللّهُمَّ اخْتِمْ لَنا بِالسَّعادَةِ»؛ «خـدایا! زنـدگی ما را به سـعادت منتهی ساز و عاقبتمان را به خیر گردان!»

۳ـ مسروق وائل

در دوسوی سپاه حقّ و باطل، گروهی بودند که از نیمه راه باز می گشـتند؛ برخی از اینان به گروه مقابل می پیوسـتند و برخی دیگر از صـحنه نبرد دور می شدنـد و به دنبـال زنـدگی عـادی خویش می رفتنـد. از این دسـته انسـان هـا هم در میـان همراهان امام (علیه السـلام)بودنـد و هم در میان لشـکریان عمر بن سـعد. همانطور که گفتیم بعضـی از آنان به امام پیوسـتند؛ ماننـد حرّ و حدود ۳۲ نفر دیگر. گروهی نیز مانند مسـروق ابن وائل، گرچه از سـپاه باطل جدا شدند ولی توفیق پیوسـتن به سپاه حق را هم نیافتند.مسروق وقتی دید حوزهٔ بن تمیمی (۳) با نفرین امام حسین (علیه السلام) به طرز فجیعی به درک

۱- «إن قَدَرْتَ عَلی ذلِکَ فَأَنْتَ فی حِلٍّ».

۲- نک: طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۹، شرح سال ۶۱ هجری، مؤسسه علمی بیروت و معالی‌السبطین، ص ۲۴۴ و دمع‌السجوم، ص ۳۱۴

۳- نوشته‌اند که در صبح روز عاشورا، عبداللّه بن حوزه، به طرف خیمه امام آمد و بانگ برآورد: «ای حسین، بشارت باد تو را به آتش جهنّم!»، در این هنگـام امـام علیـه السـلام دست‌هـا را به آسـمان بلنـد کرد و فرمـود: «أَللَّهُمَّ حَزِّه إِلَی النَّارِ»؛ «خـدایا! در جهنم سرنگونش ساز!»

حوزه بااسب به طرف‌امام علیه السلام حرکت کردکه اسب او به جولان درآمد و سرنگونش کرد و پایش در رکاب گیرکرد. اسبِ خشمگین، وی را به‌این سو وآن سو می‌کشید، تاآن‌که پای اوازبدن جدا شد و اورا در میان آتش دور خیام امام درافکند. مسروق‌بن وائل می‌گفت: من به طمع کشتن حسین علیه السلام و دستیابی به جایزه کلان بیرون آمده بودم ولی این صحنه در من تأثیرگذار بود و فهمیـدم که اهـل‌بیت پیش خـدا منزلـتی دارنـد. پس ازآن، لشـکر عمربن سـعد را ترک‌کردم، اوفقـط می‌گفت: «لااقـاتِلُهُم فَأَکُون فِی‌النّارِ»؛ «با اهل‌بیت، درگیر نمی‌شوم که به جهنم واصل گردم». مقتل‌الحسین، ص ۲۳۱، معالی‌السبطین، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

ص: ۱۳۰

واصل شد، کمی به خود آمد، ولی بیداری و به خود آمدن، دوام نیافت، و لذا به اردوگاه حق ملحق نگشت.- - -

۴ـ عبیدالله حر

امام حسین (علیه السلام) در منطقه قصر بنی مقاتل خیمه ای را دید و پرسید آن خیمه از آنِ کیست؟ گفتند: خیمه عبیدالله بن حرّ جُعفی است؛ کسی که با علی (علیه السلام) در صفین جنگید.امام (علیه السلام) کسی را در پی او فرستاد تا به سوی آن حضرت دعوت کند، عبیدالله نپذیرفت و سوگند یاد کرد: من از کوفه بیرون نیامدم، مگر به این علت که مبادا حسین داخل کوفه شود و من با او روبرو گردم.فرستاده امام مراجعت کرد و سخن او را به امام ابلاغ کرد. امام (علیه السلام) با عده ای از اصحاب به خیمه او رفتند. عبیدالله بن حرّ احترام کرد و امام را در صدر مجلس جای داد.امام (علیه السلام) او را به یاری خود خواند و فرمود: «تو گناهان بسیار داری، آیا حاضری به عملی اقدام کنی که تمام گناهانت را نابود سازد؟».عبیدالله پرسید: «ای فرزند پیامبرخدا آن چیست؟» امام فرمود: یاری کنی فرزند دختر پیغمبر را و با او بر ضدّ دشمنانش مقاتله و جنگ کنی».عبیدالله گفت: «می دانم هرکه از تو پیروی کند، در آخرت سعادتمند و خوشبخت است، لیکن من این همّت را ندارم، از من بگذر. و افزود: اگر اسب می خواهی اسبم را با خود ببر».

ص: ۱۳۱

امام (علیه السلام) فرمود: حال که خود حاضر نیستی ما را همراهی کنی ما را به اسب تو نیازی نیست؛ بلکه به خود تو هم نیازی نمی باشـد: (وَمَا کُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً)؛ «من از کسـی که راه گمراه کننـدگان را برگزیـده، کمک نمی گیرم»، و افزود من تو را نصیحت می کنم اگر توانایی داری که نـدای ما را نشـنیده بگیری و حاضـر نشوی، چنین کن، سوگنـد به خـدا، هرکس نـدای ما را بشنود و ما را یاری نکند، خدا او را در آتش جهنم جای می دهد. (۱) .نوشته اند که پس از عاشورا عبیدالله زیاد او را فراخواند و از وی پرسـید: کجـا بودی؟! گفت: مریض بودم! ابن زیاد گفت: دلت بیمار بود یا تن تو؟ وقتی فهمیـد مورد خشم ابن زیاد قرار گرفته، به گونه ای غـافلگیرانه از دارالامـاره گریخت و به مـداین رفت.او در قیـام مختـار، وی را همراهی کرد و در لشـکر ابراهیم بن مالک اشتر حضور یافت، لیکن پس از چنـدی، از گروه آنان نیز فاصلـه گرفت. او پس از آن، به مصـعب برادر عبدالله بن زبیر پیوست و در قتل مختار شـرکت جست. پس از چندی از مصعب نیز فاصله گرفت و سرانجام در سال ۶۸ هـ خود را در آب فرات انداخت و غرق شد. (۲) .در همین مکان، دو نفر دیگر، به نام عمرو بن قیس و پسرعمویش، خدمت امام (علیه السلام) آمدند، حضرت فرمود: «برای یاری من آمـده ایـد؟» گفتنـد: «ما عیالواریم و امانت های مردم در دست ماست و از عاقبت امر بی خبریم». حضـرت فرمود: «از اینجا بروید، کسـی که بشـنود ندای ما را یا ببیند شـخص ما را، پس اجابت ننماید دعوت ما را. برخدای بزرگ است که او را در آتش به رو دراندازد». (۳) .

عقب ماندگان از کاروان سعادت

اشاره

در نهضت کربلا، چنـد دسـته از مردم، از کاروان سـعادت جا ماندنـد. بیشتر کسانی که از پیوسـتن به امام و یاری اش خودداری می کردند، عبارت بودند از:

۱- صدوق، امالی، مجلس ۳۰.

۲- نک: منتخب التواریخ، ص۴۸۴.

۳- نک: کشّی، رجال، ص۷۴.

ص: ۱۳۲

۱ـ مرفهین و پول داران

آنگاه که هلال بن نافع و عمر بن خالد از کوفه خدمت امام رسیدند. امام تمایل مردم نسبت به خود را از آنان جویا شد، پاسخ دادند: «أَمَّا اْلأَغْنِیاءُ فَقُلُوبُهُمْ اِلَی ابْن زِیاد وَ أَمَّا باقی النّاس فَقُلُوبُهُمْ اِلَیکَ». «دل پول داران با ابن زیاد است و دل دیگران با شما» و البته کسانی که دلشان با امام بود، یک دست نبودند. یکی از کوفیان در گزارش خود درباره وضعیت مردم کوفه به امام گفته بود: «وَإِنَّ قُلُوبُهُمْ مَعَکَ وَسُیُوفُهُمْ عَلَیْکَ».و امام فرمود:«إِنَّ النّاسَ عَبِیدُ الدُّنْیا وَ الدِّینُ لَعِقٌ عَلی أَلْسِنَتِهِمْ، یَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعائِشُهُمْ فَإِذا مُحِّصُوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانُون». (۱) .«مردم بنده دنیایند و دین به عنوان مکیدنی در سرِ زبان آنان است و در هنگام گرفتاری ها و امتحان ها (معلوم می شود که) دینداران اندکند.».

۲ـ حرام خواران (ربا خواران)

حرام خواری یکی از علل دل مردگی است و باعث می شود که آدمی در برابر ندای حق بایستد و آن را نپذیرد.امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، پس از نصیحت و رهنمود دادن ها، فرمود:«مُلِئَت بُطُونُکُم مِنَ الْحرامِ، فَطُبِعَ عَلی قُلُوبِکُمْ...».

۳ـ حق الناس

کسانی که حق الناس بر ذمّه دارند، توفیق شرکت در جهاد و شهادت را نمی یابند. امام در روز عاشورا رسماً اعلام کرد: «لا یُقْتَلُ مَعِی رَجُلٌ عَلَیهِ دَیْنٌ»؛ (۲) «کسی که حق دیگران بر ذمّه دارد سعادت کشته شدن در جبهه من (و در راه حق) را ندارد.

۱- تحف العقول، ص۲۴۵ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰ ؛ تذکرة الخواص، ص ۲۵۱.

۲- موسوعه، ص۳۹۹.

ص: ۱۳۳

پیش مرگان عاشورا

اشاره

هفتـاد و دو تن شـهید بی چون هفتـاد و دو بی قرار مجنونهفتاد و دو واژه سـمایی هفتاد و دو مهر ماوراییهفتاد و دو عشق دار بردوش هفتاد و دو کوکب کفن پوشهفتاد و دو نوبهار دوران هفتاد و دو شعله فروزانهفتاد و دو آفتاب تابان هفتاد و دو اسوه مسلمان.

۱ـ مسلم بن عقیل

اشاره

یکی از تاریـخ سازان عاشورا و شـهدای آن نهضت، مسـلم بن عقیل است. کنیه مسـلم «ابو ابراهیم»، نام پدرش عقیل بن ابی طالب و نام مادرش «علیّه» است. (۱) دو پسـر او به نام های محمد و عبدالله نیز در کربلا به شـهادت رسیدند و به نقلی دو پسر دیگر او که به «طفلان مسـلم» مشـهورند، به دست حارث به شـهادت رسـیدند. و طبق نوشـته برخی: دختر یازده ساله او به نام عاتکه، که هفت سال داشت، در حمله کفرپیشـگان یزیدی به خیام امام حسـین (علیه السـلام)، در روز عاشورا زیر دست و پای آنان ماند و شهید شد. (۲) گفتنی است، حضـرت مسـلم بن عقیل، نخستین شـهید نهضت عاشورا و پسـر او عبدالله نیز (به نوشـته بعضی از مورّخان) اوّلین شهید اهل بیت در روز عاشوراست. (۳) .

۱- نکـ: سماوی أبصار العین، فصل مُسلم. ترجمه مقاتل الطالبیین.

۲- نکـ: معالی السبطین، ج۲، ص۵۲.

۳- نکـ: خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج۲، ص۵۲.

ص: ۱۳۴

گر چه بعضی از تاریخ نگاران تولّد او را سال ۳۲ نوشته اند، لیکن حضور او در جنگ جمل و نهروان، در کنار امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله بن جعفر نشان می دهد که او (مسلم) پیش از تاریخ فوق به دنیا آمده است.مورّخ معاصر، آقای جعفر مرتضی، در کتاب «التاریخ و الإسلام» (۱) می نویسد:«احتمال می رود که مسلم، در زمان پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) به دنیا آمده باشد؛ زیرا او در جنگ جمل و صفین در کنار امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبدالله جعفر می جنگید و آنان در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) متولّد شدند. بنابراین، باید مسلم نیز از جهت سنی هم سان با آنان بوده و در آن زمان به دنیا آمده باشد.دینوری (متوفای سال ۲۷۶) می نویسد: از فرزندان عقیل، نُه تن در کربلا، در رکاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند که مسلم شجاع ترین آنان بود. (۲) .در اعیان الشیعه نام فرزندان شهیدِ عقیل در کربلا، این چنین آمده است:۱ ـ مسلم ۲ ـ جعفر۳ ـ عبدالرحمان ۴ ـ عبدالله اکبر ۵ ـ عبدالله بن مسلم ۶ـ عون بن مسلم ۷ ـ محمدبن مسلم ۸ ـ محمدبن ابی سعید بن مسلم ۹ ـ جعفربن محمد بن مسلم. (۳) .ابو الفرج اصفهانی و شیخ عباس قمی (۴) از شهید دیگری به نام «محمد بن ابی سعید الأحول بن عقیل» یاد می کنند. بنابر آنچه گفته شد، فرزندان عقیل در کربلا از پیشقراولان شهدای اهل بیت بودند؛ زیرا طبق نوشته «خواند میر» در «حبیب السیر»؛ پس از عبدالله بن مسلم، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان بن عقیل به میدان رفتند و به فیض شهادت نائل آمدند.مسلم بن عقیل، نماینده امام حسین (علیه السلام) درکوفه بود که بنا به نوشته برخی از مورخان، هشتاد هزار نفر به عنوان نماینده امام حسین (علیه السلام) با او بیعت کردند ولی با آمدن عبیدالله به

۱- التاریخ و الإسلام، ج۱، صص ۲۱۳ و ۲۱۴ انتشارات اسلامی.

۲- المعارف، ص۱۱۸.

۳- ج۱، ص۶۱۰.

۴- مقاتل الطالبیین، ص۶۱ ؛ منتهی الآمال، ج۱، ص۳۷۸.

ص: ۱۳۵

کوفه و زندانی شدن مختار و هانی و همچنین انتشار خبر آمدن لشکری انبوه از شام،اطراف او را خلوت کردند.مسلم در نیمه رمضان سال ۶۰هـ از مکه با همراهی قیس بن مسهّر صیداوی عازم مدینه و از آنجا در پنجم شوال وارد کوفه شد (۲۰ روز در راه بود) و پس از ۶۳ روز توقف در کوفه، در نهم ذیحجه، روز عرفه همان سال به شهادت رسید.در حدیثی آمده است که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پرسید: «آیا عقیل را دوست می داری؟ پیامبر فرمودند: آری، به خدا قسم من او را به دو جهت دوست دارم؛ یکی به خاطر آن که خود او مورد محبّت من است و دیگر به خاطر آن که او محبوب ابوطالب بود و از آنجا که من ابوطالب را دوست دارم، فرد مورد علاقه او را نیز دوست می دارم. (و افزود:) او دارای فرزندانی است که در رکاب پسرت (حسین) کشته می شوند و چشم های مؤمنان برایشان داغدار می شود و دیدگان فرشتگان مقرب نیز بر ایشان اشک می ریزند؛ پس رسول خدا (صلی الله علیه وآله)گریست به گونه ای که اشک های او بر سینه اش چکید و سپس فرمود: از آنچه که بر سرِ عترت من می آورند به خدا شکایت می برم». (۱) .ابن ابی الحدید می نویسد: عقیل مورد محبّت شدید ابوطالب بود. او با همراهی عمویش عباس به اجبارِ مشرکان، در جنگ بدر بر ضدّ پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) شرکت جستند و پس از اسارت، با دادن فدیه آزاد گردیدند. او پیش از صلح حدیبیه به طور رسمی اسلام آورد وبه مدینه هجرت کردودر جنگ مؤته به فرماندهی جعفربن ابی طالب حضور یافت.

عقیل، در روایات اهل سنت

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: هنگامی که عقیل به محضر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) آمد،

۱- معالی السبطین، ج ۱، ص ۲۳۰ ؛ «إنّکَ لَتُحِبُّ عَقیلا؟ قالَ: ای وَالله إنّی لاَُحِبُّهُ حُبَّین؛ حُبّاً لَهُ وَ حَبّاً لِحُبِّ أبی طالب وَ إنّ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فی مَحَبَّةِ وَلَدِکَ فَتَدْمَع عَلیهِ عُیونُ الْمُؤمِنین وَ تُصَلّی عَلَیهِ الْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُون، ثُمَّ بَکی رَسولُ اللهِ حتّی جَرَتْ دُمُوعُهُ علی صَدْرِهِ وَ قالَ: إلی اللهِ أشْکُو ما تَلْقی عِترتی مِنْ بِعْدی».

ص: ۱۳۶

پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به وی فرمود: «مَرْحباً بِکَ یا أَبا یَزِید! کَیْفَ أَصْبَحْتَ؟»؛ «آفرین برتو ای ابو یزید، چگونه شب را صبح کردی؟!» عقیل پاسخ داد: «أَصْبَحْتُ بِخَیر صَبَّحَکَ اللهُ یا أَبا الْقاسِمْ»؛ «به خیر و نیکی شب را به صبح آوردم. خداوند صبح تو را به خیر گرداند، ای ابو القاسم.» (۱) .جابر همچنین می گوید: عقیل در جنگ مؤته، به نفع اسلام جنگید. عبدالرحمان بن سابط گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) همیشه به عقیل می فرمود: من تو را به دو جهت دوست می دارم؛ یکی به خاطر خودت و دیگر به خاطر ابوطالب که تو را دوست می داشت». (۲) .عقیل در سال ۵۰ هـ در سن ۹۶ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. او چون نابینا بود، در هیچ یک از جنگ های صفّین، نهروان و جمل حضور نداشت. البته ایشان با پسران خود مهیّای نبرد در رکاب حضرت علی (علیه السلام) بودند که امام او را از شرکت در جنگ معاف کردند. (۳) .

شجره طیبه مسلم بن عقیل

همانگونه که اشاره شد، مسلم پسر عقیل و عقیل پسر ابوطالب است. در تاریخ آمده است که چند تن از پسران عقیل با دختران امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) ازدواج کردند؛ امّ حبیبه بنت ربیعه، یکی از همسران علی (علیه السلام) بود. عمرالأطراف و رقیه، فرزندان امیر مؤمنان (علیه السلام)، از این همسر بوده اند. رقیه همسر مسلم بن عقیل شد؛ چنان که دختر دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) زینب صغری همسر برادر مسلم، عبدالرحمان بن عقیل بود. پیشتر گفتیم که عبدالرحمان در کربلا به شهادت رسید.همچنین امّ هانی خواهر دیگر رقیه، با عبدالله بن عقیل ازدواج کرد.عبدالله اکبر فرزند دیگر عقیل خدیجه دختر علی (علیه السلام) را به همسری برگزید. (۴) .

۱- کنز العمال.

۲- نک: الهندی، کنزالعمال، ج۱۳، ح ۳۷۴۵۰ و ۳۷۴۵۱ و ۳۷۴۵۲.

۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، به نقل از سفینهٔ البحار، ماده «عقل».

۴- منتخب التواریخ، ص ۱۶۰، فصل پنجم.

ص: ۱۳۷

بنا به نوشته برخی ازمورخان، دو تن از دختران امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر اثر عطش و دهشت در روز عاشورا به شهادت رسیدند.مسلم، افسر جوانی است که به نمایندگی از سوی پیشوای انقلاب کربلاـ وارد کوفه شد تا زمینه ها و اقدام های لازم را جهت یک انقلاب همه جانبه در کوفه مهیّا سازد.او سلحشوری است که در جنگ صفین در میمنه لشکر حضرت علی (علیه السلام) همراه امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) حضور داشت. (۱) .مسلم، هجده سال داشت که پدر خود عقیل را از دست داد. او از رقیه، دختر علی (علیه السلام)دارای فرزندانی به نام های: عبدالله، علی، محمد و... گردید (۲) .بنا به نوشته بعضی از مورّخان، او در سال ۳۱ هـ تولد یافت و در سال ۶۰ هـ در کوفه به دست عبیدالله به شهادت رسید و به قول ابوالفرج در مقاتل الطالبیین، وی نخستین کشته از یاران حسین بن علی (علیهما السلام) است.

متن نامه امام حسین به مردم کوفه

متن نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه، که توسط مسلم بن عقیل به کوفه رسید، بنا به روایت ابن شهرآشوب، چنین است:«بِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم، مِنَ الحُسَینِ بْن عَلِیّ إلَی الْمَلاَءِ مِنَ الْمُؤمِنِینَ الْمُسْلِمِینَ. أمّا بَعدُ، فَإنّ هانیاً و سَعیداً قدما عَلَیّ بِکُتُبکم، و کانا آخِرَ مَن قَدِمَ عَلیّ مِنْ رُسُلِکُم وَ قد فهمتُ کلّ الّذی قَصَصْتُمْ و ذکرتم و مقالةُ جُلِّکُم: فَإنَّهُ لَیْسَ لَنَا إمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أنْ یَجْمَعَنَا وَ إیَّاکُمْ عَلَی الْهُدَی، و أنَا باعث إلیکم أخی و ابن عمّی و ثقتی من أهل بیتی، فإن کتب إلیّ أنّه قد أجمع رأی أحداثکم و ذوی

۱- سفینة البحار، ماده «سلم».

۲- منتهی الآمال، ج۱، ص۳۱۷، چاپ اسلامیه، پس از نقل شهادت مسلم نوشته است: مسلم پنج فرزند داشت بنام های عبدالله، محمد، ابراهیم و یک دختر. از این میان تنها عبدالله از رقیه است و بقیه از زن های دیگر بودند.

ص: ۱۳۸

الفضل منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم و تواترت به کتبکم أقدم علیکم وشیکاً إن شاء الله و لعمری ما الإمام إلّا الحاکم القائم بالقسط الدائن بدین الله، الحابس نفسه علی ذات الله». (۱) .فَإِنَّهُ لَیْسَ لَنَا إِمَامٌ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ یَجْمَعَنَا وَ إِیَّاکُمْ عَلَی الْهُدَی وَ الْحَقِّ

اولین پایگاه مسلم

مسلم بن عقیل از مکه راهیِ مدینه و از آن جا عازم کوفه شد. در کوفه نامه امام (علیه السلام) را در میان مردم خواند و پس از آن، ۱۲ هزار نفر (۲) با آن حضرت بیعت کردند. نعمان بن بشیر از سوی شام، والی کوفه بود. عمربن سعد به شام نوشت که نعمان در مدیریت ضعیف است از این رو، یزید عبیدالله بن زیاد را به کوفه ولایت داد.میان مورّخان اختلاف نظریه است که مسلم، هنگام ورود خود به کوفه در ابتدا به خانه چه کسی وارد شد. ابن شهرآشوب می نویسد: مسلم در اوّلین لحظه ورود، به خانه سالم بن مسیب وارد شد، (۳) لیکن بعضی از مورّخان خانه هانی بن عروه (۴) و عده ای خانه مختاربن ابی عبیده ثقفی (۵) و برخی خانه سلیمان بن صُرَد را اولین مرکز انقلاب و پایگاه مسلم می دانند.

ورود عبیدالله به کوفه

مسلم، پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند، نامه ای برای امام نوشت و در آن یادآور شد که، زمینه مردمی در کوفه، جهت حضور شما مهیّاست و مردم منتظر ورود فرزند پیامبر به کوفه هستند. خبر این فعالیت ها به شام گزارش شد. یزید پس از مشورت با

۱- مناقب، ج۴، ص ۹۰.

۲- ۱۸ هزار تا ۸۰ هزار تن نیز نوشته اند.

۳- ابن شهرآشوب، ج۴، ص۹۹.

۴- ذهبی، میزان الإعتدال، ج۴، ص ۱۷۰.

۵- اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۸، ص۳۸۲.

ص: ۱۳۹

سِرْجون، مشاور ویژه معاویه، عبیدالله بن زیاد والی بصره را، با حفظ سمت، به ولایتکوفه گماشت و تأکید کرد هرچه زودتر وارد کوفه شود و حرکت های مخالف را سرکوب نماید. ابن زیاد به مطالعه ای جدید از اوضاع کوفه پرداخت و با توجه به این مسأله که مردم کوفه منتظر حسین بن علی (علیهما السلام) هستند، به گونه ای ناشناس، شب هنگام وارد کوفه شد و به دارالإماره رفت.اقدامات عبیدالله بن زیاد در این مأموریت:۱ ـ مسلم، هانی، قیس بن مسهّر صیداوی و میثم تمار و دیگر مردان حق را به قتل رسانید.۲ ـ بیش از چهارهزار نفر از مردم کوفه و از حامیان مسلم بن عقیل را زندانی کرد که از آن جمله بود، مختاربن ابی عبیده ثقفی.۳ ـ سپاه جراری به کربلا فرستاد و به نظر خود، کار حسین ویارانش را یکسره کرد.۴ ـ سرهای شهدا و نیز مسلم و هانی را به شام فرستاد.۵ ـ اسرای کربلا را به کوفه و از آنجا به شام گسیل داشت.۶ ـ در سال ۶۷ هـ جهت سرکوب کردن قیام خون خواهان (به رهبری مختار، به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر) وارد عمل شد و با هفتاد هزار تن از مزدورانش در این پیکار به هلاکت رسیدند. (۱) .۷ ـ ابن زیاد، شب هنگام عمامه سیاه بر سر نهاد و در شکل و شمایل امام حسین و به رسم مسافران حجاز صورت خود را پوشانید و وارد کوفه شد. زنی بانگ برآورد، پسر پیامبرخدا وارد شد! مردم با شنیدن آن بانگ ازدحام کردند، سلام می دادند، خوش آمد می گفتند و فریاد می زدند: ای پسر پیامبر، ما چهل هزار نفر یاور توییم؛ (... عَلَیهِ عَمامَةُ سَوداء... إنّا مَعَکَ أَکثر مِن أربعین ألفاً... مَرْحباً بِکَ یَابْنَ رَسُول الله). (۲) .عبیدالله در گام نخست نسبت به تقویت نیروهای دارالإماره پرداخت و آنگاه به

۱- نک: قمقام، ج ۲، ص ۷۵۱.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۰.

ص: ۱۴۰

تماس رؤسای قبایل همت گمارد و در پی آن به زندانی کردن بانیان و دعوت کنندگاننهضت حسینی پرداخت. او ابتدا مختار و سپس هانی و پس از آن بسیاری از افراد سرشناس و غیر مشهور را به زندان انداخت و در مجموع چهارهزار و پانصد تن را حبس کرد. عبیدالله وضعیت عمومی کوفه را دگرگون ساخت و در این حال مسلم پس از دستگیریِ هانی، به ناچار بر ضدّ عبیدالله برخاست. منادی او با ندای «یا منصور امّت» چهار هزار نفر و به قول مسعودی هشت هزار تن را جمع و آنان دور مسلم را گرفتند، ولی عبیدالله با وعده و وعید به رؤسای بعضی از قبایل، مردم را از اطراف مسلم پراکنده ساخت؛ به گونه ای که مسلم آن شب در خانه طوعه، غریب ماند!

شجاعت مسلم

ابن شهرآشوب در مناقب می نویسد: پس از دستگیریِ هانی، زمینه قیام بر ضدّ حاکمان یزیدی هموار شد. مسلم با هشت هزار نفر، قصر دارالإماره را محاصره کرد. ابن زیاد که اوضاع را آشفته دید، بعضی از سران قبایل را که در کنار او بودند، وادار کرد تا از پشت بام قصر، بانگ برآورند که: سپاهی جرّار از شام می رسد، هرکس متفرق شود در امان است. از هشت هزار تن (سی تن) باقی ماندند و آنان نیز پس از نماز، مسلم را تنها گذاشتند...آری، مسلم پس از نماز، غریب و تنها در کوچه های محله کَنْدَه متحیّرانه قدم می زد که طوعه، در خانه را گشود و منتظر پسرش بود. مسلم از او آب خواست و او ظرف آبی برایش آورد و پرسید: ای بنده خدا، شهر پر آشوب است، چرا این جا نشسته ای؟ برو به خانه ات. مسلم چیزی نگفت: او حرف خود را تکرار کرد. مسلم گفت: در این شهر نه خانه ای دارم و نه قبیله ای. (1) طوعه گفت: به گمانم تو مسلمی؟! وی را به خانه خود فراخواند، ولی پسر او، صبح هنگام حضور مسلم در خانه خود را گزارش داد، عبیداللههفتاد نفر به فرماندهی محمد بن اشعث به جنگ مسلم فرستاد که ۴۱ تن از آنان از پای درآمدند. محمد اشعث در پاسخ ملامت عبیدالله گفت: «أَیُّهَا الْأَمِیر إنَّکَ بَعَثْتَنی إلی أَسَد

۱- «ما لِی فِی هذا المِصْرَ مَنْزِلٌ وَ لا عَشِیرَةٌ».

ص: ۱۴۱

ضَرغام، وَ سَیف حسام، فی کفّ بَطَل همام مِن آل خَیرِ الْأنام». (۱) ای امیر تو مرا به سویشیری شرزه فرستادی او شمشیری برنده در دست قهرمانی بی همتا از آل محمّد است.در کتاب معالی السبطین آمده است: سیصد تن از مزدوران عبیدالله دور خانه طوعه را، که مسلم در آن جا بود، محاصره کردند و جنگی تمام عیار و تن به تن درگرفت که مسلم در آغاز نبرد چند تن از آنان را به خاک افکند.در سفینهٔ البحار، ماده «سلم» آمده است: مسلم جنگجویان عبیدالله را با دست خود به پشت بام ها پرتاب می کرد و مردانه رجز می خواند و هماورد می طلبید و حماسه می آفرید. او چنین می خواند:أَقْسَمتُ لا أُقْتَل إلّا حُرّاً وَإنْ رَأَیْتُ الْمَوْتَ شَیْئاً نُکْراًکُلُّ امْرِیء یَوْماً یُلاقی شَرّاً اَکْرَهُ أنْ أُخدعَ أوْ أُغَرّاً (۲) .«سوگند یاد کرده ام که کشته نشوم مگر در حال آزادگی، گرچه مرگ تلخ است.ولی هرکسی در فرجام آن را می چشد. خوف آن دارم که علیه من فریب و نیرنگی به کار گیرند یا به من دروغ بگویند.»اعثم کوفی در ادامه رباعیِ فوق، این مصرع را می افزاید که مسلم فرمود:«أَضْرِبُکُمْ وَلا أَخافُ ضُرّاً»؛ «با شما می جنگم و از مشکلات نمی هراسم.» (۳) .این سخنان، رجز و جواب شرافتمندانه ای بود به پیشنهادی که محمدبن اشعث به مسلم داد و گفت: «ای مسلم، در امانی، تسلیم شو»، ولی مسلم فرمود: تسلیم شدن مساوی است با مرگ! و من مرگ شرافتمندانه را انتخاب می کنم.مسلم در کوفه یک تنه می جنگید و حال آن که در حدود صدهزار نفر از بی وفایان کوفه دست بیعت با او داده بودند. (۴) .

۱- نک: مناقب، ابن شهرآشوب، ج۴، ص ۱۱۰.

۲- نک: مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص۶۸.

۳- نک: اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، ص۹۴، طبع دارالندوهٔ الجدیدهٔ و معالی السبطین، ص۱۴۵.

۴- معالی السبطین، ج۱، ص۲۳۶.

ص: ۱۴۲

ابن زیاد برای محمدبن اشعث، فرمانده لشکر، پیام داد که: تو به جنگ یک تن رفتی چرا نیروی کمکی طلب کردی؟او پاسخ داد: گمان می بری که مرا به جنگ بقّالی از بقال های کوفه فرستاده ای؟! من با شمشیری برنده، از شمشیرهای پیامبر می جنگم.محدث قمی در «نفس المهوم» می نویسد: محمدبن اشعث در پیام خود به عبیدالله گوشزد کرد که مرا به سوی شیری سهمگین، شمشیری برنده و دلاوری بزرگ از خاندان بهترین مردم فرستاده ای. (۱) .ازاین رو، ابن زیاد به مسلم امان داد و مسلم بر اساس قوانین جنگ آن روز، تسلیم شد.ابن زیاد وقتی از مسلم پرسید: چرا به کوفه آمده ای؟ تو باعث اختلاف میان جامعه هستی!مسلم گفت: من نیامده ام که اختلاف ایجاد کنم؛ بلکه پدرت رجال و نیکمردان آنان را کشت. شما مردم را بر اساس خشم، کینه و سوء ظن به قتل می رسانید. فسق و فجور را رواج می دهید و شرافت و انسانیت را سرکوب می کنید و در جامعه همچون کسری و قیصر بر مردم حکم می رانید و...، حال ما آمده ایم تا معروف را رواج دهیم و از منکر پیشگیری کنیم. (۲) .ابوالفرج در «مقاتل الطالبیین» از ابی مخنف نقل می کند که تشنگی بر مسلم چیره شد، آب خواست، ظرف آبی به او دادند، چون به نزدیک لب خود برد، قطره خونی از لب او بر آن ریخت، او آب را نخورد و ظرف دیگر خواست و این بار نیز چنین شد. در این حال گفت: «لَو کانَ لی مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُوم شَرِبْتُهُ». اگر این آب برای من مقدّر بود آن را می آشامیدم.عمرو باهلی گفت: ای مسلم، تا طعم مرگ را نچشی آب ننوشی، ولی قدحی دیگر

۱- نفس المهوم، ص۵۱.

۲- شبیه این الفاظ در بحار، ص۴۴ و ۳۵۶، والکامل، ج۴، ص۳۵ دیده می شود. معالی السبطین، ص۱۴۷ و ۱۴۸ و حیاة الامام الحسین، ج۲، ص۴۰۶ ؛ الفتوح، ج۵، ص۱۰۱.

ص: ۱۴۳

آب آوردند و دندان های آن حضرت که خون آلود بود در ظرف افتاد و مسلم آب نخورد. به او گفتند: «وصیت کن». (۱) .مسلم سه وصیت کرد:۱ ـ بعد از شهادت پیکر او را دفن کنند.۲ ـ نامه ای به امام حسین (علیه السلام) بنویسند تا به کوفه نیاید.۳ ـ اثاثیه او را بفروشند تا هفتصد درهم قرض وی را بدهند. (۲) .مسلم، آنگاه در فراق امام حسین (علیه السلام) به شدت گریست؛ «بَکی بُکاءاً شدیداً علی فِراقِ الحُسَیِنِ».مرا به عشق توام می کُشند غوغایی است بیا به بام نظر کن عجب تماشایی استمسلم در آن حال تکبیر سرداد و گفت: خدایا! میان ما و این گروه حکم کن. گروهی که نسبت به ما مکر و حیله کردند. ما را از پای در آوردند و به ما دروغ گفتند. او سپس به جانب مدینه نگریست و به حسین (علیه السلام) سلام کرد.بعضی از صاحبان نظریه، بر این باورند: بکربن حمران ضربتی به مسلم زده بود که براثر آن ضربت، دو دندان وی از جا کنده شد.مسلم را سوار بر مرکب نموده، به دارالاماره بردند. در حالی که بسیار غمگین بود. عبیدالله بن زیاد گفت: کسی که به کار مهمی دست می زند، نباید گریه کند. مسلم پاسخ داد: من از کشته شدن باکی ندارم. برای حسین (علیه السلام) و اهل بیت او که در راه کوفه اند می گریم؛ «أَبْکِی لِاَهْلِی الْمُقْبِلِینَ إِلَیَّ، أَبْکِی لِلْحُسْینِ وَ آلِ الْحُسَینِ». (۳) .به قول بعضی از وقایع نگاران: این جمله را مسلم در پاسخ یکی از ناظران، که به وی

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۶.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۳۴ ؛ مقتل الحسین، ص ۱۶۲.

۳- نک: معالی السبطین، ج ۱، ص ۱۴۶.

ص: ۱۴۴

گفت: فردی مثل تو نباید در برابر این گونه مسائل اشک بریزد، گفته است. (۱) .مسلم از محمدبن اشعث خواست تا کسی را بفرستد و امام (علیه السلام) را خبر دهد که به کوفه نیاید. (۲) .پس از شهادت مسلم (علیه السلام) ابن زیاد از ابن بکران، قاتل مسلم پرسید: آخرین سخن مسلم چه بود؟ ابن بکران گفت:«کانَ یُکَبِّرُ وَ یُسَبِّحُ وَ یُهَلِّلُ وَ وَ یَسْتَغْفِرُ اللهَ، فَلَمّا أدنیناه لِنَضْرِبَ عُنُقَهُ قالَ: اَللّهُمَّ احْکُمْ بَینَنا وَ بَیْنَ قَوم غرّونا وَ کَذَّبُونا ثُمَّ خَذَلُونا وَ قَتَلُونا». (۳) .او همواره تکبیر، تسبیح، و تهلیل می گفت و از خداوند درخواست بخشش می کرد. آنگاه که او را پیش آوردیم تا گردنش را بزنیم، گفت: خداوندا! میان ما و این قوم که بر ما حیله کردند و دروغ گفتند و خوارمان شمردند و برخی از ما را کشتند، به عدالت رفتار کن!».ذهبی در تاریخ الإسلام (۴) آورده است: مسلم از عمربن سعد، که در کنار ابن زیاد بود، خواست تا به وصایای او عمل کند و عمربن سعد قول داد. (به وصایای مسلم پیشتر اشاره شد).کارگزاران ابن زیاد به مسلم وعده داده بودند که جسد او را به خاک بسپارند، لیکن ابن زیاد پس از شهادت مسلم و هانی:اولاً: سر آنان را از تن جدا کرد و همراه با نامه ای جهت نوید پیروزی به شام فرستاد.ثانیاً: بدن آن دو را، طبق دستور (ابن زیاد) در میان کوچه ها با طناب به این سو و آن سو کشیدند.

۱- این عبارت دقیقاً در ارشاد آمده است.

۲- ارشاد، ص۲۱۴ و معالی السبطین، ج۱، ص۲۳۸ و قمقام، ج۱، ص۳۱۱.

۳- نک: مروج الذهب، ج۳، صص ۶۰ و ۶۱ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۲۴۱ و بحار الأنوار، ج۴۴، ص۳۵۷، باب۳۷.

۴- ج۴، ص۱۷۰.

ص: ۱۴۵

ثالثاً: آن دو را در بازار کوفه به دار آویختند. (۱) .خبر شهادت مسلم در منزل ثعلبیه (به قولی منزل زباله) به امام (علیه السلام) رسید، امام با شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی، با هاله ای از غم و اندوه فرمود: (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) ؛ سپس فرمودند: «لا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ هؤُلاءِ»؛ «پس از شهادت اینان، زندگی را صفایی نیست.»امام (علیه السلام) دختر ۱۳ ساله مسلم را مورد مرحمت و تفقّد قرار داد. او را که فرزند خواهرش نیز بود، در کنار خود نشاند و برای مسلم سخت گریست و اظهار داشت: من به جای پدر تو هستم و زینب به جای مادرت. (۲) (و قرّبها من مجلسه). (۳) .

قتل صبر

قتل صبر، یک اصطلاح است و در مورد کسی به کار می رود که دست و پایش را ببندند و مورد شکنجه اش قرار دهند و زجرکُشش کنند. قتل مسلم بن عقیل و هانی از نوع قتل صبر بود.

گزارشی از دارالاماره

مسلم، پس از یک مرحله جنگِ تن به تن، دچار نیرنگ و فریب دشمنان و بی وفایی یاران شد و دشمن به ظاهر امانش داد، لیکن پس از تسلیم، فریب کاری و حیله برملا شد و او را به دارالإماره نزد عبیدالله بردند و گفتند: به امیر سلام کن. مسلم گفت: به خدا سوگند او امیر من نیست که سلامش کنم، او قاتل من است!در این هنگام عبیدالله گفت: به من سلام دهی یا ندهی، کشته خواهی شد.مسلم گفت: اگر مرا به قتل برسانی مهم نیست (و یک امر عادی است)، چون فردی بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است.

۱- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۷، ص۱۳۲ ؛ ابصار العین، ص۸۷.

۲- قمقام، ج۱، ص۳۴۸.

۳- نک: معالی السبطین، ج۱، ص۲۶۶.

ص: ۱۴۶

ابن زیاد خطاب به مسلم گفت: تو علیه پیشوای مسلمانان شورش کرده ای و جامعه یکپارچه مسلمانان را گرفتار فتنه و تفرقه ساخته ای.مسلم گفت: ای پسر زیاد، دروغ گفتی. به خدا سوگند معاویه خلیفه مورد نظر مسلمانان نبود. او از راه فریب و دغل کاری، غصب حق خلیفه پیامبر کرد و فرزندش یزید نیز مانند اوست و البته تو و پدرت، فتنه انگیز می باشید (و افزود:) من امیدوارم خداوند شهادت در راه خود را به دست بدترین خلق خود نصیبم سازد...به خدا سوگند من با امام عادل به مخالفت برنخاسته ام و کافر هم نشده ام و تغییری در دین نیز ایجاد نکرده ام. من در اطاعت امیرالمؤمنین حسین (علیه السلام) هستم و ما برای خلافت شایسته ایم نه معاویه و پسرش.در این هنگام بود که عبیدالله متوسل به تهمت و ترور شخصیت شد و رو به مسلم کرد و گفت: «یا فاسِق! أَلَمْ تَکُنْ تَشْرِبُ الْخَمْرَ فِی الْمَدِینَهِٔ؟!»؛ «ای فاسق، مگر تو نبودی که در مدینه، شراب می خوردی؟!»مسلم: شرابخوار کسی است که آدم بی گناه را به قتل می رساند و با خون مردم چنان بازی می کند که گویی هیچ حساب و کتابی در کار نیست!ابن زیاد: ای فاسق، وقتی خدا این مقام بلند (خلافت) را برای دیگران در نظر گرفته است، تو تلاش می کنی آن را غصب کنی؟!مسلم: خداوند چه کسی را در نظر گرفته است؟ابن زیاد: یزید و معاویه را.مسلم: خدا را شکر که فقط او می تواند میان من و تو حکم کند.ابن زیاد: گمان می کنی تو هم سهمی از حکومت داری؟مسلم: گمان نیست؛ بلکه یقین دارم که حکومت حقّ ماست.ابن زیاد: خدا مرا بکشد که اگر تو را نکشم.مسلم: اگر واقعاً قصد قتلم را داری، مردی از قریش را پیش من حاضر کن تا وصیت های خود را با او در میان بگذارم.در این هنگام عمربن سعد پیش آمد و گفت: می توانی وصیت هایت را با من در

ص: ۱۴۷

میـان بگـذاری.مسـلم: از تو انتظـار دارم طبق وصـیتم عمل کنی.ابن زیاد خطاب به عمربن سـعد گفت: عمل به وصـیت های او بر تو واجب نیست؛ زیرا او با دست خود، خویشـتن را به کشـتن داده است.مسـلم: اسب و شمشـیر مرا بفروش و هفتصد درهم قرضم را ادا کن و جسـمم به خاك بسپار و نامه ای به حسین (علیه السلام) بنویس که بدین سوی نیاید.ابن زیاد: چرا به این دیار آمده ای؟ آمده ای تـا تفرقه در یکپـارچگی جامعه ایجاد کنی.مسـلم: شـما منکرات را رواج داده ایـد و معروف را تعطیل کرده ایـد و ما می خواهیم عکس آن رفتار کنیم. شـما در جامعه همچون کسری و قیصر عمل می کنید (نظام فرهنگی طاغوت را اجرا می کنید) شما از کسانی هستیـد که در برابر خلیفه رسـول خـدا (علی بن ابیطـالب (علیه السـلام)) سـر به شورش بر داشتیـد. در برابر شـما فقـط این آیه را می خوانم که: (وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَب یَنقَلِبُونَ). (۱) .در این هنگام ابن زیاد نسبت به امام علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السـلام) ناسزا گفت.مسلم: تو و پدرت به اینگونه حرفها سزاوارترید.ابن زیاد: او را پشت بام ببرید و سرش را از تن جدا کنید.پس از دقایقی، خواسته ابن زیاد توسط جلاد، به اجرا در آمد. (۲) .

۲ـ طفلان مسلم: ابراهیم و محمد

اشاره

گرچه شـهادت ابراهیم و محمـد (طفلاـن مسـلم) پس از واقعه عاشورا رخ داد ولی بنا به نقل مشـهور، دسـتگیریِ آنان، که زمینه ساز شهادتشان بود، پیش از عاشورا صورت گرفت. براین اساس، می توان آنان را از شـهدای پیشـتاز عاشورا به حساب آورد.سماوی، در ابصارالعین آورده است: از مسلم بن عقیل چهار پسر در نهضت

۱- شعراء: ۲۲۷.

۲- نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج۵، صفحات ۱۰۳ ـ ۹۷.

ص: ۱۴۸

عاشورا شهید شدند؛ محمّد و ابراهیم که به عنوان «طفلان مسلم» شهرت دارند و محمّد و عبدالله که در روز عاشورا، در کربلا به شهادت رسیدند. (۱) .البته، بنا به نوشته بعضی، حمیده بنت مسلم نیز در روز عاشورا، هنگام یورش سپاه ظلم به خیام امام (علیه السلام) به شهادت رسید. (۲) .اشاره شد که دو تن از پسران مسلم به نام های محمد (۷ـ ساله) و ابراهیم (۵ ـ ساله) نیز از ظلم یزیدیان در امان نماندند و کشته شدند.مادر آن دو طفل، رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. بعضی از مقتل نویسان نوشته اند: طفلان مسلم، هنگام حمله لشکر عمرسعد به خیام امام، در روز عاشورا گریختند و پس از چندی اسیر و کشته شدند ولی بسیاری نوشته اند: طفلان مسلم همراه پدرشان وارد کوفه شدند و در هنگام بلوای کوفه مسلم آنان را به شریح قاضی سپرد و پس از شهادت مسلم اسیر گشتند و به زندان افتادند که پس از چندی از زندان گریختند ولی دو باره دستگیر شدند و توسط حارث به شهادت رسیدند. لیکن برخی از مورّخان معتقدند طفلان مسلم در همراهی اسرای کربلاـ وارد کوفه، و از طرف عبیدالله زیاد بازداشت شدند و.... (۳) .

مدت زندان

در میان مورّخان، مسأله مدت مکث طفلان مسلم در زندان کوفه، به گونه ای

۱- نک: سماوی، ابصارالعین، ص۲۲۳ و ۱۰۵ ؛ و نک: کمره ای، عنصر شجاعت هفتاد و دو تن و یک تن، ج ۳، ص ۱۶۴. درباره محمد پسر مسلم بن عقیل، شیخ طوسی در رجال خود و سید ضامن در تحفهٔ الأظهار و شیخ اردبیلی در جامع الرواهٔ نقل کرده اند که وی در کربلا به شهادت رسید، اما کسی برای مسلم پسری به نام ابراهیم ذکر نکرده است، به جز علامه مجلسی در بحار که برای آن مدرکی ارائه نداده و مرحوم شیخ عباس قمی در منتهی الآمال از وی نقل کرده است. سید عبدالرزاق کمّونه حسینی، آرامگاه های خاندان پاک پیامبر، ترجمه صاحبی، ص۳۰۲، چاپ آستان قدس رضوی.

۲- نک: معالی السبطین، ج ۱، ص۲۶۶.

۳- سپهر، ناسخ التواریخ، ج۲، فصل فرزندان مسلم ؛ امالی صدوق، مجلس ۱۹، صص ۷۶ ـ ۸۱ ح ۲.

ص: ۱۴۹

برجسته مورد توجه قرار نگرفته است ولی از بعضی عبارات می توان به دست آورد که حدود یک سال در زندان مانده اند.در کتاب «نفس المهموم» (۱) به نقل از امالی شیخ صدوق آمده است: چنان که سالی بر آمد، یکی از آنان به برادر خود گفت: در زندان بسیار ماندیم و نزدیک است عمر ما به سرآید و بدن ما بپوسد...در«معالی السبطین» (۲) آمده است: «فلمّا طال بالغلامین الْمَکث حتّی صارا فی السّنهٔ قال أحدهما لصاحبه: یا أخی قد طال بنا مکثنا و یوشک أنْ تفنی أعمارنا و تبلی أبداننا».از تعبیرهای «چنان که سالی برآمد» و «حتّی صارا فی السنهٔ» به دست می آید که آن دو، حدود یک سال از عمرشان را در زندان به سر برده اند و سرانجام توسط مشکور آزاد شده اند.

رهایی از زندان

در یکی از کتب مقتل آمده است: «آنگاه که یک سال از مدت حبس آنان سپری شد، یکی از آن دو برادر به دیگری گفت:... هرگاه زندانبان آمد، خود را به او بشناسانیم، شاید آب و غذای ما را تغییر دهد، چون شب شد زندانبان برای آنان غذای هر شب را آورد، پسر کوچک از او پرسید: آیا محمد را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم! گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را می شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم و حال آن که خداوند برای او دوبال قرار داد که با فرشتگان پرواز می کند. گفت: آیا علی بن ابی طالب را می شناسی؟گفت: چگونه نشناسم کسی را که پسرعموی پیغمبر و برادر او است. گفت: ای شیخ، ما از عترت محمّدیم، ما فرزندان مسلم بن عقیلیم که در دست تو اسیریم، از تو غذای خوب خواستیم به ما ندادی، آب سرد می خواهیم نمی دهی، زندان را بر ما...» (۳).

۱- نفس المهموم، ص ۱۶۱.

۲- معالی السبطین، ج ۲، ص ۴۵.

۳- بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰، باب ۳۸ «فلما طال بالغلامین المکث حتّی صارا فی السنهٔ، قال أحدهما لصاحبه یا أخی، قد طال بنا مکثنا و یوشک أن تفنی أعمارنا و تبلی أبداننا فإذا جاء الشیخ فأعلمه مکاننا و تقرب إلیه بمحمد صلی الله علیه وآله لعلّه یوسع علینا فی طعامنا و یزیدنا فی شرابنا فلمّا جنهما اللیل أقبل الشیخ إلیهما بقرصین من شعیر و کوز من ماء القراح، فقال له الغلام الصغیر: یا شیخ أ تَعرف محمداً؟ قال: فکیف لا أعرف محمداً و هو نبیّی! قال: أ فتعرف جعفربن أبی طالب؟ قال و کیف لا أعرف جعفراً و قد أنبت الله له جناحین یطیر بهما مع الملائکهٔ کیف یشاء. قال: أ فتعرف علیّ بن أبی طالب؟ قال: و کیف لا أعرف علیاً و هو ابن عمّ نبیّی و أخو نبیّی! قال له یا شیخ، فنحن من عترهٔ نبیّک محمد صلی الله علیه وآله و نحن من ولد مسلم بن عقیل بن أبی طالب بیدک أساری، نسألک من طیب الطعام فلا تطعمنا و من بارد الشراب فلا تسقینا و قد ضیقت علینا سجننا...».

ص: ۱۵۰

آن دو، پس از شناساندن خود به مشکورِ زندانبان که شیعه بود، از زندان کوفه آزاد شدند.مشکور در هنگام بازجویی گفت: چون آنان فرزندان پیامبر بودند آزادشان کردم. پس از این ماجرا، مشکور مورد غضب عبیدالله قرار گرفت و بر او پانصد تازیانه زدند که در اثر این شلاق ها بدرود حیات گفت (۱) صاحب نفس المهموم از قول فرهاد میرزا در قمقام می نویسد: طفلان مسلم در کربلا شب یازدهم متواری و پس از چندی توسط مأموران عبیدالله دستگیر گردیدند و بعد، از زندان متواری گشتند. یکی از طفلان مسلم در خانه حارث خواب دید که پیامبر (صلی الله علیه وآله) خطاب به مسلم گفت: آیا دلت راضی شد که دو طفل خود را در میان دشمنان رها ساختی و آمدی؟ مسلم پاسخ داد: اینان فردا شب مهمان ما هستند. او هنگامی که از خواب بیدار شد نزدیک بودن شهادت خود را به برادر خود خبر داد. (۲) .در برخی از کتب مقتل آمده است که حارث در آغاز به غلام خود دستور داد تا طفلان مسلم را بکشد، او از آن کار شانه خالی کرد و گفت از پیامبر (صلی الله علیه وآله) خجالت می کشم!حارث عصبانی شد و وی را کشت. پس از آن، همسر حارث دخالت کرد و به حمایت برخاست و حارث وی را مجروح نمود، پس پسر حارث به حمایت از مادر به حارث اعتراض کرد و حارث که در کوره خشم می گداخت شمشیری برآورد و وی را از پایدرآورد و سپس خود به کشتن آن دو طفل بی گناه اقدام کرد (۳) آنگاه که حارث در صدد

۱- نفس المهموم، ص۶۹ ؛ معالی السبطین، ج۲، ص۴۲ ؛ دمع السجوم، ص۱۶۶.

۲- نفس المهموم، ص۶۹ ؛ معالی السبطین، ج۲، ص۴۳.

۳- نکـ: زندگانی امام حسین، عمادزاده، ج۱، ص۲۷۵ ؛ معالی السبطین، ج۲، ص۴۴.

ص: ۱۵۱

قتل فرزندان مسلم برآمد.آنان پیشنهادهایی به حارث دادند:۱ـ انتساب ما به رسول الله را در نظر بگیر و ما را رها کن. (حارث بدان توجه نکرد).۲ـ برکودکیِ ما رحم کن و دست از ما بردار. (حارث گفت: اصلاً خدا در دلم رحم نیافریده است!).۳ـ ما را در بازار بفروش. (این پیشنهاد نیز پذیرفته نشد).۴ـ ما را زنده پیش عبیدالله برسان، شاید او بر ما ترحّمی روا دارد. (قبول نکرد).۵ـ اجازه بده تا نماز بخوانیم. (بنا به قولی اجازه داد).۶ـ برادر بزرگ تر گفت: اول مرا بکش. (پذیرفت). (۱) .حارث پس از کشتن آن دو، بدنشان را در آب شط کوفه انداخت و جهت دریافت جایزه، سرها را به دربار عبیدالله برد. نوشته اند که وقتی پیکر بی سر و خونین برادر بزرگ تر را در آب شط انداخت، بدن روی آب نمودار بود تا آن که بدن برادر دیگر بدان ملحق شد و سپس در آب ناپدید گشتند.مرحوم علامه شیخ جعفر شوشتری در «خصائص الحسینیّه» می نویسد: وقتی که چشم عبیدالله به سرهای آن دو نوجوان افتاد، عواطفش به جوش آمد و دستور داد در همان مکان سر حارث را نیز از تن جدا سازند.حارث در میان راه، در برابر آزادی اش، ده هزار درهم به قاتل وعده داد، لیکن او نپذیرفت و گفت: حتی اگر حکومت کوفه را به من می دادند این قدر خوشحال نمی شدم. (۲) .آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگر بینا بود هر روز روز محشر است

۳ـ هانی بن عروه

اشاره

پیشتر آوردیم که نخستین زمینه ساز نهضت عاشورا مسلم بن عقیل و پس از وی

۱- معالی السبطین، ج۲، ص۴۷ با تفاوتی مختصر.

۲- خصائص الحسینیه، بخش فرزندان مسلم ؛ معالی السبطین، ج۲، صص۴۴ و ۴۵.

ص: ۱۵۲

فرزندانش بودند و به تفصیل در مورد آنان نوشتیم. اکنون به سرگذشت یکی دیگر از تاریخ سازان و رجال برجسته تاریخ عاشورا، هانی بن عروه می پردازیم.اعلمی در دائرة المعارف می نویسد: «هانی بن عروه مرادی، از قبیله مذحج، شیعه و مورد وثوق است. او همراه مسلم بن عقیل به شهادت رسید. از بزرگان شیعه بود و دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را درک کرد و در نشست های آن حضرت حضور داشت». (۱) .بعضی می گویند: هانی نامه های مردم کوفه را در مکه به امام رساند. در ضمن باید توجه داشت که این هانی، غیر از آن هانی است که هانی بن هانی سبیعی نام داشت.هنگامی که مسلم بن عقیل به عنوان نماینده امام (علیه السلام) مأموریت یافت تا در کوفه اوضاع را بررسی کند، به منزل هانی وارد شد (۲) و البته در این باره که مسلم، در چه زمان و موقعیتی وارد خانه هانی شد، دیدگاه دیگری نیز به چشم می خورد؛ از جمله: مسلم که در خانه سلیمان بن صرد (امیرالتوّابین) مستقر شده بود و پس از ورود عبیدالله زیاد به کوفه، به منزل او وارد شد. اعلمی معتقد است که مسلم از خانه مختار به منزل هانی آمد؛ زیرا مختار دستگیر و حبس کرده بودند. (۳) .ابوالفرج اصفهانی می نویسد: عبیدالله زیاد برای عیادت شریک بن اعور، که در منزل هانی بستری شده بود، رفت و شریک به مسلم پیشنهاد داد که عبیدالله را از پای درآورد و او پذیرفت لیکن پس از آن، از انجام این عمل سرباز زد و شریک از او پرسید: چرا او را نکشتی؟ مسلم گفت: دو چیز مانعم شد:۱ ـ هانی خوش نداشت این مرد در خانه او کشته شود.۲ ـ حدیثی است از پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) که آن حضرت فرمود: اسلام، کشتن غافلگیرانه (ترور) را منع کرده است و هیچ مسلمانی نباید غافلگیرانه کشته شود.

۱- دائرة المعارف، ج۱۸، ص۳۸۲، «هانی بن عروة المرادی المَذْحَجی الإمامی الثقة الشهید بالکوفه مع مسلم بن عقیل، کان من اشراف الکوفة وأعیان الشیعة أدرک النبیّ وتشرّف بصحبته». و نیز نک: مامقانی، تنقیح المقال، ج۳، صص ۲۸۸ ـ ۲۹۰، چاپ قدیم ـ ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۴، ص۹۸.

۲- نک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج۴، ص ۱۷۰.

۳- دائرة المعارف علمی، ج۱۸، ص۳۸۲.

ص: ۱۵۳

شریک در پاسخ گفت: وی مسلمان نبود بلکه فاسق و فاجر و کافر مکّاری بود که کشتن وی منعی نداشت! (۱) ناگفته نماند که ابن نما، در مثیرالأحزان (۲) نقل می کند وقتی شریک پرسید چرا عبیدالله را نکشتی؟ مسلم فرمود: خانمی به من قسم داد که این کار را نکنم. هانی در جواب گفت: وای بر او که هم مرا به کشتن داد و هم خودش را.بنابراین، جلوگیریِ هانی از قتل عبیدالله که ابوالفرج اصفهانی (۳) نوشته است، به نقل از دشمنان است و می تواند تهمتی برای آن بزرگوار باشد. نکته دیگر این که چطور غیر از ابوالفرج، کسی این روایت را از مسلم نقل نکرده است؟ (۴) .روزی عبیدالله در دارالاماره یادی از هانی کرد. گفتند او مریض است.عده ای وساطت کردند تا او پیش عبیدالله بیاید. وقتی هانی برعبیدالله وارد شد، عبیدالله به او گفت: گمان می کنی از پناه دادن مسلم خبر ندارم؟ هانی پناه دادن مسلم را انکار کرد. عبیدالله دستور داد تا جاسوس او معقل را آوردند و او جریان را فاش کرد. پس از آن، عبیدالله هانی را زندانی کرد. به دنبال آن، قبیله هانی با شمشیر اطراف دارالإماره را محاصره کردند، شریح قاضی قیام قبیله او را با رساندن خبر سلامت هانی خاموش کرد.بعضی نوشته اند که عبیدالله از هانی خواست تا آدرس محل سکونت مسلم را فاش کند و هانی خودداری نمود.ابن شهرآشوب می نویسد: ابن زیاد از هانی خواست تا مسلم را به او تسلیم کند، او گفت: چنین چیزی عملی نیست! و نیز گفت: «به خدا سوگند که برای من بزرگ ترین ننگ ثبت خواهد شد که با وجود بازوان سالم و نیروی کمکی فراوان پناهنده و میهمانم را تسلیم کنم. (۵) .

۱- ترجمه مقاتل الطالبیین، ص۹۷ ؛ کامل، ج۴، ص۲۷.

۲- مثیرالأحزان، ص۱۴.

۳- نک: مقاتل الطالبیین، ص۹۷.

۴- نک: رجال السید بحرالعلوم، ج۴، صص۳۳ ـ ۳۶.

۵- «و اللهِ عَلَیَّ أعْظَمُ الْعار إنْ اُسَلِّمَ جاری وَ ضَیفی و رسولَ بْن رسولِ اللهِ و أنَا حیٌّ صحیحُ الساعدیْنِ کثیرُ الأعوان».

ص: ۱۵۴

پس از شـهادت مسـلم بن عقیل، به دسـتور عبیدالله هانی را از زندان به دارالإماره آوردند و دست و پایش را محکم بستند و او فریاد می زد: قـبیله من کجاینـد؟ و نیز فریـاد می کشـید که عصـا یـا خنجری برایم نیست تـا از خود دفـاع کنم. در آن جلسه جلاـد گفت: گردنت را پیش بیاور. هانی گفت: من در این باره سـخاوتی نـدارم. جلاد ضـربه ای به آن حضـرت زد.هانی می گفت: (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) سپس جلاد ضربه ای دیگر وارد آورد تا اینکه هانی به شهادت رسید. او هنگام شهادت ۸۹ سال داشت. (۱) .

شهادت یحیی فرزند هانی

بعضی از وقایع نگاران می نویسند: پس از شهادت هانی، پسرش یحیی بن هانی متواری شد و پس از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، به ایشان پیوست و در رکاب آن حضرت جنگید و به فیض شهادت نایل گشت. (۲) .

۴ـ قیس بن مسهر صیداوی عبدالله بن یقطر

از رجال نامور در تاریخ عاشورا که زمینه ساز این نهضت بود، عبدالله بن یقطر است. در برخی از منابع قیس بن مسهّر صیداوی و در برخی از منابع نیز بشیر بن مسـهّر صـیداوی ذکر شـده است.دواختلاف تاریخی: درمیان مورخان، در مورد عبـدالله بن یقطر، دوگونه اختلاف نظریه وجود دارد که عبارتند از:۱ ـ نام او چیست؟۲ ـ نامه او از سوی چه کسی بود؟

۱- نک: رجال السید بحرالعلوم، صص۳۳ ـ ۳۶.

۲- رجال السید بحرالعلوم، ج۴، ص۵۲، «لمّا قُتِلَ هانی مع مسلم بْن عقیل فَرَّ ابْنُهُ یحیی واخْتفی عند قومه خوفاً من ابْن زیاد ـ لعنه الله ـ فلمّا سـمع بنزول الحسین علیه السلام بکربلاء جاء وانضمّ إلیه ولَزِمَه إلی أن ثبت القتالُ یوم الّطف، فتقدّم وقُتِلَ من القوم رجالا کثیرهٔ، ثمّ نال شرف الشّهادهٔ ـ رضوان الله علیه».

ص: ۱۵۵

شیخ مفید(رحمه الله) در ارشاد از این مرد در یک فصل به نام قیس یاد می کند و در فصل دیگر به نام عبدالله بن یقطر.می گویند، عبدالله بن یقطر، یا قیس بن مسهّر صیداوی برادر رضاعی امام حسین (علیه السلام) بوده است. (۱) علاّمه محسن امین می نویسد: قیس بن مسهّر صیداوی به امر امام (علیه السلام) همراه مسلم بن عقیل به سوی کوفه حرکت کرد، پس از چندی نامه مسلم را در مکه به امام رساند (۲) و سپس با نامه ای از آن حضرت به سوی کوفه آمد امام در این نامه نوشتند:... در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه، از مکه به سوی شما حرکت کردم و چون پیک من به شما رسید، باید کمر متابعت بربندید و اسباب کار و زار را آماده سازید و مهیای نصرت من باشید که به زودی خود را به شما می رسانم، والسلام.راز ارسال این نامه این بود آن بود که: مسلم بیست و هفت روز قبل از شهادت خود به امام (علیه السلام) نامه ای نوشت و در ضمن آن، آمادگی مردم کوفه را جهت حمایت و بیعت با آن حضرت خاطرنشان کرد. البته جمعی از اهل کوفه نیز نامه هایی نوشته بودند و تأکید داشتند که در این جا صدهزار شمشیرزن برای نصرت تو مهیاست، هرچه زودتر خود را به شیعیانت برسان. (۳) .عبدالله (یا قیس) ـ سفیر امام (علیه السلام) در قادسیه به دست حصین بن نمیر، گرفتار شد. وی بی درنگ نامه را پاره کرد. او را نزد ابن زیاد بردند. ابن زیاد پرسید چرا نامه را پاره کردی؟قیس جواب داد: تا تو از متن آن آگاه نشوی.ابن زیاد گفت: نامه از چه کسی و برای چه کسانی نوشته شده بود؟قیس گفت: از حسین؛ برای جماعتی از اهل کوفه و من نام آنها را نمی دانم.ابن زیاد غضبناک شد و گفت: تو را رها نمی کنم تا اسامی آنان را فاش کنی و یا آن که بالای منبر بروی و بر حسین و برادر و پدرش ناسزا بگویی.او گفت: نام های یاران امام (علیه السلام) را نمی گویم ولی مطلب دیگر را قبول می کنم. و

۱- ارشاد مفید، صص ۲۲۰ و ۲۳.

۲- اعیان الشیعه، ج۱، ص۵۸۹.

۳- معالی السبطین، ج۱، صص ۱۴۰ و ۱۴۱ ؛ منتهی الآمال، ج۱، ص۳۲۴ ؛ دمع السجوم، ص۱۸۵.

ص: ۱۵۶

آنگاه بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنا بر امام حسین و برادر و پدرش و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بر ابن زیاد و پدرش و بنی امیه لعن و نفرین نثار نمود و گفت: ای اهل کوفه من پیک حسین به سوی شما هستم. فرزند رسول الله عازم این دیار است، به سوی او بشتابید. (۱) .پس از این سخنان کوبنده، او را به دستور ابن زیاد از بالای بام قصر به پایین انداختند و به شهادتش رساندند. (۲) .در ارشاد اضافه شده است: آن بزرگوار را با دست های بسته از پشت بام پرت کردند و استخوان های بدنش خرد شد و هنوز رمقی داشت که عبدالملك بن عمیر لخمی سرش را از بدن جدا کرد.قیس همان کسی است که با پنجاه سوار نامه های جمعی از مردم کوفه را با پیمودن سیصد فرسنگ راه به مکه رساند و همراه مسلم بن عقیل به کوفه بازگشت و سپس نامه موفقیت مسلم را به حسین (علیه السلام) ونامه امام (علیه السلام) را به کوفه آورد که دستگیر شد.امام حسین (علیه السلام) بعد از طی دویست فرسخ راه، چون خبر شهادت او را شنید، برای او اشک ریخت و این آیه را قرائت کرد: (۳) (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلا).فرهاد میرزا در «قمقام» از مسعودی در «مروج الذهب» نقل می کند: هنگامی که پامام (علیه السلام) خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی و عبدالله بن یقطر را به همراهان خود داد، جمعی از همراهان آن حضرت که پانصد تن سواره و یک صد تن پیاده بودند، از امام (علیه السلام)جدا شدند. ازاین رو، امام با بقیّه یاران خود مقداری آب برداشتند و حرکت کردند (۴) آنچه در مروج الذهب آمده چنین است: «... فَعَدَلَ إلی کَرْبَلاءِ، وَ هُوَ فِی مِقْدارِ خَمْس مِأة فارِس مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَصْحابِه ر وَ نَحو مِأَة راجِل» همراهان امام (علیه السلام) شامل پانصد

۱- دمع السجوم، صص۱۸۵ و ۱۸۶.

۲- جلاءالعیون، ص۵۳۸، ص۲۳۸ ؛ مقرم، ص۲۰۶ ؛ ارشاد مفید، ج۷۲، ص ۲۲۰ چاپ بصیرتی.

۳- آیت الله کوه کمره ای، عنصر شجاعت، ج۱، ص۱۸۲.

۴- نک: قمقام فرهاد میرزا ج۱، ص۲۴۹، بخش خروج امام به سمت عراق.

ص: ۱۵۷

سواره و یکصد پیاده بوده اند. پس از عبارت فوق، از کثرت حضور لشکر عمرسعد در کربلاـ سخن به میان آورده است، لیکن متذکر نمی شود که این گروه یاران امام در چه مقطعی از تاریخ و در کجا از کنار امام پراکنده شدند و فقط می نویسد: «وَ کانَ جَمیعُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَین فی یَوم عاشُوراء بِکَرْبَلاء سَبْعَةً وَثَمانِین» (۱) .مجموع یاران امام (علیه السلام) که به فیض شهادت نایل آمدند ۸۷ نفر بودند.گرچه اعلمی در «دایرة المعارف» از «بحارالأنوار»، (۲) نقل می کند که: «کانُوا أَصْحاب الْحُسَین مِقْدار أَلْفَ فارِس»؛ اصحاب امام حسین (علیه السلام) در آن هنگام حدود هزار سوار بودند. ولی توضیح نمی دهد که چه زمانی از امام حسین (علیه السلام) جدا شده اند.قابل ذکر است که ابن شهرآشوب می نویسد: آنگاه که مسلم بن عقیل موفقیت خود را مشاهده کرد، نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت و وی را در جریان امور کوفه قرار داد و از او خواست تا به سوی کوفه حرکت کند. این نامه توسط عبدالله بن یقطر برای امام ارسال شده بود که توسط عمال عبیدالله زیاد دستگیر شد، او توسط ابن زیاد کشته شد. (۳) .ابن شهرآشوب از کسی که نامه امام را به طرف مردم کوفه آورد و دستگیر گردید، به نام قیس بن مسهّر صیداوی یاد می کند.

۵ـ میثم تمار

اشاره

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: میثم فرزند یحیی، ایرانی، مکنّی به ابوسالم، به رسم بردگان در مدینه، در میان قبیله بنی اسد زندگی می کرد. (۴) .میثم از زمینه سازان و پیشمرگان عاشوراست. ابن زیاد آنگاه که جامعه را آبستن تحوّل عظیم دید و ترسید که مردم به امام حسین (علیه السلام) بپیوندند و بر ضدّ حکومت شام

۱- نک: مسعودی، مروج الذهب، ج۳، ص ۷۱، طبع دارالمعرفة ـ بیروت.

۲- بحارالأنوار، ج ۱۰، ص۲۰۹ طبع قدیم.

۳- نک: ابن شهرآشوب، مناقب، ج۴، ص ۱۰۰ و ۱۰۱، نامه مسلم: «أمّا بعد: فإنّی أخبرک أنّه قد بایعک من أهل الکوفة کذا، فاذا أتاک کتابی هذا فَالْعَجَل العجل فانّ الناس معک ولیس لهم فی یزید رأی ولا هوی...».

۴- شرح نهج البلاغه، ج۲، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

ص: ۱۵۸

همصدا شوند، اقدام به دستگیری و کشتار یاران آن حضرت کرد. عبید الله میثم و نیز مختار را در بند کرد و در ۲۸ ذیقعده (سال ۶۰) ده روز پیش از حرکت به سوی عراق، با وضعیتی سخت، به شهادت رساند.بعضی از مورّخان می نویسند: ده روز پیش از حضور سالار شهیدان ـ حسین بن علی (علیه السلام) در کربلا، حدود ۲۰ روز پس از شهادت مسلم و هانی، میثم تمّار توسط عبیدالله بن زیاد در کوفه به شهادت رسید. میثم تمّار در ضمن سخنان خود گفته بود: به خدا سوگند، این امت پسر دختر پیامبر را در دهم محرم الحرام خواهند کشت و دشمنان دین، آن روز را عید خواهند گرفت و سپس برای امام حسین (علیه السلام) گریست. (۱) .

ملاقات حبیب و میثم

فضیل بن زبیر گوید: میثم تمّار و حبیب بن مظاهر در نزدیکی محلّه ای از بنی اسد سواره با هم روبه رو شدند و با یکدیگر به گفتگو پرداختند. آن دو، به قدری به هم نزدیک شدند که گردن اسبانشان، به موازات هم درآمد.حبیب گفت: من پیرمرد اَصْلَع (کسی که موهای قسمت پیشین سرش ریخته است) شکم بزرگِ خرما فروش را می بینم که (نزدیکی دارالرّزق کوفه) به جرم حبّ و دوستی خانواده نبوّت به دار آویخته شده و شکم او را دریده اند و برچوبی آویخته اند.میثم گفت: پس من هم به تو خبر دهم از مرد سرخ فامی که دارای دو گیسوی آویخته از دو سوی چهره است. او را می بینم که از کوفه برای یاری فرزند دختر پیامبر خارج شده و با فداکاری بی مانندِ خود، به این جرم شهید می گردد و سرش را در کوفه می گردانند. (۲) .جمعی از شاهدان که سخنان آنان (حبیب و میثم تمار) را می شنیدند گفتند: از این دو، دروغگوتر ندیدیم. پس از آن که آن دو رفتند. رشید هجری یکی دیگر از عاشقان علی (علیه السلام) سر رسید، سخنان آن دو را به او باز گفتند، او گفت: خدا رحمت کند برادرم میثم

۱- نک: میرزا ابوالفضل تهرانی، شفاء الصدور.

۲- قاموس الرجال، ج۳، ص۶.

ص: ۱۵۹

تمار را چرا نگفت که به آورنده سر حبیب، از کربلا به کوفه، صد درهم بیشتر از دیگران جایزه می رسد. شنوندگان با شگفتی گفتند: این مرد از آن دو دروغگوتر است ولی چیزی نگذشت که میثم تمار در کوفه به دار آویخته شد و پس از آن سر حبیب را در کوفه گرداندند. (۱) .علاّمه محسن امین می نویسد: میثم تمار، غلام زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین (علیه السلام) وی را خرید و آزاد کرد. نام پدر او یحیی بود (۲) هنگامی که میثم به محضر امام رسید. حضرت از او پرسید: نامت چیست؟ پاسخ داد: سالم. امام فرمود: پیامبر به من خبر داد که نام تو از سوی پدرت که انتخاب نموده بود میثم است.میثم گفت: خدا و رسول و امیرالمؤمنین (علیهم السلام) راست گفتند: پدرم مرا میثم نامید.امام فرمود: چرا به همان نام که پدرت انتخاب کرده است باز نمی گردی؟ و تأکید کرد که نامت همان میثم باشد و میثم پذیرفت.امام (علیه السلام) از عاقبت او و چگونگی شهادت و کیفیت پایداری اش خبر داد. حتی مکانِ دار و درخت مورد نظر را به او نشان داد. میثم زیر آن درخت همواره نماز می گزارد و به عَمرو بن حُرَیث می فرمود: من همسایه ات خواهم بود و او گمان می کرد که میثم یکی از خانه ها در همسایگیِ وی را خواهد خرید.در سال ۶۰ هـ پس از مرگ معاویه، میثم به مدینه رفت و به دیدار امّ سلمه شتافت و خود را معرفی کرد. امّ سلمه به او گفت: پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) بارها از تو به امیرالمؤمنین سفارش هایی داشت. میثم احوال امام حسین (علیه السلام) را جویا شد، امّ سلمه گفت: در باغ مشغول کار است. او گفت: سلام مرا به حضرتش ابلاغ کنید. امّ سلمه عطری آورد و گفت محاسن خود را خوشبو کن و افزود: محاسن تو به زودی با خونت خضاب خواهد شد.او از آنجا وارد کوفه شد و زمانی نگذشت که از سوی عبیدالله دستگیر گردید.

۱- نک: کشّی، رجال ج۱، ص۲۹۲.

۲- نک: امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص۱۹۸.

ص: ۱۶۰

ـ وقتی آن درخت پیشگفته را بریدند، او دانست که شهادتش نزدیک است. او در جلسه عبیدالله، مورد بازجویی قرار گرفت. عبیدالله پرسید: این مرد همان کسی است که، علی را برگزید؟ و سپس گفت: «أیْنَ رَبّکَ؟»؛ «خدایت کجاست؟»، میثم پاسخ داد: «بِالْمِرْصادِ لِکُلِّ ظالِمٍ وَ أَنْتَ أَحِد الظَّلَمَۀِ»؛ «خدا در کمین ظالمان است و تو یکی از آنان هستی».عبیدالله گفت: عجم را جرئت تا بدان جاست که هر چه بخواهد بگوید؟!ابن زیاد گفت: میثم! مولا-یت درباره من چه خبر داد؟میثم گفت: مولایم خبر داد تو مرا به دار خواهی آویخت و دار من از سایر دارها کوچک تر است.در همان حال، دهان مرا لجام خواهی زد و افزود مولایم جایگاه به دار آویخته شدن مرا به من نشان داد.عبیدالله گفت: من باید خلاف پیشگویی او رفتار کنم. از این رو، میثم را در زندان هم بند مختار نمود. او در زندان به مختار گفته بود که تو آزاد خواهی شد ولی مرا به دار خواهند آویخت و این چنین شد. مردم پای دار میثم جمع شدند و او از فضایل علی سخن می گفت. به ابن زیاد خبر دادند که او تو را و خاندان بنی امیه را رسوا کرد. عبیدالله گفت: به دهانش لجام بزنید، (اول کسی را که در بالای دار لجام زدند، میثم بود). پس از سه روز با خنجر وی را ضربت زدند و او صدای تکبیر خود را بلند نمود؛ به طوری که از دهانش خون جاری شد و پس از چندی از بالای دار به دیار عالم ملکوت شتافت.شیخ مفید (۱) می گوید: ده روز مانده به ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، میثم به شهادت رسید. او (میثم) خرما فروش بود؛ از این جهت او را تمّار می گفتند و همین لقب برایش ماندگار شد. میثم هنگام قتل مسلم بن عقیل در زندان به سر می برد.

۱- ارشاد، ص۱۸۸.

ص: ۱۶۱

تاسوعا

از روز دوم محرم الحرام، که سپاه نور به کربلا قدم نهاد، لشکر ظلمت نیز وارد آنجا شد. همواره بر تعداد آنان افزوده می شد و این فزونی به نمایش قدرت شبیه تر بود تا یک رزم جدّی و تمام عیار. ولی پس از هفتم محرّم صحنه کربلا شاهد دگرگونی مهمی شد. تصـمیم سـردمداران لشـکر ظلمت، بسیار مأیوس کننده بود؛ به طوری که پانصد و به قولی چهارهزار سوار، میان شریعه فرات و سپاه امـام حسـین (علیه السـلام) حایـل شدنـد.تعـدادی از افراد امـام، ماننـد فراس بن جعـده و... یکی پس از دیگری از امام جـدا شدنـد. پیشـگیری از پیوسـتن هفتاد سوار از سـلحشوران بنی اسد به دعوت حبیب بن مظاهر به سپاه نور از سوی لشکر کفر، و نیز نامه ای که شمر از کـوفه برای عمربن سـعد و همچنین «امـان نـامه»ای که برای عبـاس بن علی و برادرانش آورده بـود، (۱) همه از یک تصـمیم خونین در امر برخورد با پسـر پیامبر (صلی الله علیه وآله) حکایت داشت و پانصد سوار و به قولی چهارهزار سوار میان شریعه فرات و سپاه امام حایل شدند.امام صادق (علیه السلام) درباره «تاسوعا» می فرمایند: «تاسوعا روزی است که حسین (علیه السلام) و اصحابش در کربلا محاصره شدند» سپس فرمودند:«بِأَبی الْمُسْتَضْعَفِ الْغَرِیبِ»؛ (۲).

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، صص ۱۸۹ ـ ۱۸۶.

۲- سفینهٔ البحار، ذیل کلمه تسع.

ص: ۱۶۲

«پـدرم، فـدای آن مستضـعف دور از وطن بـاد!»آری؛ تاسوعـا روز «محاصـره» است.علامه قزوینی در ریـاض القـدس نقـل کرده که حضرت سکینه (علیها السلام) فرمود:«عَزَّ ماؤُنا فی یَوْمِ التّاسِعِ مِنَ الْمُحَرَّمِ»؛«در روز نهم محرم آب برای ما کمیاب شد»،وقتی که رفتم بـه عمه ام زینب، جریـان تشـنگی خـود را بگـویم، دیـدم؛«أَخِی الرَّضـیعُ فی حِضْـنِها وَ هِیَ تـارةً تقُومُ وَ تـارَةً تَقْعُـدُ، وَ هُـوَ یَضْـطَرِبُ کَاضْـطِرابِ السَّمَکَةِ فی الماءِ»؛«برادر شـیرخوارم، در آغوش اوست. عمّه ام از فرط تشـنگی گاهی می ایسـتاد و گاه می نشست و آن کودک هماننـد ماهی در آب، نا آرام و بی قرار بود»،وقتی مرا دیـد تسلّی داد و فرمود:«صَبراً صَبراً یابْنَ أَخِی»؛«فرزند برادرم! شـکیبا باش، شـکیبا باش»من وقتی این صـحنه را دیدم تشنگی خود را فراموش کردم. (۱) .عمربن سـعد، جهت دریافت نظر نهایی ابن زیاد، در روز هشـتم، نامه ای به او نوشت، و در آن یادآور شـد: «خداوند آتش جنگ را خاموش نمود، امر امت را اصـلاح کرد و حسـین قول داد که به سـرزمین خود بـازگردد و یـا ماننـد یکی از مسـلمانان در جایی زنـدگی کنـد». (۲) .ابن زیـاد در جواب عمربن سـعد نوشت: «بنگر که حسین و اصحاب او، براساس

۱- ریاض القدس، ج۲، ص۲۵۴.

۲- وقایع الأیام، صص ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸.

ص: ۱۶۳

نظر من عمل می کننـد یا خیر؟ اگر تسلیم شدنـد آنان را به سوی من گسیل دار و گرنه با آنان مقاتله و جنگ کن تا کشته شونـد. سپس آنان را «مُثله» کن. آنها مستحق این عقوبتنـد! اگر آنان را کشتی، برنعشـشان اسب بتاز؛ زیرا آنان «عاق و ظلوم»اند. گرچه این عمل پس از کشته شدن آنان برایشان دردآور نیست، ولی قول مرا نادیده نگیر و بدان عمل کن!».هنگامی که درخواست عبیدالله بن زیـاد را به امـام ابلاغ کردنـد، امام فرمودنـد:«معاذَاللهُ أنْ أنْزِلَ عَلَی حُکْمِ ابْنِ مَرْجَانَهِٔ أبَداً». (۱) .هنگامی که شـمر نامه عبیـدالله را به عمربن سـعد داد، عمربن سـعد پیش بینی کرد که امام حسـین (علیه السـلام) هرگز تسـلیم نخواهـد شد؛ زیرا روحیه پدرش در وجود اوست.شـمر به عمربن سـعد گفت: «جنگ را آغاز کن در غیر این صورت حکم را به من واگذار!»، عمر بن سـعد گفت: «خود بدان اقـدام خواهم کرد».شـمر که از آغاز در کربلا بود، وقتی دید در شب هشـتم محرم جلسه ای میان حسـین بن علی (علیهما السـلام) و عمربن سـعد تشـکیل شـده، به کوفه رفت و به عبیـدالله بن زیاد هشدار داد، ازاین رو عبیدالله در نامه ای به عمربن سـعد نوشت: «اگر نمی توانی کار را یکسـره کنی، حکم سـپهسالاری را به شـمر واگذار». (۲) .عصـر تاسوعا، امان نامه ای از سوی عبیدالله به حضـرت عباس (علیه السلام) و برادرانش عرضه شد، لیکن اینان پاسخ دادند: «ما را نیازی به امان شما نیست، امان الهی بهتر از امان پسر سمیّه است».پس از ارسال این نامه، شمر پیش آمد و بانگ برآورد: «یا بَنی اُخْتی أنْتُمْ آمِنُونَ»؛ «شما ای خواهرزادگانم! در امانید».

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۸۳ ؛ وقایع الأیام ـ صص ۲۹۲، ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲- وقایع الأیام، ص ۲۹۹.

ص: ۱۶۴

آنها پاسخ دادند:«لَعَنَکَ اللهُ وَلَعَنَ أمانَکَ، لَئِنْ کُنْتَ خالُنا، أتُؤمِنُنا وَابْن بِنْتِ رَسُولِ اللهِ لا أَمانَ لَهُ»؛ (۱) .«خداوند بر تو و امان نامه ات لعنت کند! اگر تو دایی ما هستی، به ما امان می دهی ولی برای پسر پیامبر خدا امانی نیست؟!»در عصر تاسوعا آنگاه که سپاه باطل به سوی لشکر حقّ حمله ای کرد، امام (علیه السلام) سر بر زانوی خویش نهاده، به خواب رفته بود. ناگهان صدای غمگین زینب (علیها السلام) از خواب بیدارش کرد. در همان لحظه، پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به خواب دید که به او فرمودند: «فردا شب میهمانِ ما خواهی بود.»امام به برادرش عباس فرمود: «یَا عَبّاس اِرْکَبْ بِنَفْسی أنْتَ یا أخی» طبق نوشته برخی از مورّخان امام فرمود: «یا أخی اِرْکَبْ بِنَفَسی أنْتَ» (۲) برادرم! جانم فدای تو باد! سوار بر مرکب شو و ببین اینان چه می خواهند. عباس پاسخ داد: «بلکه، جان من فدای تو باد!».و آنگاه همراه «زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر» و شانزده یا هیجده سوار، در مقابل لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند و از آنان پرسیدند: «چرا ناگهان به حرکت درآمدید؟».پاسخ دادند: «دستور امیر (ابن زیاد) است؛ عبیدالله از شما می خواهد که یا جنگ را اختیار کنید و یا تسلیم را».عباس (علیه السلام) فرمودند: «صبر کنید تا این مسأله را به برادرم گزارش دهم و نظر ایشان را جویا شوم».امام (علیه السلام) به عباس فرمودند: «امشب را از آنان مهلت بگیر تا در پیشگاه خدا به نماز بایستیم و به دعا و استغفار بپردازیم. چه، او می داند که من نماز، تلاوت قرآن و عبادت را

۱- الکامل، ج ۴، ص ۵۶ ؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص۳۱۵.

۲- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۹ ؛ ارشاد، مفید، ص ۲۳۰.

ص: ۱۶۵

دوست می دارم» (۱) .در احوال امام می نویسند:«... فقام الّلیلُ کُلُّهُ یُصلّی وَ یَسْتَغْفِرُ وَ یَدْعُو وَ یَتَضَرّعُ، وَ قَامَ أَصحابُهُ کَذلِکَ، یُصلُّونَ وَ یَدْعُون وَ یَسْتَغْفِرُونَ». (۲) .«همه ساعات شب را در حال نماز و استغفار و دعا و تضرّع در پیشگاه خدا به سربرد. و اصحاب آن حضرت نیز به نماز، دعا و استغفار پرداختند.»

۱- «إن اسْتَطَعْتَ أن تَصْرِفَهُمْ عَنّا فی هذَا الْیَوْم؛ فَافْعَلْ لَعَلَّنا نُصَلّی لِرَبِّنا فی هذِهِ اللَّیْلَةِ، فِإنَّهُ یَعْلَمُ أَنّی أُحِبُّ الصَّلاةَ لَهُ وَتِلاوَةَ کِتابِهِ...».

۲- شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۳۲.

ص: ۱۶۶

عاشورا

اشاره

ابن اثیر در «النهایه» ذیل واژه «عشر» آورده است: عاشورا روز دهم محرّم را گویند و یک نام اسلامی است. (۱) .فیروز آبادی در قاموس، ذیل ماده «عشر» می نویسد: عاشوراء و عَشوراء و عاشور، دهم یا نهم محرّم را گویند. (۲) .بعضی از لغت دانان گفته اند: اینکه عاشورا یک اسم اسلامی است سخن بجا و درستی است؛ زیرا، کلمه عاشورا در مناجات موسای کلیم آمده است:«خداوندا! چرا امّت محمّد را بر دیگر امّت ها برتری بخشیدی؟ خداوند در پاسخ وی فرمود: به جهت ده ویژگی... و عاشورا.»وقتی موسی (علیه السلام) پرسید عاشورا چیست؟! ندا رسید:«عاشورا روز گریه و حالت گریستن بر فرزند محمّد و روز سوگواری و عزاداری بر مصیبت فرزند مصطفی است.» (۳) .

۱- ابن اثیر، النهایهٔ، ج ۳، ص ۲۴۰.

۲- فیروزآبادی، قاموس المحیط، ج ۲، ص ۹۲.

۳- «وَ فِی حَدِیثِ مُنَاجَاهِٔ مُوسَی علیه السلام وَ قَدْ قَالَ: یَا رَبِّ لِمَ فَضَّلْتَ أُمَّهَٔ مُحَمَّد صلی الله علیه وآله عَلَی سَائِرِ الْأُمَمِ؟ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَی: فَضَّلْتُهُمْ لِعَشْرِ خِصَال. قَالَ مُوسَی: وَ مَا تِلْکَ الْخِصَالُ الَّتِی یَعْمَلُونَهَا حَتَّی آمُرَ بَنِی إِسْرَائِیلَ یَعْمَلُونَهَا. قَالَ اللَّهُ تَعَالَی: الصَّلاهُٔ وَ الزَّکَاهُٔ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْجُمُعَهُٔ وَ الْجَمَاعَهُٔ وَ الْقُرْآنُ وَ الْعِلْمُ وَ الْعَاشُورَاءُ. قَالَ مُوسَی علیه السلام: یَا رَبِّ وَ مَا الْعَاشُورَاءُ؟ قَالَ: الْبُکَاءُ وَ التَّبَاکِی عَلَی سِبْطِ مُحَمَّد صلی الله علیه وآله وَ الْمَرْثِیَهُٔ وَ الْعَزَاءُ عَلَی مُصِیبَهِٔ وُلْدِ الْمُصْطَفَی. یَا مُوسَی مَا مِنْ عَبْد مِنْ عَبِیدِی فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ بَکَی أَوْ تَبَاکَی وَ تَعَزَّی عَلَی وُلْدِ الْمُصْطَفَی صلی الله علیه وآله إِلَّا وَ کَانَتْ لَهُ الْجَنَّهُٔ...» مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص۳۱۸.

ص: ۱۶۷

بنابراین، پیش از اسلام از کلمه «عاشورا»، به معنای روز عزاداری حسین بن علی (علیهما السلام)یاد شده است.عاشورا در تاریخ قبل از اسلام همواره مورد توجه اقوام و صاحبان اندیشه بوده و به عنوان یکی از «روزهای خدا» شهرت داشته است؛ «إِنَّ عاشُوراء یَومٌ مِنْ أَیّام اللهِ». (۱) .

عاشورا کدامین روز از هفته بود؟

در این که عاشورا در چه روزی از هفته رخ داد، اختلاف نظریه وجود دارد:۱ـ گروهی نوشته اند روز جمعه به وقوع پیوست. (۲) .۲ ـ برخی این رخداد را روز پنج شنبه می دانند. (۳) .۳ـ تعدادی بر این باورند که روز دوشنبه بوده است. (۴) .۴ ـ بعضی روز چهارشنبه را نوشته اند. (۵) .۵ـ و در بعضی روایات آمده است که عاشورا روز شنبه بهوقوع پیوسته است؛ «یَخْرُجُ القَائِمُ یَومَ السَّبْتُ یَوْمَ عَاشُوراء». (۶) .

۱- المعجم لالفاظ الحدیث النبوی، ماده «عشر».

۲- نک: مفید، ارشاد، ص ۲۳۳، چاپ اعلمی، بیروت.

۳- نک: ملبوبی: الوقایع والحوادث، ج۲، ص۲۴۸.

۴- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۲۰۱. فی یوم عاشوراء فی یوم الجمعهٔ فی سنهٔ إحدی و ستین و یقال فی یوم عاشوراء یوم الإثنین.

۵- علامه مجلسی، جلاءالعیون، ص۴۶۵.

۶- نک: سفینهٔ البحار، ماده عشر.

ص: ۱۶۸

شام عاشورا

صاحب عوالم می نویسد: امام (علیه السلام) در شام عاشورا، که به عنوان حلّ بیعت، با یاران سخن می گفت، پس از مطالبی کوتاه، به آنان فرمود:«این تاریکی شب را برای خود شتر راهوار پندارید و از چشم دشمن دور شوید؛ زیرا آنان تنها مرا می جویند و اگر بر من دست یابند، با شما کاری نخواهند داشت. شما آزادید و من بیعت را از شما برداشتم؛ بنابراین، می توانید بروید.»آنان یک صدا اظهار داشتند: «نه، به خدا قسم! هرگز چنین نخواهد شد.»امام (علیه السلام) فرمود:«فردا همه کشته خواهید شد و کسی نجات نمی یابد.»یاران ابا عبدالله گفتند: «حمد، سزاوار خداوندی است که توفیق شهادت در کنار تو را به ما عنایت کرد.» (۱) .در شب عاشورا، یاران امام چنان عاشقانه به عبادت پرداختند که به گفته راوی:«لَهُمْ دَوِیٌّ کَدَّوِی النَّحْلِ ما بَیْنَ قائِم وَ قاعِد وَ راکِع وَ ساجِد». (۲) .«آنان را زمزمه ای است چونان زمزمه ای که از کندوی زنبور عَسَل شنیده می شود. آن شب را گروهی در حال رکوع بودند، بعضی در سجود و بعضی در ذکر و دعا به سر بردند.».نیز در حدیث آمده است:«باتُوا قارِئِینَ ساجِدِین». (۳) .«آنان شب را در قرائت قرآن و سجده گذراندند.»

۱- عوالم، ص ۳۵۰ «قادتنا» اثر آیت الله میلانی، ج۶، صص۳۴ و ۳۵.

۲- مقتل الحسین، صص ۲۱۶ و ۲۱۷ ـ اعیان الشیعهٔ، ج ۱، ص ۶۰۱.

۳- همان.

ص: ۱۶۹

جمعی از سربازان عمربن سعد با دیدن این حالت، متحوّل شدند و حدود ۳۲ تن به امام (علیه السلام) پیوستند. (۱) .

اعمال شب عاشورا

۱ـ احیا در شب عاشورا

پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) دربـاره عظمت و اهمّیت عرفـانی شب عـاشورا فرمود:«مَنْ أَحْيا لَيْلَةَ عاشُوراء فَكَأَنَّما عَبَدَ الله عِبادَةَ جَمِيعِ الْمَلائِكَة وَ أَجْرُ الْعامِلِ فِيها كَأَجْرِ سَبْعِينَ سَنَة». (۲) .«کسی که شب عاشورا احیا بگیرد، گویی به اندازه عبادت تمام فرشتگان عبادت کرده است و پاداش عبادت در آن شب، به اندازه پاداش هفتاد سال عبادت است.»

۲ـ نماز عملیات عرفانی و دعا

ابن عباس گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: در شب عاشورا چهار رکعت نماز با کیفیت خاصّ

۱- قمقام، ج۱، ص۳۸۶. شـام وداع در آسـتانه شـام عـاشورا بود که سـپاه کفر کیش حمله ناگهـانی خود را به سوی خیـام امام علیه السـلام آغاز کردند، چنان که در فصل قمر بنی هاشم یادآوری شد، عباس به امر امام علیه السـلام در برابر دشـمن یک تنه ایسـتاد و پیشـنهاد آن حضرت را به آنان ابلاغ کرد که در آن آمده بود: جنگ به فردا موکول شود تا ما امشب را به عبادت و دعا بگذرانیم و این چنین شـد. یکی از واقعه نگاران می نویسـد: آن شب در خیمه گاه تاریـخ سازان عاشورا از ذکر و دعا و غوغا بود: «بانَ الحسـین وأصـحابه تلك اللّيلـة وَلَهُم دَوِیّ كَدَوِيُّ النّحل مابين راكع وساجد وقائم وقاعد»، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴. او می افزاید: در پرتو این حالت معنوی و حلقه های ذکر بود که جمعی از یاران عمرسـعد، هـدایت یافتنـد و ۳۲ تن از آنان به سـپاه امام علیه السلام ملحق گشتند: «فعبر إليهم فی تلك اللّيلة من عسكر عمر بن سعد إثنان و ثلاثون رجلًا»، بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹۴.

۲- بحارالأنوار، ج۹۵، ص۳۳۶.

ص: ۱۷۰

خوانده شود و پس از نماز دعای ویژه ای مورد توجّه آن حضرت بوده است.از نمازهایی که در شب عاشوار مورد توجّه پیامبر بود، عبارت است از: چهار رکعت که در هر رکعت پس از حمد پنجاه بار سوره «قُل هو الله أحد» خوانده می شود و پس از نماز ذکر صلوات بسیار بر محمّد و آل محمّد مورد تأکید است و نیز لعن و نفرین بر مخالفان آل محمّد (علیهم السلام) و دعایی خاصّ نیز در کتاب بحار آمده است.بنابراین، احیا و انجام نماز و پرداختن به دعا در شب عاشورا توسط یاران امام حسین (علیه السلام) در راستای دستورات فوق بوده است. (۱) .

۳ـ حضور در کربلا

امام صادق (علیه السلام) فرمود:«مَنْ بَاتَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ (علیه السلام) لَیْلَهَٔ عَاشُورَاءَ لَقِیَ اللَّهَ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ مُلَطَّخاً بِدَمِهِ کَأَنَّمَا قُتِلَ مَعَهُ فِی عَرْصَهِٔ کَرْبَلاء». (۲) .«کسی که شب عاشورا را در کنار قبر حسین (علیه السلام) تا صبحدم بیتوته کند، مانند کسی است که در کربلا همراه امام (علیه السلام) با دشمنان جنگیده است.»ابن اثیر در الکامل می نویسد:«فَلَمّا أَمْسَوا قامُوا اللَّیلَ کُلَّهُ یُصَلُّونَ وَ یَسْتَغْفِرُون وَ یَتَضَرَّعُونَ وَ یَدْعُونَ». (۳) «هنگامی که شب فرا رسید، همه به نماز، استغفار، تضرع و دعا در پیشگاه خدا پرداختند».بلاذری در انساب الأشراف نیز می نویسد: وقتی شب فرا رسید حسین و یارانش،

۱- بحارالأنوار، ج۹۵، ص ۳۳۸، باب ۸، الأعمال المتعلقهٔ بلیلهٔ عاشورا ؛ وسائل الشیعه، ج۸، ص۱۸۲، باب استحباب صلاهٔ أول المحرم و... عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه وآله: «تُصَلِّی لَیْلَهَٔ عَاشُورَاءَ أَرْبَعَ رَکَعَات فِی کُلِّ رَکْعَهٔ الْحَمْدَ مَرَّهًٔ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ خَمْسِینَ مَرَّهًٔ فَإِذَا سَلَّمْتَ مِنَ الرَّابِعَهِٔ فَأَکْثِرْ ذِکْرَ اللَّهِ تَعَالَی وَ الصَّلاهَٔ عَلَی رَسُولِهِ وَ اللَّعْنَ لِأَعْدَائِهِمْ مَا اسْتَطَعْتَ.».

۲- وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۴۷۷.

۳- الکامل، ج ۴، ص ۵۹.

ص: ۱۷۱

همگی به نماز، تسبیح، تهلیل، استغفار و دعا پرداختند؛«وَلَمّا جَنَّ اللَّیلُ عَلَی الحُسَیْنِ (علیه السلام) وأصْحابِهِ قاموا اللَّیلَ کُلَّهُ یُصَلّوُنَ وَیُسَبِّحُونَ وَیَسْتَغْفِرُونَ وَیَدْعُونَ وَیَتَضَرَّعُون». (۱) .شب عاشورا، شب یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) در صفین را تداعی می کرد؛ شبی که علی (علیه السلام) به دلیر مردان همراه خود توصیه کرد:«اَلا اِنّکُمْ مُلاقُوا الْعَدُوّ إنْ شاءَ الله، فَأَطِیلُوا اللَّیْلَةَ الْقِیَامَ وَ أَکْثِرُوا تِلاوَةَ الْقُرْآنِ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْرَ»؛ (۲) .«هان! بدانید، به زودی با دشمن درگیر خواهید شد. پس امشب را بیشتر به نماز و تلاوت قرآن مشغول شوید و از خداوند صبر و نصرت بخواهید.»

عباس در اندیشه آینده

زهیربن قین شب عاشورا عباس بن علی (علیه السلام) را گریان دید، راز آن را جویا شد. عباس پاسخ داد: به حال اهل بیت حسین (علیه السلام) در شب آینده می اندیشم و می گریم. (۳) .آن شب امام حسین (علیه السلام) نیز با خنجر، خارهای حوالیِ خیمه را بریدند و به کناری انداختند. وقتی سبب را پرسیدند، فرمود: فردا دختران من از روی همین خارها عبور خواهند کرد.امام (علیه السلام) شب عاشورا در جمع یاران خود این چنین خطبه خواندند:«با بهترین وجه به ستایش و ثنای خدا می پردازم و در همه حال، از خوشی و تلخکامی، خدا را شکر و سپاس می گویم. خدایا! تو را حمد می گویم که ما را به «نبوّت» پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و بینا

۱- انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- پرورش روح، ج ۲، ص ۳۸۱ مبحث حماسه عاشورا.

۳- سخنان امام حسین از مدینه تا کربلا ـ فصل ابوالفضل.

ص: ۱۷۲

ساختی و به ما گوش ها، چشم ها و دل ها (راه های درک حقایق) ارزانی داشتی و مارا در شمار مشرکان قرار ندادی.اما بعد؛ من اصحابی برتر و اهل بیتی نیکوکارتر و عامل تر به قانونِ صله رحم، از اصحاب و اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند همه شما را جزای خیر عنایت کند! (و افزودند) جدّم پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) مرا خبر داده، از آینده ام که به طرف عراق حرکت خواهم کرد و در سرزمینی به نام «عمورا ـ کربلا» (۱) فرود خواهم آمد و در همان جا به شهادت خواهیم رسید و آن وعده نزدیک است. آگاه باشید! که من از فردا خبر دارم و به شما اذن رفتن از این سرزمین را می دهم. پس برخیزید و بروید و از ناحیه من آزادید. از پوشش تاریکی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و از این سرزمین بروید و خدا همه شما را بهترین جزا عنایت کند! پس به سوی آبادی ها و شهرهای خود متفرّق گردید. این قوم فقط مرا می جویند. هنگامی که به من دست (یابند) با کس دیگر کاری ندارند». (۲) و (۳) .امام سجاد (علیه السلام) می گوید: من از شکاف خیمه ام، سخنان پدرم را در جمع اصحاب می شنیدم، سکوت باشکوهی بود.امام پس از سخنانی چند، با ابراز احساسات خالصانه یاران با وفا مواجه شد، لذا لب به سخن گشوده، فرمودند: «شما را بشارت دهم به جنت دنیوی. به خدا سوگند! ما به قدری که خدا می داند مکث و درنگ می کنیم تا آن قائم ما ظهور کند، او از دشمنان ما انتقام می گیرد و من و شما مشاهده می کنیم آنان را در زنجیرها و زندانها و انواع کیفرها...»

۱- نک: کتاب قادتنا «آیت الله میلانی» ج ۶، ص ۹۸.

۲- مقتل الحسین، ص ۲۱۳.

۳- أثنی علی الله أحسن الثناء و أحمده علی السرّاء و الضرّاء أللّهم إنّی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنّبوة و علّمتنا القرآن و فقّهتنا فی الدین و جعلت لنا أسماعاً و أبصاراً و أفئدة فاجعلنا من الشاکرین أما بعد فإنی لا أعلم أصحابا أوفی و لا خیراً من أصحابی و لا أهل بیت أبرّ و لا ـ أوصل من أهل بیتی فجزاکم الله عنّی خیراً. بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۹۲ ؛ الإرشاد، ج۲، ص۹۱. «...وَ إنّی قد أذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حلّ لیس علیکم منّی ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتّخذوه جَمَلًا و لیأخذ کل رجل بید رجل من أهل بیتی و تفرّقوا فی سوادکم و مدائنکم فإنّ القوم إنّما یطلبوننی و لو قد أصابونی للهوا عن طلب غیری» المناقب، ج۴، ص۹۸. «...ثُمَّ نَظَرَ إِلی بَنی عَقیل وَ قالَ: حَسْبُکُمْ مِنَ القَتْلِ بِصاحِبِکُمْ مُسْلِم، إِذْهَبُوا فَقَدْ أَذِنْتُ لَکُمْ». کتاب لهوف.

ص: ۱۷۳

تحلیلی از مسأله حل بیعت

در مسأله حلّ بیعت اختلاف چندانی به چشم نمی خورد و اختلاف در جدایی تعدادی از یاران از امام (علیه السلام) در شب عاشوراست که سه نظریه عمده به چشم می خورد:۱ ـ در شب عاشورا جمعی از یاران از امام جدا شده، دست از یاری اش برداشتند.۲ ـ هیچ کس از یاران امام از آن حضرت جدا نشدند.۳ ـ جمعی از یاران از امام جدا شدند، ولی نه در شب عاشورا؛ بلکه در میان راه.در تحلیل حلّ بیعت، بهتر است ابتدا به تعداد شهدای کربلا اشاره کنیم و سپس به بیان دیدگاه و در آخر به اظهار نظر نهایی بپردازیم. (۱) .

تعداد یاران امام حسین و شهدای کربلا

آیا در شب عاشورا، کسی از یاریِ امام حسین دست برداشت؟

در مورد تعداد یاران امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا اختلاف است؛ چنان که در باب جدایی و عدم جدایی یاران در شب عاشورا اختلاف به چشم می خورد.علامه مجلسی(رحمه الله) این مسأله رایادآور می شودکه: محفل و انس عرفانیِ یاران امام (علیه السلام)درشب عاشورا، موجب بیداری ۳۲ تن از سپاهیان عمرسعد و پیوستن آنان به امام شد. (۲) .فرهاد میرزا در قمقام می نویسد: امام حسین (علیه السلام) با ۱۸ تن از اهل بیت و ۶۰ تن از انصار، به کربلا وارد شد. (۳) همچنین سیّد بن طاووس در لهوف با نقل حدیثی از

۱- روزنامه ها در صبح روز ۱۱ بهمن سال ۵۷ ساعتها پیش از حرکت امام خمینیقدس سره از پاریس به ایران، نوشتند ایشان به یاران خود فرمود: من بیعت خود را از شما برمی دارم جان خود را به خطر نیفکنید ما به سوی کار بزرگی می رویم نقل از برنامه سلام صبح بخیر تلویزیون شبکه اول، ۱۱/۱۱/۷۹ اخبار بامدادی ساعت هفت صبح. تردیدی نیست که گفتار امام خمینیقدس سره جمله درس هایی است که از عاشورا به یادگار دارد.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

۳- قمقام، ج ۱، ص ۳۳۵.

ص: ۱۷۴

امام باقر (علیه السلام) بر این نکته پای می فشارد که تعداد یاران امام (علیه السلام) ۴۵ سواره و ۱۰۰ نفر پیاده بوده اند. او به جدا شدن کسی از سپاه امام (علیه السلام) اشاره ای نمی کند. (۱) .ابن قتیبه، مورّخ نامی (۲۷۰هـ) می نویسد: «جمعی در شب عاشورا از یاری امام حسین (علیه السلام) دست برداشتند و تنها سیصد نفر باقی ماند». (۲) .البته برخی از مورّخان نوشته اند: «همه رفتند و تنها چهل تن پیاده و سی و دوتن سواره باقی ماندند».مسعودی در مروج الذهب آورده است: یاران امام حدود پانصد نفر بودند که هشتاد وهفت نفر ازآنان به شهادت رسیدند (۳) ولی توضیح نمی دهدکه افراد دیگر(غیر از شهیدان) چه زمانی و چگونه از امام جدا شدند. همین نویسنده در اثبات الوصیه، مبحث امام حسین (علیه السلام)، یاران امام (علیه السلام) را شصت و یک تن دانسته، می گوید همه آنان شهید شدند. (۴) .در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام)، در ذیل آیه ۳۴ سوره مبارکه بقره، آمده است: «جمعی از اصحاب امام در آن شب از آن حضرت جدا شدند».مرحوم سپهر نیز همین عبارت را در کتاب ناسخ التواریخ ترجمه کرده است، ولی بسیاری از مورّخان نامور و سیره نویسان، بر این مسأله تأکید دارند که: «حل بیعت و اذن جدایی از امام، مورد استقبال یاران قرار نگرفت»، (۵) و حتی مسلم بن عوسجه گفته است که: «وَ بِما نَعْتَذِرُ إِلَی الله فی أداءِ حَقِّکَ؟»؛ «اگر از تو جدا شویم، در باب ادای حق تو، در پیشگاه خدا چه عذری خواهیم داشت؟» و سپس همگان؛ از جمله اهل بیت نیز اظهار وفاداری کردند. (۶) .

۱- لهوف، ص۴۳، چاپ نجف. «فَرُوِیَ عَنْ الْباقِرِ علیه السلام أَنَّهُمْ کانُوا خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعینَ فارِساً وَمِائَةَ راجِل وَ رُوِیَ غَیْرُ ذلِکَ.».

۲- فریشلر، امام حسین و ایران، ص۱۹۴.

۳- مروج الذهب، ج۳، ص۷۱.

۴- مسعودی، اثبات الوصیه، ص۱۶۲.

۵- طبری، ج ۲، ص ۳۱۸ ؛ ارشاد، ص ۲۳۱ ؛ ابن کثیر، بدایه، ج ۸، ص ۱۷۷ ؛ تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۳۱ ؛ اعلام الهدی، ص ۲۳۵ ؛ روضة الواعظین، ص ۱۸۳ ؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۷، ۵۷ ؛ لهوف ص ۴۰.

۶- وقایع الأیام، صص ۳۳۶ و ۳۳۲.

ص: ۱۷۵

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: «در شب عاشورا پدرم همراهان و یاوران خود را یکجا جمع کردند و فرمودند:«یا أهْلِی وَ شِیعَتِی اِتَّخِذُوا هـذا اللّیـل جَمَلاـ لَکُمْ فأنْجُوا بِأنْفُسِکُمْ، فَلَیْسَ یَطْلِبُونَ غَیْرِی، وَ أنْتُمْ فی حِلٍّ وَ سَعَهٔ مِنْ بَیْعَتِی وَ عَهْدِی الَّذی عَاهَدْتُمُونی عَلَیْهِ.«ای پیروان من، تاریکی شب را به سان شتری راهوار پندارید و خود را نجات دهید؛ زیرا آنان کسی را غیر از من طالب نیستند و شما از بیعت و پیمانی که با من بسته اید آزادید.»آنگاه که یاران، سخن امام را شنیدند، همگی به یک زبان گفتند: «مولای ما! سوگند به خدا هرگز دست از دامن تو برنمی داریم!» (۱) .بلاذری می نویسد: «شب عاشورا کسی از امام جدا نشد، تنها در شب هفتم، سه شب قبل از شام عاشورا، هنگامی که موقعیّت صحنه روشن شد «فراس جعده» از همراهی امام منصرف شد و امام (علیه السلام) هم به او اجازه رفتن داد. این مسأله هنگامی بود که پانصد سوار میان امام و شریعه فرات، فاصله انداخته، او را در محاصره بی آبی قرار داده بودند». (۲) .

دیدگاه ها

آنچه از تاریخ به دست می آید، آن است که دنیا پرستان با امام (علیه السلام) همراهی نداشتند و اگر ایامی را همراه آن حضرت سپری کردند، در هنگام مخمصه و حساس، آن حضرت را تنها گذاشتند و اختلاف در مکان و زمان این جدایی است که بعضی گفته اند پس از ملاقات سپاه امام با سپاه حر در میانِ راه بوده و بعضی بر این باورند که این جدایی، هنگام رسیدن خبر شهادت مسلم به امام (علیه السلام) در میان راه، منزل زباله، و یا شب عاشور بوده است. به نظر می رسد شب عاشورا این مسأله رخ نداده است.آری؛ آنگاه که امام (علیه السلام) از مکه عازم کوفه بودند، در میان راه، پیش از برخورد با

۱- خیابانی، وقایع الأیام، صص ۳۳۲ ـ ۳۳۶.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ج۲، ص ۱۹۰.

ص: ۱۷۶

سپاه حرّ، در خطبه ای به یاران فرمودند:«أَیُّهَا النّاسُ قَدْ أتانا خَبَرٌ فَظِیع، قُتِلَ مُسْلِم بْن عقیل وَ هانی بْن عُروهٔ و عبدالله بن یَقْطُر، وَ قَدْ خَذَلَنا شِیعَتُنا، فَمَنْ أحَبّ مِنْکُم الإنْصِرافَ فَلْیَنْصَرِفْ فی غَیْرِ حَرَج، لیس عَلَیه مِنّا ذِمام. فَتَفَرَّقَ النّاسُ عَنهُ، وَ اَخَذُوا یَمِیناً وَ شِمالاً حَتّی بَقِیَ فِی أصْحابِهِ الَّذِین جاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِینَهِٔ وَ نَفَر یَسِیر مِمَّنِ انْضَمُّوا إلَیهِ». (۱) .پس از خطبه امام، همه رفتند، جز کسانی که از مدینه همراه امام آمده بودند و چندتن از دیگران، که در راه به امام پیوسته بودند.ابن اثیر می گوید: «وقتی خبر شهادت مسلم و برادر رضاعی امام (علیه السلام) به ایشان ابلاغ شد، امام (علیه السلام) خطبه ای خواندند و به همگان خطاب کردند و فرمودند: «قَدْ خَذَلَنا شِیعَتُنا...».پس از سخنان امام، اصحاب از چپ و راست متفرّق شدند و تنها یارانی که از مکه با امام بودند، ماندند. (۲) .مقتل نویسان معتبر؛ از جمله سید بن طاووس می نویسد: «هنگامی که خبر شهادت مسلم به امام رسید و مطلب برای همراهان امام بازگو شد، همراهان طماع و اهل تردید، راه خود را از امام جدا کردند و تنها اهل بیت و شایستگان از اصحاب او ماندند.» (۳) .برخی از مورّخان نوشته اند که امام (علیه السلام) به برادرش ـ عون ـ دستور دادند: «به هرکس که جدا می شود، پنج دینار به عنوان خرجی راه بپردازد». (۴) .طبری (۵) می نویسد: امام در منزلگاه بیضه، در جمع یاران و سپاه حرّ، خطبه ای ایراد

۱- ارشاد، مفید، ص ۲۲۳.

۲- الکامل، ج۴، ص۴۳.

۳- لهوف، ص۳۲، چاپ نجف. «... حَتّی بَلَغَ «زُبالَهَ» فَأَتاهُ فیها خَبَرُ قَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقیل، فَعَرَفَ بِذلِکَ جَماعَهٌٔ مِمَّنْ تَبِعَهُ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الأَطْماعِ وَالإِرْتِیابِ، وَبَقِیَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِیارُ الأَصْحابِ.».

۴- امام حسین و ایران، ص ۱۹۴، معالی السبطین، ص۲۰۷.

۵- طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۴.

ص: ۱۷۷

کرد و در پایـان آن فرمود:«فَلَکَمْ فِیَّ اُسْوَةٌ، وَ انْ لَمْ تَفْعَلوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَکُمْ وَخَلَعْتُمْ بَیْعَتِی مِنْ أعْناقِکُمْ فَلَعَمْرِی مَا هیَ لَکُمْ بُنکْر، لَقَدْ فَعَلْتُموها بِأبی وَأخِی وابْنِ عَمّی مُسْلِم».«من اسوه شمایم و اگر مانند من عمل نکنید و عهد پیمانتان را نادیده بگیرید و بیعتم بشکنید، به جـان خودم سوگنـد که این در نظر شـما امر ناپسـندی نیست؛ زیرا شـما بـا به پـدر، برادر و پسـر عمویم مسـلم چنین معـامله ای را کردیـد.»این مطـالب نشـان می دهـد که بیوفایـانی در کنـار امام بودنـد و از او جـدا شدنـد؛ زیرا کلام امام در جمع عشاق، در شـب عـاشورا، حکـایت از آن دارد که یـاران امـام یـک دست و همگـان مورد اعتمـاد آن حضـرت بوده انـد. میان این دو سـخن، تفاوت فاحشـی است و از آن به دست می آیـد که افرادی قبل از شب عاشورا از امام (علیه السـلام) جـدا شدند.حدیث معروفی از حضـرت سکینه (علیها السـلام) نقل شـده که می گویـد:«در شب عاشورا آنگاه که پـدرم به یاران گفتنـد: «در این لحظه هـدفی جز قتل من و کسانی که به همراه من جهاد می کننـد، ندارنـد» (۱) پـدرم سر به پـایین گرفت و آنان ده نفر، ده نفر و گاهی بیست نفر، بیست نفر رفتند.» (۲) .از میان معاصـرین نیز علاّمه تستری صاحب «قاموس الرجال» (۳) در شـرح حال زهیربن قین می نویسد: «... إنَّهُ قالَ (علیه السـلام) فِی مَساءِ التّاسِع: هـذا الَّلیلُ قَدْ غَشِیَکُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلاً»، کِنایَةٌ عَن أَنَّه (علیه السـلام) رَفَعَ الْبَیْعَةَ عَنْهُمْ فَیَذْهَبُوا حَیثُ شاءُوا. وی در ادامه همین کلام می نویسـد: «زهیر برخاست و گفت: دوست دارم در راه تو هزاران بار کشـته شوم» اگر کسـی از امام جـدا شده بود، مورد اشـاره قرار می گرفت.حقیقت امر همـان است که، امـام (علیه السـلام) در میـان راه واقعیت را با آنان در میان گذاشـتند و بعضی از آنها، از امام جدا شدند.

۱- «الآن لَیْسَ لَهُمْ مَقْصدٌ إلاّ قَتْلی وَقَتْل مَنْ یُجاهِدُ بَیْنَ یَدَیّ...».

۲- وقایع الأیام، ص۳۲۴.

۳- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۸۷، باب الزاء.

ص: ۱۷۸

هرچند که امام در شب عاشورا نیز مسأله انصراف را بزرگوارانه پیش کشیدند، لیکن کسی در این مرحله، از امام جدا نگشت.مؤید این نظر حداقل، نکات ذیل است:۱ ـ نگهبانان عمربن سعد که تمام حوالی آن منطقه را زیرنظر داشتند، درباره برخورد با جداشدگان ازکاروان امام، گزارشی ارائه نداده اند.۲ ـ در تاریخ مشاهده نشده که کسی از جداشدگان، در شرح خاطرات خود گفته باشد من در شب عاشورا از امام جدا شدم.۳ ـ مقتل نویسان مورد اطمینان نیز، مسأله رفتن همراهان در شب عاشورا را نفی کرده اند. (هرچند بعضی در این باره سکوت را برگزیده اند).۴ ـ در سخنان هیچ یک از یاران، که اظهار وفاداری کرده اند، کنایه ای از رفتن دیگران ویا گلایه ای از آنان نیست. بی شک اگر کسی یا جمعی جدا می شد، در اظهار وفاداری یاران منعکس می گردید.۵ ـ مقتل نویسان پیوستن ۳۲ تن از سپاه عمربن سعد به سپاه امام را گزارش گرده اند (۱) بدیهی است اگر کسی از سپاه امام جدا می شد، آن را نیز می نوشتند.۶ ـ امام (علیه السلام) در جمع یاران در شب عاشورا فرمودند: من کسی را با وفاتر و بهتر از اصحابم نمی شناسم و اصحاب کسی را از حیث نیکی و پرداختن به صله رحم، همسنگ اصحاب خود نمی یابم؛«...فَإِنّی لا أَعْلَمُ أَصْحاباً أَوْفی وَ لا ـ خَیْراً مِنْ أَصْحابی وَ لا ـ أَهْلَ بَیْت أَبَرَّ، وَ لا ـ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَیْتی، فَجَزاکُمُ اللّهُ عَنِّی خَیْر الْجَزاء». (۲) .به دنبال این سخن بود که امام (علیه السلام) سخن از حلّ بیعت به میان آورد. و شرح آن پیشتر گذشت و این سخن گواه است بر عدم استحکام حدیث جدایی یاران در شب عاشورا.۷ ـ بلاذری در انساب الأشراف و دیگران؛ از جمله: محدّث قمی، در دو

۱- بحار الأنوار، ج۴۴، ص۴۹۴.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۵۷.

ص: ۱۷۹

اثر معروف خود، (۱) روایات فرار برخی از یاران از کنار امام در شب عاشورا را ذکر نکرده اند.همچنین دکتر محمد ابراهیم آیتی در کتاب «بررسی تاریخ عاشورا» در این مورد، می نویسد: «شیخ مفید، طبری، ابوالفرج و ابن کثیر این خطبه را نقل کرده اند، ولی هیچ نگفته اند که در این هنگام، کسی از اصحاب، از کنار امام، رفته باشد». (۲) .علاّمه مجلسی(رحمه الله) نیز در جلاءالعیون، خطبه فوق را اصل قرار داده، از حدیثی که مفاد آن «برخی رفتند» می باشد، با بی اعتنایی خاص به عنوان «قیل» یاد کرده است.در شب عاشورا، زینب (علیها السلام) با افسردگی ویژه ای رو به امام (علیه السلام) کرده، گفتند: «آیا یاران را آزموده ای تا تو را فردا تحویل دشمن ندهند؟!»علاّمه نراقی در طاقدیس، راجع به «حل بیعت» از سوی امام (علیه السلام) و پاسخ یاران چنین می سراید:گرد آورد آن شهنشاه سترگ جمله اصحاب از خُرد و بزرگازبرادر و زبرادر زادگان هم ز فرزندان ویاران جملگانگفت با ایشان که ای آزادگان ای همه از طینت ما زادگانای همه از خاک علّیین پاک ای همه در خاک مهر تابناکبیعت خود از شما برداشتم من شما را با شما بگذاشتماین شب تار است و دشت بیکران راه ها پیدا به اطراف جهاندشمنان در خواب ظلمت پرده دار راه های روشن اندر هرکناربا من اینان را سرکار است و بس چون که من هستم نجویند هیچ کسبهر من این آسیا در گردش است بهر من این سیل اندر جنبش استچونکه جانبازان میدان وفا این شنیدند از شه ملک صفاجمله یکبار آمدند اندر خروش لجه دریای عشق آمد به جوش

۱- منتهی الآمال و نفس المهموم.

۲- بررسی تاریخ عاشورا، مجلس چهارم، ص ۶۹.

ص: ۱۸۰

جمله گفتند ای خلیفه کردگار ای جمال حق ز رویت آشکارجسم خوش باشد فدای جان شود از برای جان خود قربان شود (۱) .

دلداری خواهر

ابن اثیر می نویسد: در شب عاشورا هنگامی که امام (علیه السلام) مشغول تیزکردن شمشیر بودند، این چنین زمزمه می کردند:یا دَهْرُ أفٍّ لَکَ مِن خَلیلِ کَمْ لَکَ بِالْإشْراقِ وَالاْصیلِمِنْ طالِب وَ صاحِب قَتیلِ وَالدَّهْرُ لا یَقْنَعُ بِالْبَدیلِوَکُلُّ حَیٍّ فَإلی سبیلِ ما أَقْرَبُ الْوَعْدُ إلَی الرَّحیلِ!راوی می گوید: زینب (علیها السلام) با شنیدن این اشعار، اختیار از دست داد و به سوی حسین حرکت کرد و فریاد برآورد:«واثَکْلاهُ! لَیْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنی الحَیاهَ، أَلْیَومَ ماتَتْ أُمّی فاطِمَهُ، وَأَبی عَلیٌّ، وَ أَخی الحَسَنُ، یا خَلیفَهَ الماضینَ وَ ثِمالَ الباقینَ».امام (علیه السلام) بدو نگریست و فرمودند:«یا أُخْتاه! لا یَذْهَبَنَّ بِحِلْمَکَ الشَّیْطانُ». (۲) .سخنانی میان امام حسین (علیه السلام) و خواهرش رد و بدل شد. زینب (علیها السلام) با شنیدن کلام امام حسین (علیه السلام) که فرمود:«لَوْ تُرِکَ القَطا لَیْلًا لَنامَ»؛«اگر پرنده قطا را به حال خود وامی گذاشتند می خوابید.» (۳) .

۱- طاقدیس، ص۴۲۲.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳- ضرب المَثل معروفی است میان عرب.

ص: ۱۸۱

آنچنـان بی تاب شـد که برزمین افتاد. امام (علیه السـلام) برخاسـته، روی خواهر خود زینب آب پاشـیدند و او را به هوش آوردنـد و فرمودند: «(خواهرم!) همه ساکنان زمین می میرند و همه اهل آسمان از بین می روند و همه چیز فانی می شود، جز پروردگار متعال، پدرم، مادرم، برادرم که بهتر از من بودند، از دنیا رفتند و پیامبر اسوه من و تمام آنان است.» (۱).

آنان که مال دیگران بر ذمه دارند از لشکر من جدا شوند

امام (علیه السـلام) و یارانش، چون آب در خیمه ها نایاب شد، نماز صـبح عاشورا را با تیمّم و به جماعت برگزار کردند. (۲) و پس از نماز، حضـرت خطبه ای کوتاه فرمودنـد:«أشْـهَدُ أنَّهُ قَدْ أذِنَ فِی قِتَالِکُمْ فَاتَّقُوا اللهَ وَ اصْبِرُوا» (۳) .سـپس صفوف یاران خود را برای جهاد در راه خدا مرتّب کرد (۴) و دسـتور داد منادی در میان یاران نـدا دهد و به آنان بگوید: «هرکس مال دیگران را بر ذمه دارد، از لشکر من جدا شود». (۵) .

خاطره صفین در کربلا

اشاره

عصـر روز دوّمِ محرم الحرام، کاروان عاشورا، به سـرزمین کربلا قدم نهاد. امام (علیه السلام) با دیده ملکوتی و حقیقت آشنای خود، به آینده کاروان و کربلا نظری افکند و فرمود:«این جا، جایگاه گرفتاری ها و مشکلات است. این جا سواره ها، زمین گیر خواهند

۱- «... وَاعْلَمِی أَنَّ أَهلَ الأَرْضِ یَمُوتُونَ، وَأَهْلَ السَّماءِ لایَبْقُونَ، وَأَنَّ کُلّ شَیء هالِکٌ إلاّ وَجْهَهُ، أَبِی خَیْرٌ مِنِّی وَاُمِّی خَیْرٌ مِنِّیوَأَخی خَیْرٌ مِنِّیوَلِیَ وَلَهُمْوَلِکُلّ مُسلِم بِرَسُولِ اللهِ اُسْوَةٌ» الإرشاد، ج۲، ص۹۳ والکامل، ج۴،ص۵۹.

۲- معالی السبطین، ج۱، ص۳۶۱.

۳- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۷.

۴- منتهی الآمال، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۵- احقاق الحق، علامه شوشتری، ج۱۱، ص۴۳۷.

ص: ۱۸۲

شـد. این جـا محـلّ بارانـداز مـا است، قتلگاه مردان ما و محل ریختن خون های ما است.» (۱) .امّ کلثوم (علیهـا السـلام) ـ خواهر امام حسـین (علیـه السـلام) ـ گفـت: زمیـن خوفنـاکی اسـت. دلـم در اضـطراب اسـت! امـام بـه او نگریست و خـاطره ای را اینگـونه بیـان کرد:«هنگـامی که در رکـاب پـدرم به صـفّین می رفتیم، در راه (همین جـا) بار انـداز کردیم. پـدرم که در کنار برادرم ـ حسن (علیه السلام) ـ قرار داشت، اندکی به خواب رفت، سپس بیدار شد؛ ولی می گریست! برادرم راز گریه ایشان را جویا شد. پدرم پاسخ داد: در خواب دیدم که این صحرا، دریایی از خون است و حسین من در میان آن دست وپا می زند، ولی کسی به فریاد او نمی رسد! در این هنگـام، پـدرم به من نگـاه کرده، گفت: «کَیْفَ تَکُونُ یَا أبا عَبْـدِالله إذا وَقَعَتْ هیهُنا الْواقِعَـةُ؟»؛ «چه خواهی کرد ای اباعبـدالله! در صورت وقوع آن واقعه؟» گفتم: «صبر می کنم».

نفرین امام

پیش از آغاز نبرد، آنگاه که سپاه عمربن سـعد مهیّای جنگ شدند، امام (علیه السـلام) بریر بن خضـیر را برای نصـیحت دشمنان، به جانب آنان فرستاد، ولی آنان گوش به موعظه ها و تـذکّرات وی ندادنـد. بعد از او خود امام، سوار بر ناقه و به قولی، سوار بر اسـب خود شد و در مقابل لشکر دشـمن حضور یافت. خطبه ای خواند و آنان را نصیحت کرد، رهنمود داد، و سرزنش نمود و (آنگاه که آنان را غرق در غفلت یافت) فرمود:«ای بردگان امّت، ای جمعیت ویژه (تافته جـدا بافته)، ای پاره کنندگان قرآن، ای تحریف گران حقیقت، ای بقایای گناهان، ای باد دهن شـیطان، ای نابود کننـدگان سنّت ها، آیا این قوم (یزیـد و یارانش) را کمک و حمایت می کنید و ما را تنها می گذارید؟«این آدم بدکاره، پسر بدکار مخیّرم کرد میان مرگ و ذلّت و البته زیر بار ننگ و

۱- «هَـذا مَوْضِعُ کَرْب وَ بَلاء، هیهُنـا مَنـاخُ رِکابِنا، وَ مَحَطُّ رِحالِنا، وَ مَقْتَلُ رِجالِنا، وَ مَسْفَکُ دِمائِنا» علامه شوشتری ـ مواعظ، مجلس سوم، ص ۵۸.

ص: ۱۸۳

ذلّت رفتن از ما به دور است؛ زیرا خدا، رسول، مؤمنان و دامن های آزاده و پاک زادگان، رفتن زیر بار ننگ و ذلّت را از ما نمی پذیرند.» (۱) .و در پایان همین خطبه، امام آنان را در سه جمله نفرین کرد:۱ ـ خدایا! باران رحمت را از آنان دریغ دار ۲ ـ قحط سالی دوران یوسف را بر آنان تحمیل کن! ۳ ـ غلام ثقیف (حجّاج بن یوسف ثقفی) را بر آنان مسلّط گردان (۲) و سپس امام از آنان فاصله گرفت و وقتی به خیمه بازگشت، عمر بن سعد با انداختن تیری به سوی خیام، فرمان جنگ را عملا صادر کرد.

آغاز جنگ و شهدای گروه اول

صبح عاشورا عمر بن سعد در کنار پرچمدار سپاه خود قرار گرفت، تیری به کمان گذاشت و لشکر امام حسین (علیه السلام) را نشانه رفت و گفت: «ای مردم! گواه باشید، اوّل کسی که تیر به لشکر حسین انداخت من بودم!».آنگاه لشکرش به پیروی از وی، یاران اباعبدالله (علیه السلام) را تیرباران کردند که به قول سید بن طاووس (رحمه الله) تیر مانند باران بر سر یاران آن امام (علیه السلام) می ریخت. حضرت در آن حال رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «مهیّا شوید و برخیزید به سوی مرگی که چاره ای نیست خداوند در این مقاتله شما را مورد رحمت خود قرار دهد!»در گزارشی آمده است جمعی از یاران امام حسین (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند که مرحوم محدّث قمی نام آنان را بدین ترتیب آورده است:۱ ـ نعیم بن عجلان ۲ ـ حمران بن کعب ۳ ـ حنظلهٔ بن عمرو شیبانی ۴ ـ قاسط بن زهیر ۵ ـ مقسط ۶ ـ کنانهٔ بن عتیق ۷ ـ عمرو بن مشیعهٔ تمیمی ۸ ـ ضرغامهٔ بن مالک تغلبی

۱- «فَسُحْقاً لَکُمْ یا عَبیدَ الْاُمَّهِ، وَ شُذّاذَ الاَحْزابِ، وَ نَبَذَهَ الْکِتابِ، وَ مُحَرِّفی الْکَلِمِ، وَ عُصْبَهَ الْاثام، وَ نَفَثَهَ الشَّیْطانِ، وَمُطْفِیَ السُّنَنِ، أ هؤُلاْءِ تَعْضُدُونَ وَ عَنّا تَتَخاذَلُونَ؟ أَلا إنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ: بَیْنَ السِّلَّهِ وَالذِّلَّهِ، وَهَیْهاتَ مِنَّا الذِّلَّه، یَأْبَی اللهُ ذلِکَ لَنا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طابَتْ وَ حُجُورٌ وَطَهُرَتْ....».

۲- «اَللّهُمَّ اَحْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّماءِ، وَ ابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنینَ کَسِنی یُوسُفَ، وَسَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلامَ ثَقیف فَیَسُومَهُمْ کَأْساً مُصَبَّرَهً فَإِنَّهُمْ کَذَّبُونا وَخَذَلُونا...» لهوف، ص۴۳.

ص: ۱۸۴

۹ و ۱۰ ـ عامر بن مسلم عبدی و مولای او ۱۱ ـ سالم ۱۲ ـ سیف بن مالک نمری۱۳ ـ عبدالرحمان ارحبی ۱۴ ـ حباب بن عامر التیمی ۱۵ ـ عمرو الجُنْدُعی ۱۶ ـ حلاس بن عمرو ۱۷ ـ نعمان بن عمرو ۱۸ ـ سوّار بن ابی عُمیر فهمی که مجروح گشت و او را اسیر کردند و بعد از مدتی در حالی که در بند و بیمار بود وفات نمود.۱۹ ـ عمّاربن ابی سلامه ۲۰ ـ زاهر بن عمرو ۲۱ ـ جبلّة بن علی الشیبانی ۲۲ و ۲۳ ـ مسعود ابن الحجاج التّیمی و پسرش ۲۴ ـ زهیر بن بشر الخثعمی ۲۵ ـ عمّار بن حسان ۲۶ ـ مسلم بن کثیر ازدی ۲۷ ـ زهیربن سلیم ۲۸ و ۲۹ ـ عبدالله و عبیدالله (پسران زیدبصری) ۳۰ ـ جندب بن حجر کِندی خولانی ۳۱ ـ جنادهٔ بن کعب انصاری ۳۲ ـ عمرو بن جناده ۳۳ ـ سالم بن عمرو ۳۴ ـ قاسم بن حبیب ازدی ۳۵ ـ بکر بن حیّ تیمی ۳۶ ـ جُوین ابن مالک التّیمی ۳۷ ـ امیّهٔ بن سعد الطائی ۳۸ ـ عبدالله بن بشر ۳۹ ـ بشر بن عمرو ۴۰ ـ حجاج بن بدر بصری ۴۱ ـ قعنب بن عمر نمری بصری ۴۲ ـ عاذ بن مجمّع بن عبدالله عائذی و ده نفر از غلامانش به نام های: اسلم بن عمرو ـ قارب بن عبدالله دئلی منجح بن سهم ـ سعدبن حرث ـ نصربن ابی نیزر ـ حرث بن نبهان و چند تن دیگر، که نام آنان مشخص نیست. (۱) .پیش از شروع جنگ، امام (علیه السلام) در برابر سپاه دشمن قرار گرفت و به عنوان اتمام حجت، سخن آغاز کرد ولی آنان سر و صدا راه انداختند تا کسی سخن امام را نشنود. امام (علیه السلام) به آنان فرمود: راز این مسأله که به سخن من گوش نمی دهید در آن است که شکم شما از لقمه حرام پر شده است «فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونِکُمْ مِنَ الحَرامِ»؛ پس از آن کمی آرامش

۱- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۶۴. ابن شهرآشوب نیز نامهای شهدای کربلا را اینگونه آورده است: نعیم بن عجلان، عمران بن کعب بن حارث الأشجعی، حنظلهٔ بن عمرو الشیبانی، قاسط بن زهیر، کنانهٔ بن عتیق، عمرو بن مشیعهٔ، ضرغامهٔ بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک النمیری، عبدالرحمن الأرحبی، مجمع العائذی، حباب بن حارث، عمرو الجندی، الجلاس بن عمرو الراسبی، سواربن أبی حمیر الفهمی، عمار بن أبی سلامهٔ الدالانی، النعمان بن عمرو الراسبی، زاهر بن عمرو مولی ابن الحمق، جبلهٔ بن علی، مسعود بن الحجاج، عبد الله بن عروهٔ الغفاری، زهیر بن بشیر الخثعمی، عمار بن حسان، عبد الله بن عمیر، مسلم بن کثیر، زهیر بن سلیم، عبد الله، عبید الله ابنا زید البصری، عشرهٔ من موالی الحسین علیه السلام، اثنان من موالی أمیر المؤمنین علیه السلام.

ص: ۱۸۵

ایجاد شد و امام (علیه السلام) به سخنان مبسوطی پرداختند. (۱) .حضرت در حالی که فرزندش علی اکبر، وی را همراهی می کرد، لشکر کفر را مخاطب ساخت و گفت:«أَتَطْلُبُونی بِقَتیل؟ ـ أوْ بِمال اسْتَهْلَکْتُهُ؟ أوْ بِقصاص مِنْ جَراحَة جَرَحْتُها؟». (۲) .«آیا کسی از شما را کشتم که خون او را طلب می کنید، اموالی از شما را نابود کرده ام، جراحاتی بر شما وارد ساخته ام؟»کسی جواب نداد، امام «شبث» و «قیس» را صدا زد و فرمود: «مگر شما مرا دعوت نکردید؟» گفتند «خیر...». در این هنگام، ـ طبق نقل بلاذری ـ حرّ بن یزید ریاحی که از جریان دعوت نامه های آنان آگاهی داشت، به طور رسمی به سپاه نور پیوست و در برابر لشکر کفر، به ارشاد و نصیحت پرداخت که ناگهان، عمربن سعد رسماً نبرد را با انداختن تیری به سوی سپاه نور آغاز کرد.

نماز و عاشورا

اشاره

اندیشمند بزرگ اسلامی، سیّد بن طاووس (متوفای سال ۶۶۴) در کتاب معروف خود «اللهوف» می نویسد: «هنگامی که نامه های مردم کوفه در مکّه نزد امام (علیه السلام) جمعشد، آن حضرت در کنار کعبه، بین رکن و مقام، ابتد نماز گزارد و آنگاه پاسخ نامه کوفیان را داد. (۳) .پرسش: چرا امام (علیه السلام)، به نماز اهمیت بسیار می داد؟پاسخ: ابراهیم بن طلحه در پایان سفر کربلا، از امام سجاد (علیه السلام) پرسید: «مَنِ الْغالِب؟»؛ «پیروز این میدان کیست؟»

۱- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

۲- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۱۹۳.

۳- اللهوف، ص۱۶، چاپ مطبعهٔ الحیدریه، نجف. «...فَعِنْدَها قامَ الحُسَیْنُ علیه السلام فَصَلّی رَکْعَتَیْنِ بَیْنَ الرُّکْنِ وَالمَقامِ وَسَأَلَ اللهَ الخِیَرَةَ فی ذلِکَ، ثُمَّ طَلِبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقیل وَأَطْلَعَهُ عَلی الحالِ وَکَتَبَ مَعَهُ جَوابَ کُتُبِهِمْ...».

ص: ۱۸۶

امام (علیه السلام) پاسخ داد: «هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو تا بشناسی پیروز کیست.» (۱) .این مطلب کنایه از این است که نماز اساس اسلام است؛ «اَشْهَدُ أنّکَ قَدْ أقَمْتَ الصَّلاةَ...».

نماز در ظهر عاشورا

در، الکامل ابن اثیر (۲) و تاریخ طبری (۳) آمده است: «در گرماگرم نبرد، ابوثمامه صاعدی (عمرو بن کعب) به امام (علیه السلام) گفت: فدایت شوم، دوست دارم تا آخرین نمازم را به امامت شما به جای آورم».امام (علیه السلام) سر خود را به طرف آسمان گرفته، نگاهی کرد و گفت: «نماز را به یادم آوردی، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکران محسوب بدارد. آری؛ این ساعت، ساعت نماز است، از آنان بخواه که از جنگ دست بردارند تا نماز اقامه کنیم». (۴) .از سوی امام (علیه السلام) «آتش بس موقت» پیشنهاد شد.«حصین بن نمیر» از میان لشکر کفر پاسخ داد: «إنَّها لا تُقْبَل»؛ «نماز شما پذیرفته نیست!» حبیب بن مظاهر، پاسخ داد: «نماز پسر پیامبر پذیرفته نیست ولی نماز شما پذیرفته است؟!». بار دیگر درگیری اوج گرفت. امام لشکر خود را به دو گروه تقسیم کردند؛ گروهی مشغول نبرد شدند و گروهی دیگر به نماز ایستادند و امام (علیه السلام) نماز ظهر و عصر آن روز را به صورت «نماز خوف» خواندند؛ (۵) چنانکه در تاریخ طبری آمده است: امام (علیه السلام)در ظهر عاشورا نماز خوف خواند. (۶) .برخی نوشته اند: فقط امام (علیه السلام) به نماز ایستادند و یاران پروانه وار با ایما و اشاره

۱- مقتل الحسین، ص ۳۵۷. «اِذا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاةِ أذِّنْ وَاَقِمْ، تَعْرِفْ مِنْ الغالِبُ».

۲- ج ۳، ص ۳۹.

۳- ج ۷، ص ۳۴۷.

۴- «ذَکَرْتَ الصَّلاةَ جَعَلَکَ اللهُ مِنَ المُصَلِّینَ الذّاکِرینَ. نَعَمْ، هَذا أوّلُ وَقْتِها، سَلُوهُمْ أنْ یَکُفُّوا عَنّا حَتّی نُصَلِّی».

۵- کامل، ج ۴، ص ۷۱ و انساب الأشراف، ص ۱۹۵.

۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۶.

ص: ۱۸۷

نماز گزاردند.گروهی نیز نوشته اند: چون امام مسافر بود، نماز را شکسته (قصر) به جای آورد و همراهان گمان بردند که امام «نماز خوف» خوانـد. (۱) .علامه شوشتری می نویسد: «امـام (علیه السلام) نماز خوف خوانـد و زهیر بن قین و سعیدبن عبدالله انصاری محافظ ایشان بودند و سیزده چوبه تیر به سعید، اصابت کرد، او مثل «طایر عرشی» پَر درآورد. وقتی نماز پایان یافت، برزمین افتاد و گفت: «أوَفَیْتُ؟» ـ امـام (علیه السلام)فرمـود: «بَلی وَفَیْتَ». (۲) سعید بـا این جمله از امـام (علیه السلام) رضایت طلبیـد و امام (علیه السلام) نه تنها از او اعلام رضایت کرد که فرمود: «أنْتَ اَمامِی فِی الجَنّةِ»؛ «تو در بهشت پیش روی من خواهی بود.»پس از نماز، جنگ سنگین در گرفت، امام (علیه السلام) از فرط تشنگی بانگ برآورد: «اُسْقُونا ماءً»؛ «به ما آب بدهید.»مردی در جواب درخواست امام (علیه السلام) تیری به سوی آن حضرت رها کرد. آن تیر به قسمت زاویه دهان مبارک آن حضرت اصابت کرد و آن قسمت را درید.امام (علیه السلام) در حق وی نفرین کرد، عطش برآن مرد غلبه کرد که از فرط تشنگی خود را به شط فرات انداخت و به هلاکت رسید. (۳) .

۱- نک: علامه حلی، المختلف، ج ۳، ص ۳۴ فصل سوم، طبع جدید. نماز خوف دو رکعت است. در صورتی که نیروهای اسلام در وقت ادای نماز، در عملیات رزمی باشند می توانند «نماز خوف» به جای آورند و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در برخی از غزوه ها از جمله غزوه «ذی قرد». سال ششم هـ تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۴۰۰ و غزوه «ذات الرقاع» در سال چهارم هجری نماز خوف خواند. مُروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- مواعظ، مجلس ششم.

۳- ذخائر العقبی، طبری، ص ۱۴۴. «عن رجل من کلیب قال: صاح الحسین بن علی علیهما السلام اسقونا ماءً فرماه رجل بسهم فشقّ شدقه. فقال: لا ـ أرواک الله، فعطش الرجل إلی أن رمی نفسه فی الفرات حتی مات»، نک: مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۹۳. بعضی از محقّقین بر این عقیده اند که امام حسین علیه السلام هرگز از دشمن درخواست آب نکرده است.

ص: ۱۸۸

پیش از این اشاره شد که نخستین شهید از اهل بیت، عبدالله بن مسلم بن عقیل است و پس از او، دو عمویش جعفر و عبدالرحمان پسران عقیل و بعد از آن دو، عبدالله جعفر و سپس برادرش عون و آنگاه، دیگر اهل بیت؛ همچون عباس بن علی (علیهما السلام). آنگاه علی اکبر (علیه السلام) به سوی میدان رفت و پس از آنکه تشنگی بر وی سخت شد، حضور پدر آمد و تقاضای آب کرد، امام زبان خود را به دهان پسر نهاد و انگشتری خود را در کام او نهاد...علی اکبر آخرین رزمنده ای بود که شهید شد و دیگر جز حضرت سجاد و حضرت محمد باقر (علیهما السلام) باقی نماندند. امام حسین (علیه السلام) علی اصغر، کودک شیرخوارش را به میدان برد تا سیرابش کند که گلوی آن سرباز شیرخوار توسط حرمله دریده شد و بدین وسیله وی نیز به شهادت رسید.پس از شهادت قمر بنی هاشم، عباس، ندای استنصار و کمک خواهی امام (علیه السلام) برای چندمین بار شنیده شد.نوشته اند در این هنگام بود که حضرت سجاد (علیه السلام) عصایی به دست گرفت و برای یاری امام از خیمه بیرون آمد. امام حسین (علیه السلام) به امّ کلثوم (علیها السلام) فرمودند: «فرزندم را از حرکت به سوی دشمن بازدار، تا زمین از نسل آل محمّد (صلی الله علیه وآله) خالی نماند».امام (علیه السلام) اهل و عیال خود را امر به سکوت کردند و از خواهرش زینب پیراهن کهنه ای خواستند. زینب پیراهنی آورد، امام چند جای آن را با شمشیر پاره کردند و شلوار کهنه ای نیز آوردند و آن را زیر لباس های خود پوشیدند. (۱) .بعد از شهادت «علی اصغر» بود که امام دیگر بار بر آن قوم حمله برد و این چنین رجز خواند:اَلمَوْتُ أَوْلی مِنْ رُکُوبِ الْعارِ وَالْعارُ أَوْلی مِنْ دُخُولِ النّارِ» (۲) .«مرگ بهتر از ننگ بیعت با شما است و شکست ظاهری بهتر از ورود در جهنم است.»

۱- مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۷۱.

۲- همان، ص ۲۷۴.

ص: ۱۸۹

شعار امام

امـام (علیه السـلام) در روز عـاشورا، به شـعار و تأثیر آن عنایت داشـتند، و شـعار او عبارت بود از: «یا مُحَمَّد». (۱) .امام صادق (علیه السـلام) می فرماید:«شـعارُ الحُسـینِ، یا مُحَمَّد، وَ شِعارُنا یا مُحَمَّد». (۲) .«شـعار امام حسـین هنگام نبرد، یا محمّد بود و شـعار ما نیز یا محمّد است.».

وداع با امام سجاد و اهل حرم

امام حسـین (علیه السـلام) جهت وداع با فرزندش علی بن الحسین (علیهما السلام)، پسر ارشد و وصیّ خود، که در کربلا مریض بود (و ناتوانی جسـمی و ضعف عمومی داشت)، به خیمه او آمد. زین العابدین (علیه السلام) با کمک عمه گرامی اش از جای برخاست و نشـست و سـخنانی میان او با پدرش به رسم وداع به میان آمد و سرانجام، آن حضرت از پدر اذن جهاد خواست، امام حسین (علیه السلام) فرمود:«لَیْسَ عَلَیْکَ جِهادٌ وَ أَنْتَ الحُجّةُ وَ الإمامُ عَلی شِیعَتی وَ أَنْتَ أَبُو ٱلأَئِمّهٔ...».«شرکت در جهاد، بر شما واجب نیست؛ زیرا تو امام و حجت خدایی. تو پس از من خلیفه و ولیّ بر شـیعیانی و تفسـیر و ترویج حقایق دینی با تو است.»امام (علیه السـلام) وصیت هـا را بـا فرزنـدش در میان نهاد و مواریث انبیا را تسـلیم او نمود (۳) سـپس وداع کرد و از خیمه خارج شـد. راوی گویـد:امام (علیه السـلام) سـری به خیمه های برادران پـدر و عموهای خود زد و آن ها را خالی یافت. پس از آن، سـری به خیمه های فرزنـدان عقیل (بنی عقیل) زد و دید آن خیمه ها نیز خالی

۱– نک: وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۵، موسوعه، ص ۴۹۷.

۲– معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۷.

۳– در برخی از احادیث آمده است که امام وصایای خود را با زینب علیها السلام در میان نهاد ـ به فصل «زینب کبری» مراجعه شود.

ص: ۱۹۰

است و آنگاه به خیمه یاران رفت و همواره می گفت: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللهِ العَلِیّ العَظِیْمْ».امام (علیه السلام) سپس به سوی خیمه های اهل حرم رفت و پس از آن دوباره به خیمه حضرت سجاد (علیه السلام) آمد، در حالی که زینب پرستار ایشان بود: «فَدَخَلَ عَلَیهِ وَ عِنْدَهُ زَینَب تمرّضه» حضرت سجاد (علیه السلام) نشست و پرسید: «پدر! با منافقان چه کردی؟» و امام (علیه السلام)پاسخ داد: «فرزندم! شیطان بر آنان چیره شده است». (۱) .پس پرسید: ای پدر، عمویم عباس کجاست؟ این پرسش، زینب (علیها السلام) را منقلب کرد و منتظر بود که امام چه پاسخی می دهد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: «پسرم! عمویت را کشتند و دو دست وی را در کنار فرات ازتن جدا کردند» (۲) علی بن الحسین (علیهما السلام) گریست و از هوش رفت. (۳) او را به هوش آوردند. پرسش هایش را ادامه داد و امام حسین (علیه السلام) در هر مورد پاسخ می داد: «قَدْ قُتِلَ». در این هنگام امام حسین (علیه السلام) فرمود: «پسرم! در خیمه، جز من و تو از مردان کسی باقی نیست». حضرت سجاد (علیه السلام) باز به شدّت گریست (۴) و سپس گفت: «عمه جان، زینب! عصا و شمشیری بیاور تا در این جهاد شرکت کنم» در این لحظه امام حسین (علیه السلام) ایشان را از این کار نهی کردند. (۵) .می توان گفت سه مسأله موجب گریه امام سجاد (علیه السلام) شد:۱ ـ بی کسی، تنهایی و غربت پدر (مظلومیت حسین (علیه السلام)) ۲ ـ مصیبت وارده بر یاران، به ویژه داغ عباس ۳ ـ نداشتن توان برای شرکت در جهاد و یاری پدر.گروهی از مقتل نویسان نوشته اند: امام در آخرین لحظات وداع با اهل حرم، دستور داد عمود خیمه عباس را کشیدند (شاید امام می خواست با این کار به اهل حرم بفهماند که

۱- «يَا وَلَدِی قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ».

۲- «يَا بُنَيّ إنَّ عَمَّکَ قَدْ قُتِلَ وَ قَطعُوا يَدَيْهِ عَلی شاطِئ الفُراتِ».

۳- «فَبَکی عَلِی بن الحسين بکاءً شديداً حتّی غُشی عَلَيْه».

۴- «فَبَکی عَلِیُّ بْنِ الحُسَيْنِ بُکاءً شديداً».

۵- نک: معالی السبطين، ج ۲، صص ۱۲ ـ ۱۰.

ص: ۱۹۱

خود را برای اسارت آماده کنند). همچنین در آخرین لحظات، امام به عنوان وداع، در کنار خیمه ها ایستاد و بانگ برآورد:«یا سُکَینهٔ، یا فاطِمَهٔ، یا زَینَب، یا اُمُّ کُلثوم، عَلَیکُنَّ مِنّی السَّلام».سکینه (علیها السلام)پرسید:«یا أبَهْ اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْت؟»؛«پدرم! تسلیم مرگ شده ای؟»امام (علیه السلام) پاسخ دادند:«کَیْفَ لا یَسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَ لا مُعِین»؛«چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یاوری ندارد؟»سکینه (علیها السلام) گفت: «پدر جان! پس ما را به مدینه جدّمان بازگردان»؛ (رُدَّنا إلی حَرَم جَدِّنا).امام (علیه السلام) فرمود:«لَوْ تُرِکَ القَطا لَنامَ»؛«اگر مرغ قطا را به حال خود گذارند آرام می گیرد و می خوابد.» (۱).آنگاه امام (علیه السلام)، سکینه را به آغوش کشید و فرمود:لا تَحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً ما دَام مِنِّی الروحُ فِی جُثْمانیفإذا قُتِلْتُ فَأنْتَ أوْلی بِالَّذی تَأتِینَهُ یا خِیْرَةَ النِسْوانِ (۲) .«با اشک حسرت بارِ خود، دلم را آتش مزن و تا زنده ام چنین نکن.

۱- میان عرب ضرب المثل است.

۲- نفس المهموم، فصل عاشورا، ص ۱۸۴.

ص: ۱۹۲

هنگـامی که کشـته شـدم تو نخستین کسـی هستی که بر من اشـک خواهی ریخت، ای بهترین زنان!».امام (علیه السـلام) به اهل خیام توصیه کردند: «چادرها را به سر کنید»؛ «وَتَغَطّینَ بِإزارِکُنَّ». (۱) .و بار دیگر با اهل بیت خود وداع کرده، فرمودند:«إسْتَعِدُّوا لِلْبَلاءِ وَ اعْلَمُوا أنّ اللهَ تعالی حافظکُمْ وَ حامیکُمْ، وَسَیُنَجّیکُمْ مِنْ شَرِّ الأعْداء... فَلا تَشْکُوا، وَ لا تَقُولُوا بِألْسِنَتِکُمْ مَا یَنْقُصُ مِنْ قَدْرِکُمْ». (۲) .«خود را برای رویارویی با مشکلات مهیّا سازید و بدانید که خدا حافظ و یاور شما است و شما را از شرّ دشمنان نگه می دارد. هرگز فریاد گله و شکایت سر ندهید و سخنی را بر زبان نیاورید که از شأن شما کاسته شود.».به خواهرش زینب (علیها السلام) خطاب کرد:«یا اُخْتِی لا تَنْسِینِی فِی نَافِلَةِ اللّیل»؛ (۳) .«خواهرم! در نماز شبت فراموشم نکن.»هنگامی که امام (علیه السلام) عازم میدان شد، احساس کرد که صدای «مَهْلاً مَهْلاً» دخترش به گوش می رسد، از اسب پیاده شد و او را تسلّی داد. او با خود می گفت: «پدرا! آیا بار دیگر به خیمه باز می گردی؟» (۴) .صدوق در «امالی» (۵) آورده است: روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) به شمشیر خود تکیه کرد و با صدایی رسا خطاب به لشکر دشمن گفت: آیا می دانید جدم پیامبرخدا، پدرم علی مرتضی، مادرم فاطمه زهرا و جده ام خدیجه، عموی پدرم حمزه و عمویم جعفر

۱- مواعظ، مجلس دهم، ص ۱۴۳.

۲- نفس المهموم، ص ۲۴۶ و ۲۵۵ ـ مقرم، مقتل الحسین، ص ۲۷۶.

۳- نقدی، زینب کبری.

۴- مواعظ، علامه شوشتری، مجلس دهم، ص ۱۴۰.

۵- امالی، ص ۱۵۹.

ص: ۱۹۳

طیار است؟همگی پاسخ دادند: آری.امام (علیه السلام) افزود: آیا می دانید عمامه ای که بر سر دارم، عمامه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و شمشیری که به دست گرفته ام شمشیر اوست؟پاسخ دادند: آری.امام (علیه السلام) بار دیگر پرسید: آیا می دانید که علی، نخستین مسلمان است؟ و او عالم ترین، با حلم ترین و ولیّ همه مؤمنان است؟گفتند: آری، می دانیم.فرمود: چرا خون مرا مباح می دانید، در صورتی که در قیامت در کنار حوض کوثر جمع شوید ولواء الحمد در دست پدر من است؟!گفتند: هرچه گفتی، صحیح است ولی تا تو را به قتل نرسانیم رهایت نمی سازیم.

پیراهن کهنه قدیمی

از ودیعه های رسالت، که از ابراهیم (علیه السلام) به خاندان اسماعیل، عبدالمطّلب،ابوطالب، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و سرانجام به فاطمه (علیها السلام) رسید، پیراهنی بود که میان بسته ای قرار داشت. فاطمه در آستانه ارتحال، آن را به زینب سپرد و فرمود:دخترم! هرگاه برادرت این پیراهن را از تو طلب کرد، بدان که ساعتی پس از آن کشتهخواهد شد.سال ها گذشت، (پنجاه سال، از آن وصیت سپری شد) روز عاشورا فرا رسید، امام چندین نوبت به میدان رفت تا ناگهان زینب را صدا کرد و فرمود: «إِیتینی بِثَوب عَتِیق»؛ «خواهرم! پیراهنی قدیمی (و به ظاهر کم قیمت، که کسی را بدان رغبتی نباشد) برایم بیاور.» با شنیدن این سخن، قلب زینب دگرگون شد.راوی گوید: امام (علیه السلام) آن را در زیر لباس رزم پوشید؛ درحالی که از چند جای بدنش خون جاری بود. آنگاه به زینب فرمود: خواهرم! این خون که به زمین ریخته شد، فوران خواهد کرد و زنده خواهد ماند. هرگز احساس خسارت نمی کنم؛ زیرا طبق وظیفه ام عمل

ص: ۱۹۴

کرده ام. (۱) شاعر می گوید:لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش که تا برون نکند خصم بد منش ز تنشولی ز جور عدو کز جفای سُمّ ستور تنی نماند که پوشند خرقه یا کفنش

بوسه بر گلوی حسین وصیت مادر

در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) چند قدمی از خیمه ها دور شد، حضرت زینب (علیها السلام) از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم! لحظه ای درنگ کن تا وصیّت مادرم فاطمه (علیها السلام) را نسبت به تو عمل کنم».امام (علیه السلام) توقّف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟زینب (علیها السلام) فرمود: مادرم به من وصیّت کرده بود: هنگامی که نور چشمم حسین روانه میدان جنگ با دشمن شد، عوض من گلویش را ببوس. آنگاه زینب گلوی برادر را بوسید و به خیمه بازگشت. (۲) .برادر به قربان خُلق نکویت اجازه بفرما ببوسم گلویت

سکینه در کربلا

سکینه دختر حسین بن علی (علیهما السلام) و مادر ایشان و علی اصغر رباب است. (۳) سکینه (علیها السلام)در کربلا شش سال داشته است.به نوشته برخی از مورخان فاطمه بنت الحسین، همان سکینه است. (۴) نام وی در اصل امینه یا امیمه بود. ابو الفرج اصفهانی نیز نام سکینه را امینه و همچنین امیمه ثبت

۱- بیرجندی، کبریت احمر، بخش روز عاشورا و نک: در کتاب وقایع الأیام همین فصل.

۲- ملّا حبیب الله کاشانی، تذکرة الشهدا، ص ۳۱۱.

۳- بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۳۳۰. «...سکینة أمّها رباب بنت إمرئ القیس الکندیة...».

۴- حبیب السیر، ج۲، ص ۶۱.

ص: ۱۹۵

کرده است. (۱) .روز عاشورا، آنگاه که امام (علیه السلام) چند قدم به سوی میدان برداشت. ناگاه صدای ضعیفی از پشت سر شنید که کسی می گوید: ای پدر، اندکی تأمّل کن، حاجتی دارم.امام (علیه السلام) وقتی به پشت سر نگریست، دید سکینه با سرعت می آید. عنان اسب را کشید و ایستاد. سکینه سر رسید و رکاب امام را گرفت و گفت: حاجتم این است که بار دیگر از اسب فرود آیی و مرا در کنار خود بگیری و مانند یتیمان نوازشم کنی.امام (علیه السلام) پیاده شد و روی خاک نشست و سکینه را کنار خود گرفت و دست نوازش بر سر وی کشید و اشک هایش را پاک کرد و او را دلداری داد و به خیمه بازگردانید. (۲) .سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: در روز یازدهم عاشورا که کاروان اسیران را به سوی کوفه حرکت دادند، مسیرشان از قتلگاه بود. خواهران و دختران امام وقتی چشمشان به قتلگاه افتاد، خود را از بالای شتر به زمین افکندند. سکینه در قتلگاه جسد پدر را چنان در آغوش گرفت که هنگام حرکت کاروان، جمعی از ستم پیشگان وی را با ضرب و شتم از جسد پدر جدا کردند! (۳) .

فاطمه بنت الحسین

فاطمه دختر حسین بن علی (علیهما السلام) و نام مادرش امّ اسحاق دختر طلحهٔ بن عبیدالله بوده است. (۴) وی می گوید: هنگامی که غارتگران به خیمه ما هجوم آوردند، یکی از آنان، خلخال را که به عنوان زینت در پایم بود، به زور گرفت. او در آن حال اشک می ریخت. خطاب به وی گفتم: چرا اشک می ریزی؟گفت: چگونه نگریم که وسایل زینتی دختر پیامبر را به غارت می برم.

۱- مقاتل الطالبیین، ص۵۹.

۲- مقاتل الطالبیین، ص۵۹.

۳- لهوف، ص ۵۹. «ثُمَّ إِنَّ سُکَیْنَهَ إعتَنَقَتْ جَسَدَ أَبیها الحُسَیْنِ علیه السلام فَاجْتَمَعَ عِدَّهٌ مِنَ الأَعْرابِ حَتّی جَرُّوها عَنْهُ».

۴- بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۳۳۰. «...فاطمهٔ أمّها أمّ إسحاق، بنت طلحهٔ بن عبید الله...».

ص: ۱۹۶

گفتم: پس چنین نکن. گفت: اگر من غارت نکنم دیگران آن را می ربانید! (۱) .

مصیبت وداع به سفارش زهرا

میرزا یحیی ابهری می نویسد: در عالم خواب، علامه مجلسی (رحمه الله) را دیدم که در صحن مطهّر سیدالشهدا (علیه السلام) و در طرف پایین پای آن حضرت ـ در طاق الصفا ـ نشسته و مشغول تدریس است. علاّمه به موعظه و پند و اندرز پرداخت و چون خواست مرثیه و مصیبت بخواند، شخصی آمد و گفت: حضرت زهرا (علیها السلام) می فرماید:«أذْكُرِ الْمَصائِبَ الْمُشْتَمِلَةَ عَلی وِداعِ وَلَدی الشَّهِید»؛«مصیبت وداع فرزند شهیدم را بخوان.»در آن هنگام، علامه مجلسی مصیبت وداع را خواند و شیون از جمعیت برخاست؛ به طوری که مانند آن را در عمر خود ندیده بودم و در همان رؤیاست که امام حسین (علیه السلام) به علامه مجلسی فرمود:«قُولُوا لِاَولِیائِنَا وَ أُمَنائِنا یَهْتَمُّونَ بِإِقامَةِ مَصائِبِنا»؛«به دوستان ما بگویید که در برپاداشتن جلسه های مصیبت برای ما کوشش کنند.»امام حسین (علیه السلام) پس از حمله های کاری و حماسه ای، لحظاتی به استراحت پرداخت که ناگهان یکی از دشمنان سنگی به سویش انداخت و به پیشانی مبارکش خورد و خون بر صورت نازنینش جاری شد. حضرت جامه ای برداشت تا چشم و صورت خود را از خون پاک کند که تیری زهرآلود و سه شعبه بر سینه ـ و به گفته ای بر قلب مبارکش ـ

۱- قالت فاطمة بنت الحسین: دخلت الغارة علینا و أنا جاریة صغیرة و فی رجلی خلخالان من ذهب، فجعل رجل یفضّ الخلخالین من رجلی و هو یبکی، فقلنا: ما یبکیك یا عدوّالله؟ فقال: کیف لا أبکی و أنا أسلب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت: لا تسلبنی، قال: أخاف أن یجیء غیری فیأخذه، قالت: وانتهبوا ما فی الأفنیة حتّی کانوا ینزعون الملاحف عن ظهورنا؛ انوار نعمانیه، ج۳، ص۲۴۷، چاپ سوق المسجد الجامع.

ص: ۱۹۷

اصابت کرد و از پشت بیرون آمد. (۱) در این حال بود که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)».

در آخرین لحظات

امام حسین (علیه السلام) در آخرین لحظات، آنگاه که تیر سه شعبه بر سینه اش اصابت کرد، بر آسمان نگریست و فرمود: خدای من! تو می دانی این گروه مردی را به قتل می رسانند که برروی زمین پسر پیغمبری جز او نیست. سپس با دست خویش آن تیر را از پشت بیرون کشید و از جای آن تیر، خون مانند ناودان سرازیر شد. دستش را جای جراحت گرفت، چون از خون پُر شد، آن را به سوی آسمان پاشید (و از آن خونِ شریف قطره ای به سوی زمین برنگشت). (۲) .کف دستش را بار دیگر پر از خون کرد و به سر و صورت و محاسنش کشید و فرمود: «با سر و صورت خون آلود، همچنان خواهم ماند تا جدّم پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را دیدار کنم و نام قاتلان خود را به او بگویم.»در این هنگام ضعف و ناتوانی بر آن حضرت چیره شد و از کارزار باز ایستاد، تا آن که مالک بن یسر به حضرت دشنام داد و با شمشیر ضربه ای برسر مبارکش زد؛ چنانکه راوی می گوید:«کانَ عَلَیْهِ قُلُنْسُوَةٌ فَقَطَعَها حَتّی وَصَلَ السَّیْفُ إلی رَأْسِهِ فَأَدْماهُ، فَامْتَلَأَتْ الْقُلُنْسُوَةُ دَماً»؛«به گونه ای که کلاه آن حضرت شکافته شد و شمشیر به سر مقدسش رسید و خون از آن جاری گشت، و آن کلاه پُر از خون شد».امام (علیه السلام) در حق او نفرین کرد و سپس آن کلاه پُر از خون را از سر مبارک انداخت و

۱- «فَوَقَفَ یَسْتَرِیحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ القِتالِ، فَبَیْنَما هُوَ واقِفٌ إذا أتاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ فی جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ الثَّوبُ لِیَمْسح الدَّمُ عَنْ وَجْهِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَحَدَّدٌ مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلاثُ شُعَب، فَوَقَعَ السَّهْمُ فی صَدْرِهِ، وفی بعض الروایات: عَلی قَلْبِهِ...».

۲- «فانْبَعَثَ الدَّمُ کَالمیزابِ، فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی الجُرْحِ، فَلَمّا امْتَلَأَتْ رَمی بِهِ إلی السَّماء».

ص: ۱۹۸

با دستمالی زخم سر را بست و عمامه ای بر آن نهاد.لشکر دشمن لحظاتی از جنگ با حضرت درنگ نمود، لیکن دوباره پیرامونش را گرفتند. زینب کبری وقتی مشاهده کرد که جمعی امام را در میان گرفته اند، به طرف خیمه عمربن سعد شتافت و به او گفت:«وَیْحَکَ یا عُمَر! أیُقْتَلُ أَبُو عَبْد اللهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إلَیْهِ؟»؛«ای عمر(بن سعد)، حسین را می کشند و تو تماشا می کنی؟!»راوی می گوید: «هنگامی که دشمن دید، امام (علیه السلام) همچنان حمله می کند، به گروه تیرانداز دستور دادند تا همگان یکباره به سوی او یورش ببرند و این دستور عملی شد». (۱) .هلال بن نافع می گوید: در کنار عمربن سعد بودم که ناگهان بانگ برآمد حسین کشته شد، من به پیش دویدم، دیدم جمال حسین همچون آفتاب، می درخشد به گونه ای که مجذوب درخشش سیمای او شدم»؛ «وَ لَقَدْ شَغَلَنِی نُورُ وَجْهِهِ وَجمالُ هَیْأَتِهِ». (۲).

سرهای مبارک شهدا

علاّمه مجلسی در «جلاءالعیون» می نویسد: «همان روزی که حسین (علیه السلام) کشته شد، سرهای شهدا را از بدن هایشان جدا کردند. (۳) .یکی از مورّخان می نویسد: «هفتاد سر را میان رؤسای قبایل تقسیم کردند (بنا به نقلی سر حرّ و علی اصغر را از بدن جدا نکردند).یکی دیگر از مورّخان می نویسد: «تعداد سرها به ۷۸ می رسید». (۴) .همچنین در قمقام آمده است: «نخستین سری که در اسلام بر نیزه شد، سر حسین (علیه السلام) بود.»؛ «أوَّلَ رَأْس حُمِلَ عَلَی الرُّمْحِ [علی رُمْح] فِی «اْلإِسْلامِ

۱- انساب الأشراف، ص ۲۰۳.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۰.

۳- جلاءالعیون، ص ۳۷۷.

۴- قمقام، ج ۲، ص ۴۷۳.

ص: ۱۹۹

رَأسُ الحُسَینِ». (۱) .ابن اثیر تعداد سرهای شهدا را هیجده سر از اهل بیت و شصت سر از دیگر شهدا می داند. (۲) .

رخدادهای غم انگیز، پس از شهادت

حضور ذوالجناح کنار خیام

آنگاه که حضرت سید الشهدا (علیه السلام) به درجه رفیع شهادت رسید، اسب آن حضرت خود را به خون امام آغشته کرد و به سوی خیمه ها شتافت. آن حیوان در حالی که شیهه می کشید، دست های خود را بر زمین می کوبید.وقتی خواهران و دختران و اهل بیت حضرت، صدای این حیوان را شنیدند، از خیمه بیرون آمدند و آن را بی صاحب و بی سوار و غرق خون دیدند و فهمیدند که امام (علیه السلام) را کشته اند. در این حال بود که با صوتی حزین، فریاد به گریه و شیون بلند کردند. امّ کلثوم (علیها السلام) دستانش را بر سر گذاشت و گفت:«یا محمدا!، یا جداه! ای پیامبر! ای ابوالقاسم! ای علی! ای جعفر! ای حمزه! ای حسن!... این حسین شماست که در خاک کربلا افتاده و کشته شد. سر او را از پشت گردن بریدند و عمامه و لباسش را به غارت بردند.» (۳) .

غارت و تاراج خیمه ها

لشکر عمربن سعد برای تاراج خیمه های خاندان پیامبر و نور چشم زهرا (علیها السلام)، بریکدیگر پیشی می گرفتند. آنان در شقاوت تا آنجا پیش رفتند که حتی چادرها را از سر

۱- همان.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۸۳.

۳- نک: منتهی الآمال، ص ۴۶۸ و ۴۶۹ و نفس المهموم، ص ۳۷۵ ـ ۳۷۲، «وا مُحمّداه! وا جَدّاه! وا نَبیّاه! وا أبا القاسماه! وا عَلیّاه! وا جَعْفراه! وا حمزتاه! وا حسناه! هذا حُسینٌ بِالْعراء، صَریعٌ بِکَربلاء، مَحْزُوز الرَّأسِ مِنَ القفاء، مَسْلوبُ العِمامةِ والرّداء».

ص: ۲۰۰

زنـان و دختران خانـدان حرم پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) کشـیدند، درحالی که آنان در فراق حامیان و عزیزان خود شـیون سـرداده بودند. (۱) .

خیمه ها در آتش

راوی گویـد: بانوان در حالی که حتی جامه هایشان به تاراج رفته، پاهای مبارکشان برهنه شده، اشک چشـمشان جاری بود، از خیمه ها بیرون شده، با حالت تحقیر به اسارت رفتند. (۲).

تاخت و تاز بر روی اجساد شهیدان

حدود ده تن از دشمنان، اسب های خود را مهیّا کرده، به قولی نعل جدید زدند و روی اجساد شهدا به اسب تازی پرداختند: به گونه ای که اجساد شریف شهیدان، از پا در آمدند.راوی در این باره می گوید: «...فَداسُوا الحُسَیْنَ (علیه السلام) بِحَوافِرِ خَیْلِهِمْ حَتّی رَضُّوا صَـدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ...». (۳) .این ده تن، پس از اسب تـازی، در برابر پسـر زیـاد ایسـتادند و از کردار شـوم خـود (درکوفه) چنین گزارش دادند:نَحْنُ رَضَضْـنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِکُلِّ یَعْبُوب شَدیدِ الاْسْرِ (۴) .«ما همانهاییم که ابتدا پشت حسـین و سـپس سینه اش را با اسبان تیزرو، بلند قامت و قوی هیکل در هم شکستیم.».

۱- نکـ: سید بن طاووس، لهوف ۵۹، «تَسابَقَ الْقَوْمُ عَلی نَهْبِ بیوتِ آلِ الرَّسول، وَقُرَّةِ عَیْنِ البَتُولِ، حتّی جَعَلُوا ینزعون مَلْحَفَةَ المَرْأَةِ عن ظهرها، وخرجْنَ بناتُ آلِ الرسولِ وَحَرِیمُهُ یَتَساعَدْنَ عَلی البُکاءِ، ویَنْدُبْنَ لِفراقِ الحُماةِ والأحبّاء».

۲- نکـ: سـید بن طاووس، لهوف ۵۹، «قال الراوی: ثمّ أَخْرِجُوا النّساء مِنَ الخَیْمَةِ، وَأَشْـعَلوا فِیها النّارَ، فَخَرَجْنَ حَواسِـرَ مُسْلَباتٌ حافیاتٌ باکیاتٌ، یَمْشِینَ سَبایَا فی أسْرِ الذلّة».

۳- نکـ: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

۴- نکـ: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

ص: ۲۰۱

ابوعَمرو زاهدی می گوید: وقتی در زندگی نامه این ده تن، بررسی کردم، مشخص شد که همه آنان، زنازاده بوده اند. و همه آنان توسط مختار گرفتار شدند و به کیفر اعمال خود رسیدند. (۱) .

جانبازان کربلا

این پرسش همواره مطرح است که آیا از میان یاران سید الشهدا و اهل بیت، در روز عاشورا، کسی یا کسانی بودند که زخمی شده، جان سالم به در برند؟در پاسخ به این پرسش باید گفت: نمی توان انکار کرد که بعضی زخمی شدگانِ از یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا، شفا یافتند، لیکن اینان از نظر تعداد، مورد اتفاق صاحب نظران نیستند.در منابع تاریخی آمده است که هفت تن از فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) در رکاب امام حسین (علیه السلام) در کربلا حضور داشتند که پنج تن از آنان به شهادت رسیدند و دو تن دیگر در شمار زخمی ها بودند و نجات یافتند؛ (۲) یکی از آن دو «حسن مثّنی» است که دایی وی اسماء خارجه (که در میان لشکر یزید بود) او را از میدان جنگ به کوفه برد، تحت درمان قرار داد و به مدینه روانه ساخت.(۳) .

۱- نک: سید بن طاووس، لهوف ۵۹.

۲- نک: مبحث حضرت قاسم علیه السلام.

۳- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۲.

ص: ۲۰۲

ص: ۲۰۳

ص: ۲۰۴

ص: ۲۰۵

بخش دوّم: حوادث پس از عاشورا

حوادث پس از عاشورا

۱ـ شب یازدهم شام غریبان

عـاشورا، بـا غم و انـدوهی سـنگین و جـان فرسـا پایـان یـافت. شب که فرا رسـید،آتش جنـگ با فروکش کردن تحرّک میـدان، فرو نشـست. لشـکر عمربن سـعد، مست غرور پیروزی بودنـد و جهت دریافت جایزه های آنچنانی دل خوش کرده و درانتظار به سـر می بردنـد. عمربن سـعد و تمامی یزیدیان که نماز مجسّم را سـر بریدند و به جنگ همه جانبه با دین رفتند و در جهت از پای در آوردن نخل ایمان، کمر بستند، ریاکارانه، باچهار هزار نفر نماز مغرب و عشا را به جماعت برگزار کردند!

۲ـ روز یازدهم محرم

اشاره

عمر بن سـعد در این روز دسـتور داد اجسـاد لشـکرش را جمع آوری کرده، پس از گزاردن نمـاز بر اجساد آنها، به خاک بسـپارند، لیکن پیکر پـاک امـام حسـین (علیه السـلام) و یـارانش با وضع اسـفبار و رقت انگیزی در قتلگاه برجای مانـد. (۱) .بعـد از ظهر روز یـازدهم، عمربن سـعد فرمـان داد بازمانـدگان نهضت کربلا را به رسم اسارت، سوار برشتران، به سوی کوفه به حرکت درآورنـد. از سوی اهل حرم پیشنهاد شد

۱- در محدوده حایر اختلاف است؛ بعضـی تمام کربلا را حایر دانسته اند و بعضی حرم حضرت را. نک: العروهٔ الوثقی، ج۲، ص۱۶۴ و ۱۶۵ مسأله ۱۱ فی احکام صلاهٔ المسافر، چاپ المکتبهٔ علمیهٔ الاسلامیه.

ص: ۲۰۶

آنان را از قتلگاه عبور دهند تا برای آخرین بار با عزیزان خود وداع کنند و این پیشنهاد عملی شد.زنان و دختران امام (علیه السلام) با دیدن اجساد قطعه قطعه و عریان شهدا، از خود بی خود شدند. زینب (علیها السلام) در کنار پیکر برادرش حسین (علیه السلام) دست خود را زیر گردن بی سر برادر نهاد و به سوی آسمان بلند کرده، گفت:«إِلهی تَقَبَّلْ مِنّا هذا الْقُرْبان»؛ (۱) «خدای من! این قربانی را از من بپذیر.»آیا این استواری و شجاعت ویژه را در زنی غیر از زینب (علیها السلام) می توان سراغ گرفت؟!دیدن آن صحنه برای همگان، به ویژه برای امام سجاد (علیه السلام) که در حال کسالت و بیماری بود، بسیار دشوار می نمود. حال آن حضرت دگرگون شد که زینب به ایشان گفت:«ما لِی أراکَ تَجُودُ بِنَفْسِکَ یا بَقِیِّةُ جَدِّی وَ أَبِی وَ أخِی».«ای یادگار جد، پدر و برادرم! چرا جان خود را به خطر می اندازی؟»و افزود: «به خدا قسم! این واقعه از زمان های پیش، مورد پیش بینی جدم و پدرت بوده است و در آینده گروهی که میثاق آنان بر همیاری با شهدا بسته شده است، این اجساد را به خاک خواهند سپرد. آنان این اعضای پراکنده را جمع آوری و دفن می کنند و پرچمی روی این قبرها نصب خواهند کرد که تا ابد و در همه ادوار تاریخی به اهتزاز در خواهد آمد و پیروان کفر و طاغوت های زمان، همواره می کوشند تا این چراغ پر فروغ الهی را خاموش کنند لیکن جز روشن تر شدن این چراغ، نتیجه ای عاید آنها نخواهد شد.» (۲) .در کربلا به سیّد سجاد، عمه گفت بیند جهان، شکوه نمایان کربلا

۱- مقتل الحسین، مقرّم، ص۳۰۷.

۲- فصل زینب کبری، نک: منتهی الآمال، ج اول، صص ۴۰۴ و ۴۰۵، فضل محرّم، ص۳۰۸.

ص: ۲۰۷

این شعله را زبانه بُوَد در زمانه ها بی انتهاست چشمه جوشان کربلادر بارگاه شام چنین گفت با یزید زینب، طلایه دار و سخندان کربلاهرگز تو را توان شکست قیام ما نبود نبود خزان به رونق بستان کربلادر آخرین لحظاتی که اهل بیت، در کربلا، کنار جسدهای شهیدانشان به عزاداری مشغول بودند، سکینه در کنار پدر، زبان به تظلّم گشود و گفت:«پدرم! به سرهای بی پوشش ما بنگر. به دل های خونین و غمبار ما نظر کن و به عمه ام (زینب) که چگونه مورد ضرب و شتم دشمنان قرار گرفته است؟ و چه سان مادرم را کشان کشان از کنار شهیدان دور نموده آماده حرکتش می کنند؟!» (۱) و (۲) .بدین ترتیب، در حالی که اسرا ۷۲ تن از شهدای خود را روی زمین نظاره گر بودند، از کربلا بیرون رفتند.

کلام زینب در قتلگاه

بلاذری می نویسد: هنگامی که اسیران را عازم کوفه کردند، زنان شیون سوزناکی سردادند و به ماتم نشستند و زینب دختر علی (علیه السلام) فریاد می زد:«ای محمد، ـ فرشتگان آسمان برتو درود فرستند ـ این حسین تو است با بدن عریان و قطعه قطعه شده، در خاک افتاده است. ای محمد، این دختران تو هستند که آنها به اسارت می روند و اینان ذریه تو هستند که به قتل رسیده اند، و نسیم صحرا بر آنان می وزد». (۳) .عمربن سعد فریب کارانه بر بدن های مزدوران خود نماز خواند و آنان را به خاک

۱- رضی بن نبی، تظلم الزهرا، فصل عاشورا. «اُنْظُر إلی رُؤُوسِنا المُکَشَّفَهِ، وَإلی أکْبادِنَا الْمُلْتَهَبَهِ، وإلی عَمَّتِی الْمَضْرُوبَهِ، وَإلی اُمّی الْمَسْحُوبَهِ».

۲- انساب الأشراف، ص ۲۱۱.

۳- «وا محمّداه، صَلّی عَلَیْکَ مَلیکُ مُلْکِ السَّماءِ، هذا حُسینٌ بِالعَراءِ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءُ، مُقَطَّعُ الأعْضاء، یا مُحَمّداه؛ وَبَناتِکَ سَبَایَا وَ ذُرِیَّتِکَ مُقَتَّلَهً تَسفی عَلیها الصَّبا».

ص: ۲۰۸

سپرد، در حالی که بدن نماز مجسّم و راستین و یارانش هنوز روی زمین، بدون کفن بر جای مانده بودند؛ صحنه به گونه ای بود که وقتی غلام زهیر بن قین، که از سوی همسر زهیر کفنی برای او به قتلگاه آورده بود، با مشاهده آن منظره، کفن را به کناری انداخت و به همسر زهیر گزارش داد شرمم آمد که بدن «عبد» را کفن کنم در حالی که بدن «مولا» بی کفن، روی خاک باشد! (۱).زینب در کنار جسد بی سرِ برادرش، در قتلگاه، چنان فریاد غم آلود کشید که به گفته راوی، دوست و دشمن را به گریه واداشت. سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: او به جدّ خود خطاب کرد و فرمود:«...یا مُحَمَّداهُ! صَلّی عَلَیْکَ مَلائِکَةُ السَّماءِ هذا حُسَیْنٌ بِالعَراءِ، مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ مُقَطَّعُ الأَعْضاءِ، وَبَناتُکَ سَبایا، إِلَی اللهِ الْمُشْتَکی وَإِلی مُحَمَّد الْمُصْطَفی، وَإِلی عَلِیٍّ الْمُرْتَضی، وَإِلی فَاطِمَةَ الزَّهْراءِ، وَإِلی حَمْزَةَ سَیِّدِ الشُّهَداءِ. یامُحَمَّداهُ! هذا حُسَیْنٌ بِالْعَراءِ تَسْفی عَلَیْهِ الصَّبا: قَتیلُ أَوْلادِ الْبَغایا، واحُزْناهُ! واکُرْباهُ عَلَیْکَ یا أَبا عَبْدِاللهِ! اَلْیَوْمُ ماتَ جَدّی رَسُولُ اللهِ (صلی الله علیه وآله) یا أَصْحابَ مُحَمَّد! هؤُلاءِ ذُرِّیَّةِ الْمُصْطَفی یُساقُونَ سَوْقَ السَّبایا.و در روایت دیگر آمده است که گفت:«یامُحَمَّداهُ! بَناتُکَ سَبایا وَذُرِّیَّتُکَ مُقَتَّلَةٌ، تَسْفی عَلَیْهِم رِیحُ الصَّبا وَهذا حُسَیْنٌ مَجْزُوزُ الرَّاْسِ مِنَ الْقَفا مَسْلُوبُ الْعَمامَةِ وَالرِّداءِ، بِأَبی مَنْ أَضْحی عَسْکَرُهُ فی یَوْمِ الاْثْنَیْنِ نَهْباً!بَأَبی مَنْ فُسْطاطُهُ مُقَطَّعُ الْعری.بِأَبی مَنْ لا غائِبٌ فَیُرتَجی وَلا جَریحٌ فَیُداوی.بِأَبی مَنْ نَفْسی لَهُ الْفِداءُ.

۱- قمقام، ج ۲، ص ۴۷۲ و ۴۷۳.

ص: ۲۰۹

بِأَبی الْمَهْمُومُ حَتّی قَضی.بَأَبی الْعَطْشانُ حَتّی مَضی.بِأَبی مَنْ شَیْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالدِّماءِ.بِأَبی مَن جَدُّهُ مُحَمَّدٌ المُصْطَفی.بِأَبی مَنْ جدُّهُ رَسُولُ إِلهِ السَّماءِ.بِأَبی مَنْ هُوَ سِبْطُ نَبِیِّ الْهُدی.بِأَبی [إبنُ] مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفی.بِأَبی [إبنُ] خَدیجَةُ الْکُبْری.بِأَبی [إبنُ] عَلِیٍّ الْمُرْتَضی.بِأَبی فاطِمَةُ الزَّهْراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ العالَمینَ.بِأَبی مَنْ رُدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ حتّی صَلّی». (۱) .زینب در قتلگاه به گونه ای حزن آلود سخن گفت که دوست و دشمن بر حال او اشک ریختند:«قالَ الرّاوی: فَأَبْکَتْ وَاللهِ کُلَّ عَدُو وَصَدیق». (۲) .زینب (علیها السلام) در حالی که نعش عریان و بی سر دو پسر، هفت برادر، چهارعموزاده (پسران عقیل) و چند تن برادرزاده و اجساد یاران و اصحاب حسین (علیه السلام) رادر قتلگاه بر روی زمین تفتیده مشاهده کرد، در کنار پیکر برادرش حسین (علیه السلام) با سوز دل گریست.

حرکت کاروان، همراه سرهای شهدا

سرهای شهدا را میان قبایل تقسیم کردند و همراه اسرا به حرکت در آوردند.

۱- اللهوف، ص۵۸.

۲- اللهوف، ص ۵۸.

ص: ۲۱۰

زینب در کنار پیکر بی سر حسین (علیه السلام) به گونه ای می گریست که راوی می گوید:«به خدا سوگند زینب با گریه اش هر دوست و دشمنی را گریاند!»؛ (فأبْکَتْ وَاللهِ کُلَّ عَدُوٍّ وَ صَدِیقْ). (۱) .در روز یازدهم بود که ضرب و شتم بازماندگان شهیدان، توسط سپاه عمربن سعد صورت گرفت؛ به طوری که یکی از وقایع نگاران کربلا می نویسد: سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) آنچنان جسد پدر را در بر گرفته بود که جمعی از لشکر عمرسعد وی را به ضرب تازیانه از او جدا کردند؛ «ثُمَّ إنَّ سُکَیْنَةَ (۲) إعتَنَقَتْ جَسَدَ أَبیها الحُسَیْنِ (علیه السلام) فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الأَعْرابِ حَتّی جَرُّوها عَنْهُ». (۳) .

تعداد اسیران

در منابع معتبر، در مورد تعداد اسیران کربلا، اتفاق نظریه وجود ندارد. اسیران آل طه مرکّب از سه گروه: زنان؛ کودکان و جمعی از مردان بودند، ولی از حیث تعداد، هریک از گروه ها، نظریه ای داده اند.در حدیثی آمده است امام سجاد (علیه السلام) فرمود: ما ـ دوازده تن از مردان ـ را در حالی که به غُل و زنجیر بودیم وارد مجلس یزید کردند؛ «أَدْخَلَنا عَلی یَزِید وَ نَحْنُ إِثْنی عَشَرَ رَجُلاً مَغْلُولا». (۴) .در گزارشی دیگر آمده است، زنان اهل بیت امام حسین (علیه السلام) بیست نفر بودند (۵) همچنین در برخی از کتاب های تاریخی، اسامی هفده تن از زنان اسیر را ذکر کرده اند. (۶) .

۱- نک: اللهوف ۵۸.

۲- سُکَینهٔ: بنْتُ الحسین علیه السلام کریمهٔ نبیلهٔ، کانت سیّدهٔ نساء عصرها توفّیت سنهٔ ۱۱۷هـ ق.

۳- نک: اللهوف، ص ۵۹.

۴- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، صص ۳۸۳ و ۳۸۸.

۵- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۳ و ۳۸۸.

۶- همان.

ص: ۲۱۱

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» می نویسد: «سرهای شهدای اهل بیت سیدالشهدا (علیهم السلام) به هیجده می رسید و شصت سر مربوط به شیعیان بود». (۱) .

۳ـ روز دوازدهم محرم

مسجد حنانه

مسجد حنّانه در جایگاه ستونی از گچ و آجر که «عَلَم» نامیده می شد، احداث شده است و تاریخ بنای این مسجد در دست نیست. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران خلافت، در دل شب ها، کنار آن نماز می خواند. این عَلَم در زمان های پس از عاشورا نیز باقی بودهاست. نوشته اند: هنگامی که جسد مطهر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را در دل شب مخفیانه و غریبانه تشییع می کردند، از کنار دیوار آن مسجد عبور دادند، دیوار آن مسجد به نشانه احترام به انحناء گرایید، به همین جهت آن را حنّانه خواندند و بر همین اساس خواندنِ دو رکعت نماز در آن مسجد وارد شده است.در برخی از کتب مربوط به تاریخ کربلا آمده است: شب دوازدهم، اسرای کربلاـ را به طور موقّت در کنار مسجد حنّانه جای دادند و سر مطّهر سالاـر شهیدان را در میان این مسجد نهادند تا فردا [روز دوازدهم] با برنامه خاصّی، اسرا را وارد شهر نمایند و از این رو در آنجا زیارت امام حسین (علیه السلام) وارد است. (۲) و قابل ذکر است که برخی از صاحب نظران روز ورود اسرا به کوفه را سیزدهم محرّم می دانند.روز دوازدهم روز ورود اسرای کربلا به رهبری زینب کبری به کوفه است. از عجایب روزگار است که زینب (علیها السلام) روزی در کوفه به عنوان دختر خلیفهٔ المسلمین و همچنین بزرگ ترین بانوی اسلام، کرسیِ تدریس تفسیر قرآن برای زنان اداره می کند و روزی نیز رهبری کاروان اسیران را (۳) به عهده می گیرد، با وضعیتی آشفته و داغدار، در

۱- کامل، ج ۴، ص ۸۳.

۲- نک: معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۶.

۳- در سن ۵۵ سالگی.

ص: ۲۱۲

حالی که مادر دو شهید، خواهر هفت شهید، عمه چند شهید و خاله برخی از شهداست. (۱) .در آستانه شهادت امیر مؤمنان (علیه السلام)، در ۲۱ ماه مبارک رمضان سال چهل هجری، که لحظاتی به ارتحال خورشید ولایت مانده بود، هنگام خداحافظی با پدر، زینب از پدر پرسید: امّ ایمن به من گفته است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: حسینِ مرا در کربلا خواهند کشت.آیا این سخن صحّت دارد؟ امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: «الْحَدِیثُ ما حَدَّثَتْكِ اُمُّ اَیْمَن...»؛ «آنچه که امّ اَیمن به تو گفته، صحیح است.» (وافزود:) می بینم تو و جمعی از اهل بیت به عنوان اسیر وارد کوفه می شوید، در حالی که شما را خارجی می نامند. مردم شادمانند و شهر را آذین بسته اند! (سپس فرمود:) هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خبر شهادت حسین در کربلا را به ما دادند، افزودند: ابلیس با مسرّت خاصی فرزندان و دستیاران خود را جمع کرده، می گوید: من قصاص خود را از فرزند آدم گرفتم. (۲) .

۴ـ ورود اهل بیت به کوفه

اشاره

روز ورود اهل بیت به کوفه، شهر کوفه از طرف حکومت تعطیل شد. مأموران ابن زیاد کوفه را تحت نظر گرفتند و دستور صادر شد: هیچ کس با سلاح از منزل بیرون نیاید و به دنبال آن دستور، ده هزار سواره، کوچه و بازار و راه ها و خیابان ها را محاصره کردند تا مبادا غیرت و حمیّت مردم به جوش آید و بر ضدّ حکومت به پا خیزند و از طرفی فرمان داده شد سرها را جلو کاروان حمل نمایند تا بدینوسیله ترس و واهمه در مردم ایجاد گردد و تسلیم حکومت شوند.با دیدن آن منظره، اهل کوفه نوحه سردادند و گریه کردند. حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود:«أ تَنُوحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا؟ فَمَنْ ذَا الَّذی قَتَلَنا؟!».

۱- رقیه دختر امیرالمؤمنین همسر مسلم بن عقیل، خواهر زینب است که از فرزندان او نیز در کربلا به شهادت رسیدند.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص۱۸۳ و نفس المهموم، ص۲۵.

ص: ۲۱۳

«شما به خاطر ما نوحه می خوانید و می گریید؟ پس چه کسی افراد ما را کشت؟!» (۱) .در مقتل ابی مخنف است که راوی گوید: از حج بر می گشتم که وارد کوفه شدم، بازار تعطیل بود، دیدم گروهی از مردم گریانند و برخی خندان. زن های کوفه را دیدم گریبان پاره کرده، موها از هم می افشانند و به صورت می زنند. نزد پیرمردی رفتم و پرسیدم: قضیّه چیست؟ آیا مراسمی دارید که من متوجّه آن نیستم؟ دست مرا گرفت و به کناری برد و گریه سختی نمود و گفت: مراسمی نداریم، گریه آن دسته به خاطر دو لشکر است: قشون شکست خورده و لشکر پیروز. گفتم: کدامند آن دو لشکر؟ گفت: قشون حسین که شکست خورده و لشکر ابن زیاد که چیره گشته است. در این هنگام گریه بلندی کرد، هنوز کلامش تمام نشده بود که صدای بوق و کرنا به گوش رسید و کاروان اسرا را وارد ساختند. در همان لحظه سر امام حسین (علیه السلام) را دیدم که نور از آن ساطع بود. گریه بر من غالب شد، آنگاه اسیران را دیدم، امام زین العابدین بر شتر بی جهازی سوار بود و از پاهای او خون می ریخت. سپس زن زیبایی را دیدم که برشتر بی جهاز سوار بود. پرسیدم: این زن کیست؟ گفتند: امّ کلثوم است. با فریاد می گفت:«یا أهْلَ الْکُوفَهٔ غُضُّوا أبْصارَکُمْ عَنّا...».«ای مردم، چشمان خود از ما بپوشید. آیا از خدا و رسول شرم ندارید که به سوی حرم رسول الله نگاه می کنید، در حالی که اسیرند؟!»آنگاه به باب بنی خزیمه ایستادند:«فَلَمّا نَظَرَتْ اُمُّ کُلْثُومُ إلی رَأسِ أَخِیها بَکَتْ وَ شَقَّتْ جَیْبَها».«چون نگاه امّ کلثوم به سر برادر افتاد، گریست و گریبان چاک زد».و گفت:ماذا تَقُولُونَ إِذْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ ماذا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ

۱- اللهوف، ص ۳۳۸.

ص: ۲۱۴

بِعِتْرَتی وَ بِأَهْلی بَعْدَ مُفْتَقَدی مِنْهُمْ أُساری وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِما کانَ هذا جَزائی إِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ أَنْ تُخْلِفُونی بِسُوء فی ذَوی رَحِمیاِنِّی لَاَخْشی عَلَیْکُمْ أَنْ یَحِلّ بِکُم مِثْلَ الْعَذابِ الَّذِی یَأْتِی عَلَی الْأُمَمِ طبق نقل برخی از ارباب مقاتل، زینب روز دوازدهم در کوفه خطبه ای خواند و بر مردم خموشِ تماشاچی، که با هرکه به قدرت می رسید کنار می آمدند، برآشفت.ـ احتمالاً روز دوازدهم بود که: زینب در مجلس عبیدالله، انقلابی به پا کرد و جلسه را بر ضدّ عبید الله شوراند و در پاسخ او که پرسیده بود، کار خدا را در کربلا چگونه دیدی؟ گفت: «مَا رَأَیْتُ إِلّا جَمِیلا»!ـ زینب با لباس بسیار عادی و کهنه وارد کوفه شد: ابن نما در «مثیرالأحزان» می نویسد: «لَبِسَتْ اَرْدَأَ ثِیابَهَا» و مفید در «ارشاد» می گوید: «لَبِسَتْ أَرْذَلَ ثِیَابَها»؛ «پست ترین و بی ارزش ترین لباس را پوشید.» و می گفت: ما در پای نخل اسلام، نه تنها خون دادیم، بلکه آسایش و راحتی را هم فدا کردیم.زنی هنگام ورود اسرا پرسید: «مِنْ أَیِّ الْاُساری أَنْتُنَّ؟»؛ «شما اسیران کدامین قبیله اید؟» پاسخ دادند: «نَحْنُ أُساری آلِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله)»؛ «ما از خاندان آل محمّدیم.» آن زن دوید و چادری برایش آورد. (۱) .با اینکه پس شهادت حسین و یارانش (علیهم السلام) زمینه سخن گفتن فراهم نبود، اما زینب در آغاز ورود به کوفه، همچون شام، جنایات امویان و خیانت کوفیان و مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) را با کمال شهامت بیان کرد و صحنه ای به وجود آورد که دشمن هرگز آن را پیش بینی نمی کرد. یکی از ناظران و تماشاچیان می گوید: زینب (علیها السلام) در آن روز مسأله نا ممکنی را ممکن ساخت و با اراده ای پولادین، جلسه را برای سخن گفتن و افشاگری

۱- قمقام، ج۲، ص۵۱۵.

ص: ۲۱۵

مهیّا ساخت؛ به گونه ای که «فَارْتَدَّتِ الاَنْفاسُ وَ سَکَنَتِ الاَجْراسُ»؛ «نفس ها در سینه ها حبس شد و زنگ ها از صدا افتادند.» به قول شاعر:در سینه ها خفتند آوای جَرَس ها اندر گلو ماندند فریاد نَفَس هاقهرمان کربلا، درآن جوّ نامساعد، در خطبه ای، حمد وثنای الهی گفت و نسب و شخصیت خانوادگی خود را بازگو کرد. مردم کوفه، به ویژه تماشاچیان را مورد نکوهش قرار داد و آنان را از پیامدهای ناگوار کارشان آگاه ساخت و بانگ سرزنش زد که:«وَیْلَکُمْ یا أَهْلَ الْکُوْفَهِ! أَ تَدْرُونَ أَیَّ کَبِد لِرَسُولِ اللهِ فَرَیْتُمْ؟ وَ أَیَّ کَریمَهً لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَیَّ دَم لَهُ سَفَکْتُمْ؟ وَ أَیَّ حُرْمَهً لَهُ انْتَهَکْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَیئاً إدّاً، تَکادُ السَّمواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ، وَ تَنْشَقُّ الاَرْضُ، وَ تَخِرَّ الْجِبالُ هدّاً...». (۱) .«وای بر شما! ای اهل کوفه، آیا می دانید که چگونه جگر رسول الله را پاره پاره کردید؟ و نوامیس او را در دید عموم قرار دادید و چه خونی از پیامبر ریختید و چه حرمتی از آن حضرت را هتک کردید. کار عجیبی از شما سرزد که جا دارد آسمان ها متلاشی و زمین شکافته و کوه ها پراکنده شوند!»زینب در کوفه توفان به پاکرد و همه را مبهوت ساخت، تا آنجا که امام سجاد (علیه السلام) خطاب به وی گفت:«اُسْکُتی یا عَمَّهْ فَأَنْتَ بِحَمْدِاللهِ عالِمَهٌ غَیْرَ مُعَلَّمَهْ، وَ فَهِمَهٌ غَیْرَ مُفَهَّمهْ».«عمه! سخن بس کن. سپاس خدای را که تو دانای مکتب نرفته و حکیم استاد ندیده ای.»زینب سکوت را برگزید و لب فرو بست، لیکن شیون و ناله ای عظیم شهر را فرا گرفت. این سخن امام سجاد (علیه السلام) به عمه اش زینب، دلیل بر احاطه و آگاهی زینب از علوم لدنّی او است. (۲) .قالَ بَشیرُ بْنُ خُزَیْم الأَسَدی: وَنَظَرْتُ إلی زَیْنَبَ بِنْتِ عَلِیٍّ (علیهما السلام) یَوْمَئِذ وَلَمْ أَرَ خَفْرَهً قَطُّ وَاللهِ أَنْطَقَ مِنْها کَأَنَّها تُفْرِغُ مِنْ لِسانِ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ أَبی طالِب (علیه السلام)، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلی النّاسِ أن اُسْکُتوا فَارْتَدَّتِ الأَنْفاسُ وَسَکَنَتِ الأَجْراسُ ثُمَّ قالَتْ:«أَلْحَمْدُ للهِ وَالصَّلاهُ عَلَی أَبی (جَدّی) مُحَمَّد وَآلِهِ الطَّیِّبینَ الاَخْیارِ. أمّا بَعْدُ یا أَهْلَ الْکُوفَهِ، یا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ! أَتَبْکُونَ؟ فَلا رَقَأَتِ الدَّمْعَهُ، وَلا هَدَأَتِ الرَّنَّهُ، إِنَّما مَثَلُکُم کَمَثَلِ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّهً أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلاً بَیْنَکُمْ. أَلا وهَلْ فیکُمْ إلاّـ الصَّلَفُ النَّطَفُ وَالصَّدْرُ والشَّنَفُ وَمَلَقُ الاِماءِ وَغَمْزُ الاَعْداءِ؟ أَوْ کَمَرْعیً عَلی دِمْنَهً أَوْ کَفِضَّهً عَلی مَلْحُودَهً، أَلا ساءَ ما قَدَّمَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَنْ سَخَطَ اللهُ عَلَیْکُمْ وَفِی الْعَذابِ أَنْتُمْ خالِدُونَ. أَتَبْکُونَ وَتَنْتَحِبُونَ؟ إیْ وَاللهِ فَابْکُوا کَثیراً وَاضْحَکُوا قَلیلاً فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعارِها وَشَنارِها وَلَنْ تَرْحَضُوها بِغُسْل بَعْدَها أَبَداً، وَأَنّی تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلیلِ خاتَمِ النُّبُوَّهِ وَمَعْدِنِ الرِّسالَهِ وَسَیِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ ومَلاذِ خِیَرَتِکُمْ وَمَفْرَغِ نازِلَتِکُمْ وَمَنارِ حُجَّتِکُمْ وَمَدْرَهِ سُنَّتِکُمْ. أَلا ساءَ ما تَزِرُونَ، وَبُعْداً لَکُمْ وَسُحْقاً. فَلَقَدْ خابَ السَّعْیُ وَتَبَّتِ الاَیْدی وَخَسِرَتِ الصَّفِقَهُ وَبُؤْتِمْ بِغَضَب مِنَ اللهِ وَضُرِبَتْ عَلَیْکُمُ الذِّلَّهُ وَالْمَسْکَنَهُ.وَیْلَکُمْ یا أَهْلَ الْکُوْفَهِ! أَتَدْرُونَ أَیَّ کَبِد لِرَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) فَرَیْتُمْ؟ وَأَیَّ کَریمَهً لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَأَیَّ دَم لَهُ سَفَکْتُمْ؟ وَأَیَّ حُرْمَهً لَهُ انْتَهَکْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِها صَلْعاءَ عَنْقاءَ سَوْداءَ فَقْماء (وَفی بَعْضَها) خَرْقاءَ شَوْهاءَ کَطِلاعِ الاَرْضِ أَوْ مِلاءِ السَّماءِ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّماءُ دَماً، وَلَعَذابُ الاْخِرَهِ أَخْزی، وَأَنْتُمْ لا تُنْصَرُونَ، فَلاْ یَسْتَخِفَّنَّکُمُ الْمُهَلُ فَإِنَّهُ لا یَحْفِزُهُ الْبِدارُ، وَلاـ یَخافُ فَوْتَ الثّأْرِ. وَإِنَّ رَبَّکُمْ لَبِالْمِرْصادِ...».قالَ الرّاوی: فَوَاللهِ لَقَدْ رَأَیْتُ النّاسَ یَوْمَئِذ حَیاری یَبْکُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَیْدِیَهُمْ فی أَفْواهِهِمْ. وَرَأَیْتُ شَیْخَاً واقِفاً إِلی جَنْبی یَبْکی حَتّی اِخْضَلَّتْ لِحْیَتُهُ...».(نک: ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، صص۲۲۵ ـ ۲۲۳).

۱- طبرسی، احتجاج، ص ۱۹۶.

۲- خطبه زینب در کوفه.

ص: ۲۱۶

زینب (علیها السلام)، پس از عاشورا و در وضعیت بسیار اسفبار اسارت، در حالی که به نوشتهابن اثیر در «الکامل»، کهنه ترین و بی ارزش ترین لباس هایش را برتن داشت (۱) ، با ابّهت و شوکت ویژه، بسان فاتح پیروزمندی که از جنگی طاقت فرسا فاتحانه بازگشته باشد، وارد دارالإماره کوفه و جلسه عبیدالله شد. نوشته اند که او به گونه ای ناشناس وارد شد. (۲) او چنان بی اعتنا به مجلس گام نهاد که عبیدالله احساس حقارت کرد وبا خشم پرسید: «مَنْ هـذِهِ المتکبرة؟»؛ «این زن متکبر کیست؟» یکی از ندیمان پاسخ داد: «هذِهِ زَیْنَبُ بِنْتُ فاطِمَة». (۳) .

۱- ابن نما در مثیرالأحزان از لباس زینب با عنوان: «اَرْدَءُ ثیابها»؛ «ارزان ترین و پایین ترین لباسهایش» یاد می کند.ولی مرحوم شیخ مفید، در ارشاد از آن با عنوان «اَرْذَلُ ثیابها»؛ «بی ارزش ترین لباسها» نام می برد.

۲- «وَکانَتْ زینبُ بِنْتُ علیٍّ قَدْ لَبِسَتْ اَرْدَءُ ثِیابها وَهِیَ مُتَنَکِّرَةٌ....». نک: ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۹۰.

۳- نک: ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۹۰.

ص: ۲۱۷

بعضی نوشته اند او گفت: «هـذِهِ زَیْنَبُ بِنْتُ عَلِیّ»؛ ولی ابن اثیر می نویسد: کسی به سؤال ابن زیاد پاسخ نداد و او سؤال خود را تکرار کرد. زنی از همراهان زینب (علیه السلام) لب به سخن گشود و گفت: «هذِهِ زَیْنَبُ بِنْتُ فاطِمَهٔ (علیها السلام)» و همچنین شیخ مفید (۱) آورده است: «هذِهِ زَیْنَبُ بِنْتُ فاطِمَهٔ بِنْتُ رَسُولِ الله (صلی الله علیه وآله)». (۲) .علاّمه محسن امین در «اعیان الشیعه» (۳) می نویسد: ابن زیاد به زینب (علیها السلام) نگریست و پرسید: «کَیْفَ رَأَیْتِ صُنْعَ اللهِ بأَخیکِ وَأَهْلِ بَیْتِکِ؟»؛ «کار خدا را درباره اهل بیت و برادرت چگونه دیدی؟»زینب (علیها السلام) پاسخ داد:«ما رَأَیْتُ إلّا جَمیلًا»؛ (۴) .«من جز شکوه و زیبایی (بندگی و ایثار) چیزی ندیدم»و بانگ زد و گفت:«ثَکَلَتْکَ أُمُّکَ یَابْنَ مَرْجانَهَ»؛ «مادرت به عزایت بگرید ای پسر مرجانه.»او چنان عبیدالله را به محاکمه کشید و شجاعانه سخن گفت و پاسخ های دندان شکن به او داد که عبیدالله در یک عقب نشینی انفعالی اظهار داشت:«هذِهِ سَجّاعَهٌ (۵) وَلَعَمْری لَقَدْ کانَ أَبُوکِ شاعِراً وَ سَجّاعاً».«به جان خودم سوگند! که این زن سخنور است و البته پدر او نیز سخنور بود.» (۶) .بعضی نوشته اند که عبیدالله گفت: او زن شجاع و قوی دل است و پدر او نیز چنین بود.

۱- ارشاد، ص۱۱۷.

۲- بحار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴.

۴- نک: مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۲۴ اللهوف، ص ۷۰؛ معالی السبطین، ح ۲، صص ۶۶ و ۷۶.

۵- سَجاعه به زنی گویند که با نظم و قافیه سخن می گوید.

۶- الکامل، ج ۴، ص ۸۲.

ص: ۲۱۸

دستورالعمل زینب در کوفه

در ایام اسارت، زنان عربِ ساکنِ کوفه به دیـدار زینب آمدنـد، لیکن حضـرت آنان را نپذیرفت و فرمود:«لا یَدْخُلَنَّ عَلَیْنا عَرَبِیَّةٌ إِلاّ أُمُّ وَلَد أَوْ مَمْلُوکَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبِینَ کَما سُبِینا». (۱) .مرحوم جزایری (۲) می نویسـد: کسـی اجازه دیدار از اسرا را نداشت جز کنیزکان که آنها زحمت اسیری را دیده بودند و غیر عرب؛ از جمله زنان ایرانی؛ زیرا زینب (علیها السلام) فرمود: از زنان عرب جز کنیزکان حق ندارنـد از مـا دیـدن کننـد، آنان اسیرند همچون ما. از این بیان به دست می آیـد که ایرانیانِ حاضـر در کوفه، هیـچ کـدام در کربلا نبودنـد و در کربلا۔ فقـط کوفیان عرب حضور داشـتند، حتی از مردم شام نیز کسـی در کربلا نبوده است؛ لـذا در مروج الـذهب (۳) آمده است:«وَ کانَ جمیعُ مَنْ حضـر مقتل الحسـین من العساکر و حاربه، و تولّی قتله من أهل الکوفهٔ خاصّهٔ لم یحضرهم شامیّ».«تمام لشـکریانی کـه کربلا۔ بر ضـدّ امـام حسـین گرد آمدنـد و جنگیدنـد، از کـوفه بودنـد و کسـی از شامیـان در میـان آنـان حضـور نداشت.».موضع گیری فوق نشان می دهد که ستم پیشگان حاضر در کربلا، غیر عرب نبودند.

۵ـ شب سیزدهم، شب دفن شهیدان

در شب دفن شـهدا که شب سوم شـهادت شـهدای کربلا۔ بود، امـام سـجاد (علیه السـلام) بـا اسـتفاده از ولا۔یت خویش، بگونه «طیّ الأرض» به یاری بنی اسد در کربلا شتافت و در شناسایی و نیز انجام نماز و دفن شهدا همکاری نمود.

۱- زینب الکبری، ص ۱۹ و ۳۴.

۲- خصائص الحسینیه، ویژگی های حضرت زینب علیها السلام، صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.

ص: ۲۱۹

آن حضرت پس از دفن جسدمطهّر پدرش، در حالی که به شدّت می گریست، فرمود:«... طُوْبی لِارْض تَضَمَّنَتْ جَسَدَکَ الطّاهِرَ، فإنَّ الدُّنْیا بَعْدکَ مُظْلَمَهٌ، وَالآخِرهُ بِنُورِکَ مُشْرِقَهٌ، أمّا الّلیْلُ فَمُسَهَّد، والحُزْنُ فَسَرْمَدْ أوْ یَخْتارُ اللهُ لاِهْلِ بَیْتِکَ دارِکَ الّتی أنْتَ بِها مُقیم، عَلَیْکَ مِنِّی السَّلامَ یَابْنِ رسولِ اللهِ وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ». (۱) .«خوشا به حال زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو شب هایم سخت و حزنم طولانی است تا اینکه خداوند سرایی را که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیتت مقرر بدارد. از من به تو درود باد و رحمت و برکات الهی.».سپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضرت نوشت:«هذا قَبْرُ الحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طالِب الَّذی قَتَلُوهُ عَطْشاناً غَرِیباً». (۲) .«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را در حالتی که لب تشنه بود و غریب، کشتند.»امام سجاد در آن شب، همچنین پس از دفن بدن مطهّر عباس، عموی بزرگوارش فرمود:«عَلَی الدُّنیا بَعْدَکَ الْعَفا یا قَمَر بَنِی هاشِم، وَعَلَیْکَ مِنِّی السّلامُ مِنْ شَهِید مُحْتَسَب وَرَحْمَهُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ». (۳) .«خاک بر سر زندگی این دنیای بی حضور تو. ای قمر بنی هاشم، از من درود و سلام باد بر شهید راه خدا و درود و رحمت الهی بر تو باد.»

۱- نک: علامه شبّر، جلاءالعیون، ج ۲ ص ۲۱۶ ـ حیاهٔ الإمام الحسین ج ۳، ص ۳۲۴ـ اعلمیـ دائرهٔ المعارف ج ۳ ص ۳۴۰.

۲- نک: علامه شبّر، جلاءالعیون، ج ۲ ص ۲۱۶ ـ حیاهٔ الإمام الحسین ج ۳، ص ۳۲۴ـ اعلمیـ دائرهٔ المعارف ج ۳ ص ۳۴۰.

۳- نک: علامه شبر، جلاءالعیون، ج ۲، ص ۲۱۶، حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۲۵، اعلمی، دائرهٔ المعارف، ج ۳،ص ۳۴۰.

ص: ۲۲۰

همانگونه که پیشتر اشاره شـد، مراسم دفن اجساد شـهدا دو روز پس از عاشورا، انجام گرفت. این مراسم توسط مردان بنی اسـد، زیر نظر امـام سـجاد برگزار گردیـد.در آن شب همه شـهدا، جز بـدن های علی اصـغر، حرّ و جون را دفن کردنـد؛ زیرا علی اصـغر (علیه السـلام) را امام حسـین (علیه السـلام) دفن کرده بود و بدن حرّ را، به نقلی قبیله اش از صحنه قتلگاه بیرون برده و در جای دیگر دفن کرده بودند و به نقلی حرّ نیز همراه با دیگر شهدا در کنار مرقد مطهّر ابا عبدالله (علیه السلام) دفن گردید. و همچنین جون را پس از ده روز، بنی اسد یافتند و درحالی که خوشبو و معطر بود دفن کردند.

۶ـ دگرگونی های خونین در طبیعت

پس از شـهادت سالاـر شـهیدان، دگرگونی هـایی خونین، در طـبیعت مشاهـده گردیـد؛ دگرگونی هـایی که هریـک برای صاحبـان بصیرت، درس های عبرت آموز و برای غافلان، بانگ «بیدارباش» بود! هنگامی که امام (علیه السلام) شهید شدند، چنان تیرگی همه جا را فرا گرفت که ستارگان در آسـمان دیده می شدند:«إنَّ السَّماءَ أظْلَمَتْ یَوْمَ قَتْلِ الحسـین حتّی رأواْ الکَوَاکِبُ». (۱) .سیوطی در «درالمنثور» ذیل آیه ۲۹ سوره مبارکه دخان (۲) این حدیث را نقل می کند:«وَ إنَّ حُسینَ بْنَ عَلِیٍّ یَوْمَ قُتِلَ احْمَرَّتْ السَّماء».در حدیث دیگر آورده است: «... إحْمَرَّتْ آفاقُ السَّماءِ أرْبَعَةَ أشْهُر».و دگرگونی های دیگری هم گفته اند مانند:

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۲۱۴.

۲- نک: درالمنثور، ج ۵، ص ۷۴۹.

ص: ۲۲۱

الف: آفتاب با چهره خونین و غمناک ظاهر شـد.ب: زیر خشت ها و سـنگ ها، خون به چشم می خورد.ج: چهره افق تیره و تار شد. سیـاهی شب بگونه ای خـاص همه جـا را فرا گرفت.د: از دیوار دارالامـاره کوفه، خون جـاری گشت.هـ: منادی میان زمین و آسـمان شهادت مظلومانه پسر دخترِ پیامبرخدا را اعلام کرد.و: بارانِ خون از آسمان بارید.موارد فوق و سایر موارد در جوامع تاریخی و کتب حدیثی شیعه و سنی به وفور به چشم می خورد. (۱) .مسـعودی در «اثبات الوصـیه» می نویسد:«إِنَّ السَّماءَ بَکَتْ عَلَیهِ أربَعَةَ عَشَر یوماً فَسُئِلَ: ما عَلامَةُ بُکاءِ السَّماء؟ فَقالَ: کانَتْ الشّـمْسُ تَطْلَعُ فِی حُمْرَة وَ تَغْرِبُ فِی حُمْرَة»؛ (۲) .«آسمان در عزای حسین (علیه السلام) تا چهـارده روز می گریست، از نشـانه گریسـتن آسـمان سؤال شـد، فرمود: خورشـید با هاله ای از سـرخی طلوع و غروب می کرد.»در کلام امام صادق (علیه السـلام) آمـده است که به زراره گفت:«یا زُرارَةُ! إنَّ السَّماءَ بکَتْ عَلی الحُسَـیْن أَرْبَعِینَ صَـباحاً». (۳) .«زراره! آسمان تاچهل شبانه روز درسوگ حسین (علیه السلام) گریست.».

۱- شیخ طوسی، تهذیب، ج۲، ص۷ فصل الحسین علیه السلام.

۲- مقتل الحسین، مقرم، انساب الأشراف، ص ۲۰۹.

۳- مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۴، نک: باب ۴۰... من بکاءالسماء والأرض، ج ۴۵ بحارالأنوار، ص ۲۰۱.

ص: ۲۲۲

اسیران و ادامه رسالت

اشاره

اسیران کربلا، پیام آوران حماسه عاشورا، احیاگران خون شهیدان، حافظان و نگهبانان و مروّجان قیام عاشورا بودند و می توان گفت: اگر کاروان اسیران به حرکت در نمی آمد، حرکت عاشورا در همان عصر و همان سرزمین به وسیله دشمن، همراه اجساد مطهر آنها دفن شده بود.

۱ـ مهم ترین وظایف کاروان

الف- نشان دادن اهمیت قیام؛ زیرا دشمن می‌کوشید که قیام عاشورا به دیگران و یا نسل‌های بعد معرفی و شناسانده نشود.
و سعی می‌کرد قیام و حرکت تاریخ‌ساز شخصیتی همچون سیدالشهدا را کم‌رنگ، معمولی و عادی جلوه دهد و زمینه فراموشی آن را فراهم سازد و زینب سردار و رهبر کاروان اسیران بود که با خطبه‌هایی در کوفه و شام و موضع‌گیری‌های حکیمانه، اهمیت آن را به نمایش گذارد. زینب در کوفه نه تنها با خطبه خود مردم را بیدار کرد و عمق فاجعه را برای عموم آشکار ساخت، بلکه زنان کوفه را علیه مردانشان بسیج کرد.
ب- پیشگیری از تحریف‌ها و بدلکاری‌ها؛ دشمن سعی می‌کرد از آشکار شدن قیام حق علیه باطل پیشگیری کند و خود را حق و حسین را باطل بشناساند؛ از این رو، اسیران را خارجی (شورشی) لقب داده بود.

ص: ۲۲۳

ج- انتقال صحیح جریان تاریخی قیام؛ این کاروان توانست حقیقت تاریخی قیام و گردانندگان اصلی آن و جزئیات واقعه را به‌طور صحیح به نسل‌های بعد از خود و یا برای غایبان صحنه روشن سازد.

همسر امام حسین، سرِ جدا از بدن آن حضرت را در مجلس عبیداللّه به آغوش کشید و گفت: حسین من! فراموشت نمی‌کنم و به چشم خود دیدم که شمشیرهای ناپاکان تو را در میان گرفته بودند.

د- انتقال اهداف و پیام‌های قیام؛ این کاروان اسیران بود که هدف و پیام نهضت کربلا را به دنیا رساند و باید گفت: این است فلسفه آن سخن معروف امام از زبان جدش که: «انَّ اللَّهَ شاءَ أن یراهُنَّ سَبایا». (۱)

«خداوند می‌خواهد شما را اسیر ببیند.»

۲ـ اسرا در شام

اشاره

وقتی نخستین مرحله مأموریت تاریخ سازان عاشورا در کربلا پایان یافت، تداوم آن، قیام تازه ای بود که به رهبری امام سجاد (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام) انجام گرفت و کاروان اسیران هجوم عاشورایی علیه اهریمنان شام و کوفه را آغاز کرد.اهل بیتِ در بند را روز یازدهم از کربلا به سوی کوفه حرکت دادند. ابن زیاد آنان را در کوفه زندانی کرد و نامه ای برای یزید فرستاد و از او کسب تکلیف کرد. پاسخنامه از سوی یزید، پس از چندی دریافت شد که در آن آمده بود: اسرا وسرهای کشتگان را به شام بفرستید (۲) و ابن زیاد با همراهی چهل مأمور مسلّح، اسرا و سرهای شهدا را روانه شام کرد. (۳).

۱- میلانی، قادتنا، ج ۶ ص ۶۱.

۲- اللهوف، ص ۷۴. «...لَمّا وَصَلَهُ کِتابُ عُبَیْدِ اللهِ بْنِ زیاد وَ وَقَفَ عَلَیْهِ، أَعادَ الجَوابَ إِلَیْهِ یَأْمُرُهُ فِیهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الحُسَیْنِ علیه السلام وَ رُؤُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ بِحَمْلِ أَثْقالِهِ وَ نِسائِهِ وَ عِیالِهِ، فَاسْتَدْعی إِبْنُ زیاد بِمُحَفَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةِ العائِذی فَسَلَّمَ إِلَیْهِ الرُؤُوسَ وَ الأَسْری وَالنِّساءَ فَسارَ بِهِمْ مُحَفَّرٌ إِلی الشّامِ، کَما یُسارُ بِسَبایا الْکُفّارِ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ أَهْلُ الأَقْطارِ».

۳- عوالم، ص ۳۹۹.

ص: ۲۲۴

شیخ بهایی و محدث کاشانی، روز ورود اهل بیت عصمت و طهارت به شام را اول ماه صفر دانسته اند. (۱) .

مسجد السقط یادآور خاطره ای تلخ

هنگام ورود اسرا به شام، شهر را آذین بسته، جشن عمومی برگزار کردند. سرها را بالای نیزه زده، همراه کاروان حرکت می دادند. در پیشاپیش سرها، سرِ عباس بن علی قرار داشت، پس از آن سرِ حضرت حسین بن علی (علیهما السلام) بود که به آسمان می نگریست و نور ویژه ای از آن تلألؤ می کرد.عباس بن علی در کربلا پرچمدار و پیش مرگ برادرش امام حسین (علیه السلام) بود؛ از این رو در مسیر حرکت به شام نیز سرِ مبارکش به رسم پرچمداری، پیشاپیش قافله قرار داشت.از میان تماشاگران پیر زنی، با کینه خاصی، سنگی به طرف سر حسین پرتاب کرد.

۳ـ دربار یزید

پیشتر دربار یزید را برای ورود اسرا، مهیّا کرده، سفرا، رجال و شخصیّت های داخلی را دعوت نموده بودند. جمعیت در صحن و سالن کاخ موج می زد. یزید عبایی بردوش انداخته، با قیافه ای شادمان در جایگاه ویژه قرار گرفت.(۲) .به دستور دربار، اهل بیت امام را با ریسمانی بستند و آنان را با وضعیتی رقّت بار به مجلس یزید وارد کردند.امام سجاد (علیه السلام) در حضور همگان، رو به یزید کرده، فرمود: «ما ظَنّکَ بِالْرَّسُولِ لَوْ یَرانا عَلی هذا الحال؟»؛ «اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ما را در چنین حالتی ببیند، با تو چه خواهد کرد؟»سؤال امام سجاد (علیه السلام) با گریه شدید حضار روبه رو شد. وقتی یزید صحنه را برخلاف

۱- معالی السبطین، ج ۲، مبحث ورود اهل بیت به شام نفس المهموم، ص ۲۳۹.

۲- همان عبایی که پیامبر صلی الله علیه وآله در روز فتح مکه، جهت دلجویی و اطمینان بیشتر به ابوسفیان بخشید. معاویه در اعیاد این عبا را به عنوان فخر بردوش می افکند و یزید برای اولین بار در آن مجلس به دوش افکند. ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۵۵.

ص: ۲۲۵

خواستِ خود دید، دستور داد تا ریسمان را از دست و گردن آنان گشودند. (۱) .وضعیت حضور اسرا مطابق میل یزید پیش نرفت، بهویژه آنگاه که یزیـد به «نعمان بن بشیر» ـ که در کنارش نشسته بود ـ گفت: «اَلْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذِی قَتَلَهُ»؛ «حمـد و سپاس خدا را که او (حسین) را کشت.»نعمان گفت: «اگر معاویه زنده بود، هیچ گاه دست به چنین کاری نمی زد». (۲) .این پاسخ نیز انبساط خاطر یزید را برهم زد.آنگاه تشتی در برابر یزید قرار دادند که سر حسین (علیه السلام) در آن بود. یزید دست به عصای دستیِ تشریفاتی اش برد و به دنـدان پیشین امام (علیه السلام) کوبیـد و گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر»؛(۳) «امروز، عوض روز بـدر!»او در حضور همگـان به سرِ مبـارک امـام جسـارت کرد و مسـتانه این شعر را زمزمه کرد: (۴) .لَیْتَ أَشْیاخی بِبَدْر شَهِدُوا تـا آن جا که گفت:قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْمَ مِنْ ساداتِهِمْ وَ عَدَلْناهُ بِبَدْر فَاعْتَدَلْلَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْیٌ نَزَلْ«ما بزرگان آنان (بنی هاشم) را کشتیم و ما از کشـتگان خود در بـدر، انتقـام گرفتیم.بنی هـاشم دین و حکومت را به بـازی گرفتنـد در حـالی که نه نبوّت در کـار است و نه چیزی به عنوان وحی نازل شده است.»حامل سرِ امام حسین (علیه السلام) به خاطر دریافت جایزه اینگونه سرود:

۱- مقتل الحسین، ص ۳۵۰؛ نفس المهموم، ص ۲۴۹.

۲- همان.

۳- ابن شهرآشوب، مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴- نفس المهموم، ص ۲۵۲. الاتحاف، ص ۱۸؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۰؛ البدایهٔ والنهایه، ص۹۲، ۱۹۷ و ۲۴۰؛ البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۴۴، باب ابن زهری.

ص: ۲۲۶

اَوْقِرْ رِکابی فِضّهً وَ ذَهَبًا نّی قتلت السّیِّد المُحجّباقَتَلْتُ خَیرَالنّاسِ اُمّاً و أباً «رکاب مرا از نقره و طلا کن؛ همانا من شخصیت پاکدامنی را از پای درآوردم.و کسی را کشتم که از نظر پدر و مادر برترین انسان بود.»یزید پرسید: تو که او را بهترین مردم یاد می کنی چرا کُشتیِ؟ گفت: کشتم تا جایزه دریافت کنم.وقتی چنین پاسخ شنید، فرمان داد: گردن او را زدند. (۱) .یزید همچنان مشغول جسارت به سر و صورت امام بود که ابو بَرَزَه اسلمی به او گفت: من دیدم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دندان های پیشین او و برادرش را می بوسید و فرمود: شما ـ دو تن ـ بزرگ جوانانِ بهشتید و نیز فرمود: «قَتَلَ اللهُ قاتِلَکُما» یزید از حرف ابوبرزه خشمگین شد و دستور داد او را از مجلس بیرون کردند. (۲) .

۴ـ خطبه حضرت زینب در مجلس یزید

اشاره

آنگاه که یزید گستاخی های بسیار کرد و از پیروزی خود دم زد، لازم بود کهپاسخ دندان شکن بشنود و غرورش شکسته شود. او که آیات قرآن را به غلط به نفع خود تأویل می کرد، لازم بود سرجایش بنشیند و مردم نیز باید آگاه می شدند و از گمراهی به هدایت راه می یافتند و از پیام شهیدان کربلاـ و هدف آنان آگاه می شدند. از این رو، زینب قهرمان این میدان، که صلابت و شجاعت را از پدر و مادر به ارث برده بود، و در پرتو نورانیّت برادرش امام حسین (علیه السلام) رشد کرده بود، از جا برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد:«اَلْحَمْدُ لله رَبِّ الْعالَمینَ وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّد وَآلِهِ أَجْمَعینَ، صَدَقَ اللهُ سُبْحانَهُ

۱- نفس المهموم، ص ۲۴۱ ؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷ ؛ کامل، ج ۴، ص ۲۹۱.

۲- فصول المهمه، ص ۲۰۵ ؛ نفس المهموم، ص ۲۵۲.

ص: ۲۲۷

کَذلِکَ یَقُولُ: (ثُمَّ کانَ عاقِبَهُ الَّذینَ أَساؤُا السُّوأی أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللهِ وَکانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ) (۱) .«حمد و سپاس از آن خداست که پروردگار جهانیان است. درود خداونـد بر جدّم که سرور انبیا است. چه راست گفت خدای متعال که: «فرجام کسانی که اعمال بد کردنـد، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به تمسخر گرفتند.» (۲) .أَظَنَنْتَ یا یَزیدُ ـ حَیْثُ أَخَذْتَ عَلَیْنا أَقْطارَ الاْرْضِ وَآفاقَ السَّماءِ فَأَصْبَحْنا نُساقُ کَما تُساقُ الإْماء أَنَّ بِنا هَواناً عَلَی اللهِ وَبِکَ عَلَیْهِ کَرامَهً؟ وَإِنَّ ذلِکَ لِعِظَمِ خَطَرِکَ عِنْدَهُ فَشَمِخْتَ بِأَنْفِکَ وَنَظَرْتَ فی عِطْفِکَ جَذلاً مَسْرُوراً حینَ رَأَیْتَ الدُّنْیا لَکَ مُسْتَوْثِقَهً وَالاُْمُورُ مُتَّسِقَهٌ وَحینَ صَفا لَکَ مُلْکُنا وَسُلْطانُنا فَمَهْلاً مَهْلاً أَنَسیتَ قَوْلَ اللهِ تَعالی: (وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّما نُمْلی لَهُمْ خَیْرٌ لاَِنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ). (۳) .ای یزیـد! می پنـداری که چون اطراف زمین و آفاق آسـمان را بر ما بستی، و راه چاره را بر ما سـد کردی و ما را همانند برده به هر سـو کشانـدی، ما نزد خـدا خواریم و تو گرامی و سـرفراز؟! و این غلبه (ظاهریِ) تو بر ما از آبروی تو در پیشـگاه خدا است؟ و از این رو بینی بالاـ کشیدی و تکبر نمودی و به خود بالیـدی؟! شادمـانی که دنیـا بر وفق مراد تو است، و ملـک و مقـام رهبری بر مـا، برای تو صـاف و همواره گشـته! انـدکی آهسـته تر، آیـا سـخن خداونـد را از یاد برده ای که فرمود:«آنان که کافر شدنـد (و راه طغیان پیش گرفتنـد) گمـان نکننـد که اگر به آنان مهلت می دهیم، به سود آنها است، این درنگ برای آن است که بر گناهان خود بیفزاینـد، و عـذاب خوارکننـده ای در پیش دارنـد.أَمِنَ الْعَدْلِ یَابْنَ الطُّلَقاءِ تَخْدیرُکَ حَرائِرَکَ وَإِماءَکَ، وَسَوْقُکَ بَناتِ رَسُولِ اللهِ (صـلی الله علیه وآله) سَبایا؟ قَدْ هَتَکْتَ سُتُورَهُنَّ، وَأَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الاَْعْداءُ مِنْ بَلَد إِلی

۱- الروم، الآیهٔ ۱۰.

۲- روم: ۱۰.

۳- آل عمران: ۱۷۸.

ص: ۲۲۸

بَلَد، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَناهِلِ وَالمَنافِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجوهَهُنَّ الْقَريبُ وَالْبَعيدُ وَالدَّنِيُّ وَالشَّريفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلا مِنْ حُماتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجى مُراقَبَةُ مَنْ لَفِظَ فُوهَ أَكْبادَ الاْزْكِياءِ وَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِماءِ الشُّهَداءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فى بَغْضاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ، مَنْ نَظَرَ إِلَيْنا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَآنِ وَالْإِحَنِ وَالاْضْغانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّم وَلا مُسْتَعْظِم:لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا يا يَزيدُ لا تُشَلُّمُنْتَحِياً عَلى ثَنايا أَبی عَبْدِاللهِ (علیه السلام) سَيِّدِ شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُها بِمِخْصَرَتِكَ.ای پسر آنان که جدّمان (پیامبر (صلی الله علیه وآله) در فتح مکّه) اسیرشان کرد و سپس آزادشان نمود، آیا این از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده بنشانی و دختران پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به صورت اسیر به این سو و آن سو بکشانی؟! پرده آنان را بدریّ و صورت هاشان را بگشایی تا دشمنان آنان را از شهری به شهری ببرند و بومی و غریب، چشم به آنها دوزند و نزدیک و دور، و شریف و غیر شریف، چهره آنها را ببینند، آن هم در وضعیتی که از مردان آنها، نه سرپرستی مانده و نه یار و نگهداری. به راستی چگونه توقّع و امید دلسوزی باشد از کسی که دهانش جگر پاکان را جوید و بیرون ریخت و گوشتش از خون شهیدان برویید! چرا به دشمنی با ما برنخیزد خانواده ای که با نظر کینه و دشمنی به ما می نگرد! بی آنکه خود را گنهکار بدانی و بزرگی این گناه را درک کنی، می گویی:«کاش پدرانم بودند و شادی سر می دادند و می گفتند: ای یزید، دستت شل مباد...»در حالی که چوب خیزران به دندان های ابا عبدالله، سرور جوانان اهل بهشت (علیه السلام)می زنی؟!وَكَيْفَ لا تَقُولُ ذلِكَ؟ وَقَدْ نَكَأْتَ الْقُرْحَةَ وَاسْتَأْصَلْتَ الشَّأْفَةَ بِإِراقَتِكَ دِماءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) وَنُجُومَ الاْرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، تَهْتِفُ بِأَشْياخِكَ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُناديهِمْ! فَلَتَرِدَنَّ وَشيكاً مَوْرِدهم وَلَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شُلِلْتَ وَبُكِمْتَ وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ ما قُلْتَ وَفَعَلْتَ ما فَعَلْتَ.

ص: ۲۲۹

اَللّهُمَّ خُذْ لَنا بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمَنا وَاحْلُلْ غَضَبَکَ بِمَنْ سَفَکَ دِماءَنا وَقَتَلَ حُماتَنا! فَوَاللهِ ما فَرَیْتَ إلاّ جِلْدَکَ، وَلا حَزَزْتَ إلاّ لَحْمَکَ، وَلَتَرِدَنَّ عَلی رَسُولِ اللهِ (صلی الله علیه وآله) بِما تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْکِ دِماءِ ذُرِّیَّتِهِ، وَانْتَهَکْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فی عِتْرَتِهِ وَلَحْمَتِهِ، وَحَیْثُ یَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَیَلُمُّ شَعْثَهُمْ وَیَأْخُذَ بِحَقِّهِمْ (وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) (۱) .وَحَسْبُکَ بِاللهِ حاکِماً، وَبِمُحَمَّد (صلی الله علیه وآله) خَصیماً، وَبِجِبْرِئیلَ ظَهیراً.چرا چنین نگویی، تو پوست از زخم دل ما برداشتی و شکفتی و با این خونی که از خاندان محمّد (صلی الله علیه وآله) و ستارگان درخشانش، از فرزندان عبدالمطّلب بر زمین ریختی، ریشه کردی، حال پدرانت را صدا می زنی؟! به گمانت که صدایت به گوش آنان می رسد؟! به همین زودی نزد آنان خواهی رفت و آنگاه است که آرزو کنی: ای کاش دستت شل بود و زبانت لال که چنین سخنی نمی گفتی و مرتکب چنین کاری نمی شدی.خدایا! حقّ ما را بستان از آنکه بر ما ستم روا داشت. انتقام ما را بگیر و خشم خود را بر کسی که خون های ما را ریخت و یاران ما را کشت فرود آر.ای یزید! سوگند به خدا که ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را، و بدان با همین بار گناهی که از ریختن خون خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هتک حرمت او در مورد خاندان و خویشانش بردوش داری، بر آن حضرت وارد خواهی شد، آنگاه که پروردگار همه را جمع خواهد کرد و پراکندگی آنان را گرد خواهدآورد و حقّ آنان را باز می گیرد. (خداوند می فرماید:) «هرگز آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه آنها زنده اند و در پیشگاه خداوند از مواهب و نعمت ها برخوردارند.» (۲) .و برای تو همین بس که خداوند حاکم است، و محمّد (صلی الله علیه وآله) طرف دعوا، و جبرئیل پشتیبان او.وَ سَیَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَکَ وَمَکَّنَکَ مِنْ رِقابِ الْمُسْلِمینَ، بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً وَأَیُّکُمْ

۱- آل عمران، الآیة ۱۶۸.

۲- آل عمران: ۱۶۹.

ص: ۲۳۰

شَرٌّ مَکاناً وَأَضْعَفُ جُنْداً، وَلَئِنْ جَرَتْ عَلَیَّ الدَّواهی مُخاطَبَتَکَ إنّی لَاَسْتَصْغِرُ قَدْرَکَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْریعَکَ، وَأَسْتَکْثِرُ تَوْبیخَکَ، لکِنَّ الْعُیُونَ عَبْری، وَالصُّدُورَ حَرّی.أَلا فَالْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللهِ النُّجَباءِ، بِحِزْبِ الشَّیْطانِ الطُّلَقاءِ، فَهذِهِ الاَیْدی تَنْطُفُ مِنْ دِمَائِنا، وَالاَفْواهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنا، وَتِلْکَ الْجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواکی تَتَناهَبُها الْعَواسِلُ وَتُعَفِرُّها أُمَّهاتُ الْفَراعِلِ،در آینده ای نه چندان دور، آنکه فریبت داد و بردوش مردم سوارت کرد، خواهد فهمید که ستمکاران را بد نصیبی است و خواهد فهمید که کدامیک از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان تر است. گر چه پیش آمدهای ناگوارِ روزگار، مرا به سخن گفتن با تو واداشت، لیکن در عین حال، ارزش تو در نظر من ناچیز و سرزنشت بزرگ، و ملامتت بیشمار است.چه کنم که چشم ها پر از اشک است و سینه ها سوزان. بدان، بسی مایه شگفتی است و بسیار شگفت آور است که انسانهای پاک و حزب خدا در جنگ با احزاب شیطان که بردگان آزاد شده بودند، کشته می شوند و خون ما از سر پنجه های شما می ریزد و گوشتهایمان از دهن های شما بیرون می افتد و این پیکرهای پاک، پیوسته خوراک گرگ های درّنده شما گشته و در زیر چنگال بچه کفتارها به خاک آلوده شده است.وَلَئِن إتَّخَذْتَنا مَغْنَماً؛ لَتَجِدُنا وَشیکاً مَغْرَماً حِیْنَ لا تَجِدُ (إلاّ ما قَدَّمَتْ یَداکَ وَما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبیدِ) (۱) فَإلَی اللهِ الْمُشْتَکی وَعَلَیْهِ الْمُعَوَّلُ.فَکِدْ کَیْدَکَ، وَاسْعَ سَعْیَکَ، وَناصِبْ جُهْدَکَ، فَوَاللهِ لا تَمْحُو ذِکْرَنا، وَلا تُمیتُ وَحْیَنا، وَلا تُدْرِکُ أَمَدَنا، وَلا تَرْحَضُ عَنْکَ عارَها، وَهَلْ رَأْیُکَ إلاّ فَنَداً، وَأَیّامُکَ إلاّـ عَدَدٌ، وَجَمْعُکَ إلاّـ بَدَدٌ، یَوْمَ یُنادِی الْمُنادِی: أَلاـ لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ، فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی خَتَمَ لاَوَّلِنا بِالسَّعادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلآخِرِنا بِالشَّهادَةِ وَالرَّحْمَةِ،

۱- حج: ۱۰.

ص: ۲۳۱

وَنَسْـأَلُ اللهَ أنْ یُکْمِـلَ لَهُمُ الثَّوابَ، وَیُوجِبُ لَهُمُ الْمَزیـدَ، وَیُحْسِنُ عَلَیْنَا الْخِلافَهَ، إنَّهُ رَحیمٌ وَدُودٌ، وَحَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَکیـلُ». (۱) .اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می دانی، به همین زودی خواهی دیـد که مایه زیانت بوده ایم! و آن، هنگامی است که هر چه از پیش فرسـتاده ای، آن را خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان سـتم نمی کند. شـکایت نزد خدا برم و به او توکّل کنم.هر نیرنگی که می خواهی به کار گیر و هر اقـدامی که توانی بکن و هر کوشـش که داری دریغ مدار، سوگند به خدا که نه نام ما را محو توانی کرد، و نه قدرت آن داری که نور وحی را خاموش کنی و به غایت ما نخواهی رسید و ننگ این ستم را نتوانی زدود. رأی تو سست است و شماره ایّام دولتت انـدک و جمعیّتت پراکنده شوند. آن روز منادی فریاد زند: «آگاه باشـید، لعنت خدا بر گروه سـتمگر باد!» حمد و سپـاس خداونـدی را که اوّلِ مـا را به سـعادت و مغفرت ختم کرد و آخر مـا را به شـهادت و رحمت فـائز گردانیـد. از درگاهش می خواهیم که پاداش آنها (شـهدا) را کامل کنـد و بر آن بیفزایـد و ما را بازمانـدگان نیک آنها گرداند که او مهربان و پر مهر است، و خداونـد مـا را بس است و وکیل نیکویی است.» (۲) .آری، زینب (علیها السـلام) در مجلس شام بر یزید برآشـفت و در ضـمن بیان شورانگیز خود از ماهیت زشت خاندان بنی امیه پرده برداشت وباگفتن «یَابْنَ الطُّلَقاء» (۳) به تحقیرآنان پرداخت. این عتاب و خطاب را زینب از بیان پدرش علی (علیه السـلام) الهام گرفته بود که در نامه ای به معاویه نوشت: «وَ مَا لِلطُّلَقَاءِ وَ أَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ» (۴) و این هر دو از سـخن پیـامبر (صـلی الله علیه وآله) در فتـح مکه حکـایت دارد که آن حضـرت به اهـل مکه خطاب کرد و فرمود: «إذْهَبُوا أنْتُمُ الطُّلَقاءِ». (۵) .

۱- بلاغات النساء، ص۲۱ ـ ۲۳ ؛ جمهرهٔ خطب العرب، ج۱، ص۱۲۹ ـ ۱۲۶ ؛ أعلام النساء، ج۲، ص۹۵ ـ ۹۷.

۲- ترجمه اللهوف، ص۱۸۱ ـ ۱۸۶، نفس المهموم، ص۲۵۳ ـ ۲۵۶، بحار، ج۴۵، ص۱۳۳ ـ ۱۳۵.

۳- مقتل الحسین، ص ۳۱۲ ؛ بحارالأنوار،ج۴۵، ص۱۳۴.

۴- نهج البلاغه صبحی صالح، ص۳۸۶، نامه ۲۸.

۵- کامل التاریخ، ج۲، فتح مکه، ص۲۰۲ ؛ واقدی، المغازی، ج۲، ص۸۳ ؛ البدایهٔ والنهایه، ج۴، ص۳۰۰ چاپ دارالفکر بیروت نیز می نویسد: در سال هشـتم هجری که مکه به دست سلحشوران همراه پیامبر صلی الله علیه وآله فتح شد و پیامبر اسلام پیروزمندانه در کنار کعبه به مردم اهل مکه که در آنجا بودنـد، گفتند: فکر می کنید که درباره شـما چه تصـمیمی خواهم گرفت؟ پاسخ دادند: جز عفو و بزرگواری انتظار نمی رود. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُلَقاءُ».

ص: ۲۳۲

خاطره ای از حضرموتی

جاحظ درکتاب تاریخی خود «الأسخیاء» در شرح حال عبدالله جعفر می نویسد:سلیمان حَضرموتی (۱) می گوید: از یمن وارد مدینه شدم. پس از چندی شترم مرد و چون زاد و توشه بازگشت هم نداشتم، بسیار اندوهگین گشتم، یکی از دوستان مرا به خانه عبدالله جعفر راهنمایی کرد، بدانجا رفتم اما خبردار شدم که او به سفر رفته و هفتاد روز دیگر باز می گردد. همانجا روی خاک نشستم و گریه مجالم نداد، زنی مجّلله، مرا به درون خانه عبدالله دعوت کرد و پس از پذیرایی گفت: من زینب دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) همسر عبدالله هستم. حاجت تو چیست؟ سرگذشت خویش را باز گفتم. گفت: گله شتر عبدالله در فلان منطقه است، برو آنجا و خود را معرفی کن و هرشتری را که مورد نظر تو است انتخاب کن و به عنوان عطیّه، از ما بپذیر. سلیمان می گوید: زمانی زینب را دیده بودم که وضعیت مالی آنان خوب بود و لباس های مناسب برتن داشت.سلیمان می افزاید: روزی هم وارد شام شدم و دیدم شهر را آذین بسته اند. معلوم شد اسرای کربلا وارد شام می شوند. قضیه را از مردم پرسیدم، گفتند: زینب دختر علی همراه اسیران وارد می شوند، خود را به اسیران نزدیک ساختم و به کنار زینب رسیدم وضعیت ظاهری او مرا تکان داد؛ زیرا مندرس ترین لباس ها را بر تن داشت؛ «وَ عَلَیها أَرْذَلُ ثِیابِها» وقتی خود را معرفی کردم و تقاضا کردم تا از من چیزی بخواهد، فرمود: پارچه ای فراهم کن تا زنان ما صورت های خود را بپوشانند و من چنین کردم.

۵ـ خطبه امام سجاد

روایت شده که یزید ـ لعنهٔ الله علیه ـ فرمان داد منبری آوردند و از خطیب خواست بر فراز آن رفته، در ذمّ حسین بن علی و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) سخن بگوید. خطیب بر منبر رفت و بعد از ستایش و سپاس خدا، مطالبی بر ضدّ علی و حسین (علیهما السلام) گفت و در

۱- حضرموت، پیشتر جزو یمن بوده و امروزه جزو عمّان است.

ص: ۲۳۳

توصیف و شأن معاویه و یزید ـ لعنهٔ الله علیهما ـ سخن راند و از آنان بسیار تجلیل کرد.در این هنگام، امام سجّاد (علیه السلام) فریاد برآورد: وای بر تو! رضایت مخلوق (یزید) با خشم و غضب خداوند معامله کردی؟! نشیمنگاهت پر از آتش باد! آنگاه رو به یزید کرده، فرمود:«یا یَزِید إِئْذَنْ لِی حَتّی أَصْعَدَ هذِهِ الْأَعْوادَ فَأَتَکَلَّمَ بِکَلِمات لِلّهِ فِیهِنَّ رِضاً وَ لِهؤُلاءِ الْجُلَساءِ فِیهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوابٌ.«ای یزید، فرصتی در اختیارم بگذار تا بالای این چوب ها روم، و مطالبی بگویم که در آن خشنودی خدا باشد و نیز برای حاضران موجب اجر و پاداش است.أَیُّهَا النّاسُ أُعْطِینا سِتّاً وَ فُضِّلْنا بِسَبْع؛ أُعْطِینا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّماحَهَ وَ الْفَصاحَهَ وَ الشَّجاعَهَ وَ الْمَحَبَّهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ، وَ فَضَّلْنا بِأَنَّ مِنّا النَّبِیُّ الْمُخْتارُ مُحَمَّداً وَ مِنّا الصِّدِّیقُ وَ مِنّا الطَّیّارُ وَ مِنّا أَسَدُ اللهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ مِنّا سِبْطا هذِهِ الْأُمَّهِ، مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِی وَنَسَبِی.ای مردم، به ما شش چیز داده شد و به هفت چیز، ما بر دیگران برتری یافتیم.آن شش چیز که بر ما عطا شد عبارتند از: علم، حلم، جوانمردی (بخشش)، فصاحت، شجاعت و دوستی (که در دل مؤمنان جای گرفتیم).و امّا آن هفت چیز که ما با آن ها بردیگران برتری داده شدیم، عبارتند از اینکه:ـ پیامبرِ برگزیده، حضرت محمّد (صلی الله علیه وآله) از ما است.ـ صدّیق (نخستین کسی که به او ایمان آورد؛ یعنی علی (علیه السلام)) از ما است.ـ جعفر طیّار از ما است.ـ شیر خدا و شیر پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) (حضرت حمزه) از ما است.ـ از ما است دو سبط پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این اُمّت (حسن و حسین (علیهما السلام)).هر کس مرا شناخت که شناخت و آن کس که نشناخت، او را به حسب و نسبم خبر می دهم:أَیُّهَا النّاسَ، أَنَا ابْنُ مَکَّهَ وَ مِنی، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّکْنَ بِأَطْرافُ الرِّداءِ، أَنَا ابْنُ خَیْرُ مَنْ ائْتَزَرَ وَ ارْتَدی، أَنَا ابْنُ خَیْرُ مَنْ انْتَعَلَ وَ احْتَفی،

ص: ۲۳۴

أَنا ابْنُ خَيْرُ مَنْ طافَ وَ سَعی، أَنا ابْنُ خَيْرُ مَنْ حَجَّ وَ لَبّی، أَنا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَی الْبُراقِ فِی الْهَواءِ، أَنا ابْنُ مَنْ أُسْرِیَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصی، أَنا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلی سِدْرَةِ الْمُنْتَهی، أَنا ابْنُ مَنْ (دَنا فَتَدَلّی فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنی)، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلّی بِمَلائِكَةِ السَّماءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوحی إِلَيْهِ الْجَلِيلُ ما أَوحی، أَنَا ابْنُ مُحَمَّد الْمُصْطَفی.«ای مردم، من فرزند مکّه و منایم. فرزند زمزم و صفایم، فرزند کسی هستم که حجرالأسود را در میان عبای خود گذاشت و به جایش نهاد. منم فرزند بهترین انسان ها، که لباس احرام پوشید. منم فرزند بهترین انسان ها که کفش پوشید و (برای طواف) پا برهنه شد. من پسر بهترین انسان ها هستم که طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود. فرزند بهترین کسی هستم که حج بجا آورد و لبّیك گفت. من پسر کسی هستم که از مکّه به مسجد اقصی سیر داده شد و (در شب معراج) به سِدرَةُ المُنتهی رسید. من پسر کسی هستم که آنقدر به خدا نزدیك و نزدیك شد، تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا نزدیکتر بود. من پسرکسی هستم که فرشتگان آسمان به او اقتدا کردند و نماز گزاردند. من پسر آن کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را که وحی کرد. من پسر محمد برگزیده خدا هستم.»أَنا ابْنُ عَلِیّ الْمُرْتَضی، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَراطِيمَ الْخَلْقِ حَتّی قالُوا لا إِلهَ إِلَّااللهُ، أَنَا ابْنُ مَنَ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَیْ رَسُولِ اللهِ سَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ هاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ بايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ قاتَلَ بِبَدْر وَ حُنَيْنِ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْن، أَنَا ابْنُ صالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وارِثِ النَّبِيِّينَ وَ قامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَ نُورِ الْمُجاهِدِينَ وَ زَيْنِ الْعابِدِينَ وَ تاجِ الْبَكّائِينَ وَ أَصْبَرُ الصّابِرِينَ وَ أَفْضَلُ الْقائِمِينَ مِنْ آلِ ياسِينَ، رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلِ الْمَنْصُورِ بِمِيكائِيلِ، أَنَا ابْنُ الْمُحامِی عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِين وَ قاتِلِ الْمارِقِينَ وَ النّاكِثِينَ وَ الْقاسِطِينَ وَ الْمُجاهِدِ أَعْداءَهُ النّاصِبِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشی مِنْ قُرَيش أَجْمَعِين وَ أَوَّلُ مَنْ أَجابَ وَ اسْتَجابَ لِلهِ وَ لِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوَّلُ السّابِقِينَ وَ قاصِمِ الْمُعْتَدِينَ

ص: ۲۳۵

وَ مُبِیدِ الْمُشْرِکِینَ وَ سَهْم مِنْ مُرامِی اللهِ عَلَی الْمُنافِقِینَ وَ لِسانِ حِکْمَةِ الْعابِدِین وَ ناصِرِ دِینِ اللهِ وَ وَلِیِّ أَمْرِ اللهِ وَ بُسْتانِ حِکْمَةِ اللهِ وَ عَیْبَةِ عِلْمِهِ سَمِحٌ سَخِیٌّ بَهِیٌّ بُهْلُولٌ زَکِیٌّ أَبْطَحِیٌّ رَضِیٌّ مِقْدامٌ هَمّامٌ صابِرٌ صَوّامٌ مُهَذَّبٌ قَوّامٌ، قاطِعُ الْأَصْلابِ وَ مُفَرِّقُ الْأَحْزابِ، أَرْبَطُهُمْ عِناناً وَ أَثْبَتُهُمْ جِناناً وَ أَمْضاهُمْ عَزِیْمَةً وَ أَشَدُّهُمْ شَکِیمَةً أَسَدٌ باسِلٌ یُطْحِنُهُمْ فِی الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةِ وَ قَرُبَتِ الْأَعِنَّةِ طَحْنَ الرَّحی وَ یَذَرُوهُمْ فِیها ذَرْوَ الرِّیحِ الْهَشِیم، لَیْثُ الْحَجازِ وَ کَبْشُ الْعِراقِ، مَکِّیٌّ مَدَنِیٌّ خِیفِیٌّ عَقَبِیٌّ بَدْرِیٌّ أُحُدِیٌّ شَجَرِیٌّ مُهاجِرِیٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَیِّدُها وَ مِنَ الْوَغی لَیْثُها، وارِثُ الْمُشْعَرَینِ وَ أَبُو السِّبْطَیْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ ذاکَ جَدِّی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طالِب.«من فرزند علیّ مرتضی هستم؛ کسی که سران مشرک را کوبید تا گفتند: معبودی جز خدای یکتا نیست. من پسر کسی هستم که در پیشاپیش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با دو شمشیر با دشمن می جنگید و با دو نیزه نبرد می کرد، و دوبار هجرت کرد. من پسر کسی هستم که دوبار بیعت کرد و در جنگ بدر و حُنین با دشمن جنگید. او حتی یک لحظه و به اندازه یک چشم به هم زدن کافر نشد. من پسر صالح مؤمنان و وارث پیامبران و نابود کننده ملحدان و پیشوای مسلمانان و مایه روشنی چشم مجاهدان و زینت پرستش کنندگان خدا و سرور مناجات کنندگان بسیار گریهکننده درگاه خدا و با استقامت ترین استقامت کنندگان و بهترین برخاستگان برای عبادت از آل یاسین، رسول پروردگار جهانیان هستم؛ آن کس که با خارج شدگان از دین جنگید و با بیعت شکنان و یاغیان نبرد کرد و با دشمنان ناصبی جهاد کرد. من پسر کسی هستم که سرافرازترین فرد قریش و نخستین مؤمن و تصدیق کننده خدا و رسول و پیشتاز پیشگامان و کوبنده متجاوزان و نابود کننده مشرکان و تیری از تیرهای خدا بر منافقان و زبان شناخت عابدان و حامی دین خدا و ولیّ امر خدا و باغ حکمت الهی و مخزن علم خدا است.کسی که جوانمرد، بخشنده، زیبا، هوشمند، پاک، از سرزمین حجاز، مرضیّ خدا، پیشگام، پیشوای بلند همّت، صابر، بسیار روزه گیر، تهذیب شده، بسیار عبادت کننده، قطع کننده پشت های مشرکان و پراکنده کننده حزب های کفر، از همگان پر

ص: ۲۳۶

جرئت تر و قوی دل تر و با صلابت تر و خلل ناپذیرتر در برابر کافران و شیرِ دلاور بود.آن که در جنگ ها هنگام به هم خوردن نیزه ها و نزدیک شدن پیشتازان جنگ، کافران را مانند سنگ آسیا، خرد می کرد و می کوبید و مانند طوفان توفنده و در هم کوبنده، که خار و خاشاک را در هم می ریزد، دشمنان را در هم می ریخت.آن که شیر حجاز و یکّه سوار عراق، سردار مکّه و مدینه و خیف و منا و عقبه، بدر و اُحد بود.آن که یکّه تاز بیعت (تحت شجره رضوان) و هجرت و آقای عرب و پهلوان جنگ و وارث مشعر و عرفات و پدر دو نبیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله)؛ حسن و حسین (علیهما السلام) بود.و اوست جدّم علی بن ابی طالب (علیه السلام).أَنَا ابْنُ فاطِمَةُ الزَّهْراءِ، أَنَا ابْنُ سَیِّدَةُ النِّساءِ، أَنَا ابْنُ خَدِیْجَةُ الْکُبْری، أَنَا بْنُ الْمَقْتُولُ ظُلَماً، أَنَا ابْنُ الْمَجْزُورِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفاءِ، أَنَا ابْنُ الْعَطْشانِ حَتّی قَضی، أَنَا ابْنُ طریح کَرْبَلاءِ، أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعَمامَهِْ وَ الرِّداءِ...من فرزند فاطمه زهرایم. من فرزند خدیجه کبرایم. من فرزند کسی هستم که از روی ظلم کشته شد. فرزند کسی هستم که سرش از قفا بریده شد. فرزند تشنه کامی هستم که با لب تشنه به شهادت رسید و پیکرش در زمین کربلا افتاده. فرزند کسی هستم که عمامه و عبایش ربوده شد و...حضرت سجاد (علیه السلام) پیوسته سخن می گفت و مردم می گریستند. صدای ضجّه و گریه بلند شد. یزید از ترس اینکه مبادا آشوب به پا شود، به مؤذّن گفت: اذان بگو.مؤذّن فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر.امام سجّاد (علیه السلام) فرمود:«لا شَیْءَ أَکْبَرُ مِنَ اللهِ»؛ «هیچ چیزی بزرگتر از خدا نیست.»مؤذّن گفت: «اَشهَدُ أنْ لا اِلَهَ إلاَّ اللهُ».امام سجّاد (علیه السلام) گفت:

ص: ۲۳۷

«شَهِدَ بِها شَعْری وَ بَشَری وَ لَحْمِی وَ دَمِی».«مو و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی دهد.»مؤذّن گفت: «اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ».امام سجّاد (علیه السلام) خطاب به مؤذّن گفت: تو را به حقّ محمّد ساکت باش تا من سخنی بگویم. از بالای منبر متوجّه یزید شد و فرمود:«یا یَزِیدُ! مُحَمَّدٌ هذا جَدّی أمْ جَدُّکَ؟ یا یَزید فَإنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدّکَ فَقَدْ کَذِبْتَ وَ کَفَرْتَ وَ إنْ زَعَمْتَ أنَّهُ جَدِّی فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ؟».«ای یزید، این محمّد جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر بگویی جدّ تو است، دروغ گفته ای و کفر میورزی. اگر بر این باوری که جدّ من است، پس چرا عترت و خاندان او را کشتی؟»این سخن را گفت و دست به گریبان برد و جامه خود را چاک زد و گریست، سپس خطاب به مردم فرمود:«ای مردم، آیا در میان شما کسی هست که جدّ و پدرش، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) باشد؟!»صدای شیون و گریه از مجلس برخاست.آنگاه فرمود: به خدا سوگند در جهان جز من کسی نیست که جدّش رسول خدا (صلی الله علیه وآله)باشد. پس چرا این شخص (یزید) پدر مرا کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد. ای یزید، این کارها را می کنی باز می گویی محمّد (صلی الله علیه وآله) رسول خدا است؟ و رو به قبله می ایستی؟ وای بر تو که در روز قیامت، جدّم و پدرم طرف دعوای تو هستند.یزید فریاد زد: مؤذن! اقامه بگو، هیاهو و صدای اعتراض از مجلس برخاست. بعضی با یزید نماز خواندند و بعضی پراکنده شدند. (۱) .

۱- بحار، ج۴۵، ص۱۳۹ ـ ۱۳۷ ؛ مناقب، ج۴، ص۱۶۸ ؛ نفس المهموم، ص ۲۶ ـ ۲۶۰ ؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۶۹.

ص: ۲۳۸

۶ـ رقیه در شام

درباره دختر مظلوم حضرت سیّد الشهدا در شام چند مسأله قابل تردید نیست:۱ ـ قبری منسوب به حضرت رقیّه در شام می باشد.۲ ـ در آنجا کودکی از اسرای کربلا آرمیده است.۳ ـ آن کودک از فرزندان امام حسین سیّد الشهدا (علیه السلام) است.۴ ـ بسیاری از تاریخ نویسان و سیره نگاران، به ویژه مقتل گویان از حضرت رقیّه، نامی به میان نیاورده اند و راز این مسأله بسیار آشکار است؛ زیرا آنان غالباً از معاریف و و تاریخ سازان حماسه عاشورا در کربلا سخن به میان آورده انـد و از عرصه های دیگر این حماسه، چندان سخنی نگفته انـد. بر این اساس نام و تاریخ زنـدگی حضرت رقیّه در کتب بزرگ تاریخی مشاهـده نمی شود.در لغت نامه دهخدا، ج۲۶، ص۵۸۸ ذیل ماده «رقی» آمده: رقیّه (به فتح را و قاف) بنت الحسین بن علی (علیهما السلام) که در خرابه شام شبی امام حسین (علیه السلام) را در خواب دید و بیدار شد و از حضرت زینب پدرش را خواست، همه اسرا در خرابه شام به شیون در آمدند و یزید آن ناله و گریه را شنید و سبب پرسید، جریان را گفتند: دستور داد سر امام را به خرابه بردند. همین که روپوش از سر مطهّر برداشتند و چشم دختر بر سر پـدر افتاد، چنان بی تاب و دگرگون گشت که از شـدّت گریه و اضـطراب روح از تنش جدا شد.علامه طریحی در منتخب و علامه حـائری در معـالی السـبطین و نیز محـدّث قمّی در نفس المهموم و نیز در منتهی الآمـال داسـتان ارتحـال جانسوز حضـرت رقیه در شام را با انـدک تغییری نقل کرده انـد. بعضـی از این نویسـندگان مسأله جان دادن حضـرت رقیّه را پس از مریض شدن چند روزه آن حضـرت می دانند و بعضـی می نویسند که آن حضرت با دیدن سرپدر، جان داد و در باب کلمات و سخنان آن حضـرت در کنار سر بریده پدر نیز اختلاف نظریه جزئی میان آنان به چشم می خورد، لیکن در اصل وجود قبر حضرت رقیّه در شام و جان دادن حضرت رقیه در خرابه شام در سالی که اسیران کربلا را به شام برده بودند تردیدی نباید کرد.

ص: ۲۳۹

از کـاروان زینب، بر جای مانـده ام من کز قـدرت الهی بر پای مانـده ام منمن یادگار نورم از کربلای طورم برگی ز شاخسار طوبای مانده ام منمن خلق را بشیرم، از کربلا سفیرم گل قطره ای ز موج دریای مانده ام منکو شوکت یزیدی، کو دولت هریمن سرزنده در دو عالم، مولای مانـده ام مندشـمن به نوبهارم باریـد بس خزان ها پرپر، گلی به دشت وصـحرای مانده ام مناز کربلا به کوفه، تا شام غم رسیدم پر آبله است پایم، ای وای مانده ام منصد داغ جان گزا را دارم به سینه یا رب در انتظار روی بابای مانده ام منروزم، شب، از جفای اعدای بی مروّت آلاله ای ز باغ زهرای مانده ام من

۷ـ حرکت به سوی مدینه

خبر حادثه کربلا زمانی در مدینه پیچید که ابن زیاد خبر شـهادت امام حسـین (علیه السلام) را به والی مدینه ـ عمرو بن سعید اشرق ـ (عمرو بن سعیدالعاص) (۱) اطلاـع داد و او این خبر را در شـهر اعلاـن کرد. در این حـال بود که شـیون و زاری به خصوص از خانه های بنی هاشم برخاست. والی مـدینه با اشاره به قبر پیامبر (صـلی الله علیه وآله) گفت: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَـدْر یا رَسُولَ الله»؛ «ای رسول خدا، امروز عوض روز بدر!» جمعی از انصار که گفتار او را می شنیدند بر او برآشفتند.برخی از مقتل نویسان نوشته اند والی مدینه دستور داد خانه های بنی هاشم را خراب کردند. (۲) .کفار، همواره از زخم عمیق و خاطره تلخ شکست جنگ بدر یاد می کردند و پیوسته در صدد انتقام بودند. امیّهٔ بن ابی حذیفه، یکی از فرماندهان و از پرچمداران سپاه کفر در جنگ اُحُد بود که از شکست مسلمانان در جنگ اُحد خشنود گشت و فریاد می زد: «یَوْمٌ بِیَوْمِ بَدْر». او به دست توانمند امیر مؤمنان (علیه السـلام) در همین جنگ به خاک افتاد

۱- نک: معالی السبطین، ج۲، ص۳۱.

۲- مقتل الحسین مقرم، صص ۳۳۴ و ۳۳۵ ؛ نک: معالی السبطین، ج۲، ص۳۱.

ص: ۲۴۰

و به حیاتش خاتمه داده شد.شعار پیشگفته پس از جنگ اُحُد خاموش بود تا اینکه واقعه کربلا بهوقوع پیوست، و یزید در شام (۱) و والی او در مدینه، که به ظاهر مسلمان شده بودند، بار دیگر آن شعار را سرداند.هنگامی که خبر شهادت امام و یارانش؛ از جمله دو تن از پسران عبدالله بن جعفر به مدینه رسید، ابو السلاسل، غلام او، آزرده خاطر شد و گفت: آنچه به روز ما آورد کسی جز حسین نبود! عبدالله بن جعفر با کفش خود بر سر او کوفت و فرمود: چه می گویی؟ به خدا سوگند اگر در رکاب او بودم جان خود را فدایش می کردم و افزود: آنچه در این باره بر من وارد شد چیز مهمی نیست. او سپس در میان یاران خود حضور یافت و گفت: خدای را شاکرم که با شهادت حسین ما را سربلند ساخت. (۲) .آری، مؤمنان راستین شهادت را سربلندی می دانند ولی کفار و منافقان، آن را خسران و زیانبار می پندارند.

۸ـ اربعین حسینی

برای بررسی «اربعین حسینی» و یافتن پاسخ به این پرسش که: «آیا جابر برحسب اتفاق اربعین حسینی را در کربلا گذراند؟» توجه به نکات زیر ضروری است:الف: خبر شهادت سیدالشهدا و یارانش به گونه ای معجزه آسا، در همه جا به خصوص در مدینه، انتشار یافته بود. (۳) .

۱- حلیهٔ الأبرار، بحرانی، ج ۱، ص۴۷۸.

۲- کشف الغمه، ج ۲، ص۶۸، قالَ أَبُو السَّلاسِلِ مولی عبد الله هذا ما لَقَينا مِنَ الْحُسَينِ فَحَذَفَهُ عَبد الله بنعله ثُمَّ قالَ: يَا بنَ اللخناء أ لِلحسين تقول هذا؟! و الله لو شهدته لأحببت أن لا أفارقه حتّى أُقتَل معه و الله إنّه لمما يسخى بنفسى عنهما و يعزى عن المصاب بهما أنّهما أصيبا مع أخى و ابن عمّى مواسين له صابرين معه. ثمّ أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّ على بمصرع الحسين عليه السلام.

۳- منتهی الآمال، ص۵۲۴.

ص: ۲۴۱

ب: جابر بن عبدالله انصاری، از پیرمردان کهنسال اصحاب پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) و از ارادتمندان خاص اهلِ بیت عصمت و طهارت است.ج: این حدیث در میان مسلمانان، از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معروف بوده که:«إِنَّ الْأَرْضَ لَتَبْکی عَلَی الْمُؤمِنِ إذا ماتَ أَربَعِینَ صَباحاً». (۱) .«همانا زمین بر انسان مؤمن، هنگامی که بمیرد، چهل روز می گرید.».همچنین امام صادق (علیه السلام) به زراره فرمود:«یا زُرارَهَٔ اِنَّ السَّماءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَینِ أَرْبَعِینَ صَباحاً...».«ای زراره، آسمان چهل شبانه روز در سوگ حسین (علیه السلام) گریست.»د: گرامی داشتن چهلم کسی که دیده ازجهان فروبسته، یکی ازسنت های دیرینه ای است که نه تنها در میان مسلمین، که در میان نصارا و یهود نیز مورد توجه بوده است. (۲) .با توجه به این نکته ها، شیخ طوسی در کتاب «مصباح المتهجّد» می نویسد: «روز بیستم صفر، جابر به همراه «عطیه» از مدینه برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و اوّل کسی بود که امام را به عنوان اربعین زیارت کرد». (۳) .جابر (۴) جهت تشرف به زیارت امام (علیه السلام)، اوّل در شط فرات غسل کرد و احرام بست و خود را معطر ساخت و با خشوع و خضوع کامل به زیارت شتافت. و هنگامی که به کنار قبر امام حسین (علیه السلام) رسید، سه بار تکبیر گفت و از شدت حزن و اندوه بیهوش روی قبر سیدالشهدا (علیه السلام) افتاد. (۵) .ـ ابن شهرآشوب می نویسد: سید مرتضی در بعضی از مسائل خویش گفته است:

۱- بحارالأنوار، ج۷۴، ص۸۶.

۲- مقرم مقتل الحسین، صص ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳- تحقیقی درباره اربعین، تألیف شهید قاضی طباطباییرحمه الله.

۴- جهت شناخت کامل جابر، به منتهی الآمال، ص ۱۴۶ مراجعه نمایید. ـ یکی از امتیازات این صحابه جلیل القدرِ پیامبر، این است که هفت تن از امامان معصوم علیهم السلام را دیدار کردند.

۵- معالی السبطین، ج۲، صص۱۱۶ و ۱۸۵.

ص: ۲۴۲

«سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را از شام به کربلا بازگرداندند و به بدن او ملحق کردند».ـ شیخ طوسی نیز می نویسد: «زیارت اربعین، به همین علت است».ـ در تاریخ «حبیب السیر» آمده است: «یزید سرهای شهدا را به امام سجاد (علیه السلام) تسلیم کرد و آن حضرت سرها راروز بیستم صفر به بدن های مطهرشان ملحق کردند و سپس به مدینه بازگشتند». (۱) .

۹ـ جابربن عبدالله انصاری و عطیه

جابربن عبدالله انصاری ۹۴ سال عمر کرد. در ۱۹ غزوه همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرکت داشت. در جنگ جمل، نهروان و صفین از یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و در یکی از جنگ ها چشمش آسیب دید و از کار افتاد.جابر در جنگ بدر شرکت داشت و در جنگ «اُحُد» پدرش (عبدالله) وی را سرپرست هفت خواهرش نمود و خود به جنگ رفت و به شهادت رسید ولی در ادامه آن؛ یعنی در جنگ «حَمْراءُ الأسد» جابر شرکت جست و در سال بعد هم در جنگ ذات الرقاع حضور یافت. در این جنگ بود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) از او پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ جابر پاسخ داد: آری، فرمود: با چه کسی؟ جابر جواب داد: با فلان زن. رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: چرا با دختری ازدواج نکردی؟ گفت: پدرم شهید شد و هفت خواهرم زیر نظر من زندگی می کنند، از این رو با کسی ازدواج کردم که سمت مادری داشته باشد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حق او دعا کرد. او در جنگ خندق همراه علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقابل عمرو بن عبد وَدّ حاضر شد. در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) از لشکر عمربن سعد خواست تا از جابربن عبدالله انصاری حقانیت او را جویا شوند.روزی امام سجاد (علیه السلام) همراه امام باقر (علیه السلام) به عیادت جابر رفتند. امام (علیه السلام) به فرزندش فرمود: سر عموی خود را ببوس، جابر که نابینا بود، پرسید: این جوان کیست؟ گفتند: او

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۹ ؛ فتّال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ص ۱۶۵ ؛ اللهوف، ص ۸۵ مناقب، ج۲، ص ۲۰۰ ؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص۵۸.

ص: ۲۴۳

محمدبن علی (امام باقر (علیه السلام)) است. جابر به یاد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) افتاد و سلام آن حضرت را به محمدبن علی (علیهما السلام) ابلاغ کرد.جابر که با عطیّه عوفی، یکی از دانشمندان روزگارش، خود را در روز اربعین به کربلا رسانیدند، در شطّ فرات غسل کرد، با دو پارچه مانند حاجیان مُحْرِم شد، با سر و پای برهنه، با دلی پر از غم و اندوه به زیارت قبر محبوب خود، حسین (علیه السلام) مشرّف شدند. در آن هنگام، ورود کاروانی نظر آنان را به خود جلب کرد. جابر به غلامش گفت: اینان کیستند؟ اگر از کارگزاران یزیدند، خودمان را پنهان کنیم و اگر زین العابدین (علیه السلام) و همراهان او هستند، تو را در راه خدا آزاد می کنم. غلام رفت و برگشت و گفت:زین العابدین (علیه السلام) همراه با عمه ها و خواهران و همراهانند. آنان هنگامی که نزدیک شدند، جابر با سر و پای برهنه از آنان استقبال کرد و همگی گریستند. صدای شیون بلند شد. جابر خود را روی قدم های امام سجاد (علیه السلام) انداخت و می بوسید و تسلیت می گفت؛ امام (علیه السلام) پرسید: «أَنْتَ جابِر؟» جابر پاسخ داد: «اَنَا جابِر». امام (علیه السلام) سپس فرمود: «ای جابر، این جا پدرم به قتل رسید. این جا جوانان ما را سر بریدند. این جا خیمه های ما را به آتش کشیدند، از این جا زنان ما را به اسیری بردند». (۱) (امام سجاد (علیه السلام) درکربلا برای جابر و همراهانش، روضه خواند).عطیه (یا عطا) از بزرگان اسلام و تابعین بود؛ یعنی از صحابه نیست و پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)را ندید، ولی به زیارت صحابه نایل آمد. او از بزرگ ترین دانشمندان و مفسّران نامی اسلام است. (۲) عطیه بر ضدّ حَجّاج بن یوسف ثقفی شورید و سر انجام به فارس گریخت. ثقفی به عطیه دست یافت و از او خواست تا از علی (علیه السلام) بیزاری جوید، لیکن عطیه چنین نکرد... سر و ریش او را تراشیدند و چهار صد تازیانه به او زدند. (۳) او مدتی در خراسان و سپس در کوفه زندگی کرد و در سال ۱۱۱ هـ ق. بدرود حیات گفت.

۱- بحارالأنوار،ج۱ص۳۲۹ باب۲۵، «یـا جـابِر! هیهُنـا قُتِلَ أَبُوعَبـدِالله، هیهُنا وَاللهِ قُتِلَتْ رِجالُنا، وَ ذُبِحَتْ أَطْفالُنا، وَسُبِیَتْ نِسائُنا، وَحَرِقَتْ خِیامُنا».

۲- بررسی تاریخ عاشورا، ص۲۰۱.

۳- سفینهٔ البحار، ماده «عطا».

ص: ۲۴۴

۱۰ـ تحقیقی درباره ورود اهل بیت به کربلا در اربعین

اشاره

در مورد «ورود جابر در اربعین حسینی به کربلا»، جای تردید نیست و آنچه مورد اختلاف میان ارباب مقاتل است، مسأله «ورود اهل بیت از شام به کربلا» در اربعین است.محدّث قمی در منتهی الآمال می نویسد: «خیلی بعید است که اهل بیت بعد از این همه قضایا، از شام برگردنـد... و به کربلا وارد شونـد». (۱) .شعرانی در ترجمه نفس المهموم می نویسد: «رسیدن اهل بیت روز بیستم صفر به کربلا (برحسب عادت) محال است». (۲) .ولی بسیاری از صاحب نظران طراز اول؛ از جمله علاّمه جبل عاملی، صاحب کتاب «اعیان الشیعه» روز اربعین را روز ورود جابر و نیز روز ورود اهل بیت به کربلا می داننـد. (۳) .در این باره آنچه شهرت دارد، همان نظریه سیدبن طاووس در لهوف است: هنگامی که اهل بیت امام حسین (علیه السلام) ـ بعـد از گذرانـدن مراحل حساس تبلیغی خود ـ از شام به مدینه بازمی گشتند، در محدوده سر زمین عراق، به رییس قافله پیشنهاد کردنـد که آنان را از راه کربلا عبور دهـد، این درخواست عملی گردیـد و در کربلاـ فرود آمدنـد و در آنجا با جابربن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم ملاقات نمودنـد و عزاداری ویژه ای بر مزار آزادگان شجاع کربلا بر پا کردند و زنان آبادی های مجاور نیز در این ماتم شرکت جستند و چند روزی را این چنین سپری کردنـد سپس عازم مدینه منوره شدند. (۴) ارباب مقاتل توقف کاروان انقلاب در کربلا را سه روز دانسته انـد. (۵) .امام سجاد (علیه السلام) جایگاه واقعه خونین کربلا رابه طور مفصّل برای جابر شرح داد؛

۱- منتهی الآمال، فصل اربعین.

۲- نفس المهموم، ص ۲۶۹، فصل اربعین.

۳- عوالم، ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۴۶ ؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۴- عوالم، ص ۱۷ ؛ امام حسین، ص ۴۴۶ ؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

۵- مقتل الحسین، ص ۳۷۳ ؛ علامه جبل عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷.

ص: ۲۴۵

«یا جابِرُ، هیهُنا وَاللهِ قُتِلَتْ رِجالُنا، وَ ذُبِحَتْ أَطْفالُنا، وَ سُبِیَتْ نِساؤُنا، وَ حُرِقَتْ خِیامُنا». (۱) .نعمان بن بشیر یکی از صحابه پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) با هیأتی سی نفره مأمور اعزام کاروان اسیران به مدینه شد (گرچه بعضی از مورّخان از بشیر بن حذلم یاد می کنند لیکن بسیاری از اهل نظر از نعمان بن بشیر نام می برند). (۲) .سیدبن طاووس درلهوف می نویسد: درراه شام ومدینه، سخن ازکربلا پیش آمد و آنان وارد کربلا شدند و سرهای شهدا را که به همراه خود آورده بودند، در کربلا دفن کردند، زنان روستاهای اطراف جمع شدند و زینب (علیها السلام) در میان آنان از فرط غم، پیراهن چاک زد و بیهوش افتاد و تا سه روز اقامه عزا کردند و سپس به سوی مدینه راه افتادند. (۳) .

استمرار اربعین

استمرار اربعین حسینی وبرگزاری مراسم اربعین در هر سال بر چه اساسی است؟در پاسخ به این پرسش باید گفت:الف: شهادت امام حسین (علیه السلام) در مقایسه با سایر شهادت ها، تفاوتی اساسی دارد. امام مجتبی (علیه السلام) در آخرین ساعات زندگی خود به امام حسین (علیه السلام) گفت:«لا یَوْمَ کَیَوْمِکَ یا أَباعَبدِالله».امام صادق (علیه السلام) نیز فرمودند:«إنَّ السَّماءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَینِ أَرْبَعِینَ صَباحاً بِالدَّم، وَالْأَرضُ بَکَتْ عَلَی الْحُسَینِ أَرْبَعِینَ صَباحاً بِالسَّواد و...». (۴) .بنابراین، باید گفت: اربعین آن حضرت نیز با اربعین شهادت دیگر امامان

۱- اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۱۷.

۲- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷ ـ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱۳.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۷ ـ معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴- همان، صص۳۶۴ و ۳۶۶.

ص: ۲۴۶

یکسـان نیسـت.ب: دربـاره اسـتمرار اربعیـن حسـینی، احـادیث ویژه ای در دست است که در سـایر اربعین هـا چنین نیست؛ از جمله، حدیث امام عسـکری (علیه السـلام) است که می فرمایند:«عَلاماتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ؛ صَـلاةُ إِحْدی وَ خَمسِـینَ وَ زِیارَةُ الْأَرْبَعِینَ، وَالْجَهْر بِبِسْمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ، وَ التَّخَتُّمُ بِالْیَمینِ، وَ تَعْفیرُ الْجَبین». (۱) .در این حدیث، امام عسکری (علیه السلام) «خواندن زیارت اربعین» را، هر سال در اربعین سالار شهیدان (علیه السلام)، یکی از نشانه های مؤمنان راستین دانسته اند. (۲) .

۱۱ـ بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه

فریـاد شـیون و زاری، زمـانی در مـدینه بالاـ گرفت که بشـیر بن حَـذْلَم در کنـار مسـجدالنبی توجه همگان را به خود جلب کرد و با صـدای دردآلود خویش گفت:یْا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ بِها قُتِلَ الْحُسَـیْنُ فَأَدْمُعی مِدْرارُالْجِسْمُ مِنْهُ، بِکَرْبَلاءَ مُضَـرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقَناةِ یُدارُ«ای اهل یثرب، در مدینه نمانید که حسین کشته شد و از این رو است که اشکم همواره ریزان است.جسم حسین در کربلا قطعه قطعه گشت و سـر او در بالای نیزه از شهری به شهر دیگر برده شد.»بشیر، همچنین به مردم خبر داد که امام سجاد (علیه السلام) بـا خواهران و عمه ها و دیگر همراهان در بیرون مـدینه انـد. مردم سـراغ واردین را از بشـیر می گرفتنـد. بشـیر جمعیت عظیم و سـیل آسای مدینه را به بیرون مدینه هدایت کرد. چنان محشری از ازدحام جمعیت به پا شد که تا آن روز کسـی چنین اجتماعی را ندیده بود. امام سجاد (علیه السلام) با چشمانی اشکبار از

۱- طوسی، تهذیب، ج۲، مبحث زیارهٔ الحسین علیه السلام، ص۷.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۶۶.

ص: ۲۴۷

خیمه بیرون آمدند و به جمع پرشور و هیجان انگیز استقبال کنندگانِ عزادار پیوستند. مردم به امام سجاد (علیه السلام) تسلیت می گفتند و ایشان بر چهارپایه ای نشسته، از شدت گریه نمی توانستند خود را نگه دارند. صدای گریه و زاری جمعیت بالا گرفت. امام (علیه السلام) به مردم اشاره کردند تا ساکت شوند، همگان ساکت شدند. آنگاه لب به سخن گشودند و پس از حمد و ستایش الهی، به بیان واقعه پرداختند:«أَیُّهَا الْقَوْمُ! إِنَّ اللهَ تَعالی ـ وَ لَهُ الْحَمْدُ ـ اِبْتَلانا بِمَصائِبَ جَلیلَةٍ، وَ ثُلْمَةٍ فِی الْاِسْلامِ عَظیمَةٍ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِاللهِ (علیه السلام) وَعِتْرَتُهُ، وَسُبِیَ نِساؤُهُ وَصِبْیَتُهُ، وَ دارُوا بِرَأْسِهِ فِی الْبُلْدانِ مِنْ فَوْقِ عامِلِ السِّنانِ، وَ هذِهِ الرَّزِیَّةُ الَّتی لا مِثْلُها رَزِیَّةٌ...».«ای قوم، خداوند تبارک وتعالی را سپاس می گویم که ما را با مصائب عظیم و... آزمود. ابوعبدالله الحسین و یاران او کشته شدند و زنان و دخترانش اسیر گشتند و همراه با سر او در شهرها گردانده شدند...»امام سپس افزودند:«به خدا قسم، اگر پیامبر به جای وصیت احترام به ما، دستور کشتن ما را می دادند، اینها بیشتر از آنچه را بر سر ما آوردند، انجام نمی دادند». (۱) .

۱۲ـ همسویی

بعد از خطبه امام (علیه السلام)، «صوحان بن صعصعه» ـ که شخصی معلول بود ـ برخاست و گفت: «ای پسر پیامبرخدا! من به جهت وضع خاصی که دارم، توفیق یاری شما را نداشتم وگرنه شما را در کربلا همراهی می کردم. امام (علیه السلام) عذرخواهی وی را پذیرفتند و وی را مورد تفقّد قرار دادند و از او تشکر کردند» (۲) به روایت ابن نما در مثیرالأحزان، این شخص صوحان بن صعصعهٔ بن صوحان بود.در همین جلسه، ابراهیم بن طلحهٔ بن عبیدالله بر امام (علیه السلام) وارد شد و با قیافه ای خاص

۱– نفس المهموم، صص۲۷۲ و ۲۷۳.

۲– همان، ص ۲۷۴ و مقتل الحسین، ص ۳۷۵.

ص: ۲۴۸

و لحن تمسخر آمیز پرسید: پیروزی از آن کیست؟ «مَنِ ٱلغالِبُ؟» (کنایه از این که خوب شکست خوردید!). امام (علیه السلام) پاسخ دادند:«إذا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلاةِ فَأذِّنْ وَاَقِمْ، تَعْرِفُ الْغالِب». (۱) .«هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو و نماز به پا دار، می فهمی که پیروز کیست؟»(این سخن حضرت کنایه از این است که دشمن می خواست نام پیامبر را محو کند ولی نام او علی رغم خواست بدخواهان همچنان زنده است».

۱۳ـ اهل بیت در مدینه

امّ کلثوم در آغاز ورود به مدینه اینگونه زمزمه می کرد:مدینهٔ جدّنا لاـ تقبلینا فبالحسرات والأحزان جیناخرجنا منک بالأهلین طُرّاً رجعنا لا رجال و لا بنینا (۲).«ای شهر جدم، ما را نپذیر، که با حسرت و اندوه فراوان بازگشتیم.از میان تو با همه خانواده رفتیم و بازگشتیم در حالی که مردان و پسران خود را نیاورده ایم.»و زینب کبری، پیش از آن که به منزل رود، به دیدار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شتافته، با دو بازویش دو طرفِ درِ مسجدالنبیّ را گرفت و گفت:

۱- مقتل الحسین، ص ۳۷۵.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۷۶ مطرف بن مغیره می گوید: با پدرم به دیدن معاویه شتافتیم پدرم که از جلسه بازگشت، ناراحت بود، راز آن را جویا شدم، گفت: از پیش کافرترین و خبیث ترین آدم باز می گردم؛ زیرا من به او گفتم: الآن که بر خر مراد سوار شدی با بنی هاشم نیکی کن، پاسخ داد: کجا بر خر مراد سوار شدم و حال آن که در شبانه روز پنج بار در مأذنه ها أشهد أنّ محمّد رسول الله گفته می شود،» ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۱۳، طبع مصر.

ص: ۲۴۹

«یا جَدّاهُ! اِنّی ناعِیَهٌ اِلَیکَ أَخِی الْحُسَین». (۱) .«ای جدّ بزرگوارم، خبر شهادت برادرم ـ حسین ـ را با سوز و گداز برایت آوردم.»برخیز حال زینب خونین جگر بپرس از دختر ستم زده حال پسر بپرسبا کشتگان، به دشت بلاـ گر نبوده ای من بوده ام حکایتشان سر به سر بپرساز ماجرای کوفه و از سرگذشت شام یک قصه ناشنیده، حدیث دگر بپرساز کودکانت از سفر کوفه و دمشق پیمودن منازل و رنج سفر بپرسدارد سکینه از تن صدپاره اش خبر حال گل شکفته ز مرغ سحر بپرساز چشم اشکبار و دل بی قرار ما کردیم چون به سوی شهیدان گذر بپرسبال وپَرم ز سنگ حوادث به هم شکست برخیز حال طایر بشکسته پر، بپرس (۲) .سکینه (علیها السلام) نیز در کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) فریاد برآورد و با ناله گفت:«یا جدّا، به تو شکایت می کنم از آنچه بر ما گذشت. به خدا قسم! من سنگدل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرک، جفاکارتر، خشن تر و بدتر از او نیافتم. او در حالی که در برابرش نشسته بودیم، بر دندان های پدرم می زد و می گفت: «این زدن را چگونه می بینی ای حسین؟!». (۳) .رباب تنها همسر امام حسین (علیه السلام) که در کربلا حضور داشت، (۴) پس از بازگشت از کربلا به مدینه، هرگز زیر سقف نرفت و همیشه در حزن و ماتم بود تا این که از دنیا رفت. (۵) گرچه بعضی از مورّخان نوشته اند که رباب در کربلا با شیعیان اطراف آنجا، باقی ماند و به مدینه بازنگشت.

۱- مقتل الحسین، ص ۳۷۶.

۲- منتهی الآمال، فصل بازگشت اهل بیت به مدینه.

۳- مقتل الحسین، ص۳۷۶.

۴- بررسی تاریخ عاشورا، مبحث علی اصغر.

۵- منتهی الآمال، ص ۵۲۴.

ص: ۲۵۰

خبر واقعه کربلا در مدینهگروهی از مورّخان بر این باورند که خبر شهادت سید الشهدا و یارانش در کربلا، برای نخستین بار توسط امّ سلمه، همسر پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) در مدینه اعلام شد. بدین صورت که ام سلمه پس از عاشورا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در خواب دید که محزون و سر و صورتش غبارآلود است، چون علت را جویا شد، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ داد: از کربلا و از مراسم به خاک سپاری حسین می آیم.همچنین او، وقتی به شیشه ای که در آن مقداری از خاک کربلا بود، نگریست دید آن خاک خونین است و فهمید که حسین (علیه السلام) را کشته اند.یعقوبی در تاریخ خود، فصل مقتل الحسین می نویسد: نخستین کسی که برای حسین شیون سرداد، امّ سلمه بود؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شیشه ای به او داده بود که در آن قدری از خاک کربلا قرار داشت و به او فرموده بود: هرگاه دیدی این خاک، خونین گشت، بدان که حسین مرا کشته اند. (۱) .یعقوبی همچنین می نویسد: او همواره به آن شیشه می نگریست و آنگاه که آن را خونین یافت، شیون سرداد و در پی آن زنان از هرناحیه ای شیون سردادند و مدینه را شیون بی سابقه ای فراگرفت. (۲) .

۱- کان أوّل صارخة صرختْ فی المدینة اُمّ سلمة زوج رسول الله صلی الله علیه وآله، کان دفع إلیها قارورة فیها تربة و قال لها: إنّ جبرئیل أعلمنی أنّ اُمّتی تقتل الحسین، قالت: وأعطانی هذه التربة وقال لی: إذا صارتْ دماً عبیطاً فاعْلمی أنّ الحسین قد قُتِلَ. سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۳ ؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۹ ؛ سیرالنبلاء، ج ۳، ص ۲۱۳ ؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۳ ؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۰۱.

۲- یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱.

ص: ۲۵۱

تاکتیک ها و تدبیرهای یزید

موضع گیری های متنوع حق ستیزان

یزید و سرسپردگان وی، هرگز انتظار نداشتند که روزی کام شیرین آنان تلخ، بهار بختِ آنان خزان و وضعیت سیاسی و اجتماعیشان دگرگون شود.آری؛ به قول شاعر:آنقدر گرم است بازار مکافات عمل مرد اگربینابود هرروز روز محشراستآنان با کشتن امام حسین (علیه السلام) راه را برای جاودانگیِ حکومت خود هموار می دیدند و مستانه سرود پیروزی سرداده، با پرداخت «صله»ها، جوایز و ترفیع مقام و برپایی جشنها و پایکوبی ها، به همدیگر شادباش می گفتند، لیکن دیری نپایید که کتاب زندگیشان ورق خورد و فصل نویی در زندگی ننگینشان نمودار گشت!کارگزاران اموی برای پیشگیری از اثرهای خون امام مظلوم (علیه السلام)، پیش بینی های لازم را کردند. آنان ابتدا به ترور شخصیت امام و به انحراف اذهان عمومی از واقعیت های جاری جامعه دست زدند و در عین حال از مقدّس جلوه دادن اعمال خود نیز غافل نبودند، ولی عاقبت به انفعال افتادند و تظاهر به همسویی و دلسوزی با اهل بیت را پیشه خود ساختند. سر انجام به معرفی پسر مرجانه به عنوان عامل کشتار کربلا پرداختند.در نهایت، عرصه زندگی سیاسی، آن چنان بر رژیم اموی تنگ گردید که بیش از

ص: ۲۵۲

سه سال استحکام نیاورند و معاویهٔ بن یزید به طور رسمی از خلافت کناره گیری کرد تا خود را از آثار کوبنده خون امام برکنار سازد. (۱) .

تبیین موضع گیری ها

۱ــ ترور شخصیت

کارگزاران سفّاک یزید، در همان آغازین کشتار خود در کربلا، سعی داشتند هویّت اصلی شهدا را در پرده ابهام قرار دهند؛ تا مبادا این کشتار موجب حرکت جامعه علیه رژیم جبّار یزید گردد. بر این اساس، «ترور شخصیت» شهدای کربلا در رأس برنامه های عملی و تبلیغی آنها قرار گرفت و طبق برنامه زیر عمل کردند:الف: از سوی کارگزاران حکومت اموی در کربلا، اعلام شد: «اَحْرِقُوا بُیُوتَ الظّالِمِین»؛ (۲) «خانه های ظالمان را به آتش بکشید.»پیش از این نیز امام (علیه السلام) را به آتش جهنم نوید داده بودند! چنان که «عبدالله بن حوزه» به امام گفته بود: «اَبشر بِالنّارِ!» و شمر نیز صبح عاشورا به امام (علیه السلام) گفت: «تَعَجَّلْتَ بِالنّارِ قَبْلَ یَوم الْقِیامَهِٔ». (۳) .ب: عبیدالله بن زیاد در جمع کوفیان، بعد از شهادت سیدالشهدا (علیه السلام) ویارانش، گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ وَ أَشْیاعَهُ وَ قَتَلَ الکَذّابَ ابْنَ الکَذّابِ!»؛ (۴) . «حمد و سپاس خدای را که امیرالمؤمنین (یزید) را یاری کرد و حق و اهلش را پیروز گردانید و دروغگو و پسر دروغگو؛ یعنی حسین بن علی و پیروان او را به قتل رساند!»ج: در شام، در آغاز ورود اسیران به دمشق، از سوی یزید و کارگزاران او اعلام شده بود که: «یا أَهْلَ الشّامِ هؤُلاءِ السَّبایا أَهْلَ بَیْتِ الْمَلْعُون!»؛ (۵) «ای اهل شام، این افراد از

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲ ؛ تاریخ ابن اثیر، ج۴، ص ۱۳۰.

۲- نقدی، زینب کبری، ص ۹۷.

۳- تاریخ طبری، ج۳، ۳۲۲.

۴- الکامل، ج۴، ص۸۲.

۵- عوالم، ج ۱۷ امام حسین علیه السلام، ص ۴۱۳. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۴.

ص: ۲۵۳

اسیران اهل بیت ملعون هستند!»د: دستگاه جبار در شام و کوفه سیدالشهدا و یاران او را بیشتر با عنوان «خارجی» یاد می کردند (۱) که در رأس همه این ها، نسبت «فتنه گری» به امام (علیه السلام) قرار داشت.از آثار همین تبلیغات شوم بود که یکی از تماشاگران، در برابر اُسرا گفت: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی قَتَلَكُم وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قُرُونَ الْفِتْنَةِ»؛ (۲) «حمد و سپاس خدای را که شما و خاندانتان را کشت و هلاکتان کرد و شاخ های فتنه را قطع نمود!»

۲ـ انتساب کارها به خدا

رژیم یزید تلاش می کرد تا عمل انجام شده در کربلا را به خدا نسبت دهد.راوی گوید: وقتی امام سجاد (علیه السلام) بر یزید وارد شد، یزید رو به آن حضرت کرد و گفت: «یا عَلِیّ بْنَ الْحُسَینِ، اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی قَتَلَ أَباكَ حُسَینَ بْنَ عَلِیّ»؛ «ای علی بن حسین، حمد و سپاس خدای را که پدرت ـ حسین بن علی ـ را کشت!»امام پاسخ دادند:«لَعْنَةُ اللهِ عَلی مَنْ قَتَلَ أبی» (۳) .همچنین، یزید که ابن زیاد را به عنوان قاتل حسین مورد سرزنش قرار داده بود، می گفت: «وَلكِنْ قَضَی اللهُ أَمْراً فَلَمْ یَكُنْ لَهُ مَرَد»؛ (۴) «خدا کاری را اراده کرد که چاره ایجز انجام آن نبود!»از امام سجاد (علیه السلام) سؤال شد: نامت چیست؟ امام (علیه السلام) پاسخ داد: عَلِیُّ بْنُ الْحُسَین [(علیهما السلام)] او گفت: أ لَمْ یَقْتُل اللهُ عَلِیّ بْن الْحُسَین؟»؛ «مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟» امام (علیه السلام)پاسخ داد: برادری داشتم که وی را علی بن الحسین می گفتند که البته،

۱- نفس المهموم، ص۲۶۶.

۲- عوالم بحرانی ج ۱۷، امام حسین، ص ۴۲۹.

۳- انساب الأشراف، ص ۲۲۰.

۴- نفس المهموم، ص ۲۶۶ ـ عوالم، ج ۱۷، امام حسین علیه السلام، ص ۴۳۱.

ص: ۲۵۴

مردم (جنایتکار) او را کشتند. ابن زیاد گفت: «بَلْ قَتَلَهُ اللّٰه»؛ (۱) «بلکه خدا او را کشت.»

۳ـ امام را مقصر اصلی معرفی کردند

یزید در مجلس خویش به امام سجاد رو کرد و این آیه را قرائت نمود:(وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). (۲) «هرچه که برشما آمد، حاصل کار خود شماست!»امام سجاد (علیه السلام) بلا فاصله در پاسخ وی این آیه را تلاوت کرد:(لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لاَ تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...). (۳) .«هرآنچه را از دست دادید تأسف مخورید و نسبت به آنچه که به شما داده شد، شادمان نباشید.»

۴ـ انحراف اذهان

دستگاه حاکم یزیدی سعی بر آن داشت تا هرگونه بیداری و جریان افشاگری را خنثی نماید.زیدبن ارقم می گوید: هنگامی که سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را از کنار منزلم (در کوفه) عبور می دادند، دیدم لب های مبارك او این آیه را تلاوت می کند: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّأَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً). با دیدن این صحنه موهایم راست شد و گفتم: «رَأْسُكَ وَ اللّٰه يَابْنَ رَسُول اللّٰهِ أَعْجَبُ وَ أَعْجَب». (۴) .این صحنه، مورد توجه یزید و عمّال او قرار گرفت و از این جهت برای انحراف اذهان، هنگام ورود سرهای شهدا به شام، پیش بینی لازم را به عمل آورده بودند؛ یعنی

۱- بلاذری، انساب الأشراف، ص ۲۰۷.

۲- شوری: ۳۰.

۳- حدید: ۲۲.

۴- ارشاد، مفید، ص ۲۴۵ ؛ منتهی الآمال، ص ۵۰۰.

ص: ۲۵۵

وقتی سرهای شهدا را به دمشق آوردند، مردی در پیشاپیش سرِ امام (علیه السلام)همین آیه راتلاوت می کرد. سرِ امام (علیه السلام) بـا زبـانی فصیح ـ در حالی که همگان را متوجه خود ساخته بود چنین فرمود: «أعْجُبُ مِنْ أَصْحابِ الْکَهْفِ قَتْلی وَ حَمْلِی» ؛ (۱) «عجیب تر از داستان اصحاب کهف، قتل من و انتقال سرم به این دیار است.»با این اعجاز، ترفندهای یزیدی خنثی و شیطنت وی بی اثر شد. ابنوکیده می گوید: (هنگامی که صدای دلنشین قرآن را از سرِ بریده شنیدم)، تردید داشتم که سر مطهر امام (علیه السلام)، قرائت می کند؛ ولی امام به من نگریست و فرمود:«یَابْنَ وَکِیده أَما عَلِمْتَ إِنّا مَعاشِرُ الأئمَّةِ أَحْیاءٌ عِنْدَ ربِّنا نُرْزقُونَ؟»لذا تصمیم گرفتم سر امام (علیه السلام) را برُبایم، که امام (علیه السلام) فرمود: «تو در این کار موفق نخواهی شد، ریختن خون من در پیش خدا مهم تر از گرداندن من (در بالای نیزه) در شهرهاست. آنان را به حال خود واگذار، به زودی در جهنم گرفتار غُل و زنجیر خواهند شد». (۲)

۵ـ تقدس بخشیدن به کردار زشت خود

یزید سعی می کرد تا پیروزی ظاهری خود را به عنوان یک پیروزی خداخواسته در اذهان دیگران مطرح سازد؛ از این رو بعد از ورود اسرا به مجلس، روی به همگان کرد و گفت: این شخص (امام) بر من برتری می جست و می گفت: پدرم از پدر یزید برتر است ومادر خود را از مادرم برتر می دانست و همچنین خود و جدّ خود را هم. امّا در مورد ادعای اول خدا پاسخ وی را داد و از این رو پدرم در جنگ با او پیروز شد. امّا مورد دوم او درست است؛ زیرا مادرش دختر رسول الله می باشد. و اما ادعای سوم، کسی که به خداو روز قیامت ایمان دارد، جدّ مرا بالاتر از محمد نمی داند و اما مورد چهارم (برتری او

۱- بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۱۸۸ و منتهی الآمال، ص ۵۱۲.

۲- المناوی، فیض القدیر، ج۱، ص ۲۴۰.

ص: ۲۵۶

بر من)، گویا این آیه را قرائت نکرده است که: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ) ؛ (۱) (کنایه از این که من در پیشگاه خدا عزیزترم و خداوند مرا پیروز گردانیده).همچنین، وقتی شمر، سر مطهر امام (علیه السلام) را از بدن جدا کرد، تکبیر گفت و به پیروی از او همگان تکبیر گفتند و نیز زمانی که سرهای مطهر را بر یزید وارد کردند، دستور داد تا صدای تکبیر و تهلیل (لااله الاّالله) بلند کنند. (۲) .همچنین به افتخار و شکرانه پیروزی بر امام حسین (علیه السلام) مسجد سازی ها گسترش یافت و به نام قاتلان حسین مسجد ساختند. از جمله در کوفه چهار مسجد بدین مناسبت احداث شد: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سماک و مسجد شبث (۳) .

۶ـ عقب نشینی مزورانه (حالت انفعالی)

یزید در حرکت انفعالی خود، ابن زیاد را مورد لعن و نفرین قرار داد، او را به عنوان قاتل معرفی نمود.ابن شهرآشوب در مناقب می نویسد: «یزیددرپاسخ به سخن (عبدالرحمان بن حکم) گفت: «لَعَنَ اللهُ بْنَ مَرْجانَهْ...!»؛ اگرمن در کربلا بودم تا آن جا که درتوانم بود، خواسته های حسین را برآورده می ساختم، گرچه به کشته شدن فرزندانم منجر می گردید!» (۴) .بعد از شهادت حسین (علیه السلام) یزید نامه هایی چند برای رجال کشورها نوشت و به نوعی خود را از مسأله شهادت تبرئه کرد؛ از جمله به «محمد حنفیّه» هنگام ملاقات گفت: «در رابطه با کشته شدن حسین، به تو تسلیت می گویم و دلم همچون تو سوخته است. اگر کار در دست من بود حسین را نمی کشتم. ولی عبیدالله از نظر اصلی من آگاه نبود و اقدام به

۱-

۲- معالی السبطین، ج۲، مبحث ورود اهل بیت به شام.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص۱۸۹.

۴- عوالم، ج ۱۷، ص ۴۳۱ و نفس المهموم، ص ۲۶۶.

ص: ۲۵۷

قتل او کرد». (۱) .یزید در مرحله عقب نشینی مزوّرانه خود، از امام سجاد (علیه السلام) خواست تا حاجتی از وی بخواهد، امام (علیه السلام) خواستند تا قاتل پدرش را به وی معرفی نماید. یزید با مشورت درباریان، «خولی» را حاضر ساخت. او گفت: «سنان بن انس» قاتل حسین است. سنان را حاضر کردند، گفت: «شمر» قاتل حسین است. شمر را حاضر کردند گفت: «راست بگویم که قاتل حسین کیست؟» گفتند: بگو! گفت: «قاتل حسین کسی است که درِ خزینه را به روی سپاهیان گشود و سپاه را به کربلا فرستاد».یزید منفعل شد و بانگ زد: «برخیزید و بروید. خدا شما را لعنت کند. شما قبلاً افتخار می کردید که قاتل حسین هستید ولی اکنون همه چیز را انکار می کنید؟». (۲) .ولی این ترفند یزید مؤثر واقع نشد؛ از این رو به ناچار در حضور همگان ـ در دمشق ـ خطبه ای خواند و گفت: «شما مردم شام معتقدید که من حسین را کشته ام؟! به خدا سوگند من او را نکشتم، نماینده من، عبیدالله او را کشت و به خدا سوگند من قاتل حسین را خواهم کشت». سپس دستور داد تا عاملین اصلی قتل حسین را حاضر کنند.یزید با شیادی خاص از «شبث بن ربعی» پرسید: «وای برتو! آیا من تو را به قتل حسین دستور دادم».او گفت: «نه؛ بلکه، مصابر بن رهیبه حسین را کشته است».یزید رو به او کرد و گفت: «وای برتو! تو حسین را کشتی یا من به تو دستور دادم؟».پاسخ داد: «نه، بلکه شمر حسین را کشت...».تا این که یزید خشمگین شد و به قصر بازگشت.

عزاداری بر حسین در دارالخلافه

در کتاب کامل بهایی آمده است: «زینب (علیها السلام) شخصی را نزد یزید فرستاد و پیشنهاد داد تا اجازه دهد برای برادرش ـ حسین (علیه السلام) (و یارانش) ماتم و عزاداری بپا کنند.

۱- عوالم، ج۱۷، ص۶۴۴.

۲- ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص: ۲۵۸

یزیـد در برابر این خواسـته، نرمش و همسویی از خود نشـان داد و اجـازه داد تـا در «دار الخلافه» محفلی به عنوان مجلس مـاتم به پا شود! این محفـل تـا هفت روز ادامه یـافت! زنـان شـام گروه گروه بر زینب وارد می شدنـد و تعزیت می گفتنـد وبرای حسـین (علیه السـلام) اشـک می ریختنـد و گریه و زاری می کردنـد، تـا جـایی که نزدیـک بود این عزاداری به شورش عمومی علیه یزیـد مبـدّل گردد؛ مروان به یزیـد هشـدار داد و گفت: «مصـلحت نیست که اهل بیت را بیش از این در شـهر شام نگهـداری»؛ یزیـد نیز به همین دلیل، مقـدمات حرکت آنان را فراهم ساخت. (۱) .راوی گویـد: هنگامی که زنان (امام) حسـین، در مجلس عزایی که در کاخ یزید به پا شده بود، شرکت جستند، جمعی از زنان حرم سرای یزید، شیون سردادند:«وَ صِحْنَ نِساء مِنْ نِساءِ یَزید وَ وَلْوَلَنَّ حِین اُدْخِلَ نِساءِ الْحُسَـین عَلَیْهِنَّ وَ أَقَمْنَ عَلَی الْحُسَـین ماتَماً».«آنگاه که زنان امام حسـین وارد کاخ یزیـد شدنـد، زنی از زنان حرمسـرای یزید فریادی برآورد و غلغله ای ایجاد شـد و همگان محفل عزا به پا کردنـد.»گفتنی است در مجلس ماتم حسـین (علیه السـلام) همگان از جمله: آل معاویه و آل سـفیان شـرکت جستند و به گریه و زاری پرداختند.یزید نیز ریاکارانه برای امام اشک ریخت؛ «فَدَمعتْ عَیْنا یَزید». و همواره می گفت: «لَعَنَ اللهُ بْنَ مَرْجانَهْ...»؛ «خداوند لعنت کند پسر مرجانه را، به خدا سوگند من اگر در کنارش بودم، او را عفو می کردم، خدا حسـین را رحمت کند!» (۲) .گفتنی است همین یزیـد که اجازه داد تا در کاخ خود، محفل عزا برای امام حسـین برگزار شود، دسـتور داده بود سرِ حسـین (علیه السـلام) را در بالای درِ ورودی کاخ بیاویزند (سیاست یک بام و دو هوا)، که این کار مورد سرزنش همسرش ـ هنده ـ قرار گرفت و فرمان داد تا

۱- نفس المهموم، ص۲۶۲.

۲- فصول المهمه، ص ۱۹۴ ؛ بلاذری، ص ۲۱۲ و انساب الأشراف ص ۲۱۹ نیز چنین آورده اند: «لعن الله بن سـمیّهٔ، أما والله لوکنت أنا صاحبه لَعفوتُ عنه، رَحِمَ الله الحسین فقد قتله رجل قطع الرحم بینه وبینه قطعاً».

ص: ۲۵۹

سر آن حضرت را پایین بیاورند. (۱) .

یزید به امام سجاد (علیه السلام) گفت: «خواسته های تو برآورده است، از من حاجتی بخواه» امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: «خواسته اوّل آن است که: سر پدرم را به من نشان دهی تا زیارتی به عمل آورم».یزید گفت: «هرگز آن را نخواهی دید».امام (علیه السلام) فرمودند: «خواسته دوّم آن که: هرآنچه از اموال ما در کربلا- توسط سپاهیان تو به غارت رفته است به ما بازگردانی».یزید گفت: «عوضِ آن را پرداخت می کنم».امام (علیه السلام) فرمودند: «خواسته سوّم من آن است که اگر می خواهی مرا به قتل برسانی، شخصی امین را برگزین تا اهل بیت ما را به مدینه جدّ مان بازگرداند».یزید گفت: «تو را نخواهم کشت و خود شما آنها را بازمی گردانی». (۲) .

تزویر دیگری که یزید جهت حفظ ظاهر عملی کرد، این بود که: اهل بیت را در خانه خود جای داد و علی بن الحسین (علیهما السلام) را در همه نشست ها با احترام ویژه ای حاضر می ساخت. (۳) و به اصطلاح نرد آشتی و صلح می باخت و صبحگاهان و شامگاهان را با امام سپری می کرد. (۴) .

یزید در راستای کنترل افکار عمومی که علیه او بسیج شده بود، حاضر شد چندین برابر قیمت اموال به غارت رفته را بپردازد، لیکن از طرف اهل بیت

۱- عوالم، ج امام حسین علیه السلام، ص۴۴۴.

۲- نفس المهموم، ص ۲۶۸ و ۲۷۳ ؛ اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۱۷.

۳- عوالم، ص ۴۴ ؛ مقتل خوارزمی، ج۲، ص۷۳.

۴- معالی السبطین، ج۲، ص۱۴۱.

ص: ۲۶۰

پذیرفته نشد. (۱) .تـذکر: از عوامـل مهم بیـداریِ جامعه و بیزاری مردم از حکومت بنی امیه و شـرکت آنان در نابودی و اضـمحلال رژیم اموی، حرکت اسـرا از کربلا به سوی کوفه و شام بود. در حالی که یزیـد به منظور نمایش قـدرت اهریمنی خود و جهت ایجاد رعب و وحشتِ بیشتر در دل هـا و مأیوس ساختن مخالفان، اسـیران را از مراکز مختلف عبور داد اما این کار یزیـد، بهترین تبلیغ علیه حاکمیتش و به نفع امام حسین (علیه السلام) و کاروان انقلاب بود و چهره یزید را آشکار ساخت. امام سجاد (علیه السلام) در حالی که غـل و زنجیر برگردن داشت به سـوی شـام حرکت داده شـد (۲) ولی اهـل بیـت از این فرصت حـداکثر بهره برداری را کردنـد و تحوّلی بزرگ بر ضدّ رژیم اموی ایجاد نمودند؛ چنان توفان سهمگینی آفریده شد که قدرت اهریمنی دستگاه اموی توان مهار آن را پیدا نکرد.

۱- همان.

۲- انساب الأشراف، بلاذری، ص۲۱۴.

ص: ۲۶۱

برخی از پی آمدهای قتل امام حسین (تحولات سیاسی ـ اجتماعی)

۱ـ اعتراض در کربلا

از برخی نوشته ها به دست می آید، سحرگاه شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر ظلمت به سپاه نور پیوستند (۱) این نخستین جرقه اعتراض بر ضد یزید بود. البته در روز عاشورا حرّ و پسرش از لشکر ظلمت فاصله گرفته به سپاه نور ملحق شده و به شهادت رسیدند.همچنین در شب سیزدهم قوم بنی اسد به دفن اجساد شهدای کربلا پرداختند که این نیز موجی دیگر از اعتراض بر ضد یزید بود.

۲ـ ابراز نارضایتی مردم در کوفه

اشاره

در نخستین ساعات ورود اسرا به کوفه، پس از خطبه معروف زینب کبری و امام سجاد (علیهما السلام) ؛ مردم بانگ برآوردند: «ما با کسانی که با شما نبرد کنند به جنگ برمی خیزیم و با کسانی که در برابر شما تسلیم باشند، تسلیم خواهیم بود. و بیزاریم از کسانی که در حق شما و ما ستم روا داشته اند». (۲) .با افشاگری اسیران، دامنه نارضایتی آنچنان بالا گرفت که «مرجانه» ـ مادر عبیدالله ـ

۱- نک: بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۴۹۴.

۲- مقتل الحسین، ص۳۱۷.

ص: ۲۶۲

به عبیـدالله گفت: «ای خبیث، پسر پیـامبر را کشتی؟ به خـدا سوگنـد هرگز بهشت رانخواهی دیـد!» (۱) .همچنین عبیدالله در مسجد کوفه از طرف «عبـدالله عفیف» مورد مؤاخـذه قرار گرفت و عبـدالله عفیف به او گفت:«یَابْنَ مَرْجانَهَ! اِنَّ الْکَذّابَ ابْنَ الْکَذّابِ أَنْتَ وَ أَبُوکَ والّذی وَلاّکَ وَ أَباکَ».«ای پسر مرجانه، تو و پـدرت و آن که تو و پـدرت را استاندار کوفه کرد، دروغ پیشه انـد. ای پسر مرجانه، آیا فرزنـدان پیامبر را کشتی؟!» (۲) .همچنین «خولی ـ که در روز عـاشورا جنـایت هـای بسیار کرد ـ برای دریافت جایزه به همراه «حمیدبن مسلم»، سر مبارک سیدالشـهدا (علیه السلام) را از کربلا به کوفه حمل کرد. چون شب هنگام، به دارالاماره رسید، در را بسته دید. به ناچار وارد خانه خود شد و سرِ امام را زیر «اجانه ای (۳) .» نهاد.همسرش پرسید: از سفر چه آورده ای؟پاسخ داد: ثروت و بی نیازی یک جهان را به ارمغان آورده ام. این سر حسین است که در خانه تو است.همسرش (نوار) گفت: وای برتو! مردم طلا و نقره به منزل می آورند و تو سرِ پسر رسول الله (صلی الله علیه وآله) را به خانه ام آورده ای؟! به خدا قسم هیچ گاه در کنار تو نخواهم بود؛ برخاست و از او دور شد.همسر خولی گوید: «تا صبح، هرگاه به آن سر می نگریستم، عمودی از نور، از آن به طرف آسمان ساطع بود و می دیدم که پرنده سفید در فضای آن پرواز می کند. (۴) .

۱- سبط ابن جوزی، تذکرهٔ الخواص ۲۵۹.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۸۳؛ عبدالله عفیف از یاران علی علیه السلام و از جانبازان رکاب آن حضرت بود که چشم چپ او در جنگ جمل وچشم راست او در جنگ صفین نابینا گشته بود، انساب الأشراف، ص ۲۱۰.

۳- اِجانه، یکی از وسایل نان پزی است.

۴- کامل، ج ۴، ص ۸۰ و ۸۱؛ انساب الأشراف، ص ۲۰۶.

ص: ۲۶۳

در مجلس عبیدالله

در مجلس عبیـدالله، وقتی آن شـقاوت پیشه با عصا روی لب های حسـین (علیه السـلام)می کوبیـد، زیـدبن ارقم (۱) لب به اعـتراض گشود و گفت: دست بردار! به خـدا قسم من با چشم خود دیدم که لب های پیامبر (صـلی الله علیه وآله) بر روی این لب ها قرار می گرفت و آن را می بوسید. سپس خود گریه کرد. ابن زیاد به وی گفت: خدا دیده ات را بگریاند، اگر پیرمرد نبودی الآن گردنت را می زدم. زیـد از جای برخاست و خارج شد. (۲) .گریه زیـد و خروج اعتراض آمیز او، نشانه اعتراض علیه دسـتگاه اموی بود. او در حالی که از مجلس بیرون می رفت می گفت: «از امروز شـما برده خواهید شد. ای گروه عرب، فرزند فاطمه را کشتید و پسـر مرجانه را رییس خود کردید. او کسی است که بهترین شما را می کشد و بدترین شما را به بردگی خویش در می آورد.» (۳) .

۳ـ اعتراض مردم شام

الف ـ در مجلس رسمی یزید

یکی از رجـال برجسـته رومی، که به عنوان سـفیر دولت روم در مجلس یزیـد حاضـر بود، از او پرسـید: ای پادشـاه عرب، این سـر از کیست؟یزیـد گفت: تو را بـدین سـر چه کـار؟سـفیر گفت: چون به کشور خود بـازگردم، بایـد پادشـاه را از جریان آگاه سازم.یزید گفت: این سر حسین بن علی [(علیهما السلام)] است.

۱- زید بن ارقم از صـحابه رسول خداست. او پس از غزوه بنی المصـطلق در سال ششم هجرت با آن که جوان نورسی بود، هنگامی که سـخنان تحریک آمیز عبدالله ابّی، منافق معروف را به پیامبر بازگفت، پیامبرخدا صـلی الله علیه وآله براساس خبر او تصمیم گیری کرد تاریخ پیامبر اسـلام، آیتی، ص ۴۰۹. ـ امام حسـین علیه السـلام در روز عاشورا، مخالفان را جهت بررسی مسایل امامت به سوی چندتن از معتمدین امت از جمله زید بن ارقم فراخواند و از زید بن ارقم، نام برد.

۲- کامل، ج ۴، ص ۸۱.

۳- انساب الأشراف، ص ۲۰۸، «أنتم العبید بعد الیوم. یا معشـر العرب قتلتم ابْن فاطمهٔ و أمّرتم ابْن مرجانهٔ فهو یقتل خیارکم ویسـتعبد شرارکم».

ص: ۲۶۴

سفیر پرسید: مادرش کیست؟.گفت: فاطمه دختر رسول الله [(صلی الله علیه وآله)].سفیر با شنیدن نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) برافروخت و گفت: «دین من از دین تو بهتر است» پدرم از نبیره داوود نبی است و میان ما تا داوود، فاصله بسیار است، با این حال نصاری خاک پای او را به تبرّک می برند؛ ولی شما فرزند دختر پیامبر خود را به قتل می رسانید با آن که یک مادر بیشتر با آن فاصله ندارید. این چه دینی است که شما دارید؟ سپس پرسید آیا از کلیسای «حافر» اطلاع دارید؟یزید گفت: بگو تا بشنوم.سفیر گفت: میان عمان و چین دریایی است و در میان آن جزیره ای، که ساکنان آن دارای مذهب مسیح می باشند، در آن جا کلیسایی است به نام «کلیسای حافر». این نامگذاری بدان جهت است که سُم خر حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) در میان حقّه ای از جواهر گرانبها در محراب آن نگهداری می شود و ما هر سال با نذورات آهنگ آنجا می کنیم؛ ولی شما پسر دختر پیامبر خود را می کشید، چه مردم شومی هستید!یزید در برابر گفته های سفیر خشمگین شد و بانگ برآورد: این سفیر را بکشید تا در کشور خود، ما را رسوا نکند.وقتی جلّاد حاضر شد، سفیر گفت: حال که مرا به قتل می رسانید، مهلتی دهید تا خواب شب گذشته ام را برای شما بگویم، دیشب پیامبر اسلام را در خواب دیدم که به من فرمود: «ای نصرانی، تو اهل بهشت خواهی بود.» از سخن آن حضرت در شگفت بودم ولی الآن راز آن را فهمیدم.سپس لب به «شهادتین» گشود و از جای برخاست و سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را به سینه خود چسباند و بر آن بوسه زد و اشک می ریخت، تا این که او را به قتل رساندند. (۱) .سیدبن طاووس در لهوف می نویسد: یزید در مجلس عیش و طربی که با حضور سرهای شهدای کربلا ترتیب داده بود، نماینده پادشاه روم را نیز به همین مناسبت دعوت

۱- نفس المهموم، ص ۲۶۴ ؛ منتهی الآمال، بخش «اهل بیت در شام»، ص۵۲۶ ؛ عوالم، ج ۱۷، ص۴۴۳.

ص: ۲۶۵

کرد. نماینده، با دیدن آن سر نورانی، از یزید پرسید: این سر از کیست؟ یزید گفت: از حسین، پرسید: پدرش کیست؟ گفتند: علی بن ابی طالب. از مادرش پرسید. گفتند: فاطمه بنت رسول الله. در این هنگام آن مرد رومی گفت: «وای برتو و برکیش تو، کیش من از کیش تو بهتر است.»و افزود: «پدرم از نبیره های داوود است که پدران فراوانی میان من با داوود فاصله اند و نصاری مرا مورد احترام ویژه خود دارند ولی شما کسی که میان او و پیامبر یک مادربیش فاصله نیست به قتل می رسانید؟ این چه آیینی است که شما دارید؟!» (۱) .ابن حجر می نویسد: «هنگام حرکت اسرا به سوی شام، راهب مسیحی که از دور ناظر ورود آنان بود، درباره «سر» پرسید. بعد از آگاهی از سر امام حسین (علیه السلام)، به آنان گفت: «شما قوم بدی هستید!» و سپس تقاضا کرد تا با پرداخت ده هزار دینار، یک شب میزبان آن سرِ مطهّر باشد و آنان نیز پذیرفتند. او آن سر را با عطر و گلاب شستشو داد و تا صبح در برابر آن به عزاداری پرداخت و بعد مسلمان شد و از «دَیر» بیرون آمد و به پذیرایی اهل بیت امام (علیه السلام) پرداخت. (۲) .یحیی بن حکم ـ برادر مروان ـ نیز با دیدن سرحسین (علیه السلام) اعتراض کرد و به عنوان مخالفت، مجلس یزید را ترک کرد و گفت: «در هیچ کاری با شما همراهی نخواهم کرد». (۳) .

ب ـ انزوا به عنوان اعتراض

یکی از شامیان در شام، با دیدن سرحسین (علیه السلام)، از دستگاه خشمگین شد و به خانه رفت و تا مدت زمانی طولانی در را به روی خود بست و به عنوان اعتراض از خانه بیرون

۱- أُفٍّ لَکَ وَلِدینِکَ، لیَ دینٌ أَحْسَنُ مِنْ دینِکُمْ، إِنَّ أَبی مِنْ حَوافِدِ داوُدَ علیه السلام وَ بَیْنی وَ بَیْنُهُ آباءٌ کَثیرَةٌ، وَ النَّصاری یُعَظِّمُونَنی وَ یَأْخُذُونَ مِنْ تُرابِ قَدَمَیْ تَبَرُّکاً بی بِأَنّی مِنْ حَوافِدِ داوُدَ علیه السلام، وَ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ إِبْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه وآله، وَ ما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ نَبِیِّکُمْ إلاّ أُمٌّ واحِدَةٌ، فَأَیُّ دین دینُکُمْ؟!.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۱۱۹.

۳- ارشاد، ص ۲۴۶ ؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۳۵۶.

ص: ۲۶۶

نیامد، چون دلیل انزوا را از او پرسیدند، این شعر را خواند:جاؤُا بِرَاْسِکَ یَابْنَ بِنْتِ مُحَمَّد مُتَرَمِّلًا بِدِمائِهِ تَرْمیلاوَکَأَنَّما بِکَ یَابْنَ بِنْتِ مُحَمَّد قَتَلُوا جِهاراً عامِدینَ رَسُولاـقَتَلُوکَ عَطْشاناً وَلَمْ یَتَرَقَّبُوا فی قَتْلِکَ التَّأْویلَ وَالتَّنْزیلاوَ یُکَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَ إِنَّما قَتَلُوا بِکَ التَّکْبیرَ وَالتَّهْلیلا (۱) .«ای پسر دختر محمد، سرت را در حالی که خون آلود بود، آوردند.«ای پسردختر محمّد (صلی الله علیه وآله) اگر تو را کشتند، گویی پیامبر را آشکار وبه طور عمدکشتند.تو را با حال عطشان کشتند و در این باره به «تنزیل» و «تأویل» نظر ننمودند.وقتی تو را کشتند، تکبیر گفتند؛ در حالی که با کشتن تو «تکبیر وتهلیل» را کشتند!»این خود نوعی موضع گیری و خشم مقدس نسبت به حکومت یزید بود.- یکی از هم بزمان یزید به او گفت: «...هَبْ لی هذِهِ الجارِیَةَ» او فاطمه صغری را برای کنیزی خواست. فاطمه به عمه اش پناه برد. میان زینب و یزید مناظره ای درگرفت. آن شخص پیشنهاد خود را چندبار تکرار کرد. تا این که هویت اُسرا برای آن مرد، مشخص شد. در این هنگام رو به یزید کرد و گفت: «لعن و نفرین بر تو! عترت پیامبر را کشتی؟ فرزندان او را اسیر کردی، من خیال می کردم اینان اُسرای رومی اند!» (۲) .

۴ـ اعتراض مردم مدینه

الف ـ حرکت تند و خشم آلود حره

پیش از توضیح درباره واقعه خونین حرّه، به فضایل اصحاب حرّه از زبان پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) می پردازیم:

۱- عوالم، ج ۱۷، امام حسین، ص۴۲۹.

۲- منتهی الآمال، صص۵۱۲ و ۵۳۳.

ص: ۲۶۷

ابن قتیبه می نویسـد: پیامبر (صـلی الله علیه وآله) در بازگشت از یکی از مسافرت ها، از حرّه عبور کردنـد و کلمه استرجاع؛ (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ رجِعُونَ) را بر زبان جاری کردند. اصـحاب پرسیدند: راز آن چیست؟ پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) پاسخ داد:«یُقْتَلُ فِی هذِهِ الْحَرَّهِٔ خِیارُ اُمَّتی بَعْدَ أَصْحابِی».«در این سـنگلاخ، بهترین افراد امتم، پس از اصـحابم به قتل می رسـند.» (۱) .به جهت اوج جنـایت و فسق یزیـد و کارگزارانش (۲) مردم مـدینه به اتفاق آراء در سال ۶۳هـ ق. یزیـد را از خلافت خلع کردند و امور مدینه را به دست «عبـدالله انصاری» سپردنـد؛ همه افراد بنی امیه و بنی مروان را ـ که بیش از هزار نفر بودند ـ از مدینه اخراج کردند. یزید دوازده هزار نفر بـه سرکردگی «مسلم بن عقبه» را به سرکوبی مردم مـدینه گسیل داشت؛ ولی مردم تحت فرمانـدهی «عبـدالله بن حنظله» (۳) و دوازده تن از پسـرانش آن چنان مقاومت کردنـد که منجر به قیامی خونین، معروف به «حرّه» گردیـد».در این واقعه، به دسـتور یزید، جان و مال و ناموس مسـلمانان مـدینه، تا سه روز، برلشـکر یزیـد مباح اعلان گردید و در همان سال، هزار دختر به خانه بخت نرفته، فرزند آوردند. (۴) عمال یزیـد در مدینه، در واقعه حرّه، از مردم خواسـتند تا با یزید به عنوان بردگان یزید بیعت کنند و به دنبال این واقعه به مکه هجوم بردنـد تا عبـدالله زبیر را بکشـند و او به حرم کبریایی پناهنـده شـد که عمال یزیـد با نصب منجنیق، حرم را آتش باران کردند. (۵) .در این حمله ددمنشانه، مزدوران یزید هفتصد تن از قریش و انصار و هشتاد تن از صحابه پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) و ده هزار تن از مردم مـدینه را به قتل رساندند. این واقعه در تاریخ ۲۷ ذی الحجه سال ۶۳ اتفاق افتاد (۶) و آنان پس از شش ماه به سراغ عبدالله زبیر رفتند.

۱- ابن قتیبه، الامامهٔ والسیاسه، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- الصواعق المحرقه، ص ۱۳۲.

۳- او فرزند حنظله غسیل الملائکه است که در جنگ اُحد به شهادت رسید ـ نک: منتخب التواریخ، ص ۴۸۰.

۴- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، صص ۱۲۱ ـ ۱۱۱.

۵- مروج الذهب، ج۳، ص ۷۸.

۶- تفصیل این داستان را در کتاب الامامهٔ والسیاسه ابن قتیبه، ج ۱، صص ۲۳۹ ـ ۲۳۳ مطالعه نمایید.

ص: ۲۶۸

۵ـ قیام توابین

ابن اثیر، در کتاب معروف خود «الکامل» می نویسد: «در نخستین سال شهادت امام حسین (علیه السلام)، بعضی از شیعیان ایشان، به طور مخفیانه، در پی جمع آوری «عِدّه و عُدّه» به عنوان خونخواهی امام حسین (علیه السلام) برآمدند. بسیاری از توّابین در کربلا حضور داشتند و پس از شهادت امام پشیمان شدند. (۱) .گروه توّابین جلسات سرّی تشکیل می دادند و روزشماری می کردند تا زمینه لازم قیام علنی مهیّا شود.یکی از رجال برجسته توّابین، سلیمان بن صُرَد خزاعی است. محدث قمی می نویسد:سلیمان از بنی مازن بود. نام او در جاهلیت یسار بوده که پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) او را سلیمان نامید. او از یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) درجنگ های صفّین، جمل و نهروان بود. (۲) .سلیمان پسر صردبن جون، مُکنّی به ابوالمطرف، ملقب به خزاعی، از صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) است. او در تاریخ کربلاـ و در میان رجال عاشورا به امیرالتوابین شهرت دارد. (۳) .اعلمی در دائرهٔ المعارف می نویسد: «سلیمان بن صرد، همان صحابی معروف است که در کوفه ساکن بود. او مردی خیراندیش، اهل علم و دیندار بود.» (۴) .ابی مخنف یادآور می شود که عبیدالله در آغاز، دست به بازداشت ها زد. ابتدا سلیمان بن صرد و یارانش را (که چهار هزار و پانصد تن بودند) به بند کشید. هنگام ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، سلیمان و بسیاری از یارانش و نیز هانی و یارانش، از جمله ابراهیم فرزند مالک اشتر، در زندان به سر می بردند وگرنه بی شک، در کنار امام (علیه السلام) در کربلا، حضور می یافتند. (۵) .

۱- در این باره به منتهی الآمال، ج۱، ص۳۹۶ مراجعه نمایید.

۲- تحفهٔ الأحباب، ص۳۰۶.

۳- نک: اعلمی دائرهٔ المعارف، ج۱۰، ص۴۸۴ نیز تنقیح المقال، ج۲، صص۶۲ و ۶۳.

۴- همان. «سلیمان بن صرد... الصحابی سکن الکوفهٔ کان خیّراً فاضلاً دیّناً».

۵- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج ۱۳، ص ۲۸۰، طبع نشر اسلامی و حکایهٔ المختار، به روایت ابی مخنف، ص ۲۴، این کتاب همراه لهوف سید بن طاووس انتشار یافت، نیز تنقیح المقال، ج۲، ص۶۳.

ص: ۲۶۹

علاّمه تستری بر این باور است که سلیمان بن صرد، در یاری دادن به حسین بن علی (علیهما السلام) کوتاهی کرد. گرچه امام (علیه السلام) را از طریق مکاتبه و راه های دیگر دعوت کرده بود ولی از حضور در کربلا و حمایت از آن حضرت خودداری ورزید.از آن سوی، صاحب نظرانی چون مامقانی معتقدند: سلیمان بن صرد و جمعی از یاران او به خاطر آن که در زندان عبدالله گرفتار شده بودند، درکربلا حضور نداشتند. (۱) .علامه تستری جهت اثبات مدعای خود دلیلی قابل قبول ارائه نمی دهد و فقط به ذکر این نکته بسنده می کند که سلیمان در آغاز حرکتِ خونخواهانه خود با یارانش در کربلا حضور یافتند و او در جمع آنان خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «خداوند نیکان ما را امتحان کرد و ثابت شد که آنان در وعده خود راجع به یاری دادن به پسر پیامبر (صلی الله علیه وآله)صادق نبودند». (۲) .علامه تستری از این کلام نتیجه می گیرد که سلیمان در شمار بیوفایان بوده است. در حالی که دقت بیشتر و توجه دقیق تر در این سخن، عکس برداشت او را نشان می دهد؛ زیرا سلیمان می دانست که در جمع آنان کسانی هستندکه بی وفایی کردند ولی الآن در کنار قبر امام همراه سلیمان حضور دارند، لذا تعریضی به آنان زد و گفت: «نیکان ما در شمار دروغ گویان واقع شده اند» و نیز به دست می آید که همراهان او از کسانی هستند که خود سلیمان در آغاز دعوت از امام (علیه السلام)، وقتی در میان آنان سخنرانی کرد، به آنان گفت: اگر احساس می کنید که نمی توانید از عهده دعوت و یاری دادن همه جانبه امام حسین (علیه السلام)برآیید، او را دعوت نکنید. (۳) حاضران یک جا و یک صدا پاسخ دادند: «با دشمنان او می جنگیم و در رکاب او جان خویش را فدا می کنیم». (۴) .سلیمان با توجه به آن خطبه و حضور لا اقل بخشی از همان جمع در گروه توّابین، گفت: «خوبان ما امتحان خوبی پس ندادند» و نگفت: ما امتحان خوبی پس ندادیم.

۱- تنقیح المقال، ج۲، ص۶۴.

۲- نک: علامه تستری، قاموس الرجال، ج۱۳، صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۳.

۳- «وَ إنْ خِفْتُمْ الوَهْلَ وَالْفَشَلَ فَلا تَغُرّوا الرّجل فِی نَفْسِهِ».

۴- «لا، بَلْ نُقاتِلُ عَدُوَّهُ وَ نَقْتُلُ أَنْفُسَنا دُونَهُ».

ص: ۲۷۰

بنابراین، ادعای علّامه تستری وجاهت چندانی ندارد و حقّ با گروه مقابل اوست.سلیمان رییس خونخواهان امام حسین (علیه السلام) بود که در منطقه «عین الورد» بـا همراهی گروه توّابین بـا لشـکر کفرپیشه مروانی به نبرد برخـاست و همراه بسـیاری از یاران خود؛ از جمله مسیّب بن نجبه به شهادت رسید و سر او را برای مروانیان به شام فرستادند. او به هنگام شهادت ۹۳ سال داشت. (۱) .سلیمان از کسانی بود که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت. بعضی می نویسند: مسلم نماینده امام حسین (علیه السلام) در خانه او فرود آمـد و تا آمدن عبیدالله به کوفه در منزل او بود و پس از آن به منزل هانی بن عروه رفت. (۲) .همزمان با سلیمان، که همراه با توّابین از کوفه جهت خونخواهی و نبرد با قاتلان امام حسـین (علیه السـلام) بیرون می رفت، مختار به کوفه وارد شد. مردم از او خواستند به جمع سـلیمان بپیونـدد، لیکن او پاسـخ داد: سـلیمان برای رهبری این گروه منـاسب نیست و به فنون نبرد آگـاهی نـدارد. (۳) .گفتنی است سـلیمان بن صـرد کسـی است که امـام حسـین (علیه السـلام) در نامه اش برای مردم کوفه، که توسط قیس بن مسـهّر صـیداوی (عبـدالله بن یقطر) ارسـال کرد، نـام وی را در صـدر نامه اش نوشت. وقتی قیس بن مسـهّر گرفتار دشـمن شـد نامه امام حسـین (علیه السـلام) را پاره کرد و بلعید و آن نامه چنین آغاز می شد:«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم... مِنَ الْحُسَـیْنِ بْنِ عَلیّ بْن أَبی طالِب، اِلی سُلَیْمانَ بْنِ صُرَدِ، وَ الْمُسَیّبِ بْنِ نَجْبَهَٔ (۴) ، وَ رُفاعَهَٔ بْنِ شَدّاد (۵) ، وَ حَبیبِ بْنِ مُظاهِر، وَ عَبْدِاللهِ ابْنِ وائِل...». (۶) .

۱- نکـ: اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۱، طبع ایران ؛ بحارالأنوار، ج ۱۰، ص ۲۱۲.

۲- نکـ: دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۳۵.

۳- تجارب الأمم، ج۲، ص۹۷.

۴- مسیّب بن نجبهٔ بن ربیعهٔ الفرازی.

۵- رفاعهٔ بن شدّاد البجلی.

۶- نکـ: اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۸۸.

ص: ۲۷۱

سلیمان بن صرد از یاران با اخلاص امام مجتبی (علیه السلام) بود. او حتی پس از گذشت دو سال از امضای ترک مخاصمه میان امام حسن (علیه السلام) و معاویه، در حضور امام گلایه سر داد که اگر از معاویه میثاق می گرفتی و اقامه شهود می کردی که پس از او خلافت از آن تو باشد، کار بر ما آسان تر بود! امام (علیه السلام) از جای برخاست و سخنرانی کرد و فرمود: شما شیعیان راستین ما هستید و افزود: معاویه از من زیرک تر نیست ولی من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. و افزود: من این پیمان نامه را جز برای جلوگیری از نسل کشی معاویه امضا نکردم. (۱) .قابل ذکراست که: اعتراض سلیمان به امام مجتبی (علیه السلام) (به فرض صحّت خبر) اعتراض خصمانه نبود بلکه اعتراضی دلسوزانه در محدوده توانایی درکش از مسائل سیاسیِ جاری آن روز بوده است. براین اساس، سلیمان پس از سخنان روشنگرانه امام ساکت و تسلیم شد. او همواره در صراط اهل بیت بود و بعضی راز عدم حضور وی در کربلا را کوتاهی او به بهانه ناتوانی جسمی و بعضی هم به بهانه در محاصره قرار داشتن کوفه توسط سپاه عبیدالله زیاد دانسته اند، لیکن حقیقت مطلب آن است که او هنگام ورود امام به کربلا در زندان به سر می برد.سلیمان در ۹۳ سالگی (و به قولی در ۸۹ سالگی) در سال ۶۵ هـ در دوران حکومت عبدالملک مروان، در نبردی با سپاه شام که برای خونخواهی از سالار شهیدان رفت، در منطقه «عین الورد»، در جنگی تن به تن، همراه چهارهزار نفر از یاران خود، به شهادت رسید.فرهاد میرزا می نویسد: «بعد از مرگ یزید، ابن زیاد، عمربن سعد را برای امارت برکوفه برگزید. (عبیدالله در این زمان امیر عراق بود و می خواست به شام برود). عمربن سعد در آغازین ساعات امارتش، بر فراز منبر رفت. قبیله زنان هَمْدان شیون سر دادند و سپس زنان قبایل نخع و ربیعه و کهلان به آنان ملحق شدند و برای عزاداری پیرامون منبر گرد آمدند و می گفتند: «عمربن سعد را همین بس که پسر زهرا (علیها السلام) را کشت...».

۱- نک: سید مرتضی، تنزیه الأنبیاء، باب امام مجتبی علیه السلام.

ص: ۲۷۲

همچنین در بصره به طور رسمی علیه او آشوب شد تا آنجا که خود عبیدالله بن زیاد با لباس مبدل از بصره به سوی شام گریخت». (۱) .پس از یزید و استعفای معاویهٔ بن یزید، مروان روی کار آمد. او هم پس از نُه ماه خلافت، مردم را به بیعت با دو پسرش عبدالملک و عبدالعزیز دعوت کرد. سلیمان بن صرد رییس گروه توّابین در سال ۶۵ هـ حرکت خود علیه آنان را آغاز کرد. چهارهزار نفر با او حرکت کردند و وقتی به کربلا رسیدند، به عزاداری پرداختند و سپس به سوی لشکر شام رفتند، که به سرداریِ عبیدالله و به فرماندهی شاحیل به میدان تاخته بودند. جنگ سخت و نمایانی رخ داد و متأسفانه فرمانده گروه اول توّابین؛ سلیمان صرد خزاعی کشته شد و یاران او متفرق گشتند. گرچه مختار از زندان به آنان نامه ای نوشته و به خونخواهی از سالار شهیدان تشویقشان نموده بود، ولی عملاً به آنان نپیوست.

۶ـ قیام مختار

اشاره

دوّمین حرکت تند مسلّحانه علیه رژیم بنی امیه، قیام مختار بن ابوعُبیده ثقفی است. که پس از پنج سال از شهادت امام، صورت پذیرفت. به نقل از خوارزمی، او در مدت هیجده ماه، حدود ۴۸۵۸ نفر از یاران یزید را کشت. «ابن نما» این تعداد را «۱۸۰۰۰» نفر می داند. (۲) .مختار پیش از حضور در کوفه، نامه ای از سوی یزید، جهت حمایت دریافت داشته بود.یزید به همه رجال سرشناس و سران عرب نامه نوشت و آنان را در برابر حرکت امام حسین (علیه السلام) به مقابله فراخواند.مختار در پشت بام قدم می زدکه زنی بانگ زد و گفت: آن قسمت بام که قدم می زنی، چندان دوام ندارد. مختار اندیشید که اگر بر خلاف پیشنهاد زن عمل کند،

۱- محدث قمی، تتمهٔ المنتهی، ص ۵۰ ؛ بررسی تاریخ عاشورا، ص۳۷.

۲- مقتل الحسین، ص ۳۳۰.

ص: ۲۷۳

رستگاری است، لذا به جای اینکه مواظب باشد، جلوتر آمد و سقوط کرد و پایش شکست. پس از آن بود که نامه یزید بدو رسید. او به نامه رسان گفت: احوال مرا برای یزید بازگو کن. (۱) .مختار، از پیشتازان همراهی با امام بود و به قول بعضی از مورّخان، بیعت با امام از طریق مسلم بن عقیل در کوفه، در منزل مختار صورت گرفت. او در هنگام ورود امام به کربلا توسط ابن زیاد در زندان «طاموره» محبوس گردید ولی بعد از جریان کربلا با وساطت عبدالله بن عمر آزاد شد. مختار در زندان با میثم تمار هم بند بود. میثم وی را بشارت آزادی و انتقام گرفتن از خون امام حسین (علیه السلام) داد. همان روز، نامه ای از شام به عبیدالله در کوفه رسید و در پی آن مختار آزاد شد و پس از چندی میثم تمار را در کوفه به دار آویختند. (۲) .مختار همواره در فکر تلافی و خونخواهی بود. او دو سال بعد از مرگ یزید (سال ۶۶هـ) به همراهی ابراهیم بن مالك اشتر، قیام مسلحانه خود را آغاز کرد و انتقام خون حسین (علیه السلام) و یارانش را از جنایتکاران گرفت. (۳) مختار در گام نخست، به سراغ آن ده نفری رفت که بر بدن های شهدا اسب تاخته بودند. آنان را روی زمین خواباند و دست و پایشان را با میخ های آهنین بر زمین کوبید و به سوارانش دستور داد بر روی آنان بتازند.مختار از قبیله معروف «ثقیف» و پدرش ـ ابوعبیدهٔ بن مسعود ـ از مسلمانان راستین بود که در جنگ اعراب و ایران به شهادت رسید. مختار، خود نیز در این جنگ شرکت داشت. منزل مختار محل و پایگاه قیام امام و بیعت با ایشان بود. او حدود هیجده ماه حکومت کرد و سرانجام توسط «مصعب» برادر عبدالله بن زبیر به شهادت رسید. (۴).

۱- جواهرالعقول.

۲- قمقام، ج ۲، ص ۷۰۷.

۳- کامل، ج ۴، ص ۲۲۸ ؛ جلاءالعیون، ص ۶۵۴.

۴- همان، ص۲۷۵.

ص: ۲۷۴

۷ـ افشای سیمای بنی امیه

از روزی که منشور پیامبر (صلی الله علیه وآله) در غدیر خم مورد بی اعتنایی قرار گرفت؛ حقدر هاله ای از ابهام فرو رفت. از سویی، وجود خوارج که در مقابل معاویه سکوت اختیار کردند و علیه علی (علیه السلام) به مبارزه برخاستند، برغربت حق و کنار زدن اهل بیت بی تأثیر نبود.مصیبت بزرگتر این بود که ماهیت رژیم بنی امیه برای جامعه افشا نشده بود. معاویه حدود ۴۲ سال بر شام حکومت کرد و او سرسلسله چهارده تن از خلفای سفیانی و مروانی است. بنی امیه از سال ۴۱ هـ ق تا سال ۱۳۲ هـ ق. یعنی هزارماه به عنوان خلیفه، حکومت اسلامی را در قبضه خود داشتند.آری، حماسه عاشورا چهره واقعی بنی امیه و سیمای کریه آنان را، که عبارت از: بی دینی، خشونت و تعصب بود، بر مردم شناساند:

یزید در شعر معروفِ خود مستانه می گفت:وإنْ حَرُمَتْ یَوماً عَلی دِینِ أَحْمَد فَخُذْها عَلی دِینِ الْمَسِیح بْن مَرْیَم«می بریز! اگر فکر می کنی که خوردن آن در دین اسلام حرام است، بر دین مسیح می نوشم.» (۱) .او باکمال صراحت، آنچه راکه در نهان داشت، بر زبان جاری ساخت وگفت:لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْکِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْیٌ نَزَلْ (۲) .«بنی هاشم از راه دین و حکومت دینی مردم را به بازی گرفتند؛ زیرا اصلاً وحی الهی در کار نیست!»

۱- همان، ص ۱۵.

۲- نک: اللهوف، ص ۷۹.

ص: ۲۷۵

اظهارات کفرآمیز فوق، نشأت گرفته از همان یاوه سرایی هایی است که ابوسفیان، سردمدار این قوم، در جمع خاندان اموی گفته بود: حکومت اسلامی را همچون توپ میان خود دست به دست بگردانید.«تلقّفوها تلقّف الکرهٔ، ألا والَّذی یحلف به أبوسفیان لا جنّهٔ و لا نار». (۱) .مسعودی بعضی از کردارهای زشت این طایفه ـ به خصوص یزید ـ را یادآوری کرده است؛ از جمله: باده گساری؛ قتل پسر دختر پیامبر؛ لعن وصیّ پیامبر، تخریب کعبه، خون ریزی ها، فسق و فجور و... (۲) .هنگامی که عبدالله عمرو بن مطیع مردم را به شورش علیه یزید دعوت می کرد، می گفت: «إِنَّهُ (یَزِید)، کَفَرَ وَ فَجَرَ وَ شَرِبَ الْخَمْرَ وَ فَسقَ فِی الدِّینِ»؛ (۳) «یزید فردی کافر، فاجر، میگسار، فاسق و خارج از دین است.».

۱ ـ کشتن کودک تازه به دنیا آمده ـ (عبدالله رضیع) در کربلا، اقدام به تیراندازی در پاسخ استرحام امام برای کودک عطشان. (۴) .۲ ـ بستن آب بر روی اطفال و زنان۳ ـ آتش زدن خیمه های اهل بیت۴ ـ اسارت خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله)۵ ـ نواختن چوب خیزران برلب و دندان امام حسین (علیه السلام) در برابر چشمان زن و فرزندان ایشان؛ از جمله این موارد است.

یزید در حضور همگان، مستانه با عصای دستی خود، بر لب و دندان امام حسین (علیه السلام)

۱- حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹.

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

۳- انساب الأشراف، بلاذری، ص ۲۷۸.

۴- مقتل الحسین، ص ۳۴۸.

ص: ۲۷۶

می نواخت و می گفت: «یَوْمٌ بِیَوْم بَدْر». (۱) .قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْمَ مِنْ ساداتِهِمْ وَ عَدَلْناهُ بِبَدْر فَاعْتَدَلْ (۲) .او اشعار کفرآمیز ابن زبعرای کافر را می خوانـد که پس از جنـگ اُحُـد و شـهادت یـاران دلاـور اسـلام، از جمله حمزه سیّدالشـهدا و سایرین، به عنوان سـرود فتـح می خواند؛ مانند:لَیْتَ أَشْیاخی بِبَدْر شَـهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الاْسَلْ (۳) .یزیـد نیز چند بیت بدان افزود و مستانه خواند.همچنین در «جیرون» وقتی به تماشای صحنه اسـرا ایستاده بود، گفت: کلاغ، بانگ ناهنگام سرداد، گفتم بانگ تو گویای هرگونه مسائلی است، باشـد ولی بدان که من طلبکاری خود را از پیامبر وصول کردم.اَلْغُرابُ فَقُلْتُ صِحْ، أَوْ لا تَصِح فَقَدْاقْتَضَـیتُ مِنَ الرَّسُولِ دُیُونی (۴) .او با این تعصّبات، سیمای درونی خویش را برملا کرد تا کسی در کفر او شک نکند.

۸ـ استعفا و کناره گیری ولیعهد یزید از خلافت

از آثار مهم قیام بیدارگر کربلا، مسأله استعفای معاویه پسر یزید و استعفای او از منصب خلافت بود.

۱- مناقب، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۳۸۳.

۳- أبو سـعد عبدالله بن زُبعری بن قیس قرشـی، شاعر قریش در جاهلیت و از مخالفان سرسـخت مسـلمانان بود. هنگامی که فتح مکه رخ داد، او به نجران گریخت و در سال ۱۵ هـ مرد. الأعلام، ص۸۷. اشعار او را در کتاب سیره ابن هشام، ج۳، ص۱۴۴ بخوانید.

۴- روح المعانی، ج ۲۶، ص۷۳.

ص: ۲۷۷

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقه» می نویسد:«یزید بن معاویه در سال ۶۴ هـ به هلاکت رسید. پسر جوان او که مردی صالح و شایسته و همواره بیمار بود، به عنوان ادامه خلافت، قدمی به پیش ننهاد و از آن استقبال نکرد و در هیچ امری مداخله ننمود. او حدود چهل روز و به قولی دو یا سه ماه خلیفه بود. در سن بیست سالگی به منبر رفت و گفت: «إِنَّ هذِهِ الْخِلافَةِ حَبْلُ اللهِ». خلافت ریسمان الهی است که جدم معاویه به ناحق از آنِ خود کرد و حال آن که این حق از آنِ علی بن ابی طالب بود. هنگامی که جدم با گناهانش در قبر آرمید، پدرم خلافت را غاصبانه عهده دار گردید، درحالی که خلافت حق پسر دختر پیامبرخدا بود و پدرم نیز هم اکنون در قبر خود با گناهان بسیارش، دست به گریبان است».او پس از این اعترافات گریست و گفت:«عظیم ترین و وحشتناک ترین عمل پدرم، قتل عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، روی آوردن به میگساری و تخریب خانه خدا است. من راه آنان را ادامه نخواهم داد و مقلّد آنان نیستم و اختیار شما مردم با خود شماست، اگر جهان مداری و دنیاداری خوب است، ما به قدر لازم به آن رسیدیم و اگر بد است به این مقدار که رسیدیم ذُریّه ابی سفیان را کافی است». سپس از انظار مردم پنهان شد و بعد از چهل روز در گذشت.ابن حجر پس از نقل این فراز از تاریخ، می نویسد: «او (معاویهٔ بن یزید) از پدر و جدّ خود باانصاف تر بود!». (۱) .بعد از کناره گیری و فوت او، مروان متمایل بود تا خلافت را به عبدالله بن زبیر که در مکه به سر می برد، انتقال یابد و با او بیعت شود، ولی عبیدالله بن زیاد وی را منصرف کرد و با خود او بیعت نمود و پس از وی چهار پسرش یکی پس از دیگری به خلافت رسیدند. مروان در جنگ جمل اسیر شد و با شفاعت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) آزاد گردید، چنانکه علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: (۲) مروان مورد طرد و لعن پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله) و

۱- نک: الصواعق المحرقه، ص ۱۳۴ ؛ الإمامهٔ والسیاسه، ج۲، ص۱۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸.

ص: ۲۷۸

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. عایشه به مروان گفت: «أَمّا أَنْتَ یا مَرْوان فَأَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ لَعَنَ أَباکَ وَ أَنْتَ فی صُلْبِهِ». (۱) .در «نهج البلاغه» می خوانیم: «لا حَاجَةَ لِی فِی بَیْعَتِهِ إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّةٌ».مروان با همسر یزید ازدواج کرد تا خلافتش بهتر بگذرد، ولی وقتی که نسبت به خالد بن یزید، پسر آن زن فحاشی کرد، او با همکاری کنیزهای خود، مروان را خفه کردند. (۲) .

۱- نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج۶، ص ۱۵۰.

۲- الإمامة والسیاسه، ج۲، ص۲۳.

ص: ۲۷۹

تاریخ سازان عاشورا

اشاره

شرح زنـدگی نقش آفرینان در حماسه عاشورا را نمی توان در این گونه مجموعه ها به گونه ای بایسـته و شایسـته مورد ارزیابی قرار داد، لیکن در حد مقدور، به شرح احوال برخی از آن ها می پردازیم.

۱ـ علی بن الحسین زین العابدین

اشاره

علی بن الحسـین (علیهما السـلام) بقیّـهٔ السـیف عاشوراییان بود و سلسـله امامان معصوم (علیهم السـلام) از نسل پیامبر (صـلی الله علیه وآله)، از او امتـداد یافت. او دارای چندین فرزند بود؛ از جمله:۱ ـ محمد باقر ۲ ـ عبدالله الباهر ۳ و ۴ ـ حسن و حسین (۱) ۵ ـ سلیمان ۶ ـ عبـدالرحمان ۷ ـ علی ۸ ـ قـاسم (در منتهی الآمال، ج۲، ص۴۳) به جای قاسم، محمـد اصـغر آورده است) ۹ ـ حسـین اصغر ۱۰ ـ زیدالشهید ۱۱ ـ عمرالأشـراف.آن حضـرت همچنین چند دختر داشت که عبارت بودند از: ۱ ـ امّ الحسن ۲ ـ امّ موسی ۳ ـ سکینه ۴ ـ خدیجه ۵ ـ علیّه ۶ ـ عبده ۷ ـ فاطمه ۸ ـ ملیکه ۹ ـ امّ کلثوم (۲) عالمه.بعضـی از ارباب قلم؛ از جمله علاّمه سید محسن امین در اعیان الشیعه (۳) برای آن

۱- نک: محدث قمی، منتهی الآمال، ج۲، صص ۴۲ و ۴۳ و بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۵.

۲- اعلمی دائرهٔ المعارف، ج۱۳، صص۲۷۴ و ۲۷۵.

۳- نک: محسن امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص۹۲۹.

ص: ۲۸۰

حضرت ۱۵ پسر و چهار دختر ثبت کرده اند.امام سجاد (علیه السلام) در سال ۳۸ (یا ۳۷ یا ۳۶) هـق. تولد یافت و در سال ۹۴ (یا ۹۵) هـ ق. بدرود حیات گفت. او ۵۶، ۵۵ یا ۵۷ سال زندگی کرد. حدود سه سال دوران امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۲۳ یا ۲۴ سال دوران پدر و عموی خود امام مجتبی (علیه السلام) عمر کرد. امامت او در دوران یزید و معاویهٔ بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک و ولیدبن عبدالملک سپری شد. (۱) .دو کتاب: «رسالهٔ الحقوق» و «صحیفه سجادیه» از یادگارهای مشهور اوست. علامه سید محسن امین می نویسد: امام سجاد (علیه السلام) در کربلا ۲۴ سال داشت (۲) و در آن هنگام دارای زن و فرزند بود که پسرش امام باقر (علیه السلام) ۳ یا ۴ ساله در کربلا حضور داشت.تاریخ واقعه کربلا به گونه ای کامل از او به ما انتقال یافت و امامت کبری نیز برعهده او بود.

مادر امام سجاد

خواند میر، در «حبیب السیر» می نویسد: امام سجاد (علیه السلام)در کربلا ۲۳ساله بود و پس از واقعه کربلا ۳۴سال زندگی کرد و در محرم سال ۹۵ از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد، (معالی السبطین، ج ۲، ص۱۲. وی همچنین در ج ۲، ص ۵۲ از نبیره امام محمد باقر (علیه السلام) نام می برد. صاحب معالی السبطین از حضور امام سجاد (علیه السلام) همراه فرزندش امام باقر ۴ ساله یاد می کند.این مطلب که امام حسین (علیه السلام) چگونه شهربانو، دختر یزدجرد، پادشاه ایرانی را به همسری برگزید، در میان مورّخان مورد اتفاق نیست.ابن شهرآشوب در کتاب «مناقب آل ابی طالب»، در باب «فی إمامهِ أبی عبدالله» می نویسد: هنگامی که اسرای ایرانی را وارد مدینه کردند، عمر تصمیم گرفت زنان آنان را در معرض فروش قرار دهد و مردانشان را برای طواف دادن مردان پیر و بیمار به خدمت کعبه درآورد.

۱- نک: فرهاد میرزا، قمقام الزخار، ج۲، ص۶۴۹.

۲- امین، اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۳۵.

ص: ۲۸۱

علی بن ابی طالب (علیه السلام) به یاد عمر آورد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أکرِمُوا کریمَ قوم وَ إنْ خالَفُوکُمْ وَ هؤُلاءِ الْفُرْس حُکَماءُ کُرَماءُ...» در این هنگام مهاجرین و انصار گفتند: ما حق خود را به برادر پیامبر (علی (علیه السلام)) بخشیدیم؛ امام (علیه السلام) فرمودند: «أَللّهُمَ فَاشْهَدُ أَنَّهُمْ قَدْ وَهَبُوا وَ قَبِلْتُ وَ أعْتَقْتُ». عمر، آزرده خاطر شد و گفت: علی بن ابی طالب تصمیم ما را درباره عجم ها متزلزل کرد. او آنگاه بخشنامه خود را ملغی نمود. البته وقتی جمعی از مردم مدینه به خرید زنان ایرانی تمایل نشان داده بودند، زنان ایرانی به شدت به مخالفت برخاستند، در اینجا نیز امام علی (علیه السلام) دخالت کرد و فرمود: آنان را مخیّر بگذارید و مجبورشان نکنید و سپس به شهربانو اشاره کرد و فرمود: آیا کسی را به عنوان شوهر انتخاب می کنی؟! او سکوت کرد، امام (علیه السلام) فرمود: با سکوتش رضایت داد، اکنون خود با زبان اقرار کند که چه کسی را اختیار می کند. بار دیگر پرسیدند چه کسی را اختیار می کنی؟ گفت: اگر دارای اختیارم چه کسی جز نور درخشنده و تابان؛ یعنی حسین (علیه السلام)را برگزینم.در این هنگام امیرالمؤنین (علیه السلام) به شهربانو فرمود: چه کسی را به عنوان نماینده و وکیل خود معرفی می کنی تا خطبه عقد را از سوی تو بخواند؟ گفت: تو را. حضرت به حذیفهٔ بن یمان دستور داد تا از سوی شهربانو خواندن خطبه عقد را نیابت کند. (۱) .

۱- بحارالأنوار، ج۴۵، ص ۳۳۰. «لما ورد بسبی الفرس إلی المدینهٔ أراد عمر أن یبیع النساء و أن یجعل الرجال عبید العرب و عزم علی أن یحمل العلیل و الضعیف و الشیخ الکبیر فی الطواف و حول البیت علی ظهورهم، فقال أمیر المؤمنین علیه السلام إن النبی صلی الله علیه وآله قال: أکرموا کریم قوم و إن خالفوکم و هؤلاء الفرس حکماء کرماء، فقد ألقوا إلینا السلام و رغبوا فی الإسلام و قد أعتقت منهم لوجه الله حقّی و حقّ بنی هاشم، فقالت المهاجرون و الأنصار قد وهبنا حقّنا لک یا أخا رسول الله، فقال: اللّهمّ فاشهد أنّهم قد وهبوا و قبلت و أعتقت، فقال عمر: سبق إلیها علی بن أبی طالب علیه السلام و نقض عزمتی فی الأعاجم و رغب جماعهٔ فی بنات الملوک أن یستنکحوهنّ، فقال أمیر المؤمنین: تخیّرهنّ و لا تکرههنّ، فأشار أکبرهم إلی تخییر شهربانویه بنت یزدجرد فحجبت و أبت، فقیل لها: أیا کریمهٔ قومها من تختارین من خطابک و هل أنت راضیهٔ بالبعل؟ فسکتت. فقال أمیر المؤمنین: قد رضیت و بقی الإختیار بعد سکوتها إقرارها فأعادوا القول فی التخییر فقالت: لست ممّن یعدل عن النور الساطع و الشهاب اللامع الحسین إن کنت مخیرهٔ، فقال أمیر المؤمنین: لمن تختارین أن یکون ولیک؟ فقالت: أنت، فأمر أمیر المؤمنین حذیفهٔ بن الیمان أن یخطب فخطب و زوجت من الحسین.».

ص: ۲۸۲

بعضـی از مورّخان بر این باورند که امام حسـین (علیه السـلام) شـهربانو را در سال ۳۳ به همسـری گرفت (نه در سـال ۲۳) و پس از گذشت یک سال این زن به امام سجاد باردار شد. طبق این نوشته، امام حسین (علیه السلام) در سنّی حدود سی سالگی ازدواج کرد نه در سن حـدود ۲۰ سـالگی و بر این اسـاس امام سـجاد (علیه السـلام) در کربلا ۲۷ سـاله بود. (۱) .ابن عنبه عمر امـام سـجاد (علیه السلام) را در کربلا ۳۳ سال دانسته است. (۲) .بعضی از مورّخان سال ۲۲ را سال ازدواج امام حسین (علیه السلام) با شهربانو و تولّد حضرت سجاد (علیه السلام) را سال ۳۸ هـ می دانند. نام مادر امام سجاد (علیه السلام) شهربانو یا غزاله بود، لیکن امیرالمؤمنین (علیه السـلام) وی را شاه زنان نامیـد. (۳) .در برخی از احـادیث آمـده است: در آغـاز، این خـانم نـام خود را جهـان شاه معرفی کرد، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: نام تو شهربانو است و در همین مصدر (۴) آمده است: امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را مریم نامید و نیز در همین حـدیث آمده است امیرالمؤمنین بر او فاطمه نام نهاد.همچنین در بعضـی از منابع آمده است: طبق رهنمود امیرالمؤمنین (علیه السلام) سلمان فارسی مأموریت یافت تا برخی از جوانان مسلمان را به شهربانو دختر پادشاه ایران معرفی کند تا او یکی از آنان را انتخاب نماید و روزی که حسـین (علیه السـلام) از برابر چشـمان شهربانو عبور کرد شهربانو او را برگزید و گفت: این جوان لایق من است و افزود: دوشـیزه ای را دوشیزه ای باید (۵) ، یعنی جوان ازدواج نکرده، بایـد با جوانی ازدواج نکرده میثاق زنـدگی ببندد. وقتی که این خبر به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، خوشحال شد و زمینه ازدواج آنان را فراهم

۱- اعیان الشیعه، ج۲، ص۶۰۲.

۲- نکـ: ابن عنبه، عمـدهٔ الطالب، ص۷۸. در کتاب مزبور آمـده است: قال زبیر بن بکّار: «کان عمره یوم الطف ثلاثاً و عشـرین سـنهٔ و قال الواقدی: وُلِدَ ابن الحسـین سـنهٔ ثلاث و ثلاثین فیکون عمره یوم الطف ثمانیهٔ و عشرین سنهٔ». ظاهراً سهو القلم باشد؛ زیرا اگر امام را ۳۳ ساله بدانیم باید بپذیریم که آن حضـرت در سال ۲۸ متولد شده است، در حالی که کسـی عمر امام را کمتر از ۳۳ ذکر نکرده است.

۳- بحارالأنوار، ج۴۶، ص۹، حدیث ۲۰ و ۲۱.

۴- بحارالأنوار، ج۴۶، ص۱۳، حدیث ۲۴.

۵- نکـ: بحارالأنوار، امام سجاد، نکـ: حبیب السیر، خواندمیر، ج۲، ص۶۲.

ص: ۲۸۳

ساخت. البته این زن پس از تولـد امام سـجاد (علیه السـلام) از دنیا رفت و زن دیگری که شـهربانو نامداشت به عنوان دایه او انتخاب شد. او همواره مورد تکریم امام سجاد (علیه السلام) بود و برخی از مورخان به اشتباه از این زن به عنوان مادر واقعی آن حضرت یاد کرده اند. (۱) .بعضـی از اهل قلم نوشـته انـد: هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السـلام) عازم کوفه شـد و کوفه را به عنوان دارالخلافه برگزید، امام حسـین (علیه السـلام) همراه پدر وارد کوفه نشد و بعد به آنان پیوست، چون همسـرش شـهربانو حامله بود. بدین جهت امـام (علیه السـلام) در مـدینه مانـد تـا امام سـجاد (علیه السـلام) به دنیا آمـد و اتفاقاً فوت شـهربانو نیز پس از تولـد امام سـجاد (علیه السلام) رخ داد (۲) و وی را در مـدینه دفن کردند و سـپس امام حسـین (علیه السـلام) در کوفه به پدر ملحق گردید. البته میلاد امام سجـاد (علیه السـلام) را امیرالمؤمنین (علیه السـلام) خبر داده بود؛ زیرا هنگـامی که شـاه زنـان از میـان همه حضـار امام حسـین (علیه السـلام) را انتخـاب کرد. امیرالمؤمنین (علیه السـلام) به امـام حسـین (علیه السـلام) فرمود:«لَیَلِدَنَّ لَکَ مِنْها خیرُ أهلِ الأرض». (۳) .«بهترین انسان روی زمین را برای تو خواهد آورد.».

امام سجاد و روضه خوانی برای شهدای کربلا

این پرسـش همـواره برای برخی مطرح است که پیشـینه روضه خـوانی به چه زمـانی بـاز می گردد؟گروهی معتقدنـد: روضه خـوانی یادگاری است از دوران صـفویه. باید گفت آنان که چنین می اندیشـند، از تاریخ، به ویژه تاریخ عاشورا بی خبرند. امام هشتم (علیه السـلام) می فرمود:«کـانَ اَبی إذا دَخَلَ شَـهْرُ الْمُحَرَّمِ لایُری ضاحکاً». (۴) .«سـیره و روش پـدرم این بود که هرگـاه مـاه محرم فرا می رسید، کسی او را خندان نمی دید.»

۱- نک: اعیان الشیعه، ج ۱، ص۶۲۹ ؛ قمقام، ج ۲، ص ۶۴۵.

۲- انوار نعمانیه، ج۳، ص۷۸.

۳- نک: قمقام، ج ۲، ص ۶۴۳ ؛ بحارالانوار، ج۴۶، ص۹، ح ۲۰.

۴- معالی السبطین، ج۲، ص۴.

ص: ۲۸۴

بـدیهی است عزاداریِ سـنتیِ متعارف در قرن چهارم، که توسط آل بویه پایه گـذاری شد، تبلوری است از عزاداری های دوران ائمه معصوم (علیهم السـلام)، البته کفار و منافقان و در یک کلمه، بدخواهان، همواره از عزاداری برای شـهیدان کربلا در هراس بوده اند و جهت تضـعیف آن، سـخن سـرایی ها و قلم فرسایی ها داشـته و دارند. آنان پیوسـته می کوشـند سـنت عزاداری برای سیدالشهدا و یارانش را کمرنگ و بی اهمیت جلوه دهند و این واقعه جانسوز را به فراموشـی بسـپارند.روضه خوانی و عزاداری سیره و سنتی است از حضـرت زینب و امـام سـجّاد (علیهمـا السـلام). زینب در کنـار پیکر پاک برادر چنان گریست که دشـمنان به گریه درآمدنـد. در جلسه زنان شام، در دربار یزید، روضه خواند و همگان اشک ریختند.و امام سـجاد (علیه السـلام) (۱) در اربعین روضه خواند. و نیز نخستین ساعات ورود به مـدینه، هنگام بازگشت از کربلا روضه خوانی کرد.سـید بن طاووس در لهوف می نویسـد: زینب در قتلگاه چنان گریست که براثر اشک جانسوز او، دوست و دشمن گریستند (فَأبْکَتْ وَاللهِ کُلَّ عَدوٍّ وَ صِدیق) و همچنین می نویسد: زینب در مجلس یزیـد، یقه پیراهن رویی خود را دریـد و آنچنـان ناله دردناکی سـرداد که به خـدا سوگنـد همه کسانی که در مجلس حضور داشتند گریستند. (۲) .زینب (علیها السـلام) در کوفه و امام سـجاد (علیه السلام) در جامع دمشق، آنچنان از مصائب اهل بیت (علیهم السلام) بازگو کردند که از هر سوی، صدای شیون برخاست. (۳) .علی بن الحسین (علیهما السلام) همواره یاد و خاطره حیات بخش و رسـواگر بیـدادگرانعاشورا را زنـده نگه می داشت و در این بـاره از روش هـای گونـاگون اسـتفاده می کرد؛از جمله:۱ ـ جانمازی داشت که در آن، مقداری از تربت قبر پدرش، سیدالشـهدا (علیه السـلام) را نهاده بود و هنگام سجده، پیشانی مبارکش را بر آن می نهاد؛ (کانَ لَهُ خَرِیطَةٌ فِیها

۱- روز اربعین، درکربلا برای جابر روضه خواند.

۲- اللهوف، بخش زینب کبری علیها السلام، ص۷۹.

۳- اعیان الشیعه، ج ۱، ص۶۱۴.

ص: ۲۸۵

تُرْبَةُ الْحُسَین (علیه السلام)). (۱) .۲ ـ پس از دفن شـهدا که با یاری بنی اسـد انجام داد، بعـد از دفن جسد مطهّر پدر، در حالی که به شدت می گریست، این چنین روضه خواند:«طوبی لِاَرْض تَضَمَّنَتْ جَسَدَکَ الطّاهِر، فَاِنَّ الدُّنْیا بَعْدکَ مَظْلَمَةٌ وَ الآخِرَةُ بِنُورِکَ مُشْرِقَةٌ أمَّا اللَّیْلُ فَمُسَهَّدٌ، وَالْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ أو یَخْتارالله لِاهْلِ بَیْتِکَ دارَکَ الَّتی أنْتَ بِها مُقیمٌ، عَلَیْکَ مِنّی السَّلامُ یَابْنَ رَسولِ اللهِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ».«خوشا به آن زمینی که بدن پاک تو را در آغوش گرفت. دنیا پس از تو تاریک گشت و آخرت با نور تو نورانی شد. پس از تو (در فراق تو) شبهایم سخت و حزنم طولانی است، تا آنگاه که خداوند سرایی که تو در آن استقرار یافتی، برای اهل بیتت مقرر بـدارد. از من به تو درود و رحمت و برکـات خـدا نثـار بـاد!».و سـپس با انگشت مبارک خود روی قبر آن حضـرت نوشت:«هـذا قَبْرُ الْحُسینُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أبی طالبِ الَّذی قَتَلوهُ عَطْشاناً غَریباً.». (۲) .«این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را با لب تشنه و در غربت کشتند.».۳ ـ بـدن مطهّر عموی بزرگوارش عباس را دفن کرد و سـپس برای وی روضه خوانـد.۴ ـ در جـامع دمشق، در حضور همگان، پیش از خطبه نماز جمعه، در ضمن سخنان خود فرمود:«أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُراتِ مِنْ غَیْرِ ذَحْل وَ لا تُرات، اَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْراً، وَ کَفی بِذلِکَ فَخْراً». (۳) .

۱- نک: ابن شهرآشوب، مناقب، ج۴، ص۱۶۲.

۲- نک: علامه شبّر، جلاءالعیون، ج ۲، ص ۲۱۶ ؛ حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۲۵، اعلمی ؛ دائرهٔ المعارف، ج ۳، ص ۳۴۰.

۳- اعیان الشیعه، ج۱، ص۶۱۴.

ص: ۲۸۶

«من فرزند کسی هستم که در کنار شط فرات با لب تشنه به قتل رسید. من فرزند کسی هستم که با قتل صبر (سخت ترین نوع قتل) کشته شد و من از این بابت پشیمان نیستم؛ بلکه افتخار می کنم که در راه ایمان به خدا شکنجه شده ایم.»راوی گوید: آن روز با روضه خوانی امام سجاد (علیه السلام) جامع دمشق گریست.۵ ـ آن حضرت همیشه با دیدن طعام، بهویژه آب، می گریست و از این راه دل ها را به طرف کربلا می خواند وبه خونخواهی وزنده نگه داشتن فرهنگ عاشورادعوت می کرد.ائمه معصوم (علیهم السلام) در باب روضه خوانی برای سالار شهیدان و زنده نگهداشتن پیام عاشورا، هر کدام تأکید داشته اند. پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) در باب روضه خوانی برای حضرت سیدالشهدا به طور مستقیم و غیر مستقیم عنایت خاص نشان می داد و راز جاودانگی روضه خوانی عاشورا همین است.

۲ـ زینب کبری

اشاره

زینب، در میان اهل بیت، بلکه در تاریخ، نامی آشناست و چندتن دارای این نام بوده اند؛ از جمله: زینب دختر پیامبر (که در قبرستان بقیع مدفون است). زینب بنت الحسین. زینب بنت عقیل. زینب بنت علی (امّ کلثوم زینب صغری) و زینب بنت علی (زینب کبری). (۱) .اعلمی در دایرة المعارف می نویسد: «زینب (به فتح زاء و نون)؛ درخت خوش منظری است که بوی خوش دارد. اصل این کلمه از «زین» یعنی زینت و «اب» است یعنی پدر، که می شود: زینت پدر.» (۲) .زینب (علیها السلام) دختر علی، امیر المؤمنین (علیه السلام) یادگار فاطمه (علیها السلام)، با القابی چون: صدیقه صغری، زینب کبرا و عقیله بنی هاشم، مورد توجه عام و خاص است. کنیه او نیز

۱- تاریخ طبری، ج۵، صص ۴۵۷ و ۱۵۳ و ۳ و ۴ ؛ الارشاد، ج۱، ص۳۵۵.

۲- نک: اعلمی، دائرة المعارف، ج۱۰، ص۲۶۴ ؛ جزائری، الخصائص الزینبیه یا ویژگی های حضرت زینب، ص۱۵۸.

ص: ۲۸۷

امّ کلثوم می باشد.او با عبدالله بن جعفربن ابی طالب ـ پسرعمویش ـ ازدواج کرد و دختری به نام امّ کلثوم و پسرانی با نام های: علی و عون الاـکبر ثمره این وصلت مبارک بود. (۱) .او در کربلاـ مسؤولیت امور داخلی خیام اهل بیت حسینی و بعد از واقعه کربلا مدیریت امور اهل بیت، بلکه تمام بنی هاشم را عهده دار بود (۲) زینب (علیها السلام) در کاروان انقلاب بعد از عاشورا، سرپرستی بیست زن داغدار و چندین کودک پدرازدست داده را برعهده داشت. او محبوب پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود.زینب (علیها السلام) در سال ششم یا هفتم هجرت متولّد شد و در سال ۶۲ هـ (۳) در شام بدرود حیات گفت (۴) یعنی ۵۷ سال عمر کرد. زینب (علیها السلام) چهار یا پنج سال از عمر خود را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سر برد و در سال ۶۱ هـ در کربلاـ در سن ۵۵ سالگی در کاروان انقلاب حسینی حضور داشت.زینب (علیها السلام) در سن ۷۲ سالگی از دنیا رفت و در بقیع دفن شد. (۵) وی پس از دو سال از واقعه عظیم کربلا، دار فانی را وداع گفت.

تولد زینب

هنوز چهار بهار (و به قولی پنج بهار) از عمر پیامبر (صلی الله علیه وآله) باقی بود که خبر مسّرت بخش تولد زینب (علیها السلام) را به او دادند. پیامبر (صلی الله علیه وآله) با شنیدن این خبر، به سرعت خود را به خانه فاطمه (علیها السلام) رساند و به دخترش فرمود:

۱- در همین صفحه در قولی دیگر «عون اکبر و عباس و محمد و امّ کلثوم آمده است. در «منتخب التواریخ»، ص۱۱۳ علی، عون، عباس، محمد و امّ کلثوم آمده است. برای توجه بیشتر مراجعه شود به معالی السبطین، ج۲، ص۱۳۲.

۲- مقتل الحسین، ص۳۰۵.

۳- در معالی السبطین، ج۲، صص۱۳۳ و ۱۳۴، سال ۷۴ و یا ۶۵ ذکر کرده و از سال ۶۲ حرفی نزده است و سال ۶۲ قول عبیدلی در اخبار زینبیات صص ۱۲۲ ـ ۱۱۵ می باشد که آن هم در مصر است نه شام.

۴- معالی السبطین، ج۲، ص۱۳۳.

۵- منتخب التواریخ، ص ۴۹۰ ؛ حنبلی، شذرات الذهب، ج۱، ص۸۶.

ص: ۲۸۸

«یـا بُنَیـهٔ إیتینی بِابْنَتِکِ الْمَوْلودَهْ»؛ «دخترم! فرزنـد نوزادت را نزد من بیاور.»قنـداقه آن مولود را به محضـر پیامبر (صـلی الله علیه وآله) آوردند. آن حضرت او را در آغوش کشیدو به سینه چسبانید و صورت خود را به صورت وی نهاد. لیکن فاطمه با کمال تعجب دید که پیامبر (صـلی الله علیه وآله) به جای خوشـحالی و سـرور، به شدت می گرید، تحمّل این منظره بر فاطمه (علیها السلام)دشوار بود. پرسـید: پدرم! خداوند دیدگان تو را نگریاند، چرا گریان شدی؟حضرت پاسخ دادند:«دخترم! فاطمه، بدان که این دختر در آینده به مشکل ها و مصیبت های بسیار دشوار و مختلف گرفتار خواهد شد.» (۱) .و افزودند:«ای پاره تنم! ای نور دیدگانم! کسی که بر او و بر مصائب وی اشک بریزد، از حیث پاداش چنان است که برای دو برادرش (حسن و حسین) اشک بریزد.» (۲) .پیامبر (صلی الله علیه وآله) سـپس به نامگـذاری آن مولود پرداخت و نـام وی را زینب نهاد. (۳) .زینب (علیها السـلام) سوّمین فرزند زهرا (علیها السـلام) است که دو سال پس از تولد امام حسـین (علیه السلام) و سه سال پس از تولد امام حسن (علیه السلام) به دنیا آمد. (۴) .او تنها زنی اسـت که در وصـف وی گفته شـده: «أشْـبَهُ النّـاسِ بِأَبِیهـا وَ فاطِمَـهُْ الزَّهْراءِ»؛ (۵) «شـبیه تریـن مردم به پـدرش (علی) و مـادرش زهرا بود.».نیز درباره اش گفته اند: «کانَتْ قُطْبُ دائرهُْ الْعیالِ فی الْمُخَیَّمِ الْحسـین»؛ «او محور و رهبر اهل بیت امام حسـین (علیه السلام) در خیمه گاه بود.».

۱- «یا بِنْتاه یا فاطمهْ إعْلَمی أنَّ هذه الْبِنْت سَتُبْتَلی بِبِلایا، وَ تَرِدُ عَلیها مصائبُ شَتّی، و رَزایا أدهی».

۲- «یا بَضْعَتی وَ قُرَّهُْ عَینی إنَّ مَنْ بَکی عَلَیْها وَ عَلی مَصائِبِها یَکونُ ثَوابُهُ کَثَوابِ مَنْ بَکی عَلی أخَوَیْها».

۳- معالی السبطین، ج۲، ص۱۳۲.

۴- همان، صص۱۳۳ و ۱۳۴.

۵- همان، ص ۱۳۴.

ص: ۲۸۹

موقعیت اجتماعی زینب

زینب (علیها السلام) نه تنها مدیریت امور اهل بیت را، بلکه سرپرستی امور تمام بنی هاشم را بعد از امام حسین (علیه السلام) عهده دار بود. و او بود که هنگام بیماری امام سجاد (علیه السلام) پاسخ گویی به نیازمندی های دینی را بر عهده داشت.درباره اش گفته اند: «مردم برای حل مسائل شرعی، در امر حلال و حرام، به او مراجعه می کردند.»حتی امام سجاد (علیه السلام) گاهی از عمه اش زینب (علیها السلام) حدیث نقل می کردند.ابن عباس نیز گاهی می گفت: «حَدَّثَتْنی زینبُ بِنْتُ عَلِیّ»؛ «حدیث کرد (خبر داد) مرا زینب دختر علی.»خطبه فدک را ابن عباس از دختر فاطمه اطهر، زینب کبری (علیهما السلام) نقل می کند. (۱) .زینب تنها کسی است که امام حسین (علیه السلام) از او درخواست دعای خیر به هنگام انجام نماز شب می کرد. «یا اُخَیَّهُ لا تَنْسِینی فِی نافِلَهِ الَّلیلِ»؛ «خواهرم، زینب! مرا در نماز شب فراموش نکن.»همچنین زینب وصیّ آن حضرت بود و این حدیث در شأن اوست: «حسین بن علی (علیهما السلام) وصیت نامه خود را به زینب (علیها السلام) تسلیم کرد، همچنین آن حضرت از او پیراهن کهنه را طلب نمود.» (۲) .

شخصیت زینب

هرگاه زینب کبری بر امام حسین (علیه السلام) وارد می شد، امام (علیه السلام) به عنوان اجلال و تعظیم او، از جای خود برمی خاست. (۳) .

۱- نقدی زینب الکبری، ص۴۵، و ترجمه مقاتل الطالبیین، ص۸۹.

۲- مسعودی، اثبات الوصیه، ص۲۶۲.

۳- فیض الإسلام، زینب کبری، صص۱۴۲، ۱۴۳ و ۱۴۴.

ص: ۲۹۰

امام علی و زینب

امام علی (علیه السلام) در آستانه ارتحال، اجازه فرمود تا مشتاقان به دیدارش بیایند و می فرمود: «سَلُونی قَبْلَ أنْ تَفْقِدُونی وَلکِنْ خِفِّفُوا مَسائلَکُمْ» و آنگاه که نوبت زینب کبری (علیها السلام) شد، سخنانی میان آنان گذشت که به بعضی از آنها اشاره می شود: (۱) .شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان، که وداع با علی (علیه السلام) صورت می گرفت، زینب کنار پدر نشست و پرسید: پدر جان! پیشانی ات عرق کرده است. امام پاسخ داد: از پیامبر شنیدم که فرمود: هنگامی که انسان مؤمن در آستانه ارتحال به عالم ملکوت قرار گیرد، عرق سرد در پیشانی او ظاهر می شود.ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که زینب (علیها السلام) گفت:«ای پدر، امُّ ایمن از پیامبر خاتم نقل کرد که آن حضرت فرمود: حسین من در سرزمینی به نام کربلا با لب تشنه شهید می شود، دوست دارم از زبان تو آن را بشنوم.امام (علیه السلام) فرمود: «الْحَدِیثُ ما حَدَّثَتْکِ اُمُّ أیْمَن»؛ «سخن درست همان است که امّ ایمنبرایت گفته است» و افزون بر آن، از من بشنو: دخترم! می بینم تو و جمعیتی از اهل بیت تو به عنوان اسیر به کوفه وارد می شوید. شما را خارجی می خوانند و مردم در خوشحالی به سر می برند و شهر را آذین می بندند! و افزود: آن هنگام که پیامبر آن خبر را به ما داد. فرمود: ابلیس با مسرّت و شادمانی ویژه ای فرزندان خود را جمع کرده، به آنان می گوید: من به آرزوی خود رسیدم و انتقام خود را از فرزندان آدم گرفتم!» (۲).

صبر انقلابی زینب

پس از جنگ احد، این خبر ناگوار در مدینه پیچید که پیامبرخدا (صلی الله علیه وآله) در احد شهید شد! زنی از انصار به نام هنده، دختر عمرو بن حِزام، عمّه جابربن عبدالله انصاری پیکر مطهّر شهیدان خود را از میدان رزم جمع آوری کرد و با طمأنینه ای ویژه از قتلگاه احد

۱- نک: شبهای پیشاور، ص ۴۷۳.

۲- نک: ابن قولویه، کامل الزیارات، صص ۸۰۸ ـ ۸۰۷.

ص: ۲۹۱

عازم مدینه شد. او جسد مطهّر پسرش خلاد و شوهرش عمروبن جُموح و برادرشعبدالله بن عمرو (پدر جابر) را بر شتری سوار کرد و به راه افتاد. در میان راه، به جمعیتی از زنان برخورد که از مدینه عازم رزمگاه اُحد بودند. وقتی چشم آنان به وی افتاد، سراسیمه از او پرسیدند: چه خبر؟ با کمال آرامش و وقار گفت: خبر خوش دارم! پیامبر زنده است و هر مصیبتی که پیش آید کوچک و ناچیز است! (۱) .روحیه سلحشوری و همت بلند این زن، به عنوان اسوه صبر انقلابی بر سر زبان ها بود تا واقعه کربلا پیش آمد.روحیه هنده به نوبه خود قابل تحسین است، لیکن تحسین برانگیزتر از آن، روحیه عظیم و صبر انقلابی زینب (علیها السلام) است که در کربلا درخشید و حماسه تازه ای از صبر آفرید که کسی را یارای رقابت با او نیست.

حافظ جان امام سجاد

زینب (علیها السلام) در چند مورد جان امام سجاد (علیه السلام) را حفظ کرد؛ از جمله:۱ ـ در کربلا، آنگاه که خیمه و خرگاه امام سجاد (علیه السلام) را به آتش کشیدند و شمر سخت دل، آهنگ قتل امام سجاد را کرد.حمید بن مسلم گوید: دیدم زینب متوجه جریان شد و جلو آمد و گفت: «وَاللهِ لا یُقْتَلُ حَتّی اُقْتَلَ»؛ (۲) «به خدا سوگند! او کشته نخواهد شد مگر آن که من کشته شوم»، و شمر را وادار کرد تا از قتل امام سجاد (علیه السلام) منصرف شود.۲ ـ روز یازدهم، آنگاه که امام سجاد (علیه السلام) در قتلگاه، در کنار جسد پدرش امام حسین (علیه السلام) قرار گرفتند، نزدیک بود قالب تهی کنند، ناگاه فریاد زینب توجه وی را جلب کرد که می گفت: «چرا تو را چنین می بینم؟ گویا از فرط اندوه در آستانه جان باختن قرار گرفته ای؟» (۳) .

۱- بررسی تاریخ عاشورا، ص۱۵۹ ؛ کامل، ابن اثیر، ج۲، ص۱۶۱ ؛ تاریخ پیامبراسلام دکترآیتی، ص ۳۱۰.

۲- معالی السبطین، ج۲، ص۵۲ ؛ نفس المهموم، ص۳۷۸ ؛ دمع السجوم، ص۴۱۲.

۳- کامل الزیارات، باب ۸۸، ص ۲۶۱. «ما لِی أراکَ تَجودُ بِنَفْسِکَ یا بَقِیَّةَ الْماضِین».

ص: ۲۹۲

۳ـ در مجلس عبیدالله، هنگامی که ابن زیاد تصمیم گرفت امام سجاد (علیه السلام) را به قتل برساند، زینب از جای برخاست و دست خود را به گردن امام انداخت و خطاب به عبیدالله گفت: ای پسر زیاد، خونریزی بس است. آیا غیر از این یک تن، کسی را برای ما باقی گذاشته اید؟ «اگر خواستی او را بکشی، پس مرا هم با او به قتل برسان.»(۱) .ابن زیاد گفت: من از عشق و محبت زینب به او (امام سجاد) تعجب می کنم و اگر به قتل او اقدام می کردم باید زینب را نیز می کشتم. (۲).

وصی برادر

بی شک سید الشهدا، امام سجاد را وصی خود قرار داد؛ زیرا وصیّ امام معصوم باید امام معصوم باشد، ولی برای انحراف افکار دشمن از حضرت سجاد (علیه السلام) و برای اینکه جان وی حفظ شود، وصیت هایش را به حضرت زینب گفت:«إِنَّهُ أَوْصی إِلی اُخْتِهِ زَیْنَب بِنْت عَلِیّ، سِتْراً عَلی عَلِیّ بْنِ الْحُسَین وَ تَقِیَّةً وَ اتِّقاءً عَلَیهِ». (۳) .«او به خواهرش زینب وصیت کرد تا جان امام سجاد از سوی دشمنان در معرض خطر قرار نگیرد.»

۱- طبری، ج ۳، ص ۳۴؛ مقتل الحسین، عوالم، ج ۱۷، ص ۳۲۵؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷؛ مثیرالأحزان، ص۹۱؛ معالی السبطین، ج ۲، ص ۶۷؛ «فَأنْ أرَدْتَ قَتْلَهُ فَاقْتُلْنی مَعَهُ».

۲- نک: کامل، ابن اثیر، ج۴، ص۸۲.

۳- نک: خراسانی، منتخب التواریخ، ص ۳۸۸.

ص: ۲۹۳

ص: ۲۹۴

بخش سوم: پرسش ها و پاسخ ها درباره قیام عاشورا

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پرسش ۱: فلسفه حماسه عاشورا چیست؟

اشاره

پاسخ: باید توجّه داشت که: اهداف اساسی یک نهضت را از سخنان و مکتوبات و عملکردهای رهبر آن نهضت، بهتر می‌توان به دست آورد.

اهداف اصلی حرکت تاریخ‌ساز عاشورا را می‌توان فلسفه به وجود آمدن این حماسه تاریخ‌ساز نیز به حساب آورد.

*** امام حسین علیه السلام در آستانه حرکت به سوی مکّه، در پاسخ مروان که با نیرنگ و به ظاهر دلسوزانه، وی را به بیعت با یزید ترغیب می کرد، فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ عَلَی الإِسْلامِ السَّلامُ، إِذْ قَدْ بُلِیَتِ الأُمَّةُ بِراعٍ مِثْلِ یَزیدٍ». (۱)

فاتحه اسلام را باید خواند، آنگاه که رهبر حکومت اسلامی، انسانی چون یزید باشد و سپس فرمود: من از جدّم- پیامبر صلی الله علیه و آله- شنیدم که فرمود: خلافت برای خاندان ابوسفیان، حرام است. (۲) دراینجا، سخن از:

۱- مثیر الاحزان، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- «و لقد سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و اله یقول: «الخلافة محرمة علی آل أبی سفیان» و طال الحدیث بینه و بین مروان، حتی انصرف مروان و هو غضبان».

ص: ۲۹۵

الف: ایجاد انحراف در سطح رهبری جامعه است و امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نمی‌کند تا هشداری برای مردم باشد و همگان بدانند حکومت یزید نامشروع است.

ب: ظهور فردی مثل یزید در رأس رهبری و حکومت بر جامعه، مایه تضعیف اسلام و زمینه بروز مرگ و نابودی دین در زندگی مردم است.

ج: نه تنها یزید و افرادی مانند او، بلکه خاندان ابو سفیان به‌طور کلّی، حق ورود در حوزه رهبری جامعه اسلامی را ندارند؛ چراکه بنیان‌گذار اسلام (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) ورود آنان در این حوزه را تحریم نمود.

با توجّه به نکات پیشگفته، روشن می‌شود که فلسفه قیام آن حضرت در راستای پیشگیری از یک منکَر بزرگ صورت گرفت؛ منکری که می‌رفت تا زمینه اضمحلال دین را فراهم آورد و در چنین وضعیتی بر امام لازم است که به عناوین مختلف، حتّی با فداکردن جان خود و یارانش، به مبارزه با آن همّت گمارد. البته همین مسأله را در وصیت‌نامه مکتوب آن حضرت که به محمّد حنفیه برادر و وصیّ و نماینده خود تسلیم نمود، می‌توان دید.

متن وصیتنامه امام حسین علیه السلام

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، هذا ما أوصی به الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب إلی أخیه محمّد المعروف بابن الحنفیّهٔ أنّ:

– الحسین یشهد أن لا إله إلّااللّه وحده لا شریک له.

– و أنّ محمّداً عبده ورسوله، جاء بالحقّ من عند الحقّ.

– و أنّ الجنّهٔ و النار حقّ.

– وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها.

– وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ.

– و أنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنّما خرجتُ لِطلب الإصلاح فی أمّهٔ جدّی صلی الله علیه و آله، أُرید أن آمُرَ بالمعروفِ و أنهی عن المنکر، و أسیرُ

ص: ۲۹۶

بسیرة جدّی و أبی (۱) علی بن أبی طالب فمن قبلنی بقبول الحق فاللّٰه أولی بالحق و هو أحکم الحاکمین». (۲)

«به نام خداوند بخشنده مهربان، این وصیتی است که حسین بن علی‌بن ابی‌طالب تسلیم برادر خود محمّد، معروف به ابن حنفیه می‌کند که:

- حسین گواهی می‌دهد جز خدای واحد و بی‌شریک خدایی نیست.

- محمّد، بنده و رسول اوست که خود حق است و از سوی حقّ، جهت احیای حق مبعوث شده است.

- بهشت و دوزخ حقیقت دارند.

- قیامت در پیش است و تردیدی در تحقّق آن نیست.

- بی شک خدا همه مردگان را زنده می‌کند.

- من به‌گونه‌ای خودسرانه، مستکبرانه، افسادگرانه و ستمگرانه قیام نمی‌کنم بلکه قیام من فقط بدین جهت است که اصلاح لازم در جامعه امّت جدّم را پدید آورم (جامعه دچار افساد شده، باید با آن مبارزه کنم.).

من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر اساس سیره جدّم و پدرم علی بن ابی‌طالب، رفتار نمایم. هر کس از من پذیرفت در واقع، خدا را پاسخ مثبت داده است و هر کس نپذیرفت من بر مواضع خود استوار و صابرم تا خدا حکم کند و او بهترین حاکم است.»

امام علیه السلام در وصیت‌نامه خود به روشنی، علل و فلسفه قیام تاریخ‌ساز عاشورا را تبیین می‌کند که عبارتند از:

۱- امر به معروف و نهی از منکر.

۲- اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی جامعه.

۳- احیا و تداوم سیره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و عمل به سیره آن بزرگواران.

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

۲- المناقب، ج ۴، ص ۸۹.

ص: ۲۹۷

نکات مهم در وصیتنامه:

اشاره

۱- اصلاح در مقابل افساد است و آن‌گاه اصلاح ضرورت پیدا می‌کند که افساد خودنمایی کرده باشد. مصداق اصلی افساد، ظهور افرادی مثل یزید در سطح رهبری جامعه است و مصداق اصلی اصلاح نیز مبارزه با این منکَر است.

۲- مبارزه با منکَرِ بزرگِ (حضور پدیده انحراف در سطح رهبری جامعه)، چه بسا از راه نبردهای مسلّحانه و قبول پی‌آمدهای آن باشد. امام حسین علیه السلام در این وصیتنامه، با تأکید بر چند اصل، از تحریفِ تحریف‌گران و نیز متّهم شدن به کفر و شرک و نیز متّهم شدن به وابستگی به جریان‌های فکریِ باطل، پیشگیری کرد.

۳- توجّه به «مسأله نظارت عمومی» که اسلام برای مؤمنان، در سایه سار اصل «امر به معروف و نهی از منکر» منظور داشته، یک مسأله اساسی در سیره امام حسین علیه السلام است. بدین ترتیب حضور یک فرد مسلمان در جامعه، باید حضوری سازنده باشد و هرگونه بزدلی و بی‌تفاوتی، از سیره امام حسین علیه السلام به دور است.

*** در توضیح علل یاد شده، باید به چند نکته پرداخته شود:

۱- یزید ادامه دهنده خطّ باطل بود

اشاره

یزید وارثِ صف‌آرایی‌ها، دشمن‌تراشی‌ها و مخالفت‌های دیرینه «باطلِ سُفیانی» در برابر «حقیقت محمدی» است. ابوسفیان سرکرده سپاه باطل و سردسته قبیله بنی‌امیه تا آنجا که می‌توانست کفار مکه را در سرکوبی و فرونشاندنِ نور حق (قبل از هجرت)، بسیج کرد. او در ترور شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اذیت و آزار آن حضرت و یارانش بسیار کوشید گرچه توسن راهوار اسلام، علی‌رغم خواست آنان، همچنان به پیش تاخت و سرانجام پیروز گردید. ابوسفیان در صحنه‌های جنگ بدر، احد و خندق در مخالفت با حق پای فشرد؛ اما با فتح مکه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خورد و به سازش و تسلیم تن داد و در شمار «طُلقا» جای گرفت و به شیوه منافقانه روی آورد.

ص: ۲۹۸

او همواره در پی فرصت بود تا انتقام بگیرد و بر این سیاست بود که بعد از ارتحال پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هویت و باطن خود را بیشتر آشکار ساخت و در میدان‌های مختلف به فعالیت پرداخت.

فعالیت‌های ابوسفیان گونه‌های مختلف داشت؛ از جمله:

الف- مخالفت‌ها

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کردند؛ ابوسفیان در نخستین فرصت، مخالف‌خوانی‌های خویش را آغاز کرد. او در مکه مردم را به ارتجاع و بازگشت به نظام جاهلیت دعوت کرد، به این خاطر «سهیل بن عمرو» بر او آشفت و در خطبه‌ای به مردم این‌چنین گفت:

«من می‌دانم که این دین، مانند آفتاب به مشرق و مغرب عالم تابیده و جهانگیر خواهد شد و ابوسفیان شما را فریب ندهد و او نیز بدانچه که من آگاهی دارم آگاه است؛ لیکن سینه او از کینه بنی‌هاشم سنگین است». (۱) همچنین در کنار کعبه بانگ برآورد و گفت: «یا أَهْلَ مَکَّةَ، لا تَکُونُوا آخِرَ مَنْ أَسْلَمَ وَ أَوَّلَ مَنْ ارْتَدَّ، وَ اللّهِ لَیُبَیِّنُ اللّهُ هذا الْأَمْرَ کَما ذَکَر رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله ...». (۲)

ب- فتنه‌انگیزی

ابوسفیان سراسیمه از مکه وارد مدینه شد. هنگامی که مشاهده کرد هریک از مهاجر و انصار فریاد «مِنَّا أَمیرٌ وَ مِنْکُمْ أَمِیرٌ» را سرداده‌اند؛ منافقانه، به‌منظور شعله‌ور ساختن آتشِ اختلاف و درگیری، نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفت و فریبکارانه اظهار داشت:

«... لَو شِئْتَ مَلَأتُها لَکَ خَیلًا وَ رِجلًا»؛ «دست خود را به پیش بیاور تا با تو بیعت کنم و اگر

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۲۴؛ کلام و خطابه «سهیل بن عمرو». مکه را از ارتداد، نجات داد. و این عمل، تحقق نوید پیامبرخدا صلی الله علیه و آله پس از جنگ بدر است، هنگامی که عمر بن خطاب پیشنهاد کرده بود که چون «سهیل بن عمرو» اسیر شد دندان پیشین او را از جای درآوریم، پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نداد و فرمود: «دَعْهُ، فَسَیَقُومُ مقاماً یُحْمَدُ عَلَیه»؛ «او به زودی در یک موقعیت قابل ستایش قرار خواهد گرفت»

۲- مسعودی، اثبات‌الوصیه، مبحث حکایهٔ‌السقیفه، ص ۹۴؛ ارشاد، مفید، فصل فی وفات النبی صلی الله علیه و آله، ص ۱۰۱.

ص: ۲۹۹

بخواهی مدینه را از پیاده و سواره جهت حمایت و یاری تو پر می کنم.»

امام علیه السلام پاسخ دادند: «مَهْ یا أَباسُفْیان، أ جاهِلِیّهٔ وَ إِسلاماً؟»؛ (۱)

«خاموش باش ابوسفیان! در جاهلیت و در اسلام خواهان پیشامدهای ناگواری برای اسلام بوده‌ای» و افزودند: «ما را به تو نیازی نیست.» (۲) بانگ ابوسفیان در بقیع:

با پیروزی عثمان، زمینه ظهور ابوسفیان در صحنه امور سیاسی با ظاهری اسلامی، مهیّا شد. خطر ظهور دشمنان در صحنه سیاسی جامعه اسلامی، برای خواص، پنهان نبود.

در دوران معاویه، وقتی امام حسن علیه السلام به معاویه گفت: هنگامی که عثمان روی کار آمد روزی ابوسفیان به حسین علیه السلام گفت: «دوست دارم دست مرا بگیری و به زیارت قبور بقیع ببری» ایشان او را به بقیع رساند، او فریاد زد: «ای اهل قبور (ای مردگان!) برای آن چیزی که با ما می‌جنگیدید، امروز به دست ما افتاده است «وَ أَنْتُمْ رَمِیم» در حالی که شما در زیر خاک پوسیده‌اید.

امام حسین علیه السلام وقتی این سخن را از وی شنید، به‌شدت ناراحت شد و فرمود: خدا روی تو و موهای سپید صورتت را زشت گرداند. در این هنگام دست مبارک خود را از میان دست ابوسفیان کشید و او را رها کرد. آنگاه فرمود: معاویه! اگر نعمان بن بشیر نبود، ابوسفیان که نابینا بود نمی‌توانست خود به تنهایی از بقیع بیرون بیاید و از پا درمی‌آمد. و گفت: شما خواهان ادامه همان خط هستید. (۳)

۱- علامه شهرستانی، نهضهٔالحسین، فصل ۷، ص ۵۰.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۴۳.

۳- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۵، طبع سعید، مشهد.

امام مجتبی علیه السلام در مناظره‌ای با معاویه و یارانش فرمود: «ثم انشدکم باللَّه هل تعلمون: ان أباسفیان دخل علی عثمان حین بویع فی مسجد رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله فقال:

یا ابن اخی هل علینا من عین؟

فقال: لا.

فقال ابوسفیان: تداولوا الخلافهٔ یا فتیان بنی‌امیهٔ، فوالذی نفس أبی‌سفیان بیده، ما من جنّهٔ ولا نار؟!

وانشدکم باللَّه أتعلمون: أنّ أباسفیان أخذ بید الحسین حین بویع عثمان وقال: یا ابْن أخی اخرج معی إلی بقیع الغرقد، فخرج حتّی إذا توسّط القبور اجْترّه فصاح بأعلی صوته:

یا أهل القبور! الذی کنتم تقاتلونا علیه صار بأیدینا وأنتم رمیم.

فقال الحسین بن علی علیهما السلام: قَبَّحَ اللَّه شَیْبَتَک، وَقَبَّحَ وَجْهَک، ثم نَتَرَ یَدَهُ وَتَرَکَه، فَلَوْلا النعمان بن بشیر أخذ بیده وردّه إلی المدینهٔ لهلک، نک: طبرسی، احتجاج، ص ۲۷۵.

ص: ۳۰۰

پس از چندی، فرزند ارشد او یزید، از سوی خلیفه اوّل، فرماندار شام شد. پس از یزید پسر دیگرش- معاویه- آن سمت را عهده‌دار گردید و نیز در تاریخ آمده است:

آنگاه که نوبت خلافت عثمان رسید، ابوسفیان به‌طور رسمی از آنچه در نهاد خود داشت پرده برداشت و گفت:

«تلقّفوها تلقّف الکرهٔ، ألا والّذی یحلف‌به أبوسفیان لاجنّهٔ ولانار» (۱)

«با خلافت همانند توپ (گرد) برخورد کنید و آن را به یکدیگر پاس دهید و سوگند به آنچه ابوسفیان به آن قسم می‌خورد از بهشت و جهنم خبری نیست.»

ج- دشنام‌ها و تبلیغات مسموم

پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی‌امیه اهانت‌ها، دشنام‌ها و تبلیغ‌های مسموم خود را به‌طور مستقیم علیه پیامبر صلی الله علیه و آله صورت ندادند؛ ولی به‌سوی کسی نشانه رفتند که حذف او حذف پیامبر صلی الله علیه و آله تلقی می‌شد؛ و بر این اساس سبّ و دشنام امیرمؤمنان علیه السلام را آغاز کردند.

ابن‌عباس می‌گوید: «إِنَّهُمْ یُرِیدُونَ بِسَبِّ عَلِیّ سَبّ رَسُولِ اللَّه»؛ «آنان با فحاشی به علی علیه السلام، فحش به پیامبر صلی الله علیه و آله را در سر دارند.» (۲)

د- انتصاب تبعیدی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بر مصدر کارها

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله، مروان حکم را به طائف تبعید کرده بود. پدر او که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می‌کرد و جاسوس مشرکین بود، مورد نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و مطرود شد (۳)

۱- حماسه حسینی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۲۱۹.

۲- نهضهٔ‌الحسین، فصل ۷ و ۸.

۳- ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۷۳۰ و اثبات‌الوصیه، ص ۱۴۵.

ص: ۳۰۱

او به همراه پدر خویش در حالی که طبق نظر ابن ابی‌الحدید کودکی بیش نبود، راهیِ تبعیدگاه طائف شد (۱) و همچنان مطرود بود تا این‌که خلیفه سوم- عثمان- وی را به مدینه بازگرداند (۲) و به عنوان سیاستگذار خود منصوب کرد.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله، «حَکَم‌بن ابی‌العاص»، پدر مروان و عموی عثمان را نیز از مدینه به طائف تبعید نمود. اما پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، عثمان درخواستِ بازگشت عمویش را از ابو بکر نمود؛ ابوبکر پاسخ داد: «کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله تبعید کرد، من او را بازنخواهم گرداند.»

عثمان در دوران عمر نیز چنین تقاضایی را کرد، لیکن عمر به درخواست او- مانند ابوبکر- پاسخ مثبت نداد تا این‌که پس از عمر، خودش او را به مدینه بازگرداند. (۳) ۳- «هیت» در هنگام فتح طائف از زیبایی و فریبایی دختران طائف، به‌منظور تحریک سربازان اسلام، تعریف و توصیف می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله کار او را به‌عنوان «الحرب خدعهٔ» نپذیرفت و وی را به کوه‌های طائف تبعید کرد و او در آن‌جا به سربرد، تا این‌که عثمان او را به شهر راه داد. (۴)

۵- از پا درآوردن نیروی حق (یاران امام علیه السلام)

خشم معاویه:

مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد: «مُطرف بن مُغیره گفت: با پدرم به دیدار معاویه رفتیم. شبی پدرم با معاویه جلسه‌ای داشت، آن‌گاه که از جلسه بازگشت، بسیار اندوهگین بود. سبب را از وی جویا شدم. گفت: «این مرد- معاویه- پلیدترین آدمِ روزگار است» گفتم: «مگر چه شده است؟» گفت: «من به معاویه پیشنهاد کردم

۱- شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۸.

۲- عظمت حسینی، ص ۳۹ و ۴۹.

۳- فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۴۹.

۴- ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۲ و سفینهٔ‌البحار، ماده «هیت».

ص: ۳۰۲

اکنون که حکومت را به چنگ آورده‌ای، بهتر است با بنی‌هاشم به عدالت رفتار کنی و بدرفتاری را کنار بگذاری» معاویه گفت: «هیهات! هیهات! ابوبکر عدالت کرد و عدالت گسْتَرد و مُرد و نامش نیز با او دفن شد. عمر و عثمان نیز چنین شدند. ولی برادر هاشم؛ یعنی (رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت در حالی که هر روز پنج نوبت، فریاد برمی‌دارند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ»، سپس با خشم و ناراحتی گفت: «فأیُّ عَمَلٍ یَبْقی مَعَ هذا، لا امَّ لَکَ، لا وَ اللَّهِ إلّادَفْناً دَفْناً»؛ (۱)

«با وجود این، چه کاری صورت پذیرفت؟

(کدام هدفِ من جامه عمل به‌خود پوشید؟) ای بی‌مادر! نه؛ به خدا سوگند! باید این نام (پیامبر) را دفن کنم.»

کوتاه سخن این‌که یزید وارث سیرت نامیمون این دو- ابوسفیان و معاویه- است و حتّی از آن دو به مراتب خبیث‌تر و شرورتر نیز بوده است.

۲- سابقه دشمنی و اختلافات

پیکار بنی‌امیه و بنی‌هاشم (۲) که بارزترین آن در کربلا رخ داد، پیکاری است با پیشینه‌ای عمیق و ریشه‌دار.

نزاع و کشمکش میان دو برادر، هاشم و عبدالشمس، از پسران عبدمناف، از قبیله قریش، پس از صدسال فاصله، دوباره میان تیره‌های آن دو؛ یعنی بنی‌هاشم و بنی‌امیه پرچمداران توحید و شرک، با ظهور اسلام به‌صورت برخوردهای خصمانه و جنگ‌های مسلّحانه‌ای در طول نوزده سال به درازا کشید، که با پیروزی اسلام، به پیروزی بنی‌هاشم، منجر شد؛ ولی کینه دیرینه بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم، به‌ندرت براساس مصلحت زمان! هویت بنی‌امیه را هویدا می‌ساخت. تا سی سال بعد، در زمان حکومت عثمان و خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، مسأله به شکل حادّی به‌صورت جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، خودنمایی کرد و شکل حادترِ آن، در کربلا بروز کرد، که این جنگ با پیروزی ظاهری

۱- مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۶۶؛ بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، ص ۱۸.

۲- النزاع والتخاصم، ترجمه فارسی با نام «دشمنی خویشاوندان».

ص: ۳۰۳

بنی‌امیه (یزید) و مغلوب شدن و شکست ظاهری بنی‌هاشم (امام حسین علیه السلام) خاتمه یافت؛ در نتیجه، جنگ کربلا تبلور کینه دیرینه بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم است، ازاین رو هنگامی که «نضر بن مالک» از سالار شهیدان، تفسیر آیه شریفه: هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ را پرسید، امام علیه السلام پاسخ دادند:

«نَحْنُ وَ بَنُو امَیَّهَ، قُلنا صَدَقَ اللَّه وَ رَسُولُهُ، وَ بَنُو امَیّهَ قالُوا: کَذِبَ اللَّه وَ رَسُولُهُ». (۱)

«ما و بنی‌امیه، مصداق این آیه هستیم، ما می‌گوییم آنچه را خدا و رسول او گفته‌اند درست است ولی آنان می‌گویند خدا و رسول دروغ گفتند!»

پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟

خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکّه

پرسش ۲: مقصود امام چه بود، تشکیل حکومت یا نائل شدن به شهادت؟

پاسخ: امام علیه السلام بر خلاف نظر برخی از نویسندگان (که می‌گویند امام به منظور تشکیل دولت اسلامی به سوی کوفه آمد، اتفاقاً اوضاع دگرگون گشت و به جنگی پیش‌بینی نشده گرفتار شد!) او از آغاز می دانست که جز از راه مبارزه استشهادی نمی‌توان چهره کریه حکومت یزید را برملا ساخت و ارکان حکومت وی را متزلزل نمود.

خطبه تاریخ ساز امام علیه السلام در مکّه

امام حسین علیه السلام در مدینه با بیان وصیت‌نامه خود، مردم را از فلسفه نهضتش آگاه ساخت ولی در مکّه در آستانه حرکت به سوی عراق (کربلا) در یک خطبه تاریخی از شیوه برخورد خونین و مسلّحانه خود با دشمن و از کیفیت برخورد دشمن بر او

۱- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۸۱.

ص: ۳۰۴

پرده برداشت:

«الْحَمْدُ للّهِ ما شاءَ اللّهُ وَ لاقُوَّةَ إلّا باللّهِ وَ صَلَّى اللّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ،

خُطَّ الْمَوْتُ عَلى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ القَلادَةُ عَلى جيدِ الْفَتاةِ،

وَ ما أَوْلَهَني إِلَى أَسْلافي إِشْتِياقَ يَعْقُوبَ إِلى يُوسُفَ،

وَ خَيْرَ لى مَصْرَعٌ أَنَا لاقيهِ، كَأَنّى بِأَوْصالى تَقَطَّعُها عُسْلانُ (۱) الْفَلَواتِ بَيْنَ النَّواويسِ وَ كَرْبَلاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنّى أَكْراشاً جَوْفاً، وَأَجْرِبَةُ سُغْباً لامَحيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رِضَى‌اللّهُ رِضانا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلى بَلائِهِ، وَيُوَفِّينا أُجُورَ الصّابِرينَ، لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ‌اللّهِ صلى الله عليه و آله لُحْمَتُهُ وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ في حَظيرَةِ الْقُدْسِ تَقِرُّبِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ، مَنْ كانَ باذِلًا فينا مُهْجَتَهُ وَمُوَطِّناً عَلى لِقاءِ اللّهِ نَفْسَهُ؛ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا، فَإِنّى راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شاءَ اللّهُ تَعالى». (۲)

«حمد و سپاس از آن خداست و آنچه که خدا اراده کند تحقّق خواهد یافت و قدرتی جز قدرت او در جهان هستی وجود ندارد. مرگ.

همچون گردنبندی بر گردن زندگی آدمی بسته شده و جدایی‌ناپذیر است.

من به درگذشتگان خود ملحق می‌شوم و بسیار مشتاقم، بیش از اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف.

می‌بینم بند بند اعضای بدن مرا گرگ‌های (مزدوران) بنی‌امیّه در بیابان کربلا از هم جدا می‌سازند. من به رضای الهی رضایت دادم. هر بلایی که در راه تحقّق خط حق برایم مقدور است با جان و دل پذیرا هستم و بدان صابرم. هرکس خون قلب خود را در راه ما جهت دریافت مقام قرب خدا، هدیه می‌کند، با ما حرکت کند. من فردا صبح به سوی سرنوشت سرخ، حرکت خواهم کرد.»

۱- العسلان: الماء حرّكته الرمح فاضطرب منجد الطلّاب، ص ۴۷۵. عسلان الرمح اضطرب واشتدّ اهتزازه منجد الطلّاب، ص ۴۷۵.

۲- مثير الأحزان، ص ۴۱.

ص: ۳۰۵

چند نکته از خطبه:

سید الشهدا علیه السلام در خطبه فوق به چند مورد اشاره کرد:

الف: در جمع حضار ایستاد و سخن گفت [ثُمَّ قامَ خَطِیباً] (۱) تا همگان بدانند که تصمیم نهایی امام چیست.

ب: از شهادت خود سخن گفت.

ج: از شرافت و برتری قتل (شهادت) سخن به میان آورد.

د: از درنده‌خویی دشمن خبرداد.

ه: سر انجام بر جای بدن‌های خود در میدان نبرد را بیان کرد.

و: از آینده روشنِ حرکت خود و از پیروزی معنوی‌اش در فردای تاریخ و روز قیامت مطالبی گفت.

ز: با صراحت به همراهان فرمود: آن کسی که جان برکف عمل می‌کند و جان خود را فدای دین خدا می‌نماید، با ما همراهی کند.

ح: این خطبه پس از رایزنی‌ها و اظهار نظریه‌های محمّد حنفیه، عبداللَّه بن‌عمر، عبداللَّه بن زبیر و دیگران انجام گرفت و آخرین تصمیم سرنوشت ساز امام بود.

پرسش ۳: چرا امام علیه السلام زودتر قیام نکرد؟

اشاره

پاسخ: زمینه قیام مسلّحانه برای امام حسین علیه السلام در زمان معاویه مهیّا نبود؛ زیرا:

الف: پیش از وی، امام مجتبی علیه السلام، عهده‌دار امامت بودند و نیز در آن زمان (در حیات معاویه)، شرایط لازم فراهم نبود.

ب: معاویه بر ضد مخالفان خود به شدت جوّسازی کرد؛ به‌طوری که علی علیه السلام را منزوی و خانه‌نشین ساخت. وقتی مردم وضع را اینگونه دیدند، از همراهی با امام علیه السلام در جنگ بر ضد حاکم فاسد خودداری نمودند.

۱- نک: ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۴۱.

ص: ۳۰۶

همین مسأله موجب رخوت و سستی عمومی، نسبت به قیام مسلّحانه شده بود.

به‌عنوان مثال: امام مجتبی علیه السلام با آن‌که از کوفه به لشکرگاه «نخیله» رفتند و ده‌روز جهت پیوستن مردم به او، به انتظار نشستند، در مجموع، تنها چهارهزار نفر به آن حضرت پیوستند و ناگزیر خود به کوفه بازگشتند و مردم را به جهاد تحریک و تشویق نمودند. (۱) با آن‌که مسلمانان در معرض تهدید سپاه جرّار معاویه قرار گرفته بودند و لشکر او تهاجم به سوی پایتخت اسلامی را آغاز کرده بود، باز موجب بیداری و بسیج کوفیان نگشت، ابن‌شهر آشوب در مناقب می‌نویسد:

«وَ اسْتَنْفَرَ مُعاوِیَةُ النّاسَ، فَلَمّا بَلَغَ جِسْرَ مَنْبج، بَعَثَ اْلحَسَنُ حُجْرَ بْنَ عَدِی وَاسْتَنْفَرَ النّاسَ لِلْجِهادِ». (۲)

«معاویه مردم را در یک بسیج عمومی، به حرکت درآورد و تا پل معروف «منبج» به پیش تاخت و در این هنگام امام حسن علیه السلام حجر بن عدی را مأمور بسیج عمومی علیه معاویه کردند.»

ج: امضای ترک مخاصمه

طبق شرایط خاص آن روز، امام مجتبی علیه السلام با معاویه، جهت پیشگیری از ددمنشی‌های او، ترک مخاصمه نمود و صلحنامه را امضا کرد و این مسأله تا آخر حیات معاویه اعتبار داشت.

د: تفاوت سیاست معاویه با یزید

- یزید با معاویه در تاکتیک و روش، تفاوت اساسی و آشکار داشت، تا آنجا که امام حسن علیه السلام در زمان معاویه با او صلح کرد، امّا امام حسین علیه السلام در باره یزید فرمودند: «در صورتی که جرثومه‌ای چون یزید زمامدار باشد، فاتحه اسلام خوانده است، شخصی مانند من با آدمی همچون یزید بیعت نخواهد کرد (۳) اگر در زندگی هیچ‌گونه پناهگاهی

۱- الشیعه و الحاکمون، ص ۶۲.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۳.

۳- مقتل‌الحسین، ص ۲۳ و ۲۴.

ص: ۳۰۷

نیابم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد». (۱) اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران یزید در قید حیات بودند، بی‌تردید قیام می‌کردند؛ زیرا کفر یزیدی، چیزی نبود که فقط فرزانه‌ای چون سالار شهیدان از آن بیمناک باشد؛ حتّی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله نیز بارها خطر وجود او را به جامعه هشدار داده بودند.؟؟؟

سه دیو خطرناک؛ زمینه سازان پیروزی تفکّر یزیدی

۱- ابوسفیان

ابوسفیان از سران کفار قریش بود که همواره جهت خاموش کردن چراغ اسلام کوشید. او همواره کفار را بر ضدّ اسلام بسیج می‌نمود که جنگ احد و جنگ خندق به فرماندهی او، علیه اسلام صورت گرفت. او در سال فتح مکه به‌گونه‌ای ناخواسته مسلمان شد و به زندگی منافقانه پرداخت.

سیوطی در تاریخ الخلفا می‌نویسد: ابوسفیان در سال ۳۱ ه. ق. درگذشت. (۲) (جهت آشنایی بیشتر با آن سوی چهره ابوسفیان، توجه به بانگ‌ها و خروش‌های مستانه و غرورآمیز او پس از به خلافت رسیدن عثمان ضروری است.

البته عثمان وصیت ابوسیفان را در عمل به کار گرفت و نتیجه آن حکومت شام است که در دست فرزندان ابوسفیان؛ یزید و معاویه قرارگرفت و ابوسفیان شاهد این عمل بود.

وقتی معاویه در سال ۶۰ ه. ق. (نیمه رجب)، در شام از دنیا رفت و با مرگ او زمینه قیام مردمی فراهم شد. از این رو مردم با نوشتن حدود دوازده هزارنامه به امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی، او را به کوفه فراخواندند. (۳) مردم بنی‌امیه را به درستی نمی‌شناختند و اغلب در اشتباه بودند؛ بلکه آنان را با دیده تقدّس و قابل احترام می‌نگریستند. معاویه‌ای که بیشتر عمر خود را در کفر و شرک

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- تاریخ الخلفا، ص ۱۵۶.

۳- منتخب‌التواریخ، ص ۳۹۴.

ص: ۳۰۸

گذرانیـد، در فتـح مکه به‌ناچـار اسـلام آورد. در چشم ساده‌لوحان با علی علیه السـلام برابری! می‌نمود و گاه برتری داشت! با همین دیدگاه، ربیع بْن خُثَیْم (۱) در واقعه صـفین در محضر علی علیه السلام اظهار داشت: «ای امیرمؤمنان، ما در حقّانیت این پیکار تردید داریم بـا آن‌که از شـأن و علـوّ رتبت تـو آگـاهیم». (۲) و: مـوقعیت خـاص معـاویه در جـامعه، زمینه را برای پیروزی انقلاب دشـوار می‌ساخت؛ زیرا شخص معاویه:

اولًا: موقعیت سیاسـی- اجتماعی خاصـی داشت و سال‌ها بود که از سوی خلفا به‌عنوان اسـتاندار شام، در رأس امور قرار گرفته بود و ادعـای ولیّ‌دم عثمان بودن نیز وی را در دیـدگاه مخالفان خط حق، موقعیت ویژه‌ای می‌داد. (۳) و (۴) ثانیاً: معاویه را به عنوان یکی از نویسنـدگان وحی، جا انـداخته بودند. (۵) طرفـداران معاویه می‌گوینـد: «معاویه کاتب وحی بود!» این حرف به هیـچ‌وجه درسـت نیست؛ زیرا معاویه در سال هشتم هجرت به صورت ظاهر اسلام آورد که تقریباً دوره نزول وحی رو به اتمام بود.

تردیدی نیست که معاویه در شمار آزاد شدگان (طلقاء) فتح مکه، در سال هشتم هجری بوده است. (۶)

۱- یکی از زهاد هشتگانه که در مشهد مدفون است.

۲- ابن أبی‌الحدیـد، شـرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سـفینهٔ‌البحار، ماده «ربع» و «زهد»؛ «یا امیرالمؤمنین، انّا شـککنا فی هذا القتال علی معرفتنا بفضلک».

۳- ابن صباغ مالکی، فصول‌المهمه، ص ۱۰۸.

۴- روز ۲۵ ربیع الأول سال ۴۱ ه. صـلحنامه به امضا رسـید و در اول ربیع‌الثانی همان سال معاویه رسماً بر تخت خلافت نشست و در سال ۱۳۲ بود که حکومت نود و یک ساله امویان با کشته شدن مروان حمار به‌دست ابو مسلم سقوط کرد.

در مجموع بنی‌امیه و بنی‌مروان حـدود هزار ماه خلافت کردنـد و با احتساب ۸ سال و چهار ماه دولت عبـداللّٰه بن زبیر، می‌شود هزار ماه.

وقتی معاویه در کوفه جلسه بیعت به عنوان خلافت برای خود را به‌طور رسمی برگزار کرد، همه بیعت کردند جز قیس بن سعد و آن سال را سال «عام الجماعهٔ» لقب دادند. منتخب التواریخ، ص ۲۷۵.

۵- نک: شبهای پیشاور، چاپ سوّم، ص ۷۷۵.

۶- اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۸۷؛ مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۹۰.

ص: ۳۰۹

برخی از نویسندگان نوشته‌اند: عباس- عموی پیامبر صلی الله علیه و آله- از آن حضرت تقاضا کرد از معاویه برای نوشتن بعضی از مراسلات استفاده شود و در «صحیح مسلم» آمده است:

«إنّ معاويةَ يَكْتُبُ بَيْنَ يَدَيِ النّبيّ صلى الله عليه و آله» لازم به گفتن است که این نویسندگی مربوط به وحی نیست. (۱) مسعودی در مروج‌الذهب می‌نویسد: «دوره این نویسندگی کوتاه بوده است.

ثالثاً: معاویه به‌عنوان برادر امّ‌حبیبه همسر پیامبر، لقب خال‌المؤمنین را یدک می‌کشید و عمروبن‌عاص در هنگام حکمیت و احتجاج به برتری معاویه، روی همین عناوین سه‌گانه به عنوان «امتیازات برجسته معاویه» انگشت گذاشت. (۲) باید گفت که لقب «کاتب‌الوحی» از طریق این و آن برای معاویه ساختگی است؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره او فرمودند: «إذا رَأَيْتُمْ مُعاويةَ على مِنْبَرى فَاقْتُلُوهُ» (۳)

جای بسی شگفتی است که ذهبی مورخ معروف (متوفای سال ۷۴۸) که می‌کوشد فضایلی برای معاویه بتراشد، وقتی به حدیث پیشگفته می‌رسد، بدون هیچ‌گونه تردیدی آن را نقل می‌کند و حتّی در صدد توجیه آن به معانی دیگر نیز برنمی‌آید و این مسأله گواه صحّت این حدیث در دیدگاه وی است. (۴)

۲- عمرو بن عاص که بود؟ (نکاح الرهط)

عمرو بن عاص، شیّاد معروف تاریخ، یکی از بازوان پرتوان معاویه بود.

برای شناختن او، لازم است به مطلبی اشاره کنیم و آن اینکه در دوران جاهلیت ازدواج دست‌جمعی و گروهی رواج داشت و آن را «نکاح الرهط» می‌گفتند. و آن چنین

۱- شبهای پیشاور، ص ۷۷۵.

۲- فصول‌المهمه، ص ۱۰۸.

۳- «هنگامی که معاویه را بر روی منبر من دیدید، او را هلاک گردانید». شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ کنزالحقایق، المناوی، ص ۹؛ تهذیب‌التهذیب، ابن حجر، ج ۵، صص ۱۱۰، ۷۴، ۳۲۴؛ میزان‌الإعتدال ذهبی، ج ۲، صص ۷- ۱۲۹.

۴- نک: تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۱۲، طبع دارالکتاب العربی.

ص: ۳۱۰

بود که جمعیتی کمتر از ۱۰ نفر زنی را بر می‌گزیدنـد، مخارج زندگی او را تأمین می‌کردند تا هنگامی که بچه‌اش را به دنیا بیاورد؛ اگر دختر بود نزد زن می‌مانـد و اگر پسر بود، مردان در جلسه‌ای جمع می‌شدند، در حالی که آن زن پسـر را در آغوش داشت وارد می‌شد، طبق نظر خود، بچه را به هر کس می‌داد، آن مرد به عنوان پدر آن طفل قلمداد می‌گشت.

درباره عمرو بن عاص هم گفته‌انـد: وقتی لیلی، مادر او، وی را در آغوش عاص‌بن وائل گـذاشت، ابوسـفیان ناراحت شد. او همواره می‌گفت: بدون تردید، عمرو فرزند من است. (۱) فعالیت‌های سیاسی عمرو بن عاص:

پیش از هجرت و حـدود سال ۵ یا ۶ بعثت، عمرو بن عـاص از سوی کفّـار مکّه مأموریت یافت تا به تعقیب مهاجران حبشه بپردازد و آنـان را به جنـگ کفـار مکه بازگردانـد. او بـا همراهی همسـر و یکی از زیبـاترین جوانان عرب به حبشه رفت ولی در این مأموریت موفقیتی کسب نکرد. (۲) همچنین عمرو بن عاص از جمله سـران جنگ خندق علیه مسـلمانان است. در تاریخ آمده است: عمرو بن عاص از سـران جنگ خنـدق. (۳) کـاروان ۵۰ هزار نفری مکه که مـوجب ایجـاد جنـگ بـدر شـد، به سـرپرستی عمرو بن عـاص و ابوسفیان از شام عازم مکه گردید. عبور کاروان از منطقه بدر بود که سرانجام موجب بروز جنگ بدر شد.

*** عمرو بن عاص در سال ششم هجرت مسلمان شد، هنگامی که عمروبن امیه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه رفت تا امّ‌حبیبه را به عقـد آن حضـرت درآورد، عمروعـاص در حبشه بود. او از نجاشـی درخواست کرده بود تـا نماینـده پیامبرخـدا را به او تحویل دهد،

۱- نک: جاهلیت و اسلام، ص ۶۰۵.

۲- بحارالأنوار، ج ۱۸، ص ۴۱۴.

۳- شرح‌نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۸.

ص: ۳۱۱

نجاشی به او گفت: دین محمد پیروز خواهد شد و سپس خود نجاشی مسلمان شد و عمروبن عاص را نیز به اسلام دعوت کرد و سر انجام عمروبن عاص در حبشه به اسلام روی آورد.

سیوطی درتاریخ الخلفا می‌نویسد: ابوبکر خود را خلیفه پیامبر خدا می‌خواند و در نامه‌ها این چنین امضا می‌کرد: «ابو بکر خلیفهٔ رسول اللّه»، البته عمر نیز پس از او خود را خلیفه ابوبکر می‌دانست و این چنین زیر نامه یا آغاز نامه‌ها می‌نوشت: «خلیفهٔ خلیفهٔ رسول اللّه» (آنان، لقب امیرالمؤمنین را برای خود روا نمی‌دانستند؛ زیرا این لقب را پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علی علیه السلام داد و این مسأله دارای اشتهار خاصی بود.) و برای نخستین بار بود که عمروبن عاص این لقب را در مورد عمر به‌کار برد. او وقتی بر عمر وارد شد و گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ یا أَمِیرالمُؤمِنِین»، مورد اعتراض عمر قرار گرفت. او پاسخ داد: «أَنْتَ الْأمِیر وَ نَحْنُ الْمُؤمِنُون»، از آن روز به بعد، این لقب برای عمر به‌کار گرفته شد. (۱)

۳- معاویه

برای درک موقعیت و چگونگی امضای صلح‌نامه یا ترک جدال ظاهری توسط امام مجتبی علیه السلام و توجه به چهره اصلی زمینه‌سازان حکومت یزیدی، شناخت چهره معاویه، ابوسفیان و عمروبن عاص ضروری است.

معاویه با لطایف‌الحیل بر اوضاع مسلط شد. او افکار عمومی شام را به‌سوی هرآنچه که خود به آن تمایل داشت، سوق می‌داد و کسی بر او خُرده نمی‌گرفت. او با بردباری ظاهری، انتقادات نسبت به خویش را حل می‌کرد. آنچنان دل‌های اهل شام را مجذوب خود ساخته بود که وقتی در روز چهارشنبه نماز جمعه اقامه کرد، کسی بر او خرده نگرفت! (۲) معاویه به تحریف احادیث نبوی، که بر خلاف میل او بود، نیز

۱- نک: تاریخ الخلفا، ص ۱۳۸.

۲- بررسی تاریخ عاشورا، جلسه اوّل، ص ۴.

ص: ۳۱۲

می‌پرداخت؛ از جمله در تأویل و تفسیر سخن معروف پیامبر صلی الله علیه و آله در باره عمار بن یاسر (۱)(۲) گفت: «قاتل عمار کسی است که او را به جنگ فراخواند» ولی حضرت علی علیه السلام در جوابش فرمودند: «بنابراین قاتل حمزه سیدالشهدا نیز شخص پیامبر است!»

معاویه به دست و پا افتاد و گفت: کلمه «باغیه» در کلام پیامبر به معنای دعوت‌کننده است نه طغیانگر؛ و ماییم که مردم را به خونخواهی عثمان دعوت می‌کنیم.» در برابر این تحریف نیز امام علی علیه السلام گفتند: «که قاتلان عمار کسانی هستند که وی را، به دوزخ فرامی‌خوانند، ولی او آنان را به بهشت». (۳) جرجی زیدان نیز معاویه را یکی از «بازیگران و سیاستمداران‌بزرگ دنیا» می‌نامد» (۴) او با تردستی ویژه‌ای به مبارزه با اهل‌بیت می‌پرداخت، به‌گونه‌ای که مبارزه خونین تلقّی نمی‌شد!

معاویه در مدینه به ابن‌عباس گفت: «به همه عمال خود نوشته‌ام تا از بیان مناقب آل علی خودداری کنند و از تو نیز همین را خواستارم» ابن‌عباس گفت: «ما را از قرائت قرآن و تفسیر آن نهی می‌کنی؟!» معاویه گفت: «قرآن بخوان ولی از تفسیر آن خودداری کن و یا از قول کسانی که برخلاف اهل‌بیت تفسیر می‌کنند بگو» ابن عباس گفت: «قرآن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و اهل‌بیت او بهتر از آن آگاهی دارند؛ تو می‌گویی تفسیر آن را از آل سفیان بپرسم؟» معاویه ساکت شد و به عمال خود نوشت: «از همه کسانی که از فضایل اهل‌بیت می‌گویند بیزارم ... هر یک از دوستان عثمان یک فضیلت و منقبت برای او نقل کند او را مقرب بدارید و هرکس به دوستی علی تظاهر کند نام او را از دیوان بیت‌المال محو کنید». (۵)

۱- «تقتله الفئهٔ الباغیهٔ، یدعوهم الی الجنّهٔ ویدعونه الی النار»، نک: ابن ابی‌مغازلی، مناقب علی‌بن ابی‌طالب، ص ۴۳۷؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وجامع ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲- «تقتله الفئهٔ الباغیهٔ، یدعوهم الی الجنّهٔ ویدعونه الی النار»، نک: ابن ابی‌مغازلی، مناقب علی‌بن ابی‌طالب، ص ۴۳۷؛ حاکم، مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷؛ وجامع ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۳- بررسی تاریخی عاشورا، جلسه اوّل، ص ۴.

۴- تاریخ تمدن اسلام- فصل سیاستمداران بزرگ.

۵- معاویه در راستای تأمین مقاصد شوم خود، سیاست «علی‌زدایی» را مورد توجه خود داشت. او طی بخشنامه‌ای به همه عمال خود نوشت که: «برئت‌الذمهٔ ممّن روی شیئاً من فضل أبی‌تراب و أهل بیته، فقامت الخطباء فی کلّ کورهٔ و علی کلّ منبر، یلعنون علیاً ویبرئون منه.» او به این دو مسأله قناعت نکرد، بلکه طی بخشنامه دیگری نوشت: گواهی دوستان و شیعیان علی در محکمه، پذیرفته نیست و نیز نوشت: شیعیان و هواداران عثمان را شناسایی کنید و مورد احترام ویژه قرار دهید و نیز نوشت: آنچه در فضل عثمان می‌دانید افشا کنید و هرچه حدیث و روایت در فضل علی است محو نمایید. و دستور داد که احادیث و روایاتی در فضل عثمان دست و پا کنند و آنها را به فرزندان بیاموزند و نیز بخشنامه کرد که: و نیز نوشت: کسی که متهم به دوستی با علی است بر او سخت گیرید و خانه‌اش را برسرش خراب کنید؛ «فنکّلوا به، و أهدموا داره». ابن ابی‌الحدید پس از نقل مطالب فوق می‌نویسد:

«فلم یزل الأمر کذلک حتی مات الحسن علیه السلام، فازداد البلاء والفتنهٔ فلم یبق أحد من هذا القبیل إلّاو هو خائف علی دمه أو طرید فی الأرض»، نک: شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ...، ص ۱۱.

و همین بود که زمینه حرکت مردمی علیه رژیم و در نتیجه، نگارش دعوت‌نامه‌های بسیاری از بلاد اسلامی؛ از جمله کوفه و بصره به سوی امام حسین علیه السلام فراهم آورد.

ابن ابی‌الحدیـد حدیثی از امام باقر علیه السـلام نقل می‌کند که در آن آمده است: روزگار پیروان حق به‌جایی رسـیده بود که اگر به شخصـی گفته می‌شد زندیق یا کافر، بهتر بود از این‌که گفته شود: شـیعه علی «حتّی إنّ الرجل لیقال له: زندیق أو کافر أحبّ إلیه من أن یقال له: شیعهٔ علیّ علیه السلام!».

ص: ۳۱۳

معاویه براساس سیاست اهریمنی و ظاهرفریبی خود به‌گونه‌ای عمل می‌کرد که در نظر افراد به‌عنوان «امین‌اللَّه»! و «انسان برتر»! تجلی می‌نمود.

ابوموسی اشعری (۱) نماینده تحمیلی از سوی علی علیه السلام در مسأله حکمیّت، روزی بر معاویه وارد شد و این چنین سلام داد: «السَّلامُ عَلیکَ یا امینَ اللَّه»! (۲)

گروهی از مردم مصر نیز زمانی که جهت دیدار با معاویه در شام، وارد کاخ او شدند، اینچنین سلام دادند: «السَّلامُ علیکَ یا رَسُولَ اللَّه»! حال آن‌که عمروبن عاص از

۱- «ابوموسی در زمان عثمان فرماندار کوفه بود و از سوی علی علیه السلام بر این منصب ابقا شد. هنگامی که جنگ‌جمل فرا رسید و امام از کوفه نیروی رزمی خواست، او گفت: ای مردم هرکس در پی دنیاست حرکت کند و هرکس در پی آخرت است در خانه‌اش بنشیند و نیز به مسؤولان تجهیز نیروی رزمی علی علیه السلام گفته بود: بیعت عثمان به گردن علی علیه السلام، من و شما. باید با کشندگان او مبارزه کنیم. وقتی که این خبر به امام گزارش شد، امام علیه السلام پسرش امام مجتبی علیه السلام و مالک اشتر را به کوفه گسیل داشتند. مالک بر ابوموسی برآشفت و گفت: «فواللَّه إنّک من المنافقین قدیماً» و خلاصه او را از دارالاماره بیرون کردند. نک: شرح نهج‌البلاغه، زیر نظر آیت‌اللَّه مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۳۹۷.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۱۲.

ص: ۳۱۴

آنان خواسته بود که به‌گونه عادی و معمولی بر او سلام دهند و به عنوان «امارت و خلافت» بر او سلام ندهند و بر خلاف این میل، حتی به‌عنوان «نبوت» بر او سلام دادند! (۱) هنگامی که مرگ معاویه فرا رسید، نزدیکانش را فراخواند و گفت: «روزی پیامبر پیراهن خود را به من داد و من آن را حفظ کرده‌ام و وقتی از دنیا رفتم آن را برانـدامم بپوشانید و نیز روزی پیامبر در پیش من ناخن دست‌هایش را چیده بود من آنها را جمع‌آوری کرده در شیشه‌ای نهاده‌ام و شما بعد از مرگ من آن را روی دهان و چشمهایم بریزید». (۲) این بود که معاویه دل‌های مردم را فریبکارانه تسخیر و به خود جلب می‌کرد. معاویه فردی چون عمروبن عاص را در کنارش به عنوان وزیر مشاور داشت که به قول جرجی‌زیدان: «یکی از غول‌های خدعه و نیرنگ‌باز تاریخ بود». (۳) اما یزید از داشتن چنین فردی محروم بود.

پرسش ۴: چرا امام علیه السلام سکوت نکرد؟

اشاره

پاسخ: در احادیث و لسان اهل‌بیت عصمت و طهارت، از «سکوت» و یا از «جنگ» و «ستیزه‌جویی» به‌گونه‌ای مطلق، نکوهش و یا تشویق به‌عمل نیامده است و هریک از سکوت یا ستیز، تنها بر اساس معیارهای مشخص اسلامی، مورد تأیید یا تقبیح قرار گرفته‌اند و البته تشخیص این نکته که مورد سکوتِ ممدوح از نظر شارع مقدس اسلام کجاست؟ و یا در کجا باید زبان گشود و فریاد برآورد و سکوت را شکست، کار ساده‌ای نیست؛ بلکه یکی از دشوارترین مسایل در زندگی اجتماعی است و بیش‌ترین موارد اختلاف نظریه‌ها و احیاناً پیدایش تضادها و اختلافات از همین مسأله نشأت می‌گیرد. در همین رابطه از افراد یک خانواده و حتی از پیروان یک «ایدئولوژی» موضع‌گیری

۱- الکامل، ج ۴، ص ۱۱.

۲- همان، ص ۷.

۳- تمدن اسلام، نوشته جرجی زیدان، فصل سیاستمداران بزرگ، نک: ذهبی، تاریخ‌الإسلام، ج ۴، ص ۳۱۶ طبع دارالکتب العربی.

ص: ۳۱۵

متضادی بروز می کند به هرحال، گرچه نمی‌توان علت پیدایش اختلافات را در همه‌جا ناشی از مسأله تشخیص وظیفه در باب سکوت و یا قیام دانست، ولی به جرأت می‌توان گفت، که یکی از علل مهم آن همین مسأله است.

امام مجتبی علیه السلام تنها راه حفظ نظام و کیان اسلام را در صلح با معاویه دید. (۱) در آغاز نهضت عاشورا بعضی از افراد نزدیک امام‌حسین علیه السلام با او همداستان نبودند و آن حضرت را، رسماً از حرکت به سوی کربلا برحذر می‌داشتند. سکوت در برابر یزید از دیدگاه سیاستمداران و اهلِ حلّ و عقد آن روز، دارای فوایدی بود، از جمله:

الف: موقعیت و ابهت ظاهری امام علیه السلام نه‌تنها محفوظ می‌ماند؛ بلکه با حمایت دستگاه حاکم از او، روز به روز افزون‌تر می‌شد.

ب: زیان‌های حرکت و بانگ علیه دستگاه حاکم متوجه وی نمی‌شد؛ البته زیان‌های مخالفت با یزید نیز برای کسی پوشیده نبود و هرکسی می‌دانست که براثر مخالفت با قدرت حاکم، موقعیتش متزلزل می‌شود. یارانش را یکی پس از دیگری از موقعیت‌های اجتماعی برکنار می کنند و یا آن‌که به موقعیت‌های اجتماعی راه نمی‌یابند.

ارزیابی دوجانبه فوق، این مسأله را تأیید می کرد که، لازمه عافیت طلبی، این بود که امام علیه السلام لب فروبندد و اگر از قدرت حاکم حمایت نمی کند، با او مخالفت نیز نکند. ولی چرا امام علیه السلام علیه دستگاه حکومت برخاست؟!

حضرت می‌دیدند که اگر کم‌ترین سازش و نرمشی از خود نشان دهند، حکومت نامشروع یزید به‌عنوان یک «حکومت اسلامی» در چشم‌انداز دیگران مقبول می‌افتد و جامعه در برابر حکومت باطل، روحیه ستیز و عصیان را از دست می‌دهد و ... در نتیجه اسلام، کم کم به‌صورت یک «دستورالعمل فردی»، «نمادین» و تشریفاتی پدیدار گشته و به زودی از جامعه رخت برمی‌بندد.

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، صص ۶۱ و ۶۲.

ص: ۳۱۶

دومسأله بیش ازهمه، مشروعیت سکوت از سوی امام علیه السلام را زیر سؤال می‌برد:

۱- مرگ عدالت.

۲- قرار گرفتن تاریخ اسلام بر سر دو راهی.

مرگ عدالت

با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیار ابدی، بازار عدالت، به تدریج، به سردی گرایید و این سردی در دوران خلفای سه‌گانه، همچنان بیشتر می‌شد. بانگ بیدارباش حکومت کوتاه مدّت عدل علی علیه السلام نیز نتوانست روند نزولی آن را سد کند، تا این‌که خود و فرزندش امام مجتبی علیه السلام در راه آن به شهادت رسیدند و در نهایت امام حسین علیه السلام به همراه یاران پایدارش با خونِ حیات‌آفرین خود، در صدد تجدید حیات اسلام برآمدند.

*** سیّد قطب، در کتاب «العدالة الاجتماعیه» می‌نویسد: «عثمان از بیت‌المال، در روز عروسی دویست‌هزار درهم به دامادش داد و پیرو آن «زید بن ارقم»- خزانه‌دار مسلمین- صبح روز بعد با کمال خشم و ناراحتی به‌عنوان اعتراض بر عمل عثمان استعفا کرد! عثمان به او گفت: ای پسر ارقم، از این‌که به «صله رحم» پرداختم گریان شدی؟ زیدبن ارقم پاسخ داد: به خدا قسم اگر صد درهم به او بدهی زیاد است و عثمان به جای عذرخواهی، استعفای وی را پذیرفت». (۱) ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «خالد بن معمّر سدوسیّ» شخصی به نام «علباء بن هیثم سدوسیّ» را به کناره‌گیری و دوری از امیرمؤمنان علیه السلام دعوت می‌کرد. او روزی به وی گفت: ای علباء، در کار خود، قبیله و خویشاوندانت بیندیش. از طریق علی علیه السلام به دنیا نمی‌رسی. چه امید بسته‌ای به مردی که من می‌خواستم در عطیه فرزندانش- حسن و حسین- دراهمی بیفزایم تا از تنگی معاش آنان کمی کاسته گردد؛ پیشگیری کرد و خشمگین شد و چیزی برعطای آن دو نیفزود». (۲)

۱- العدالة الاجتماعیه، ص ۱۸۶.

۲- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۵۰.

ص: ۳۱۷

تاریخ بر سر دو راهی:

در دوران معـاویه چیزی از حیات راستین عـدالت باقی نمانـده بود و اگر نیم‌فروغی در چراغ کهنه آن به چشم می‌خورد، توسط یزید کاملًا خاموش شـد. با نگاهی گـذرا به دوران معاویه، جلوه‌های عجیب مرگ عـدالت، در برابر دیـدگان آدمی به نمایش در می‌آید. سیـد الشـهدا علیه السـلام در سـر دو راهی حساس تاریخ قرار گرفته بود و پیرو آن، تاریخ اسـلام بر سـر دو راهی واقع شده بود. امام علیه السـلام اگر به عافیت طلبی رضایت می‌داد، باید مرگ اسـلام را شاهد می‌شد و اگر قیام می‌کرد باید مرگ خود و یاران و همه حق جویـان را به چشم خود می‌دیـد. بالأخره تاریـخ اسـلام بر سـر دو راهی حساسـی واقع شـده بود که تصـمیم‌گیری لازم را دشوار می‌نمود و تنها امام علیه السـلام بود که بهترین گزینه را برگزیـد و شـمع‌گونه با سوختن و ذوب شدن خویش به نجات اسـلام همّت گمارد.

پرسش ۵: چرا امام مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و آثار مهم آن چه بود؟

اشاره

پاسـخ: پیش از آن‌کـه علـل صـلح تحمیلی امـام مجتـبی علیه السـلام را بررسـی کنیم، نظری به زنـدگی سیاسـی مردم دوران معـاویه می‌اندازیم که دو مسأله در آن دوره بسیار چشمگیر بود و آن‌ها عبارت بودند از:

۱- هجوم به سوی علی علیه السلام جهت بیعت با آن حضرت (پس از عثمان)

۲- پراکنده شدن و فرار از خط حق و جمع شدن در کنار پرچم معاویه.

قابل توجه است که امام امیرمؤمنان علیه السـلام بیعت با مردم را جز در ملأ عام و نیز به دور از هرگونه مخالفت‌ها و مخالف‌خوانی‌ها نپذیرفت.

چنانکه ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: ممکن است گفته شود:

امام علیه السـلام فرموده بود: اگر یک نفر هم مخالفت کنـد، من بیعت با شـما را نمی‌پـذیرم، در حالی که عملًا جمعی از مردم با آن حضرت بیعت نکردند پس چگونه شد که پذیرفت؟

در پاسـخ به چنین اشـکالی گفته می‌شود: مقصود امـام علیه السـلام این بود که اگر اختلاف در میان شـما راجع به من پیش از بیعت مشاهده شود، من حاضر به قبول مسؤولیت نیستم و پس از

ص: ۳۱۸

بیعت مردم مخالفت جمعی، سبب نمی‌شود که من خلافت را ترک گویم؛ زیرا خلافت و رهبری با بیعت مردم تثبیت شده است. (۱) چنانکه ابن‌عباس می‌گفت: هنگامی که علی علیه السلام برای بیعت مردم با وی وارد مسجد شد، من راجع به افرادی که پدر یا برادر یا خویشاوندانشان در جنگ‌های زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست علی علیه السلام کشته شده بودند، خوف آن داشتم اینان اظهار مخالفت کنند و علی طبق شرطی که بر زبان آورده بود، حاضر به قبول بیعت نشود ولی ملاحظه کردم که آنان نیز مخالفتی نکردند. (۲) اکنون به جریان پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام می‌پردازیم. در آن هنگام معاویه جاسوسانی را به کوفه اعزام داشته بود، که دو نفر از آنان شناسایی شده و به امر «امام

۱- نک: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، صص ۱۰- ۸ طبع دار احیاء تراث العربی.

۲- شروط مهم امیرمؤمنان علیه السلام در باب پذیرفتن بیعت:

الف: بیعت باید علنی و در مسجد النبی باشد.

ب: باید همه مردم از بیعت استقبال کنند.

پس از قتل عثمان، مهاجر و انصار در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله اجتماع کردند، مسجد مملو از جمعیت بود، چهره‌های سرشناس آن روز از جمله: عمار بن یاسر، ابی‌الهیثم التیهان، رفاعهٔ بن رافع، مالک بن عجلان و ابو ایوب و ... در باب بیعت با خلیفه لایق برای مردم سخن گفتند و همگان بجز علی علیه السلام کسی دیگر را واجد شرایط نمی‌دانستند.

مردم تصمیم گرفتند به سراغ امیرمؤمنان علیه السلام بروند، عمار بیش از دیگران سخن می‌گفت و مردم یک صدا می‌گفتند هرچه در فضل علی می‌گویید مورد قبول ماست و با هم از آنجا به‌سوی خانه «علی علیه السلام» به حرکت درآمدند. آنان امام علیه السلام را به بیعت دعوت کردند ولی آن حضرت نپذیرفت. دست وی را به‌عنوان بیعت گرفتند ولی او دست خود را باز نکرد. به منزل ایشان ریختند و نزدیک بود عده‌ای زیر دست و پا بمانند. امام علیه السلام فرمود: اگر بناست که آن را بپذیرم، باید در مسجد و نیز همه مردم بدان روی آورند دو شرط امام بسیار مهم بود؛ یکی آن که بیعت در مسجدالنبی صورت پذیرد و دوم آن‌که اگر همگان بدان رضایت دادند، انجام گیرد.

مردم به اصرار پرداختند و امام علیه السلام را به مسجد بردند و در آغاز طلحه بیعت کرد که «قبیصهٔ بن ذؤیب اسدی» گفت: می‌ترسم این امر پا نگیرد؛ زیرا اوّلین کسی که بیعت کرد دارای دستی لرزان است؛ «لأنّ اوّل یدٍ بایعتهُ شلّاء» پس از آن زبیر بیعت کرد و همه بیعت کردند؛ جز محمد بن سلمه، عبداللّه بن عمر، اسامهٔ بن زید اسامهٔ بن زید که در سال ۵۹ ه. ق از دنیا رفت، [نک: منتخب‌التواریخ، ص ۳۹۱ و ۳۹۳.]، سعدبن ابی‌وقاص، کعب بن مالک، حسان بن ثابت، عبداللّه سلام؛ اینان می‌گفتند: ما پس از آن‌که همه مسلمانان بیعت کردند بیعت خواهیم کرد! ولی در عمل به وعده خود وفا نکردند و به امام نپیوستند.

ص: ۳۱۹

مجتبی علیه السلام» به قتل رسیدند. (۱) هیجده روز پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام (۲) معاویه به‌طور ناگهانی به‌سوی کوفه حمله تهاجمی را آغاز کرد و تا «پُل مَنبج» (۳) به پیش تاخت. در این هنگام بود که امام مجتبی علیه السلام به ناچار «حجربن عدی» را مسؤول بسیج عمومی مردم نمودند و خود، فرمان «جهاد فی‌سبیل‌اللّه را صادر کردند. (۴) حرکت امام مجتبی علیه السلام یک حرکت بازدارنده و دفاعی بیش نبود، چون از راه نبرد، پیشگیری این سیل بنیان‌کن برای امام مجتبی علیه السلام میسر نبود، از راه صلح- که معاویه نیز جهت فریب افکار عمومی از آن دم می‌زد و آن را حربه تبلیغاتی خود قرار داده بود- خواست تا تهاجم معاویه را متوقف سازد و از او پیمان گرفتند تا:

الف: براساس کتاب خدا عمل کند.

ب: خلافت را بعد از خودش، به شورای مردم واگذار نماید.

ج: تبلیغات ضد امیرمؤمنان علیه السلام را کنار گذارد. (سبّ و لعن را ترک کند).

د: مزاحم هیچ‌یک از شیعیان نگردد.

ه: عدالت را در جامعه برقرار سازد و حق هرکس را به اهلش برساند.

معاویه به این خواسته‌ها تعهد سپرد و سوگند یاد کرد که بدان‌ها عمل کند (۵) که «البته به هیچ‌یک از آن‌ها عمل نکرد. (۶) امام مجتبی علیه السلام با این عمل، هم تبلیغات نادرست و غیر واقعی صلح‌طلبی! معاویه (۷) را، که در کام بسیاری از همراهان امام علیه السلام شیرین آمده بود، خنثی کردند، که ضمن آن، خویِ ددمنشی و سیمای کریه معاویه برای همگان آشکارگردید.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۳۲.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- «منبج» بروزن مجلس، ناحیه‌ای است در حلب سوریه، نک: مفید: ارشاد، ص ۱۷۱.

۴- مناقب، ج ۴، صص ۳۲ و ۳۳؛ فصول‌المهمه، ص ۱۶۱.

۵- مناقب، ج ۴، ص ۳۸؛ فصول‌المهمه، ص ۱۶۱.

۶- ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۷- مناقب، ج ۴، ص ۳۳.

ص: ۳۲۰

پس از این پیمانِ ترک مخاصمه بود که مردم، در واقع، آن‌سوی چهره کریه معاویه را بازشناختند و دانستند که او به هیچ قانون و میثاقی پایبند نیست و همچنین عمل امام مجتبی علیه السلام زمینه پیروزی انقلاب کربلا را فراهم می‌ساخت و بر همین اساس بود که امام مجتبی علیه السلام فرمودند: آنچه که من از راه صلح و امضای پیمان ترک مخاصمه، به اسلام خدمت کرده‌ام، بهتر است از آنچه که آفتاب برآن می‌تابد. (۱) همچنان‌که قرآن نیز از صلح حدیبیه به‌عنوان «فتح مبین» یاد می‌کند و می‌فرماید: إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً. (۲) چرا امام حسن علیه السلام صلح با معاویه را پذیرفت و بدان تن داد؟

امام مجتبی علیه السلام، از راه پذیرش صلح، سدّی در برابر حرکت ظالمانه معاویه ایجاد نمود و معاویه را بر سر دوراهی قرار داد که قبول هرکدام معاویه را از اهداف پلیدش باز می‌داشت؛ زیرا در صورت پایبندی به بندهای قطعنامه، معاویه از دستیابی به استقرار حکومت در خاندان خود محروم می‌گشت؛ و در صورت تخلّف از مواد مورد مصالحه، چهره وی برای همگان زیر سؤال می‌رفت؛ و سرانجام؛ ضربه‌ای سخت و کاری بر او وارد می‌شد. ولی وی- که خود را برسرِ دوراهی دید- راه دوّم را برگزید و چهره پوشیده خود را با دستان خود برای همگان آشکار ساخت.

از طرف دیگر، اگر امام مجتبی علیه السلام تن به صلح تحمیلی نمی‌دادند چه می‌شد؟

پاسخ این پرسش را باید با دقت در اوضاع سیاسی- اجتماعی آن روز جستجو کرد.

معاویه با لشکر و نیروی مسلحی آماده، هنگامی یورش خود را به‌سوی امام مجتبی علیه السلام آغاز کرد که:

الف: شهادت علی‌مرتضی علیه السلام تاحدودی شیرازه لشکر اسلام را از هم گسیخته بود.

ب: مردم نیز بر اثر جنگ‌های سه‌گانه (صفین، جمل و نهروان) و تبلیغات آنچنانی دشمنان علیه حکومت حق، صحنه را خالی کرده بودند.

ج: لشکر امام مجتبی علیه السلام یکدست نبودند؛ یعنی سپاه امام مجتبی علیه السلام در اطاعت از

۱- منتهی‌الآمال، ص ۱۶۴.

۲- فتح: ۴۸.

ص: ۳۲۱

رهبری امام مجتبی علیه السلام، هم‌عقیده نبودند. در این خصوص ابن شهرآشوب (۱) و شیخ مفید در (۲) می‌نویسند: «شرکت کنندگان در جنگ علیه معاویه، پیرو اعتقادات مختلف بودند.

برخی از شکّاکان بودند که از شرکت کنندگان در جنگ صفین و نهروان نیز به حساب می‌آمدند ولی آن روز در شک و تردید به‌سر می‌بردند؛ برخی از خوارج و بعضی نیز ازفتنه‌جویان، مزدبگیران، دنیاطلبان و بعضی دیگر از یاران و شیعیان بودند. و بر این اساس بود که دروغ و شایعه‌پراکنی معاویه، که می‌گفت: من با امام مجتبی علیه السلام صلح کرده‌ام، جز در گروهی خاص، در بقیه مؤثر افتاد».

ابن‌صباغ مالکی در کتاب نفیس خود (۳) می‌نویسد: «آن‌گاه که امام مجتبی علیه السلام مردم را به حرکت به‌سوی معاویه فراخواند، مردم چندان استقبال نکردند و سپس جمعیتی دور امام جمع شدند. این گروه مرکّب از: گروهی از شیعیان او و پدرش، جمعی از خوارج و طرفداران حکمیّت و برخی از دنیاطلبان که تنها به خاطر حضور رؤسای خود، پیوسته بودند. به هرحال همراهان امام علیه السلام برخلاف همراهان معاویه یکدست نبودند و لذا شایعه‌سازی‌ها و دروغ‌پراکنی‌های معاویه به سرعت در آنها مؤثر افتاد و نیز اطاعت لازم را نسبت به امام علیه السلام اظهار نمی‌کردند و همین امرخود هزاران مفسده را در لشکر، باعث گشته بود».

د: معاویه در ارکان سپاه امام مجتبی علیه السلام نفوذ کرد و سران و فرماندهان را یکی پس از دیگری به نوعی، خرید و به سوی خود جذب کرد. (۴) و رفتن هریک از آنها در تزلزل و شکاف میان لشکر امام علیه السلام بی‌اثر نبود.

ه: معاویه نامه‌ای به امام مجتبی علیه السلام نوشت. این نوشته که حاوی اعلام صلح یک‌جانبه از سوی معاویه بود، معاویه را فردی صلح‌جو و امام مجتبی علیه السلام را جنگ‌طلب معرفی می‌کرد. متن آن را بلاذری در کتاب معروف خود انساب‌الأشراف آورده است.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۴۳.

۲- ارشاد، ص ۱۸۹.

۳- الفصول المهمه، ص ۱۶۱.

۴- مناقب، ج ۴، ص ۳۳ و اثبات‌الوصیه، ص ۱۵۶.

ص: ۳۲۲

نامه معاویه:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ، هـذا کتاب للحسن بن علیّ، من معاویـهٔ بن أبی‌سـفیان، إنّی صالحتک علی أنّ لک الأمر من بعـدی، و لک عهـداللَّه و میثاقه و ذمّته و ذمّـهٔ رسوله محمّـد صـلی الله علیه و آله، و أشـدّ ما أخـذه اللَّه علی أحـد من خلقه من عهـد و عقـد (ان) لا أبغیـک غائلـهٔ و لا مکروهاً و علی أن أعطیک فی کلّ سـنهٍ ألف ألف درهم من بیت المال، و علی أنّ لک خراج «فسا» و «درابجرد»، تبعث إلیهما عما لک و تصنع بهما ما بدا لک». (۱)

در این نامه چند نکته قابل تأمل است:

۱- صلح یکجانبه و غیر مشروط از سوی معاویه.

۲- امامت و زعامت پس از معاویه با امام حسن علیه السلام باشد.

۳- سوگندهای آنچنانی در جهت اثبات صداقت معاویه.

۴- قول و قرار بر ایجاد آرامش اجتماعی و پرهیز از هرگونه غائله‌آفرینی و تفرقه افکنی.

۵- پرداخت مبلغ هزار میلیون درهم در سال، جهت تأمین مخارج امام علیه السلام.

۶- در اختیار قرار دادن خراج دو منطقه به امام حسن علیه السلام.

و- معاویه در پی نامه فوق، نامه‌ای دیگر نیز به‌سوی امام علیه السـلام فرسـتاد و این نامه عبارت بود از کاغـذی سـفید که فقط معاویه زیر آن را امضا کرده بود و پیغام داده بود، هرگونه شروطی را که مورد نظر تو است در آن بنویس. (۲)***

بـا توجه به نکات فوق و وضـعیت خاص آن روز، اگر امام علیه السـلام از طریق امضای صـلح در برابر معاویه سـدّی ایجاد نمی‌کرد، بی‌گمان معاویه به پیش می‌تاخت و اساس و ریشه اسلام، اهل‌بیت و تشیع را بدون کم‌ترین زحمتی از میان می‌برد و بر اوضاع مسلط می‌شد

۱- انساب‌الأشراف، ج ۲، ص ۴۳.

۲- همان، ص ۴۳.

ص: ۳۲۳

و افکار عمومی نیز وی را چندان زیر سؤال نمی‌برد و چه‌بسا امام علیه السلام زیر سؤال می‌رفتند!

ازاین رو، بهترین راه و مؤثرترین اقدام، همان بود که امام مجتبی علیه السلام بدان پرداختند.

- امام علیه السلام با دیدن اوضاع نابهنجار همراهان خود، که چنددستگی و تشتّت‌آراء در میان آنها بیداد می‌کرد، خطبه‌ای خواندند؛ و در ضمن آن، پیشنهاد معاویه را در رابطه با صلح مطرح ساختند. بیشتر مورّخان نامی، این خطبه را در کتاب خود آورده‌اند.

ابن اثیر در «اسدالغابه» (۱) این خطبه را مورد توجه خویش قرار داده است. دقت در این خطبه موقعیت سیاسی- اجتماعی آن روز را روشن می‌سازد.

در ضمن خطبه امام علیه السلام آمده است:

«أَلا- إنّ معاویهَ دعانا إلی أمر لیس فیه عزّ و لا- نصفهٔ فانْ أَرَدْتُمُ المَوْتَ رَدَدْناهُ عَلَیْهِ وَ حاکَمْناهُ إلی اللَّه عَزّ و جلّ بِظَبَا السّیُوف، وَإنْ أَرَدْتُمُ الحَیاهَٔ قَبِلْناهُ وأخذنا لَکُمُ‌الرِّضا، فناداهالقومُ مِنْ کلّ جانبٍ: البَقِیّهُٔ البَقِیّهُٔ، فَلَمّا أفردوهُ أمْضی الصُّلْح». (۲)

«معاویه ما را به کاری فرا می‌خواند که عزّت ما در آن نیست و انصاف در آن رعایت نشده است. اگر آماده شهادتید، پیشنهاد وی را رد کنیم و کار را به خدا بسپاریم و قضاوت را به شمشیرها احاله کنیم ولی اگر به فکر زندگی دنیوی می‌باشید، ما بدان رضایت دهیم، در این هنگام، شنوندگان از هرسوی ندا دردادند، ماندن و زندگی را انتخاب می‌کنیم. وقتی که او تنها ماند و همه به ترک محاربه رأی دادند، پیشنهاد معاویه راجع به صلح را پذیرفت.»

۱- ج ۲، ص ۱۳.

۲- نک: مناقب، ج ۴، صص ۳۳- ۳۴ و فصول‌المهمه، ص ۱۶۴

در «المستطرف» ص ۱۳۰ چاپ بیروت آمده است: معاویه در بالای منبر مدینه اظهار داشت: پسر علی، کیست؟- امام مجتبی علیه السلام از جای برخاست، پس از حمد و ثنای الهی گفت: پروردگار کسی را مبعوث به رسالت نکرد جز آن‌که برای او دشمنانی از ستمگران و مجرمان قرار داد، و سپس فرمود: من، پسر علی هستم و تو پسر صخر. من پسر فاطمه هستم و تو پسر هند. مادربزرگ من خدیجه است و مادر بزرگ تو قیله، یکی از زنان بدنام عرب جاهلی خدا لعنت کند هریک از ما را که حسب و نسب او پست‌تر و یادش کمتر و کفرش بیشتر و نفاقش شدیدتر است.

ص: ۳۲۴

از دقت در این خطبه، نکات ذیل به‌دست می‌آید:

۱- مردمی که در کنار امام حسن علیه السلام گرد آمده بودند، از حیث روحیه و عقیده، هیچ شباهتی به مردمی که به همراهی امیرمؤمنان علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت جسته بودند نداشتند.

۲- معاویه حربه صلح‌جویی را به دست گرفت و از این راه پیشاهنگِ آرامش و آسایش‌طلبی شد؛ «ألا و إنّ معاويةَ دَعانا إلى أمرٍ ...».

۳- امام علیه السلام همگان را به سرانجام صلح هشدار دادند که عزت و انصاف در صلح با معاویه برچیده می‌شود؛ و از این راه نظرِ منفی خود را در خصوص پذیرش صلح‌نامه به سمع مردم رساندند؛ تا بعدها نگویند ما از عواقب آن بی‌اطلاع بودیم.

۴- امام علیه السلام وقتی که از مردم نظر خواستند، همه (اکثریت)، یکباره فریاد برآوردند:

«البَقِيَّةُ البَقِيَّةُ»؛ (ما خواستار زندگی هستیم) و به تصریح، از امام علیه السلام خواستند تا به «صلح» تن دهند.

۵- ابن‌اثیر، در پایان خطبه، جمله «لمّا افْرَدُوهُ»؛ «هنگامی که او را تنها گذاشتند» را افزوده است. این خود گویای تصمیم‌گیری مردم است که قبل از امام علیه السلام صلح را پذیرفته بودند. وگرنه، در شجاعت امام مجتبی علیه السلام که سخنی نیست و قهراً راه سرکوبی باطل را ادامه می‌داد. (۱)***

امام مجتبی علیه السلام بعد از پذیرش صلح، در میان مردم خطبه‌ای خواند و در ضمن آن، این چنین فرمود:

«انَّ معاويةَ نازَعَنی حقّاً هُوَ لی، فَتَرَکْتُهُ لِصلاحِ الأُمّةِ وَحِقْنِ دِمائِها ...». (۲)

«معاویه، در باره حق (حکومت)، که از آنِ من است، با من به نبرد پرداخت و من جهتِ رعایت مصالح جامعه و پیشگیری از خونریزی (نسل‌کشی) مسلمین، آن را

۱- نک: مناقب، ج ۴، ص ۳۳- ۳۴ و فصول‌المهمه، ص ۱۶۴.

۲- احقاق الحق، ج ۱۹، ص ۳۵۰.

ص: ۳۲۵

رها کردم».

و نیز در جمع گروهی از خواص که از ایشان راز اصلی امضای معاهده با معاویه را جویا شده بودند فرمود:

«... و انِّی لَمْ افْعَلْ ما فَعَلْتُ الّا ابْقاءً عَلَیْکُم». (۱)

«من به چنین مسأله‌ای تن در ندادم جز برای پیشگیری از نسل کشی (... که معاویه در میان شما به آن دست می‌زد).»

البته از معاویه جز این، انتظار نمی‌رفت؛ زیرا موقعیت سیاسی- اجتماعی آن روز معاویه، در باب دست زدن به چنین عملی، مهیّا بود؛ معاویه گروه خوارج را- هرچند که با او بد بودند ولی چون با خط حق دشمنی می‌ورزیدند و نیز امیرمؤمنان علیه السلام را از پای درآورده بودند- چندان کاری نداشت و گروه اهل تردید (کسانی که برایشان اهمیتی نداشت که در رأس مخروط حکومت، معاویه قرار گیرد یا امام حسن مجتبی علیه السلام) از همراهان امام علیه السلام نیز خود را با قدرت حاکم تطبیق می‌دادند. و دنیاطلبان و منافقان در سپاه امام مجتبی علیه السلام، جهت دریافت پاداش‌ها به معاویه خوش‌آمد می‌گفتند. فقط شیعیان راستین بودند که در معرض خطر قرار داشتند.

در کتاب کشف‌الغمه آمده است: جماعتی از رؤسای قبایل در لشکر امام علیه السلام برای معاویه نوشته بودند: «به حرکت خود ادامه بده و اگر بخواهی، امام مجتبی علیه السلام را تسلیم تو کنیم و یا آن‌که او را از پای درآوریم». (۲) چنانکه معاویه یک میلیون درهم برای فرمانده امام؛ یعنی قیس بن سعد بن عباده فرستاد و به او پیام داد: یا به ما ملحق شو یا دست از جنگ بردار و آن را رها کن، او نپذیرفت و گفت: «تَخْدَعْنِی عَنْ دِینی»؛ «می‌خواهی دین مرا از من بربایی»، ولی متأسفانه فرمانده اول امام مجتبی علیه السلام؛ یعنی عبیداللّه بن عباس در برابر درخواست معاویه تسلیم شد، پول‌ها را گرفت و با هشت‌هزار سرباز تحت امر خود به معاویه پیوست.

۱- کشف‌الغمه، ص ۵۴۰.

۲- کشف‌الغمه، ص ۵۴۰.

ص: ۳۲۶

معاویه همواره میان لشکر امام شایع می‌کرد که قیس با معاویه صلح کرد، چنانکه شایع کرده بود امام حسن با معاویه آشتی کرد. (۱) در باطن امر، اکثریت جامعه آن روز به‌طور مستقیم و غیرمستقیم با معاویه همراهی داشتند و تنها گروه مورد نظر معاویه، شیعیان و پیروان راستین بودند که معاویه به‌خوبی به برکندن و از میان بردن آنان می‌پرداخت؛ و جامعه برای حکومت بلامنازع خاندان معاویه مهیّا می‌شد و هیچ مدافعی برای خط حق، باقی نمی‌ماند و جریان امور بر وفق مراد او پیش می‌رفت. (۲) وانگهی، اگر امام علیه السلام از پذیرش صلح پیشنهادی معاویه سر باز می‌زد، همراهان آن حضرت، وی را به‌عنوان شخصی مخالف صلح و آرامش و فردی آشوب‌طلب در جامعه می‌کشتند! و یا تحویل معاویه می‌دادند؛ زیرا برخی از گروه‌های مردمی، سعی داشتند تا برای روز مبادای خود نیز فکری کرده باشند.

حمداللَّه مستوفی (۳) می‌نویسد: پس از امضای ترک مخاصمه، عمروبن عاص، به معاویه گفت: از امام مجتبی]« [بخواه تا در میان جمع به منبر رود و از عزل خود و خلافت معاویه سخن بگوید، معاویه با التماس همین مسأله را از امام علیه السلام خواستار شد.

امام علیه السلام به منبر رفت و این چنین گفت: «ایُّها النّاسُ! إنّ أحْمَقْ الْحُمْق الفُجُور وَ أكْيَسَ الْكَيْس التُّقى وإنّ هذا الأمر الّذى تَنازعنا فيه أنَا و معاويةُ بْن أبى‌سفيان، أمّا إن كان هو حقُّه الذى هو احقّ منّى به فتركت له أو كان حقّى فتركت عنه طلباً لصلاح المسلمين وانّى قد اقررت على معاوية لكم عهداللَّه و ميثاقه ان يعدل بينكم و يوفّر عليكم و لا يؤخذ فيه أحد بأخيه و لا يردّ و لا شىء كان له فى هذه الحروب».

و سپس نگاهی به معاویه کرد و فرمود: آیا همین نیست؟ (معاویه که غافلگیر شده بود) گفت: بلی، امام علیه السلام فرمود: «وَ إنْ ادْرى لَعَلَّهُ فِتْنةٌ لَكُمْ وَ متاعٌ إلى حِيْنٍ، قال: ربِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ، وَ رَبُّنَا الرَّحْمنُ المُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفون».

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲- مناقب، ص ۴۹۰ و فصول‌المهمه، ص ۱۶۲.

۳- تاریخ گزیده، ص ۲۰۰.

ص: ۳۲۷

برخورد امام علیه السلام، برای معاویه گران آمد و روی به عمروعاص کرده، گفت: مرا به کاری واداشتی که اصلًا در شأن من نبود. خطبه امام و برخورد او و کلماتش، همه حکایت از غربت حق و ضعف و ناتوانی مسلمانان داشت؛ از این رو، امام مجبور شدند تا با اکثریت مردمِ همراهِ خود! همگام باشند، همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام در صفین مجبور شد به حکمیّت رضایت دهد؛ و اینجاست که امام حسن علیه السلام در پاسخ این است که امام حسین علیه السلام با دیدگانی اشک‌آلود به امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت: «چرا خلافت را تسلیم معاویه نمودید؟».؟؟؟

امام مجتبی علیه السلام پاسخ دادند: «الَّذِی دَعا أَباکَ فِیما تَقَدَّمَ»؛ (۱)

«همان عاملی که پدرت را برآن داشت تا پیشنهاد حکمیت از سوی معاویه را در صفین بپذیرد، من نیز گرفتار همان عامل گشته‌ام.» (۲) کوتاه سخن آن که: سیاستمداران راستین و رهبران واقع‌بین، به ویژه رهبران الهی که «معصوم» اند، همیشه موارد برتر را مد نظر خود دارند.

امام مجتبی علیه السلام به «مسروق» می‌فرماید: «... نَدَبَنَا لِسِیَاسَةِ الْأُمَّةِ»؛ (۳)

«خداوند متعال ما را سیاستمدار امت خوانده است»؛ یعنی، سیاستمدار راستین، ما هستیم نه دیگران، که براساس خدعه و نیرنگ عمل می‌کنند.

در نبرد خونین صفّین، آنگاه که محمد حنفیه از پس جنگاوران بنی‌ضُبّه برنیامد و ناکام بازگشت، امام حسن علیه السلام وارد میدان شد و آنچنان دلیرانه جنگید که وقتی به قرارگاه بازگشت از نیزه‌اش خون می‌چکید، صورت محمد حنفیه از شرمندگی سرخ گردید، امام امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: «لا تَأْنَف فَإِنَّهُ ابْنُ النَّبِیّ وَ أَنْتَ ابْنُ عَلِیّ» (۴) و بدین‌وسیله امام از او دلجویی به عمل آورد.

۱- سفینةالبحار، ماده «حسن»، ص ۲۵۸.

۲- اگر طرح این پرسش از سوی امام حسین علیه السلام صحت داشته باشد، برای این بوده که امام مجتبی علیه السلام با پاسخ قانع کننده خود، فلسفه صلح خود را برای مردی که از آن آگاهی نداشتند تبیین نماید.

۳- مستدرک‌الوسائل، ج ۷، ص ۵۲۷؛ الکامل، ج ۳، ص ۴۰۷.

۴- بحارالأنوار، ج ۴۳، ص ۳۴۵.

ص: ۳۲۸

براین اساس است که وقتی به امام علیه السلام گفته شد چرا تن به صلح دادی؟ پاسخ دادند:

«کَرِهْتُ الدّنیا، وَ رَأیْتُ أهلَ الْکُوفَهِ قَوْماً لا یَثِقُ بِهِمْ أَحَدٌ أَبَداً إِلّا غُلِبَ، لَیْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ یُوافِقُ آخراً فِی رَأیٍ وَ لا هَویً، مُخْتَلِفِینَ، لا نِیَّهَ لَهُمْ فِی خَیْرٍ وَ لا فِی شَرّ». (۱)

«از دنیا بیزار شدم و اهل کوفه را مردمی یافتم که هیچ‌کس برآنها اعتماد نکرد، جز آن‌که شکسته شد، آراء و خواسته‌های آنان متضاد و مختلف است و آنان در خیر و شر، قدرت اراده و تصمیم‌گیری را از دست داده‌اند.»

یعقوبی در رابطه با راز توجه امام به صلح می‌نویسد:

«فَلَمّا رَأی الْحَسَنُ أنْ لا قُوَّهَ بِهِ وَ إنَّ أصحابَهُ قَدْ افْتَرَقُوا عَنْهُ فَلَمْ یَقُومُوا لَهُ، صالَحَ مُعاوِیَهَ». (۲)

«وقتی امام حسن علیه السلام مشاهده کرد که از توان نظامی‌اش کاسته شده، چون سربازانش طریق بی‌وفایی را پیشه خود ساخته‌اند، ناگزیر به صلح با معاویه تن داد.»

حقیقت مسأله آن است که وقتی امام مجتبی علیه السلام احساس کرد شکست لشکر او در برابر سپاه معاویه حتمی است، با پذیرفتن صلح تحمیلی به پیروزی سیاسی خود حتمیّت بخشید و در این جا باید گفت: معاویه بازی خورد، گرچه به‌ظاهر پیروز شد و اگر به جنگ ادامه می‌داد به مقصود خود می‌رسید و در آن صورت از پای درآوردن و کشتن شیعیان برای او دارای مشروعیت سیاسی بود و مقبولیت عامه هم عشق به معاویه و یا کینه نسبت به امام را به همراه داشت ولی با امضای صلح‌نامه این برگ برنده از دست معاویه خارج شد و او پس از چندی، به‌عنوان کسی مطرح شد که از پیمان‌ها عدول نموده، پای‌بند به‌هیچ‌گونه پیمانی نیست.

۱- انساب الأشراف، صص ۴۲ و ۴۴.

۲- یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

ص: ۳۲۹

متن صلحنامه

امام مجتبی علیه السلام پس از درمیان نهادن نامه‌های معاویه، با همراهان و نظرخواهی از مردم و پذیرفته شدن صلح تحمیلی معاویه، از طرف مردم، کاغذ سفیدی که از سوی معاویه، پایین آن مهر و امضا شده بود، مورد توجه خویش قرار داد و روی آن نوشت:

بِسْمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم

هذا ما صالَحَ عَلَیهِ الْحَسَنُ بْنَ عَلِیّ- مُعاوِیَهْ بْن أَبِی‌سُفْیان.

صالَحَهُ أنْ یُسَلِّمَ إلَیْهِ وِلایَهَ أمرِ الْمُسْلِمِین عَلی أنْ یَعْمَلَ فِیها بِکِتابِ اللّهِ، وَسُنَّهْ نَبِیِّهِ وَ سِیرَهِ الْخُلَفاء الصَّالِحِین، وَ عَلی أَنَّهُ لَیسَ لِمُعاوِیَهْ أنْ یُعْهَدْ لِاحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ وَأنْ یَکُونَ الأمْرُ شُوری وَالنّاسُ آمِنُونَ حَیثُ کانُوا عَلی أنْفُسِهِمْ وَأَمْوالِهِمْ وَ ذَرارِیهِم وَعَلی أنْ لا یَبْغِی لِلْحَسَن بْن عَلِی غائِلَهْ سِرّاً وَ لا عَلانِیهً، وَعَلی أنْ لا یُخِیفَ أَحَداً مِنْ أصْحابِهِ». (۱)

ولی معاویه پس از چنـدی، خطبه‌ای خواند و چنین گفت: «أ لا إنِّی کُنْتُ شَرَطتُ فِی الْفِتْنَهْ شُرُوطاً أرَدْتُ بِها الْاُلْفَهَ وَ وَضع الْحَرب، أ لا وَ إنَّها تَحْتَ قَدَمِی». (۲)

او در این خطبه به‌طور رسمی اعلام کرد: همه آن شروط را زیرپای خود می‌نهد!

این سـخن، اوّلین هشـدار از سوی معاویه به صـلح‌جویان همراه امام مجتبی علیه السـلام بود و نیز اولین دلیل برصدق نظر امام مجتبی علیه السـلام؛ زیرا او مخـالف صـلح بود و پس از اظهـارنظر همراهان، مجبور شـد تا بـدان تن دهـد و نیز این سـخن معاویه به آسانی ددمنشی او را آشکار ساخت و این هویدا شدن میوه آن شروط و ثمره آن امضا از سوی امام علیه السلام است.

واقعیت قضیه این است که امام علیه السلام سر دو راهی قرار گرفته بود:

۱- سپردن ولایت امر مسلمین به معاویه.

۲- جنگیدن با پسر ابوسفیان.

۱- انساب‌الأشراف، ج ۲، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۴۷.

ص: ۳۳۰

جنگی نـابرابر که سـرانجام به پیروزی معـاویه و نسل کشـی از سوی او در میان مؤمنان و خانـدان عترت می‌انجامیـد و در آن صورت حیات اسـلام تهدید به نابودی می‌شد؛ زیرا معاویه، طالب سـلطنت و امپراتوری بود، نه اوج گسترش اسلام و تعالیم حیاتبخش آن. او با سـیاست اهریمنی ویژه‌ای، ظاهر اسـلام را باقی گذارده، روح آن را برای همیشه، محکوم به فنا و فراموشـی کرد. براین اساس، امام مجتبی علیه السـلام، جهت احتراز از عـدم تحقق امر دوم، راه حـل اول را به ناچار پـذیرفت و در برابر اعتراض برخی از یاران فرمود: «انَّما فَعَلْتُ ما فَعَلْتُ إِبْقاءً عَلَیکُمْ»؛ (۱)

«به امضای صلح‌نامه تن دادم تا شما باقی بمانید.»

نیز می‌فرمـود: «فَتَرَکْتُهُ لِصَـلاحِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ حِقْنِ دِمائِهـا»؛ «خلافت را در راســتای مصـلحت جـامعه و حفـظ امـت و پیشـگیری از خون‌ریزی (نسل کشی) ترک کردم.»

قابل ذکر است که پس از شـهادت امام مجتبی علیه السلام شیعیان به امام حسین علیه السلام نامه تسلیت نوشتند و خاطرنشان کردند: «... المُنْتَظِرُ لِأَمْرِکَ»؛ (۲)

«ما منتظر دستور تو هستیم.»

پرسش ۶: چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؟

پاسخ: برای روشن شدن پاسخِ پرسش فوق، باید به چند نکته توجه کرد:

اولًا: موقعیت دوران امام حسن مجتبی علیه السلام را نمی‌توان با موقعیت دوران امام حسـین علیه السـلام یک‌سان دانست. همانگونه که پیشتر اشاره شد، اگر امام مجتبی علیه السلام هم در دوران امام حسین علیه السلام و یزید، به‌سر می‌برد، بی‌تردید همچون او عمل می‌کرد؛ چنـانکه امـام حسـین علیه السـلام نیز در دوران امـام مجتبی علیه السـلام به بیعت تحمیلی بـا معاویه تن داد و حـدود ده سال خلافت معاویه را تحمّل کرد.

ثانیاً: عمـل کرد معـاویه پس از انعقـاد صـلح تحمیلی، موجب بیـداری مؤمنان شـد؛ زیرا در پرتو صـلح تحمیلی، چهره واقعی و پنهان بنی‌امیه افشا شـد. گرچه خواص جامعه، از ماهیّت معاویه و پیروانش آگاه بودنـد و به یاد داشـتند که پس از روی کار آمدن عثمان، ابوسفیان، (پدر معاویه) بر بالای قبر حمزه سیدالشهدا علیه السلام حاضر شد و لگد بر آن کوبید

۱- انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۴۸.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۷.

ص: ۳۳۱

و گفت: «یـا حَمْزَهَ إِنَّ الْأَـمْرَ الَّذِی کُنْتَ تُقاتِلُنا عَلَیهِ بِالْأَمْسِ، قَـدْ مَلَکْناهُ الْیَوم، وَ کُنَّا أَحَقّ بِهِ مِنْ تَیمٍ وَ عَـدِیّ ...»؛ «ای حمزه، ما وارث حکومت همان دینی شـدیم که جهت موفقیت آن با ما می‌جنگیدیـد، دیروز با جنگ قـدرت آن را از دست ما خارج ساختید، لیکن امروز بار دیگر برشـما پیروز شدیم و قدرت شـما را نابود کردیم ...» (۱) معاویه که ظاهر فریبنـده‌ای داشت، به‌گونه‌ای عمل می‌کرد که بـاعث رسوایی خود و اطرافیـان نشود و چهره خود را فـاش نسـازد، لیکن یزیـد اهـل رعـایت نبود و حفـظ ظـاهر نمی‌کرد و حتی دستورالعمل معاویه را نادیده می‌گرفت، تا آنجا که معاویه از یزید خواست چنانچه برحسین علیه السلام پیروز گشت، وی را به‌خاطر قرابتی که بـا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دارد، به قتل نرسانـد؛ «یا یَزِیـد إِنَّکَ إنْ تَظْفَرْ بِالْحُسَـین فَلا تَقْتُلْه، وَاذْکُرْ فِیهِ الْقَرابَهَ مِن رَسُولُاللَّهِ». (۲)

اما یزید به این توصیه پدرش عمل نکرد.

بنابراین، برای امام حسین علیه السلام راهی جز دست یازیدن به قیام خونین وجود نداشت و این تنها راهی بود که می‌توانست تقابل میان حق و باطل را آشکارتر و شعله‌ورتر سازد و اهل باطل و سردمداران آن را به سقوط نزدیک‌تر کند.

پرسش ۷: حکومت نامشروع در نگرش اسلامی کدام است؟!

اشاره

پاسخ: بیان کوتاه، معروف و پر ارج امام هفتم علیه السلام حقیقت مورد نظر را به بهترین وجه بازگو می‌کند که فرمودند:

«انَّ للَّهِ عَلَی النّاسِ حُجَّتَیْنِ، حُجَّهٌ ظاهِرَهٌ وَحُجَّهٌ باطِنَهٌ، فَامَّا الظّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ و الْأَنْبِیاءُ وَ الأَئِمَّهُ، وَ امَّا الْباطِنَهُ فَالعُقُولُ». (۳)

«البته از سوی خـدا، در میان مردم، دو رهبر و حجت الهی وجود دارد؛ رهبری ظاهری و رهبری باطنی؛ رهبر ظاهری، رسولان، انبیا و امامان معصوم علیهم السلام

۱- نک: انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- نک: علامه جزائری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳- تحف‌العقول، مبحث امام هفتم، ص ۲۸۵، چاپ بیروت.

ص: ۳۳۲

هستند، امّا رهبر باطنی، عقل آدمی است.»

از دقت در بیان فوق این حقیقت آشکار می‌گردد که:

الف: حکم از آن خداست إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ و فقط کسانی که از سوی خداوند متعال به‌عنوان راهبر، برگزیده شده و به جامعه بشری معرفی گردیده‌اند، حق حکومت و زعامت و رهبری مردم را دارند.

ب: هیچ‌گاه دنیا از وجود این دو خالی نمی‌شود؛ زیرا «اگر یک لحظه زمین بدون حجت الهی باشد، اهل خود را نابود می‌کند». (۱)

ج: رهبریِ الهی ظاهری در هردوره‌ای در سیمای «رسول» یا «نبی» یا «امام» برای مردم محقّق و مقرّر است. و از زمان پیدایش آدم تا انقراض عالَم، در مجموع، جوامع بشری را تحت پوشش خود دارد.

نتیجه: در دوران زمامداری معاویه، شیعه بر اساس «نظریه امامت معصوم علیهم السلام»، حاکمیت وی را نامشروع می‌دانستند؛ زیرا او در برابر خلیفه‌ای که از سوی خدا و خلق برگزیده شده بود ادعای خلافت داشت.

البته معاویه از آنجا که فضایی آکنده از رعب و وحشت ایجاد کرده و در چنان فضایی بر مردم حکومت می‌کرد و مردم به ناچار او را تحمل می‌کردند، ولی انقراض حکومتش را انتظار می‌کشیدند؛ که ناگهان با مسأله‌ای جدید به نام ولایتعهدی یزید روبه‌رو شدند و از آن زمان زمزمه مخالفت‌ها در هر نقطه از جهان اسلام کم و بیش بالا گرفت.

پیشنهاد مغیره

مغیرهٔبن شعبه استاندار (والی) کوفه بود، معاویه تصمیم گرفت او را از این سمت عزل کرده، به جای او سعیدبن عاص را به استانداری آنجا نصب کند امّا مغیره که عاشق مقام و منصب بود، به فکر افتاد تا با مطرح ساختن مسأله ولایت‌عهدیِ یزید به معاویه

۱- اصول کافی، ج ۱، باب احتیاج به امام، «لَو خَلَتِ الْأَرضُ طرفهٔ عین من حجّهٔ لَساخَتْ بِأهلها».

ص: ۳۳۳

تقرب جویـد. او به همین منظور به شام‌نزد یزید رفت و به او گفت: «یاران پیامبر از دنیا رفته‌اند و سـرکردگان قریش نیز از این جهان رخت بربسته و تنها فرزنـدانشان برجای مانده‌انـد و اکنون تو یکی از برترین، باتدبیرترین و داناترین آن‌ها به سـنت و سیاستی و من نمی‌دانم سبب چیست که امیرمؤمنان برای خلافت تو از مردم بیعت نمی‌گیرد؟»

یزید گفت: «آیا چنین کاری به انجام می‌رسد؟».

مغیره پاسخ داد: آری.

یزیـد بـا شـنیدن این سـخن، خود را به معاویه رسانـد و گفتار مغیره را برای او بازگو کرد، معاویه مغیره را احضار کرد و به او گفت: «یزید چه می‌گوید؟»

مغیره گفت: «ای امیرمؤمنان، تو خونریزی‌ها و اختلافات پس از عثمان را دیـده‌ای، یزیـد برای تو جانشـین خوبی است، از مردم برای جانشـینی و خلافت او بیعت بگیر تـا اگر برای تو پیشامـدی رخ داد، او خلیفه و مرجع مردم باشـد و خون مردم ریخته نشود و فتنه‌ای ایجاد نگردد!»

مغیره در ادامه سخنش گفت: «بیعت اهل کوفه به عهده من و از مردم بصره نیز «زیاد» برای تو بیعت خواهد گرفت و از این دو استان هم که بگذری دیگر کسی نیست با تو مخالفت کند و مخالفت آنان اثری هم نخواهد داشت».

معـاویه با خوشـحالی گفت: «حال که چنین است پس تو برسـر منصب خود بازگرد و با اطرافیان مورد اعتماد خویش این موضوع را بازگو کن تا در آینده روی آن اقدام کنیم».

مغیره چون نزد یاران خود بازگشت، آنها از وی پرسیدند که چه‌کردی؟ پاسخ داد:

«وَضَـعْتُ رِجْلَ معاویـةَ فی غَرزٍ بعیدِ الغایَةِ علی امّةِ محمّدٍ وَفَتَقْتُ عَلَیهِم فَتْقاً لا یُرْتَقُ أبداً»؛ «یعنی پای معاویه را در رکابی گذاردم که فاصله دوطرف آن در میان امت محمد بسیار دور است و شکافی در میان آن‌ها انداختم که هیچ‌گاه پُر نشود». (۱)

پرسش ۸: آیا مردم با یزید بیعت کردند؟

اشاره

۱- الکامل، ج ۳۰، ص ۵۰۳.

ص: ۳۳۴

پاسخ: مورخ نامور- ابن‌اثیر- می‌نویسد: «معاویه نخستین کس در اسلام بود که برای فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت». (۱) معاویه سعی داشت تا در باب رهبری اسلامی طرحی نو دراندازد و حکومت اسلامی را به‌صورت امپراتوری و شاهنشاهی در خاندان خود پایدار سازد، لیکن در دستیابی به این مقصود، چند مانع اساسی او را تهدید می‌کرد که آنها عبارتند از:

الف: وجود امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام در عهدنامه‌ای که به ناچار بدان تن داده و آن را امضا کرده بود، (۲) از معاویه پیمان گرفته بود تا کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکند (۳) و نیز امام علیه السلام وی را «امیرمؤمنان» خطاب ننماید. (۴) ب: عدم شایستگی یزید برای خلافت

معاویه برای حل این دو مسأله، طرحی ریخت و در نخستین گام پس از گذشت ده‌سال از صلح با امام مجتبی علیه السلام (۵) و امضای معاهده، در صدد مسموم کردن و از پای درآوردن امام برآمد، (۶) و هنگامی که امام حسن علیه السلام مسموم و شهید گردید، معاویه سر بر سجده گذاشت (۷) و سپس به نقض تمام بندهای صلحنامه پرداخت و پس از رفع مانع نخست، به دفع مانع دوّم از اذهان همّت گماشت، و در این راه با «زر و زور و تزویر» (شتابزده) وارد عمل شد. (۸) یزید برخلاف پدرش- معاویه- چهره کریه خود را در هاله‌ای از تظاهر و ریاکاری

۱- همان، ج ۴، ص ۱۳.

۲- الغدیر، ج ۱۱، صص ۸- ۶.

۳- نک: به مبحث صلح تحمیلی، در همین کتاب.

۴- همان.

۵- سفینهٔ‌البحار، ماده «حسن» و «ارشاد»، ص ۱۷۴.

۶- الکامل، ج ۳، ص ۱۹۸: تاریخ یعقوبی، ج ۲۴، صص ۱۹۶- ۲۰۳.

۷- مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۷: الغدیر، ج ۱۱، ص ۹.

۸- جرجی زیدان در کتاب معروف خود- تمدّن اسلام، فصل سیاستمداران بزرگ، معاویه را در شمار تزویرگران مهم تاریخ می‌شمارد.

ص: ۳۳۵

پنهان نمی کرد. سیره و روش عملی یزید؛ همان سیره فرعون بود. (۱) و نیز به‌عنوان «السُّکْرانُ الخِمِّیر» (دائم الخمر) در جامعه شهرت داشت او- یزید- نه سابقه‌ای درخشان داشت و نه از شهرتی در نیکنامی برخوردار بود. در گزارشی آمده است:

«یزید کسی است که به محارم تجاوز جنسی می کرد، شراب می‌نوشید و اهل نماز نبود». (۲)(۳) عبداللّٰه بن حنظله غسیل الملائکه نیز از مشاهدات خود در زندگی یزید، چنین می گوید: «... و از پیش کسی (یزید) برمی گردیم که پایبند به دین نیست؛ باده گسار است، ابزار عیش و طرب در پیش وی نواخته می‌شود، سگباز است، او و کارگزاران و عمّالش دزدانی بیش نیستند». (۴)

۱- «بل کان فرعون أعدل منه فی رعیته وأنصف منه»، مروج‌الذهب، چاپ بیروت، ج ۳، ص ۶۸.

نیز در ص ۷۲ می‌نویسد: «ولیزید و غیره اخبار عجیبة و مثالب کثیرة من شرب‌الخمر، و قتل ابن بنت رسول‌اللّٰه ولعن الوصیّ و هدم‌البیت وإحراقه، و سفک الدماء، و الفسق و الفجور، و غیر ذلک مما قد ورد فیه الوعید بالیأس من غفرانه ...».

۲- «ینکح الأمّهات و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة»؛ بررسی تاریخ عاشورا، چاپ دوم، ۱۳۴۷، دکتر محمد ابراهیم آیتی، مقدمه ص ۲۲، ایضاً العدالة الاجتماعیة فی الاسلام- سیدقطب، چاپ دوّم، مصر، ص ۱۸۱.

۳- «ینکح الأمّهات و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة»؛ بررسی تاریخ عاشورا، چاپ دوم، ۱۳۴۷، دکتر محمد ابراهیم آیتی، مقدمه ص ۲۲، ایضاً العدالة الاجتماعیة فی الاسلام- سیدقطب، چاپ دوّم، مصر، ص ۱۸۱.

۴- الکامل، ج ۴، ص ۱۰۳. مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۷۷- ۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲۴، ص ۱۶۵؛ الصواعق المحرقه، ص ۱۳۲ قال: و أخرج الواقدی من طرق انّ عبداللّٰه بن حنظلة بن الغسیل قال: واللّٰه ما خرجنا علی یزید حتّی خفنا أن نرمی بالحجارة من السّماء، إنّه رجل ینکح الأمّهات والأولاد والبنات والأخوات، ویشرب الخمر، ویدع الصلاة، قال: وقال الذهبی: و لمّا فعل یزید بأهل المدینة ما فعل مع شربه الخمر، وإتیانه المنکرات، اشتدّ علیه الناس، و خرج علیه غیر واحد و لم یبارک اللّٰه فی عمره أقول و ذکره ابن‌سعد ایضاً فی طبقاته ج ۵، ص ۴۷ فروی عن غیر واحد انّهم قالوا:

لما وثب أهل المدینة لیالی الحرّة فأخرجوا بنی‌امیّة عن المدینة، وأظهروا عیب یزید بن معاویة و خلافته، أجمعوا علی عبداللّٰه بن حنظلة، فأسندوا أمرهم الیه فبایعهم علی الموت و قال: یا قوم اتّقوا اللّٰه وحده لا شریک له فواللّٰه ما خرجنا علی یزید حتّی خفنا أن نرمی بالحجارة من السّماء.

إنّه رجل ینکح الأمهات والبنات والأخوات، و یشرب الخمر و یدع الصلاة، و اللّٰه لو لم یکن معی أحد من الناس لأبلیت اللّٰه فیه بلاءً حسناً، فتواثب الناس یومئذٍ یبایعون من کلّ النواحی الحدیث.

وقدمنا من عند رجل لیس له دین، یشرب الخمر، ویعزف عنده القیان، ویلعب بالکلاب، وهم اللصوص».

ص: ۳۳۶

ژوزف ماک کاپ، در کتاب «عظمت مسلمین در اسپانیا» می‌نویسد: «یزید از تخریب‌گران اسلام و از کفّار به‌شمار می‌آید. مادر او زنی بود از خاندان مسیحی، و ابداً با اسلام موافقتی نداشت و به اسلام تحقیر روامی‌داشت و شراب می‌نوشید. و یزید بی‌اندازه با تقدس و پرهیزگاری دشمنی می‌ورزید و مایل بود که اسلام را از بین ببرد». (۱)***

ترفند معاویه جهت اخذ بیعت برای یزید

اشاره کردیم که: مغیرهٔ بن شعبه با وسوسه‌های خود در دل یزید و سپس معاویه، تمایل اخذ بیعت برای یزید را زنده کرد، چنانکه مورّخان، سال پنجم هجری را سال اخذ بیعت برای یزید توسط معاویه و عمّال او می‌دانند. (۲) مورّخ نامی- یعقوبی- در تاریخ خود می‌نویسد: «معاویه نامه‌ای به والی مدینه- سعید بن عاص- نوشت تا از همه مهاجر و انصار برای یزید بیعت بگیرد و تذکر داد تا به افراد سرشناسی، همچون: «حسین‌بن علی علیهما السلام»، «عبداللَّه بن زبیر»، «عبداللَّه بن عمر» و «عبدالرحمان بن ابی‌بکر» فشار نیاورد و با آنان مدارا نماید. وقتی که درخواست معاویه از سوی والی به مردم مدینه ابلاغ شد، مردم گفتند: هرچه بزرگان قوم نظر داده‌اند عملی خواهد شد و سرانجام به دنبال امتناع شخصیت‌های بزرگ مدینه از بیعتِ با یزید، مردم نیز به‌طور یکپارچه از بیعت سرباز زدند. والی مدینه، جریان و اوضاع مدینه را به معاویه گزارش داد. معاویه به والی مدینه نوشت: «متعرضِ کسی نشود، تا او در این باره فکری بکند».

معاویه در همان سال عازم سفر حج گردید و جمعیت زیادی از مردم شام را با خود حرکت داد. معاویه ابتدا وارد مدینه شد و یکبار عموم مردم مدینه را مورد نکوهش قرار داد. آن سال شخصیت‌های بزرگ مدینه جهت عمره مفرده راهی مکه شده بودند.

۱- ماک کاپ، عظمت مسلمین در اسپانیا، سال ۱۳۲۶ شمسی، ص ۴۱.

۲- منتخب‌التواریخ، ص ۳۹۲.

ص: ۳۳۷

معاویه تا موسم حج در مدینه ماند و سپس عازم مکه شد و در آنجا به دیدار رجال اهل مکه و مدینه شتافت و در اکرام و تعظیم آنان کوشید. پس از مراسم حج، آنان را به جلسه‌ای فراخواند. آنان به سیدالشهدا علیه السلام گفتند: که شما با معاویه سخن بگویید، امام علیه السلام نپذیرفت ولی عبداللَّه بن زبیر پذیرفت تا با معاویه سخن بگوید. معاویه پس از احترام لازم (در آن جلسه) گفت: «دیدید که چقدر با شما مهربان هستم، یزید پسرعم و برادر شماست، من فقط می‌خواهم که اسم «ولایت» روی او باشد ولی کارها در دست شماست». سکوتی کوبنده مجلس را فراگرفت. سپس عبداللَّه بن زبیر گفت: «ای معاویه، یکی از سه کار را می‌توانی انجام دهی: یا همچون پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را به جانشینی تعیین نکن؛ یا بسان ابوبکر شخص معینی، غیر از خانواده خود انتخاب کن و یا همچون عمر، کار را به شورا واگذار». معاویه پرسید: آیا غیر از این سه راه، راهی دیگر هست؟ عبداللَّه گفت: نه! معاویه روی به دیگران کرد و گفت: نظر شما چیست؟ گفتند: سخنان عبداللَّه‌بن زبیر مورد قبول است. معاویه گفت: بسیار خوب! در جلسه فردا، من هم نظر خود را اعلان خواهم کرد؛ و افزود: البته در میان کلام من کسی را حق اعتراض نیست، اگر راست گفتم به خودم بازمی‌گردد و اگر دروغ گفتم، دردسرش به خودم مربوط می‌شود و هرکس مخالفت کند کشته خواهد شد.

به‌دنبال این تصمیم، معاویه جلسه‌ای عمومی تشکیل داد و در حضور همگان، از مردم مدینه، شام و مکه، این چندتن را نیز احضار کرد و آنان را در کنار خود جای داد. و بالای سر هرکدام، دومأمور مسلح گماشت؛ و آنگاه خود برخاست و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن گفت: «من نظر کردم به جامعه و دیدم در میان شما شایعات بی‌اساس وجود دارد و شایع است که حسین‌بن علی، عبداللَّه بن زبیر، عبداللَّه‌بن عمر و عبدالرحمان‌بن ابی‌بکر با یزید بیعت نکردند و ایشان آقای مسلمین‌اند و هم‌اکنون در جلسه حاضرند و هیچ کاری بدون مشورت با اینان استوار نیست و من خودم اینان را بدین کار فراخواندم و اینان را مطیع و فرمانبردار یافتم، و همه با یزید بیعت کردند.» در این هنگام بود که اهل شام یکباره فریاد برآوردند، چه کسی با شما مخالف است. این چند تن مهم نیستند.

ص: ۳۳۸

دستور بده تا آنان را در همین‌جا نابود کنیم! معاویه گفت: شگفتا! چقدر مردم با قریش بدند و در پیش آنها چیزی از ریختن خون آنان شیرین‌تر نیست و آنگاه گفت: ساکت شوید و دیگر این حرف را تکرار نکنید! آنان نیز براساس پیش‌بینی قبلی ساکت شدند و از جای برخاستند و بی‌تابانه به بیعت پرداختند و معاویه هم از منبر به پایین آمد و کارگزارانش به سرعت از مردم بیعت گرفتند. سپس او سوار بر مرکب شد و سراسیمه از مکه بیرون رفت. بعضی از مردم به سوی آن رجال آمده، اعتراض کردند که چرا بیعت کردید؟ و افزودند: شما می‌گفتید بیعت نخواهیم کرد! آن‌ها پاسخ دادند: معاویه دروغ گفت و شما را فریفت. مردم گفتند: پس چرا در همان جلسه اعتراض نکردید؟ گفتند: در این صورت خون ما را می‌ریخت و اثر و فایده‌ای بر آن بار نمی‌شد؛ و معاویه با تزویر خود مسأله را لوث می‌کرد». (۱)***

توصیه‌های معاویه به یزید

عبداللّه بن زبیر:

توصیه‌های معاویه به یزید

پس از گذشت ۷۲ روز از واقعه حرّه، یزیدبن معاویه در سن ۳۸ سالگی در ۱۵ ربیع‌الأول سال ۶۴ هجری در «حوران» مرد، لاشه او را به دمشق آورند و برادرش خالد و به نقلی پسرش معاویه دوّم بر او نماز خواند و در مقبره «باب الصغیر» مدفون ساخت. (۲) معاویه پیش از مرگش، به پسرش یزید گفت: من از همگان برایت بیعت گرفتم و خلافت را برای تو مهیّا ساختم: «و لم یتخلّف عن بیعتک إلّاأربعهٔ، الحسین، و عبداللّه‌بن عمر، و ابن زبیر، و عبدالرحمان‌بن أبی‌بکر»؛ «جز چهار تن؛ حسین، عبداللّه بن عمر، ابن زبیر و عبد الرحمان بن ابی‌بکر از بیعت سرباز نزدند. پس نسبت به حسین نیکی کن به جهت نزدیکی‌اش به پیامبر؛ که گوشتش از گوشت پیامبر و خونش از خون اوست.» و

۱- الکامل، ج ۳، صص ۵۰۳ و ۵۱۱.

۲- سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۸۲، مادّه «زید».

ص: ۳۳۹

عبـداللَّه عمر نیز اهـل عبادت است و به خلافت توجهی نـدارد، عبـدالرحمان بن ابی بکر اهل خانواده و همسـر است کاری به کار تو نخواهد داشت و عبداللَّه زبیر همواره در کمین است.

عبداللَّه بن زبیر:

عبـداللَّه بن زبیر، فرزنـد عمه‌زاده امیرمؤمنـان بـود، در کینه‌تـوزی به آل علی به‌گـونه‌ای بـود که چهـل روز خطبه خوانـد، و صـلوات برپیامبر صـلی الله علیه و آله را در آن ترک کرد. وقتی از او راز ترک صلوات را پرسیدند، پاسخ داد: تا ناگزیر نشوم، بر آل او درود نفرستم. (۱) مادر او اسـماء دختر ابوبکر و پدرش زبیربن عوام است. او یکی از شجاعان بود. در جنگ جمل، در برابر مالک اشتر به میـدان تـاخت ولی وقتی که مالک، وی را به خاک‌انـداخت و به روی سـینه‌اش نشـست، با هجوم لشـکر عایشه، آزاد گردیـد و جان سـالم به در بُرد (۲) او پس از آن‌که بر بخشـی از جهـان اسـلام مسـلط شـد، مختار را از پای درآود و قیامش را سـرکوب کرد او در مجموع، هشت سال و چهار ماه حکومت کرد ولی توسط «حَجّاج» به امر «عبـدالملک مروان» در کنار کعبه از پای درآمـد، بدنش را بر دار آویختنـد و تا یک سال همچنان آویزان بود. گفتنـد تا مادر او- دختر ابوبکر- شـفاعتش نکنـد، بـدن او را از دار رها نسازنـد. روزی مادرش از آنجا می‌گذشت که بانگ برآورد: «آیا وقت آن نشده که این راکب از مرکوب خود پایین بیاید؟ او را در قبرستان یهودیان دفن کردند. او از جمله مهاجرین گروه اول بود که پس از سه ماه بازگشـته بود و دوباره در سال پنجم هجرت با جعفر طیّار به حبشه هجرت کرد. (۳) درباره او نوشـته‌اند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله را حجامت می‌کرد و خون‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را که ازبـدنش خـارج کرده‌بود، تنـاول‌کرد. پیـامبر صـلی الله علیه و آله فرمودنـد: خون را چه کردی؟ پاسـخ داد: در مخفی‌ترین مکان‌ها جای دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَیْلٌ لِلنّاسِ مِنْکَ وَ وَیْلٌ لَکَ

۱- تتمۀالمنتهی، محدث قمی، ص ۵۱.

۲- انصاری، نهج‌البلاغه، ص ۹۱۳.

۳- حیوۀالقلوب، ج ۱، ص ۴۵۴.

ص: ۳۴۰

مِنَ النّاسِ». (۱) گروهی از مورّخان نوشته‌اند: عثمان در یوم‌الدار (روزگار محاصره) عبداللَّه زبیر را به عنوان خلیفه خود انتخاب کرده بود (۲) ابن زبیر پس از هشت سال خلافت، توسط حجاج در مکه به دار آویخته شد و سر او برای عبدالملک مروان به شام ارسال گشت مادر او اسماء دخترابوبکر است که پس از هفت روز از به‌خاک سپاری عبداللَّه درگذشت و در همین سال (پس از سه ماه) عبداللَّه عمر نیز درگذشت.

عبداللَّه بن عمر:

وی از بیعت با امیر مؤمنان سرباز زد. در برخی از کتب تاریخی آمده است: عبداللَّه عمر، پس از به دار آویخته شدن عبداللَّه‌بن زبیر، بر حَجّاج وارد شد و اظهار داشت:

«دست خود را دراز کن تا برای عبدالملک از طریق شما بیعت کنم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»، (۳)

در این هنگام حَجاج پای خود را دراز کرد. عبداللَّه گفت: آیا مرا مسخره کرده‌ای؟ حَجّاج پاسخ داد: ای احمق‌ترین فرد قبیله بنی‌عدی! «ما بایَعْتَ مَع علیٍّ وَ تَقُولُ الْیَوم: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً أَ وَ ما کانَ عَلیٌّ امامَ زَمانِکَ؟» «تو با علی بیعت نکردی و امروز حدیث: «من ماتَ ...» می‌خوانی؟! مگر علی امام زمان تو نبود؟» و افزود: «تو به‌خاطر کلام پیامبر به این‌جا نیامده‌ای؛ بلکه این بر دار رفتن عبداللَّه زبیر است که تو را به اینجا آورده است» (۴) عبداللَّه‌بن عمر، به‌ظاهر مردی زهدپیشه بود، او در دوران عمرش به‌خاطر شرب خمر، شلاق خورد و عمر که خلیفه وقت بود، پسر خود را تازیانه زد. عبداللَّه پس از شهادت امام حسین علیه السلام با هیأتی از مردم مدینه، به شام رفت ولی یزید با ترفندی وی را رام ساخت و او

۱- سفینهٔ‌البحار، ماده «عبد»، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲- نک: منتخب التواریخ ص‌ص ۴۸۹- ۴۸۱.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۴- سفینهٔ‌البحار، ج ۲، ماده «عبد»، ص ۱۳۶.

ص: ۳۴۱

از آن پس سکوت را برگزید. (۱) عبداللّٰه در سال ۷۳ هجری پس از سه ماه از قتل عبداللّٰه بن زبیر در سنّ ۷۳ سالگی مرد.

عبد الرحمان بن ابی بکر:

عبدالرحمان، یکی از سرشناسان آن روز و از مخالفان بیعت یزید بود. عماد حنبلی می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی بکر از زهّاد واز شجاعان مسلمان است. وی پس از صلحنامه حدیبیه در سال هفتم هجری مسلمان شد. عبدالرحمان در روزگار معاویه، از بیعت با یزید سر باز زد و هزار درهم وجه اهدایی معاویه را رد کرد و گفت: «لا أبِیعُ دِینی بِدُنْیا»؛ (۲)

«دین خود را به خاطر دنیا نمی‌فروشم.» عبدالرحمان پسر ابوبکر همگام با خواهر خود عایشه از مخالفان بیعت با یزید بود که هر دو، پیش از سال ۶۱ ه به‌گونه مشکوکی (توسط عمّال معاویه) از پای درآمدند. (۳) دینوری می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی‌بکر در جنگ بدر علیه مسلمانان شرکت جست ولی پس از آن مسلمان گشت. وی همچنین می‌نویسد: عبدالرحمان بن ابی‌بکر در جنگ جمل نیز علیه امیر مؤمنان شرکت جست. «... فشهد یوم بدر مع المشرکین ثمّ أسلم ... و کان شهد الجمل معها (عائشهٔ)». در همین جنگ پسر دیگر ابوبکر؛ یعنی محمّد بن ابی‌بکر در کنار امیرمؤمنان علیه السلام علیه عایشه و یارانش می‌جنگید. دینوری یادآور می‌شود عبدالرحمان بن ابی‌بکر در سال ۵۳ ه. ق. به‌طور ناگهانی درگذشت. (۴)

پرسش ۹: چرا یزید در برابر امام حسین علیه السلام شدت عمل نشان داد؟

پاسخ: در سال ۶۰ ه. برای فرماندار مدینه، نامه‌ای از شام رسید که در آن، این

۱- برای آگاهی بیشتر به بخش اعتراض مردم مدینه علیه یزید، در همین کتاب مراجعه شود.

۲- نک: حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۹.

۳- نک: ایده‌ها و عقیده‌ها، سید محمد شفیعی، قسمت زندگی عایشه.

۴- المعارف، ص ۱۰۲.

ص: ۳۴۲

جملات به چشم می‌خورد: «از حسین، عبداللّه بن عمر و عبداللّه زبیر، به هرگونه که وضعیت ایجاب می کند، برایم بیعت بگیر». (۱) همچنین نامه‌ای دیگر، در پاسخ نامه خود- که در آن وضعیت مدینه را گزارش کرده بود- از سوی یزید دریافت کرد که در آن آمده‌بود: «وقتی که نامه به دست تو رسید، هرچه زودتر پاسخ آن را بنویس و اطلاعاتی از همه کسانی که در اطاعت ما هستند و یا از اطاعت با ما سر باز می‌زنند، همراه با سر حسین برایم بفرست!» (۲) در دونامه فوق، قبل از هر چیز سخن از «حسین علیه السلام»، بیعت از او و یا فرستادن سر او به شام است! چرا این‌گونه شدت عمل؟!

یزید چرا نسبت به امام حسین علیه السلام این‌همه حساسیت نشان می‌داد؟ راز مسأله را باید در چند چیز جویا شد:

الف: توجّه قلبی مردم به امام علیه السلام، چون آنان می‌دیدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و صلحای سلف به امام حسین علیه السلام عشق و محبت بسیار داشته و دارند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حسینٌ منّی وَ أَنَا مِنْ حُسینٍ» و «أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحبَّ حُسَیْناً». (۳)

و «حُسَیْنٌ مِنِّی وَأَنا مِنهُ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حسیناً، الحَسَنُ وَ الحُسینُ سِبْطانِ مِنْ الأَسْباطِ». (۴)

و ...

و این‌ها از مهم‌ترین موانع پیشرفت خلافت یزید بود. از این رو، او به‌گونه‌ای کاملًا شتابزده در صدد رفع این مانع برآمد.

ب: وصیت امام مجتبی علیه السلام و تعیین برادرش امام حسین علیه السلام به امامت، پس

۱- الکامل، ج ۴، ص ۱۴.

۲- محمد تقی سپهر، ناسخ‌التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام، ص ۱۶۱، «... امّا بعد، فاذا أتاک کتابی هذا فعجِّل علیّ بجوابه و بیّن لی فی کتابک کلّ من کان فی طاعتی أو خرج عنها، ولکن مع‌الجواب رأس الحسین‌بن علیّ، و السلام».

۳- کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۳۳.

۴- مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۲۱۹. الجامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۳۹۵۳. عطیه می گوید: «ابوسعید خدری گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که آن حضرت به امام حسین علیه السلام فرمودند: «یا حُسین أنت الإمام بْن الإمام أخو الإمام، تسعهٔ من ولدک أئمهٔ أبرار تاسعهم قائمهم. فقیل: یا رسول‌اللّه: کم الأئمهٔ من بعدک؟ قال: اثنا عشر، تسعهٔ من صلب الحسین»، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، ص ۷۴.

ص: ۳۴۳

از خود. (۱) ج: ارتباط سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مردم با امام علیه السلام.

برخی از مورخان نوشته‌اند: «پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام نامه‌ای از سوی شیعیان به حسین‌بن علی علیهما السلام رسید که اگر صلاح می‌دانید معاویه را از خلافت خلع کنیم و با شما بیعت نماییم. امام علیه السلام در پاسخ آنان نوشتند: بین من و معاویه قراردادی است که تا مدت آن نگذرد صحیح نیست برخلاف آن رفتار نمایم و آنگاه که او از دنیا رفت، در این مورد نظر خواهم داد». (۲) بعد از مرگ معاویه نامه‌ها و طومارهای فراوانی به امام حسین علیه السلام رسید؛ مبنی براین‌که «منتظر دستور شما هستیم». (۳) کاروانی به تعداد صد و پنجاه نفر از سران و سرشناسان کوفه- که هرکدام حامل نامه‌هایی از مردم کوفه به‌عنوان دعوت از امام علیه السلام به کوفه بودند- با امام علیه السلام در مکه دیدار کردند و ایشان را به کوفه دعوت نمودند و نیز به امام نوشتند که «یکصد هزار شمشیر در یاری تو آماده است و چهل هزار تن با مسلم‌بن عقیل بیعت کرده‌اند». (۴) پاسخ نامه کوفیان از سوی امام علیه السلام هنگامی داده شد که دوازده هزار نامه نزد امام علیه السلام جمع شده بود. (۵) د: اهتمام امام علیه السلام نسبت به امور جاری جامعه: توجه مردم به امام، یک جانبه نبود.

بلکه امام نیز به‌نوبه خود مردم توجه داشتند و بدان اهمیت می‌دادند؛ از جمله در خطبه‌ای

۱- قال الحسن لأصحابه ...: واللّه ما فیهما فی المشرق و المغرب حجّهٔ للّهِ علی خلقه غیری و غیر أخی الحسین، نک: ارشاد، مفید، ص ۱۹۸.

* مراد امضاء معاهده ترک مخاصمه است که توسط امام مجتبی علیه السلام صورت گرفته بود که امام حسین علیه السلام هم امضا کرده بود، نک: تاریخ الخلفاء سیوطی، بخش امام حسین علیه السلام.

۲- محمد تقی سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، ص ۲۳۱؛ فتّال نیشابوری، روضهٔ‌الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳- عوالم، ص ۳۲۱.

۴- خیابانی، وقایع‌الأیام، مبحث محرّم‌الحرام، ص ۲۵۹.

۵- ریاض‌القدس، ص ۱۱۰، مقرم، مقتل‌الحسین، ص ۱۴۴ ط. دارالکتاب الاسلامی بیروت.

ص: ۳۴۴

در حضور مردم فرمودنـد: «ای مردم، پیامبرخـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: کسـی ببینـد سـلطان سـتمگری را که حلال خدا را حرام می‌دانـد و به تغییر احکـام الهی می‌پردازد، پیمـان الهی را نادیـده می گیرد، با سـنت پیامبر صـلی الله علیه و آله مخالفت می‌ورزد، در میان بنـدگان خـدا بدرفتاری می کند و از راه گفتار و کردار بر او نشورد، برخداوند است که وی را در جایگاه او [جهنّم] وارد سازد و افزودنـد: «آگاه باشـید، که این گروه (دسـتگاه حاکم) به فرمانبرداری از شـیطان روی آوردنـد و از اطاعت از حق گریزان شدند و تباهی و فساد را در جامعه آشکار ساختند، حلال الهی را حرام و حرام خدا را حلال دانستند، من از دیگران سزاوارترم که این وضع را دگرگون سازم». (۱) امام نه تنها خود را سزاوارترین شخص، در باب اعتراض و قیام علیه دستگاه حاکمه می‌دانستند؛ بلکه خود را اسوه و الگوی دیگران نیز می‌شمردند و از مردم می‌خواستند تا همچون او عمل کنند: «وَلَکُمْ فیَّ اسْوهٔ» (۲)

من الگوی شما هستم.

ه: آرمان بلند و لیاقت ذاتی: کم نبودند کسانی که مخالف دسـتگاه حکومت سفیانی به‌شمار می‌رفتند، لیکن آنان قابل مقایسه با امام علیه السـلام نبودنـد؛ زیرا تنها امام بود که اجرای عـدالت اسـلامی و پیروی از فرامین الهی را سـرلوحه کار خود داشت، ولی دیگران فقط به زعامت و ریاست خود می‌اندیشـیدند، وانگهی مردم شخصـیت‌های معروف بازار سـیاست آن روز از جمله، «عبداللّه بن عمر، عبـداللّه بن زبیر و عبـدالرحمان بن ابی‌بکر» را در صـراط حق نمی‌یافتنـد؛ زیرا وقـتی که بنـا شـد جمعی از سوی علی علیه السـلام و جمعی از طرف معاویه در «دومهٔ الجندل» درباره «امامت و خلافت» به حکمیّت بنشینند و بیندیشند، اینان

۱- «أیها النّاس: إنّ رَسُول اللَّه صـلی الله علیه و آله قال: «مَنْ رأی سُـلطاناً جائراً مُسْـتَحِلّاً لِحرام اللَّهِ، ناکِثاً بِعَهْدِ اللَّهِ، مُخالِفاً لِسُـنَّهٔ رَسولِ اللَّهِ یَعْمَـلُ فی عِبادِ اللَّهِ بالإِثْم وَ العُـدْوانِ، فَلَمْ یُغَیِّرْ عَلَیْهِ بِفِعْلٍ وَ لا قولٍ، کانَ حقّاً عَلَی اللَّه أنْ یُـدْخِلَهُ مَـدْخَلَهَ، ألا و إنَّ هؤلاءِ قَـدْ لَزِمُوا طَاعَهَٔ الشَّیْطانِ، وَ تَرَکُوا طَاعَهَٔ الرَّحْمنِ، وَ اظْهَرُوا الفَسَادَ وَ عَطَّلُوا الحُدُودَ، واسـتأْثَرُوا بالْفَیْءَ وَ احَلُّوا حَرامَ اللَّهِ، وَ حَرَّمُوا حَلالَهُ وَ أَنَا أَحَقُّ مِمّنْ غَیَّرَ».

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴. «ابن خلدون نیز می‌نویسد: «چون فسق و تبهکاری یزید نزد همه آشکار گردید و حسین علیه السلام احساس کرد که قیام علیه یزیـد تکلیف واجبی است که هرکه بـدان قدرت دارد لازم است ...» ابن‌خلدون مقدمه، ترجمه فارسـی، ج ۱، ص ۴۳۱.

ص: ۳۴۵

به همراهی عمروعاص از سوی معاویه در آنجا حاضر شده بودند (۱) این عوامل چهارگانه، یزید را برآن داشت تا هرچه بیشتر نسبت به امام علیه السلام حسّاس باشد.

پرسش ۱۰: آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست کشته می‌شود؟

پاسخ: در پاسخ این پرسش مطالب بسیاری گفته‌اند؛ از جمله:

۱- بعضی می‌گویند که امام علیه السلام نمی‌دانست که کشته می‌شود. او طبق اقتضای ظاهر جهت تشکیل حکومت قیام کرد، و نتیجه این قیام به قتل او منجر شد. اینان می‌گویند: اگر امام علیه السلام می‌دانست که کشته می‌شود و قیام کرد، عمل او نوعی انتحار و خودکشی است که عملی است ناستوده.

۲- گروهی می‌گویند امام علیه السلام از آغاز می‌دانست که حرکتش به شهادت او منتهی می‌شود، لیکن چون پای مرگ و حیات اسلام در میان بود، براو لازم بود خود را برای اسلام فدا کند و این عمل چون مورد خواست خداست، انتحار و خودکشی محسوب نمی‌شود؛ زیرا براساس هواهای نفسانی نبود، از این رو وقتی در مدینه به امام علیه السلام گفتند:

خوب است که با یزید بیعت کنی، فرمود: «... وَ عَلَی الْإسلام السّلام إذ قَدْ بُلِیَتِ الْأُمَةُ بِراعٍ مثل یزید»؛ «آنگاه که یزید در رأس خلافت اسلامی قرار گیرد، باید با اسلام وداع کرد.»

امام علیه السلام از راه‌های مختلف می‌دانست حرکت او در کربلا، منجر به شهادت ایشان خواهد شد و این عمل، یک عمل انتخابی بود و می‌توانست، شانه خالی کند ولی وقتی مصلحت اسلام را در آن دید که باید قیام کند، قیام کرد. قیامش انتخابی و اختیاری و مصلحتمند بود نه قیام اجباری و براساس خواهش‌های نفسانی. او با آزادی واقعی و اختیار راستین خود، قیام را انتخاب کرد و چنین مرگی از گرانسنگ‌ترین مرگ‌هاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا را به خود آن حضرت، به پدر و

۱- ابن صباغ مالکی، فصول المهمه، چاپ اعلمی، طهران، ص ۱۰۳.

ص: ۳۴۶

مادرش و نیز به دیگران گوشزد کرده بود. (۱) حتی آن حضرت فرمود: اصحاب حسین علیه السلام بر همه شهیدان برتری دارند. علّامه حلّی در شرح تجرید الاعتقاد می‌نویسد: «... وَ أَخْبَرَ بْالْغیوب فی مواضع کثیرهٔ، کما اخْبرَ بقتل الحسین و موضع الفتک به، فَقُتِلَ فی ذلک الموضع ...». (۲)

رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد از آینده سخن گفت؛ از جمله از شهادت امام حسین علیه السلام و از جایگاه او خبر داده بود و این مسأله، طبق آنچه حضرت خبر داده بود، رخ داد.

*** امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این باره، آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود برای دیگران بازگو می کرد (۳) و در بیانی دیگر از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «خَیْرُ الْخَلْقِ بَعْدَ ابْنی اْلحَسَن، ابْنی الحسین المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کَرْبٍ وَبَلاء، الا وإنّه وأصحابه من سادَةِ الشّهداءِ یَوْم القِیامهٔ»؛ «برترین انسان‌ها پس از پسرم حسن علیه السلام، پسرم حسین علیه السلام است. بدانید او و یارانش سرور شهیدان در قیامتند». (۴)

۱- نک: علامه جزائری، متوفای ۱۱۱۲ ه «انوارالنعمانیه»، ج ۳، صص ۲۴۰، ۲۴۱.

و روینا مسنداً الی هرثمهٔ بن أبی مسلم قال: غزونا مع علیّ بن أبی طالب علیه السلام صفین فلمّا انصرفنا نزل بکربلاء فصلّی بها الغداهٔ ثمّ رفع إلیه من تربتها فشمّها ثمّ قال: واهاً لک أیّتها التربهٔ لیحشرنّ منک أقوام یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَیْرِ حِسابٍ فرجع هرثمهٔ إلی زوجته و کانت شیعهٔ لعلی علیه السلام فقال: أ لا أحدّثک عن ولیّک أبی الحسن نزل بکربلاء فصلّی، ثمّ رفع إلیه من تربتها فقال: واهاً لک أیّتها التربهٔ لیحشرنّ منک أقوام یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ ... بِغَیْرِ حِسابٍ، قالت: أیّها الرجل فإن أمیر المؤمنین علیه السلام لم یقل الّا حقّاً، فلمّا قدم الحسین علیه السلام قال هرثمهٔ: کنت فی البعث الذین بعثهم عبیداللّه بن زیاد لعنهم‌اللّه فلمّا رأیت المنزل و الشجر ذکرت الحدیث فجلست علی بعیری، ثمّ صرت إلی الحسین علیه السلام فسلمت علیه و أخبرته بما سمعت من أبیه فی ذلک المنزل الذی نزل به الحسین فقال معنا أنت أم علینا فقلت لا معک و لا علیک خلفت صبیهٔ أخاف علیهم عبیداللّه بن زیاد، قال: فامض حیث لا تری لنا مقتلًا و لا تسمع لنا صوتاً فو الذی نفس حسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا أحد فلا یعیننا إلا کبّه‌اللّه لوجهه فی نار جهنّم و قال علیه السلام: أنا قتیل العبرهٔ و لا یذکرنی مؤمن إلّااسْتَعْبَرَ.

وروینا مسنداً إلی مولانا الصادق علیه السلام قال: إنّ امّ‌سلمهٔ أصبحت یوماً تبکی فقیل لها: مالک؟ فقالت: لقد قتل ابنی الحسین، و ما رأیت رسول‌اللّه علیه السلام منذ مات الّا اللّیلهٔ، فقلت: بأبی أنت وأمّی مالی أراک شاحباً؟ فقال: لم أزل منذ اللّیلهٔ أحفر قبر الحسین علیه السلام وقبور أصحابه. بحارالأنوار، ج ۲۴، ص ۲۵۵.

۲- نک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، مبحث فی نبوّهٔ نبیّنا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

۳- نک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۵۹، مبحث فی نبوّهٔ نبیّنا همراه با تعلیقات علامه حسن زاده آملی.

۴- نک: بحرانی، اثباهٔ الهداهٔ، ج ۴، ص ۴۵۳، معالی السبطین، ج ۱. ص ۱۱۷.

ص: ۳۴۷

همچنین در معالی السبطین آمده است: «وَخَيْرُ الخَلْقِ وَسَيِّدَهُمْ بَعْدَ الحَسَن أخوهُ ابنى الحُسين». حال آیا می‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام به حرکت ناخواسته، نادانسته و نامعلوم، تن در داده است؟!

امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمایند: امام حسین علیه السلام از مکه نامه‌ای به برادرش- محمد حنفیه- نوشتند و خاطر نشان ساختندکه: «فإنّ من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یدرک الفتح»؛ (۱)

«البته کسی که مرا همراهی کند، شهید خواهد شد و کسی که به من ملحق نگردد فتح و پیروزی را نخواهد یافت.»

نیز در نامه‌ای دیگر، از کربلا به او نوشتند: «فَكَأنَّ الدُّنيا لَمْ تَكُنْ وَكَأنَّ الآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ»؛ (۲)

«دنیا در دیده‌ام هیچ و ناپایدار و آخرت در نظرم جاودانه است.»

امام علیه السلام در این نامه، اشتیاق خود به آخرت و چشم‌پوشی‌از مظاهر زندگی دنیوی را به برادرش خاطرنشان می‌سازند.

امّسلمه، همسر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در مدینه، تلاش کرد تا امام را از حرکت به سوی عراق باز دارد و منصرف کند، مورخِ معروف، مسعودی، در کتاب پرارج خود، اثبات‌الوصیه، در باب زندگی امام حسین علیه السلام می‌نویسد: هنگامی که امام علیه السلام عازم خروج از مدینه شد، امّسلمه به دیدار او شتافت و وی را از رفتن به‌سوی عراق، برحذر داشت؛ و آنگاه که امام راز آن را از او جویا شد، پاسخ داد: از پیامبرخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت:

«يُقْتَلُ الْحُسَين ابْنى بِالْعِراق» و افزود: رسول خدا صلی الله علیه و آله تربتی از آنجا را به من دادند و دستور فرمودند تا آن را در میان شیشه‌ای نگهدارم. (۳)

۱- بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، صص ۳۱۷، ۳۱۸.

۲- بحرانی، عوالم، امام حسین علیه السلام، ج ۱۷، صص ۳۱۷، ۳۱۸.

۳- سخنان امسلمه گویای همان خاطره‌ای است که شیخ مفید در صفحه ۲۵۰ ارشاد در مورد وی نقل نموده است: «شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه غایب شد، وقتی ظاهر گشت، غبارآلود بود و به من فرمود: الآن از سرزمینی به نام کربلا باز می‌گردم، این تربت آنجاست در شیشه‌ای نگهدار تا هنگامی که حسین به عراق رود، همواره آن خاک را نگاه می‌کردم تا صبح عاشورا عادی بود ولی عصر آن، خونین گشت»؛ علامه حلّی در کتاب نهج‌الحق، در ضمن مبحث استحباب سجده شکر، صفحه ۴۳۲ این حدیث را آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیارت فاطمه علیها السلام شتافت با همراهی همه اهل خانه فاطمه، غذا خورد، سپس به سجده رفت، سرور و شادی زایدالوصفی از صورتش نمایان بود ولی پس از اندکی، اندوهگین شد و در باب راز این مسأله گفت: این اجتماع مرا خوش‌حال کرد ولی جبرئیل نازل شد و خبری داد که ناراحت شدم جبرئیل به من گفت: «أنّ فاطمة علیها السلام تُظْلم و تُغْصَب حقّها و هی أوّل من یلحقک، و أمیر المؤمنین علیه السلام یُظلم و یُؤخذ حقّه و یُضطهد و یُقْتل ولدک الحَسن علیه السلام، یُقْتَل بعد أن یُؤْخذ حقُّه بالسّمّ و ولدک الحُسَین یُظلم و یُقْتل و لا یَدفنه إلّاالغرباء، فبکیت، ثمّ قال: إنّ مَنْ زار ولدک الحسین علیه السلام کُتِبَ لَهُ بِکُلّ خُطْوَةٍ مِأة حسنة و رفع عنه مأة سیّئة ...».

ص: ۳۴۸

امام علیه السلام پس از شنیدن سخنان او به وی فرمود:

«و اللَّه یا امّاهُ إنّی لَمَقْتُولٌ لا محالـهٔ فَأَیْنَ المَفَرّ مِنْ قَدَرِ المَقْدُور. ما مِنَ المَوْت بُدّ، وإنّی لأعرف الیوم والسّاعهٔ والمکان الذی اقْتَلُ فِیه، وأعرف مکانی ومصرعی والبقعهٔ التی ادْفَنُ فیه وأعْرِفُها کما اعْرِفُک».

پس از آن‌که امـام علیه السـلام مطـالبی از شـهادت خود و از مکـان و زمـان و موقعیت شـهادت خود برای امّ‌سـلمه بیـان کرد، افزود: دوست دارم تا آن مکان را به تو نشان دهم، و سـپس آن‌قطعه را از زمین پیش وی حاضـر ساخت و خاکی از آن را به ام‌سـلمه داد و سپس فرمود:

«إنّی اقْتَلُ فی یوم عاشوراء، وهو الیوم العاشر من المحرّم، بعد صلاهٔ الزوال». (۱)

«من روز عاشورا، روز دهم محرم‌الحرام، پس از ادای نماز ظهر کشته می‌شوم!»

در مکه عبداللَّه بن زبیر نیز تلاش کرد تا نظر امام علیه السلام را از حرکت به سوی عراق برگرداند، امام به‌طور صریح به او گفت:

«یَابنَ الزُّبَیْر لَإنْ ادْفَنُ بِشاطِئِ الفُراتِ أحبَّ الَیَّ مِنْ انْ ادْفَنَ بِفناءِ الکَعْبَةِ». (۲)

«ای پسر زبیر، اگر در ساحل فرات به خاک سپرده شوم، بهتر است از آن‌که در کنار کعبه مدفون گردم.»

۱- نک: مسعودی، اثبات‌الوصیّه، باب امام حسین، ص ۱۶۲.

۲- بحرانی، عوالم، صص ۳۱۷ و ۳۱۸.

ص: ۳۴۹

در این بیانِ امام علیه السلام، ددمنشی یزید و عدم پایبندی او به حفظ حرمت کعبه و عواقب خطرناک آن، به‌خوبی فهمیده می‌شود.

امام علیه السلام همچنین در جواب ابن‌زبیر می‌فرمایند: «به خدا قسم این‌ها دست از من برنمی‌دارند تا دل پرخون مرا از سینه‌ام بیرون آورند». (۱) به گفته شاعر:

وعدگاه من و معشوق بود کرب و بلا خلق در خواب و منم عاشق ره، بیدارم

سُرخْرو می‌شوم آن لحظه که از خنجر عشق ریش و گیسو شود از خون گلو گلنارم

یوسف مصر شهادت شدم از روز ازل می‌برم جلوه او بر سر آن بازارم

*** علّامه مجلسی در کتاب پرارج «جلاءالعیون» می‌نویسد: «ابوهرّه ازدی در میان راه مکه و کوفه، در منزل رهیمه، محضر امام رسید و گفت: یابن رسول‌اللّه، چرا از حرم امن خدا بیرون آمدی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: اباهرّه! بنی‌امیّه اموالم را گرفتند، صبر کردم؛ هتک حرمت کردند، دم فرو بستم؛ خواستند خونم را (در کنار کعبه) بریزند گریختم (۲)- و افزودند:- به خدا قسم این گروه طاغی مرا شهید خواهند کرد ولی خداوند قهار لباس ذلّت را بر آنان خواهد پوشاند و شمشیر انتقام را برآنان مسلّط خواهد کرد».

و به روایتی امام علیه السلام فرمودند: «اهل کوفه نامه‌ها به من نوشتند و مرا طلبیدند ولی مرا به قتل خواهند رساند». (۳)

۱- ابن‌اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۹؛ علّامه مجلسی، جلاءالعیون، ص ۵۴؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۸؛ منتهی‌الآمال، ص ۲۳۹؛ لواعج‌الأشجان، ص ۸۸.

۲- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

۳- جلاء العیون، ص ۵۳۷؛ منتهی‌الآمال، مقتل الحسین، ص ۱۹۸؛ فرهاد میرزا، قمقام، ج ۱، ص ۳۴۷.

ص: ۳۵۰

محمـد بن حسن بن فروخ صـفار در کتاب «بصائرالدرجات»، محدث بزرگ مجلسـی «در جلاء العیون»، (۱) کلینی در «کافی»، شیخ مفید در «ارشاد» (۲) و محدث قمی در «منتهی‌الآمال»، (۳) این حدیث را نقل کرده‌اند که: «امام علیه السلام در آستانه ورود به کربلا در منزل «ثعلبیه» به مردی از کوفه برخورد کردند. او از کوفه و اوضاع آن اطلاعاتی در اختیار امام گذاشت و مطالبی گفت و از امام علیه السلام خواست تا از رفتن به کوفه منصرف شوند.

امام علیه السلام به او فرمودند:

«أَمَا وَ اللَّهِ یَا أَخَا أَهْلِ الْکُوفَهِٔ لَوْ لَقِیتُکَ بِالْمَدِینَهِٔ لَأَرَیْتُکَ أَثَرَ جَبْرَئِیلَ علیه السلام مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ بِالْوَحْیِ عَلَی جَدِّی یَا أَخَا أَهْلِ الْکُوفَهِٔ أَ فَمُسْتَقَی النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا فَعَلِمُوا وَ جَهِلْنَا هَذَا مَا لا یَکُونُ». (۴)

«اگر در مدینه تو را می‌دیدم، ردّ پای جبرئیل در سرای خودمان را به شـما نشان می‌دادم که وحی را بر جدّ ما، نازل می‌نموده است، برادر کوفی! سرچشـمه علم و آگاهی مردم در پیش ماست، آیا آن‌ها می‌داننـد و ما نمی‌دانیم؟ نه، هرگز چنین نیست.» (۵) امام علیه السلام با این بیان به او فهماند که من با علم و آگاهی کامل از سرنوشت خود، بدین‌کار اقدام کرده‌ام.

اگرامام علیه السلام از سرانجام هرکاری آگاه نباشد، چه تفاوتی با دیگران دارد؟ همین نکته، در حدیثی منعکس است که:

«أَیُّ إِمَامٍ لا یَعْلَمُ مَا یُصِیبُهُ وَ إِلَی مَا یَصِیرُ فَلَیْسَ ذَلِکَ بِحُجَّهٍٔ». (۶)

۱- همان، ص ۵۳۶.

۲- ارشاد، ص ۷۵.

۳- منتهی الآمال، ص ۲۳۸.

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۵- بررسی تاریخ عاشورا، بخش مقدمه، صص ۳۰، ۳۱.

۶- همان، ص ۳۱.

ص: ۳۵۱

«هرامام و پیشوایی که از پیشامدها بی‌خبر باشد و عاقبت کارهای خود را نداند، حجّت الهی نخواهد بود.»

آری؛ امام علیه السلام به طورکلّی از فرجام حرکت خود آگاه بودند و براین اساس در آغاز خروج خود از مدینه فرمودند: «کسی که به من ملحق گردد و مرا در این نهضت همراهی کند، شهید خواهد شد و آن‌کس که هرماه من نباشد، هرگز پیروز نخواهد شد». (۱) بیان فوق حاوی چند نکته است؛ از جمله:

۱- بیان امام علیه السلام به همه اقشار و احزاب مخالف حکومت وقت، اخطاری است که از پای درآوردن حکومت بنی‌امیه، فقط به رهبری من بستگی دارد.

۲- بجز این راه که من در پیش گرفته‌ام، حکومت باطل بنی‌امیه واژگون نخواهد شد با خون باید به جنگ بنی‌امیه رفت تا ارکان مستحکم حکومت آنان متلاشی گردد.

۳- هرکس مرا همراهی کند کشته خواهد شد.

دکتر آیتی در اثر پرارج خود «بررسی تاریخ عاشورا» می‌نویسد: «او برای کشورگشایی نرفته بود تا سپاهی عظیم برای وی ضروری باشد.» (۲) بدیهی است امام علیه السلام با اطلاع کامل از سرانجام قیامشان اقدام به این کار کردند و هدف اصلی او ایجاد بیداری در جامعه، تزلزل در کاخ اهریمنی باطل و فراهم‌سازی زمینه سقوط حکومت سفیانی بود؛ گرچه در دستیابی به این هدف، خون فردی چون «سیدالشهدا» ریخته شود.

***- در هنگام عزیمت امام علیه السلام به‌سوی عراق، عبداللَّه بن عمر در برابر آن حضرت قرار گرفت و گفت: به کجا می‌روی؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: به سوی عراق. او اصرار ورزید تا امام علیه السلام را از سفر منصرف سازد. امام علیه السلام به او فرمود: مگر نمی‌دانی که دنیا آنچنان بی‌ارزش است که سرِ یحیی بن زکریا را برای آدم نابکاری هدیه بردند. و مگر نمی‌دانی

۱- جواد شبر، عبرةالمؤمنین، ص ۱۷.

۲- آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۵۶.

ص: ۳۵۲

که بنی‌اسرائیل از طلوع صبح تا غروب آفتاب، هفتاد پیغمبر را شهید کردند؛ و پس از آن به کار و کسب خود مشغول شدند، گویی که هیچ مسأله‌ای صورت نگرفته است! و حق‌تعالی در عذاب آنان تعجیل نکرد و پس از مدّتی آنان را عقوبت کرد. پس ای پسر عمر! از خدا بترس و ترک یاری‌ام مکن (۱) ولی او به اصطلاح به بی‌طرفی روی آورد و به یاری حق نشتافت».

- زرارهٔ بن صالح گوید:

«سه روز پیش از عزیمت امام علیه السلام به عراق، به حضورش رسیدم و گفتم: دل‌های مردم کوفه با شما و شمشیرهای آنان با بنی‌امیه است. امام علیه السلام با دست خود به سوی آسمان اشارتی کردند که دیدم درهای آسمان گشوده شد و افواج بی‌شمار ملائک به زیر آمدند، آنگاه حضرت فرمودند: اگر آرزوی سعادتِ شهادت و شرف دیدار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و رضا به قضای احدیّت نمی‌بود، البته با این لشکر، با دشمنان جهاد می‌کردم ولی به یقین می‌دانم که من و اهل‌بیت و اصحابم در آنجا شهید خواهیم شد و از فرزندان من، غیر از زین‌العابدین، کسی از قتل رهایی نخواهد یافت». (۲)- شبی که حضرت فردای آن عازم عراق بودند، محمدبن حنفیه به امام علیه السلام گفت:

«از مکر کوفیان نسبت به برادر و پدرت خبر داری؛ می‌ترسم که با تو نیز چنین کنند، اگر در مکه بمانی، ایمن خواهی بود. امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: می‌ترسم که یزید مرا در مکه به شهادت رساند که حرمت کعبه ضایع گردد. محمد حنفیه گفت: پس به جانب یمن برو، یا متوجه ناحیه‌ای شو که برتو دست نیابد. امام علیه السلام پاسخ گفتند: باید در این باره فکر کنم؛ سحرگاه آن شب که امام تصمیم سفر به عراق را عملی ساختند، محمد مهار ناقه امام علیه السلام را گرفت و گفت: برادرم! وعده داده بودی که فکر کنی چرا بدین زودی عازم سفر شدی؟ امام علیه السلام فرمودند: چون تو رفتی، جدم- پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد من آمدند و فرمودند: یا حسین اخْرُجْ فإنّ اللّهَ شاءَ أن یَراکَ قَتیلًا؛ ای حسین بیرون برو که خدا

۱- علامه مجلسی رحمه الله، جلاءالعیون، ص ۵۲۵ واعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲- محدث قمی، منتهی الآمال، ص ۲۳۵؛ مقرم، مقتل، ص ۱۹۶.

ص: ۳۵۳

می‌خواهد تو را کشته ببیند. محمد حنفیه گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و افزود: چرا زنان را با خود می‌بری؟. حضرت فرمودند: إنَّ اللَّه شاءَ أنْ یَراهُنَّ سَبایا؛ (۱)

خدا می‌خواهد ایشان را اسیر ببیند». (۲)- در هنگام عزیمت به سوی عراق، ابن‌عباس نیز کوشید که امام علیه السلام را از حرکت منصرف کند. امام علیه السلام پاسخ دادند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا امر کرد و هرگز از آن مخالف ننمایم. صدای ندبه ابن‌عباس به واحسینا! بلند شد».

- شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: «چون خبر عزیمت امام علیه السلام به عبداللَّه جعفر رسید عریضه‌ای نوشت و در آن اصرار داشت تعجیل به سفر ننمایند و آن را به دست دو فرزندش- عون و محمد- داد تا آن را به امام علیه السلام رسانند. عبداللَّه جعفر در این نامه نوشت:

امروز پشت و پناه مؤمنان و مایه آبروی شیعیان و پیشوا و مقتدای هدایت‌یافتگان تویی؛ و چون تو از بین بروی اهل‌بیت تو مستأصل خواهند شد. پسران خود را خدمت فرستادم و خود از عقب می‌رسم. پس از آن به پیش عمر بن سعید- والی مدینه- رفت و از او خواست تا نامه‌ای به حضرت بنویسد و آن حضرت را امان دهد و دعوت به بازگشت به مدینه نماید. عمربن سعد نامه‌ای به امام علیه السلام نوشت و همراه برادر خود- یحیی- با همراهی عبداللَّه جعفر به سوی امام فرستاد، ولی پذیرفته نشد. امام علیه السلام به عبداللَّه جعفر گفتند: که من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و مرا امری فرمود و من از فرمان او تجاوز نمی‌کنم. گفتند: در خواب چه دیده‌ای؟ فرمودند: نمی‌گویم و اثر آن به زودی ظاهر خواهد شد». (۳) نکته قابل توجه آن‌که نه تنها شهادت امام علیه السلام در پرده ابهام قرار نداشت، بلکه شهادت بعضی از شیعیان آن حضرت نیز قبل از واقعه عاشورا، برای اهل نظر مورد توجه بوده است. در کوفه میثم تمار- یکی از اصحاب خاص امیرمؤمنان علیه السلام- که سرانجام در کوفه دستگیر و توسط ابن‌زیاد به دار آویخته شد، به حبیب بن مظاهر گفت: پیرمرد

۱- حیاةالحسین بن علی، باقر شریف القرشی، ص ۳۲.

۲- «قادتنا» حضرت آیت‌اللَّه العظمی میلانی، ج ۶، ص ۴۶ و ۴۷.

۳- جلاءالعیون، ص ۵۲۷.

ص: ۳۵۴

سرخ‌مویی را می‌بینم که در راه دفاع از پسر دختر پیامبر سرش بالای نیزه در کوفه به حرکت در می‌آید. حبیب گفت: خرما فروشی را (اشاره به میثم) می‌بینم که او را به جرم ولایت علی علیه السلام به دار می‌آویزند و زبانش را قطع می‌کنند. (۱) گفتنی است، امام علیه السلام از راه‌های گوناگون به سرانجام حرکت خود آگاهی داشتند به‌ویژه از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله این بیان را شنیده بودند که آن حضرت فرمود: «انَّ الْحسین یُقْتَلُ بِشَطِّ الفُرات». (۲)

از قول امّسلمه نقل شده که آن حضرت فرمود: «... ما کنّا نَشُکُّ وَأهْلُ الْبَیْتِ مُتوافِرُون- إنّ الحسینَ بْن علیّ یُقْتَلُ بِالطّفِّ». (۳)

ذکر این نکته ضروری است که مسأله شهادت سیدالشهدا علیه السلام قبل از میلاد آن حضرت نیز به‌گونه‌ای مختلف در میان مسلمین و نیز پیش از طلوع اسلام عظام مطرح بوده است. (۴)

۱- نفس‌المهموم، ص ۶۶.

۲- المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۵، ص ۲۸۲؛ ایضاً کتاب قادتنا، ج ۷، اثر آیت‌اللّه میلانی و نیز به جلد ۲ پرورش روح‌بخش حماسه عاشورا از همین مؤلف.

۳- احقاق‌الحق، ج ۱۱، ص ۳۶۳.

۴- تزکیهٔ‌النفس، ج ۳ بخش حماسه عاشورا، آیت‌اللّه العظمی میلانی قادتنادر صفحات ۴۶ و ۴۷

فوجدتهُ یشیر بیده ویقول: هاهنا فقال له رجلٌ: وما ذلک یا أمیرالمؤمنین؟ قال: ثقل لآل محمّدٍ ینزل هاهنا فویلٌ لهم منکم، و ویلٌ لکم منهم، فقال له الرجل: ما معنی هذا الکلام یا أمیرالمؤمنین؟ قال: ویلٌ لهم منکم: تقتلونهم، وویلٌ لکم منهم: یدخلکم‌اللّه بقتلهم إلی النار».

الف: وقد روی هذا الکلام علی وجه آخر: «أنه علیه السلام قال: فویلٌ لکم منهم، و ویلٌ لکم علیهم، قال الرجل: أمّا ویل لنا منهم فقد عرفت، وویلٌ لنا علیهم ما هو؟ قال: ترونهم یقتلون ولا تستطیعون نصرهم».

ب: وروی بأسناده عن الحسن بن کثیر عن أبیه: «أن علیّاً أتی کربلاء فوقف بها، فقیل: یا أمیرالمؤمنین، هذه کربلاء قال: ذات کرب وبلاء ثم أومأ بیده إلی مکان فقال: هاهنا موضع رحالهم، ومناخ رکابهم، وأومأ بیده إلی موضع آخر فقال: هاهنا مهراق دمائهم»

روی ابن عساکر بإسناده عن أبی عبیدالضبی قال: «دخلناعلی أبی هرثمهٔ الضبی حین أقبل من صفّین وهومع علی وهو جالس علی دکان له، وله امرأهٔ یقال لها: جرداء، وهی أشدّ حباً لعلی وأشدّ لقوله تصدیقاً، فجاءت شاهٔله فبعرت قال: لقد ذکرنی بعرهذه الشاهٔ حدیثاً لعلی! قالوا: وما علم بهذا؟ قال: أقبلنا مرجعنا من صفّین فنزلنا کربلا فصلّی بنا علی صلاهٔ الفجر بین شجیرات ودوحات حرمل، ثم أخذ کفاً من بعرالغزلان فَشمّهُ ثم قال: أوه أوه یقتل بهذاالغائط قوم یدخلون الجنهٔ بغیر حساب، قال أبوعبید: قالت جرداء: وماتنکرمن هذا؟ هوأعلم بما قال منک، نادت بذالک وهی جوف البیت»

ج: روی ابن عساکرباسناده عن هانی بن هانی: «عن علی علیه السلام قال: لیقتل الحسین بن علی قتلًاوإنی لأعرف تربهٔ الأرض التی یقتل بها، یقتل بقریهٔ قریب من النهرین».

د: روی الخوارزمی باسناده عن عبداللّه بن المبارک «أنّ یحیی الحضرمی کان صاحب مطهرهٔعلی بن أبی طالب علیه السلام فلما سار إلی صفین وحاذی نینوی، وهو فی منطلقه إلی صفین نادی: صبراً أبا عبداللّه صبراً أبا عبداللّه وهو بشط الفرات فقلت: ما لک یا أمیر المؤمنین؟ قال: دخلت علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وعیناه تفیضان، فقلت: بأبی أنتَ وأمی ما لعینیک تفیضان؟ قال: قام من عندی جبرئیل آنفاً فأخبرنی أنّ الحسین یقتل بالفرات وقال: فهل لک أن أشمّک من تربته؟ قلت: نعم، فقبض قبضهٔ من تراب

وأعطانيها فلم أملك عيني أن فاضتا».

ص: ۳۵۵

شیخ کلینی- محدث عالی‌قدر شیعه- در اصول کافی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که:

«لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ علیه السلام بِالْحُسَیْنِ جَاءَ جَبْرَئِیلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ علیه السلام سَتَلِدُ غُلاماً تَقْتُلُهُ أُمَّتُکَ مِنْ بَعْدِکَ». (۱)

محمد بن جریر طبری، در کتاب دلایل‌الامامه از حذیفه نقل می کند که گفت:

«شنیدم که حسین‌بن علی می گفت: به خدا قسم مستکبران بنی‌امیه برای کشتن من جمع خواهند شد و در پیشاپیش آنان عمرسعد قرار دارد. این مسأله در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله بود لذا به او گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را به شما گوشزد کردند؟ او پاسخ داد: خیر». (۲) امام علیه السلام در این هنگام که خبر می‌دادند، به خزاین غیب الهی توجه داشتند. به گفته حضرت امام خمینی قدس سره: به حسب روایات و عقاید ما، سیدالشهدا از هنگامی که از مدینه حرکت کرد می‌دانست که چه می کند و می‌دانست که شهید می‌شود، حتی قبل از تولد او

۱- «هنگامی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را حامله بود جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که امت تو او را خواهند کشت»، کافی، ج ۱، ص ۴۶۴.

۲- «سمعت الحسین بن علی علیهما السلام یقول: واللّه لیجمعنّ علی قتلی طغاة بنی‌امیة ویقودهم عمر بن سعد، وکان ذلک فی حیاة النبیّ- فقلت له: أنبأک بهذا رسول اللّه؟ فقال: لا»، دلایل الإمامة طبری، ص ۷۵ و منشورات الرضی.

ص: ۳۵۶

این مسأله را به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از طریق جبرئیل اطلاع داده بودند. (۱) بر این اساس محدثان اسلامی نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امّ‌سلمه فرمود: فرزندم حسین، پس از سال شصتم هجرتم کشته می‌شود؛ «قالت امّ سلمهٔ: قال رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله:

یُقْتَلُ حسین بن علیّ علی رأس ستّین مِنْ مهاجری». (۲)

آیا با توجه به هوشمندی امام حسین علیه السلام و با عنایت به ویژگی امامت (علم غیب)، و «پیشگویی‌های» پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام در رابطه با واقعه کربلا- که حتی مردم کوچه و بازار در انتظار تحقق آن بوده‌اند، می‌توان پذیرفت که امام علیه السلام از آن آگاه نبوده است؟!

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد و آن اینکه: نامه مسلم، در ۲۴ ذیقعده به امام علیه السلام رسید، چرا امام تا روز ترویه، در مکه توقف کرد؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: امام درنگ کرد تا آخرین نفرات مسافران حج آن سال را هم از جریان حرکت توفان‌زای خود آگاه‌سازد.

پرسش دیگر اینکه: چرا امام علیه السلام تا عرفات و منا نرفت تا از آن جمعیت باشکوه استفاده تبلیغی کند؟

در پاسخ می‌گوییم: امام علیه السلام می‌دانست که سپاه ظلمت قصد کشتن او را دارد و این مسأله اگر به اجرا در می‌آمد، نتیجه چندانی نصیب حق نمی‌شد و آثار حرکت تاریخی و قیام تاریخ‌ساز کربلا، در تاریخ بشریت دیده نمی‌شد.

پرسش ۱۱: قیام امام حسین علیه السلام با آیه: «وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى ...» چگونه توجیه می‌شود؟

پاسخ: برخی با استناد به آیه شریفه: وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (۳)

امام علیه السلام را از درگیری مستقیم بارژیم سفیانی برحذر می‌داشتند. بدیهی‌است در ادوار بعد و همچنین

۱- صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۴۰.

۲- ترجمه الإمام الحسین علیه السلام من تاریخ دمشق: ص ۱۸۵، شماره ۲۳۵، «ابوهریره می گفت: أللَّهُمّ لاـ تدرکنی سنهٔ ستین- فتح‌الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۸۵.

۳- بقره: ۱۹۵.

ص: ۳۵۷

در این دوران نیز کسانی بوده و هستندکه با تمسّک به این آیه از پذیرش مسؤولیت، حتی در دفاع از حق، خود را معاف و معذور می‌دارند که بر این اساس باید گفت:

۱- آیا می‌توان باور کرد، شخصیّت راستینی چون امام حسین علیه السلام که از پرچمداران طراز اول پیروی از حق و ترویج «وحی» و تعالیم حیات‌بخش قرآن می‌باشند، از این نکته غفلت کرده، از عمل به آن سر باز زده‌اند؟!

۲- «تَهْلُکَهْ» یکی از موضوع‌هایی است که برحسب مصالح، گاهی حرام، گاهی واجب و گاه مباح است و در باب جهاد گرچه سلامت و امنیت و عافیت آدمی به‌خطر می‌افتد، لیکن شارع مقدس به خاطر مصالح برتر مجاز شناخته است؛ از این رو، با روی آوردن به «تهلکه» اسلام از خطر هلاکت رهایی می‌یابد و این خود از آرمان‌های بلند اسلام بشمار می‌آید.

نیز فرمودند: «لَوْ لَمْ یَکُنْ فی الدّنیا مَلْجأٌ وَ لا مأوی، لَما بایَعْتُ یزیدَ بن معاویهْ»؛ (۱)

اگر در دنیا، دارای هیچ‌گونه پناهگاهی نباشم، با یزید، پسر معاویه، بیعت نخواهم کرد.»

۳- دقت در خود آیه، پاسخ اصلی را آشکار می‌سازد در سوره بقره، آیه ۱۹۲ می‌خوانیم: وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَهِْ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ «در راه خدا، انفاق کنید، خود را به هلاکت نیفکنید، احسان کنید که خدا احسان‌پیشگان را دوست می‌دارد.»

پس در ترویج و تحریص به انفاق بکوشید؛ زیرا انفاق از حیث مصداق خارجی؛ اعم از انفاق مالی و انفاق جانی است که البته طبق نص این آیه: سرپیچی از قانون انفاق، هلاکت را در پی دارد؛ زیرا نادیده گرفتن دستورات خدا در باب انفاق مالی، کیفر سختی را به همراه دارد؛ چنانکه در سوره مبارکه توبه، آیه شریفه ۳۵ می‌خوانیم: یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ؛ چنانکه در باب خودداری از جهاد و انفاق جانی، نیز عقوبت و کیفر شدیدتری را پروردگار حکیم مقرر داشته است و کوتاهی در این باره، خود را به

۱- خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۴.

ص: ۳۵۸

هلاکت افکندن و روی به تهلکه نهادن و سر باز زدن از ایثار است. خنده‌آور آن‌که ابن‌تیمیه در منهاج می‌نویسد: چرا حسین]« [، با یزید صلح نکرد؟ می‌پرسیم: اگر صلح می‌کرد، آیا در امنیت بود؟ برادرش امام حسن را که به ناچار و از روی مصلحت صلح کرد مسموم نکردند؟!

پرسش ۱۲: آیا امام علیه السلام وعده بیعت داده بودند؟

پاسخ: بیعت، نوعی به رسمیت شناختن رهبری فرد و متعهّد شدن نسبت به اجرای فرامین او و حمایت از او است که دایره شمول آن، حسب مقاصد، توسعه یا تنگ می گردد. به هر صورت بیعت نوعی مشروعیت بخشیدن به طرف مورد بیعت و یا اعلام حمایت از اوست. آیا امام علیه السلام می‌تواند از عنصری چون یزید حمایت به عمل آورد و یا حکومت او را به رسمیت بشناسد؟

در سال ۶۰ ه فرماندار مدینه، از شام نامه‌ای دریافت کرد که در آن آمده بود: «اما بعد؛ از حسین، عبداللَّه بن عمر و عبداللَّه بن زبیر، بیعت مستحکم بگیر و کسی در این امر معاف نیست و کسی جز بیعت، راهی ندارد». (۱) ولید پیش از قرائت نامه، عمرو بن عثمان را به دنبال امام علیه السلام و ... فرستاد. هنگامی که او به عنوان احضار به محضر مبارک امام علیه السلام رسید، امام فرمود:

«قد ظننتُ أری طاغیتُهُمْ قَدْ هَلَکَ، فَبعثَ الَیْنا لیأَخُذَنا بالبیعةِ لِیزِیدَ قبلَ انْ یفْشُو فی النّاس الخبر». (۲)

«گمان دارم که طاغوت آنان به هلاکت رسید و جهت اخذ بیعت برای یزید به دنبال ما فرستاده تا قبل از افشا شدن مسأله از ما بیعت گیرد.»

هنگامی که امام علیه السلام با سی تن، بر ولید وارد شدند، پس از احوال‌پرسی سؤال کردند:

۱- «اما بعد، فخذ حسیناً و عبداللَّه بن عمر و عبداللَّه بن الزبیر بالبیعة أخذاً شدیداً لیست فیه رخصة حتی یبایعوا».

۲- الکامل، ج ۴، ص ۵ مقتل ابی‌مخنف، ص ۴.

ص: ۳۵۹

«خبر بیماری معاویه به ما رسیده بود؛ حالش چگونه است؟» ولید جواب داد: «او از دنیا رفت و یزید به من نوشته است تا از شما بیعت بگیرم.» امام علیه السلام فرمودند: «انّا للّهِ وانَّا الَیْهِ راجعون» و افزودند:

«انّی لا اراکَ تَقْنَعُ ببیعتی لیزیدَ سِرًّا، حتّی ابایِعَهُ جهراً فیعرف ذلک الناسُ». (۱)

«من فکر نمی‌کنم که با بیعت من به صورت مخفی قناعت کنید، شما خواستار بیعت علنی با من هستید تا مردم نیز در جریان امر قرار گیرند.»

ولید گفت: «آری».

– در «ناسخ‌التواریخ» آمده است: ولید از امام علیه السلام خواست تا مخالفت نکند و بیعت نماید. امام پاسخ داد: «انَّ البیعهْ لا تکون سِرّاً و لکن اذا دعوت النّاس غداً فادعنا معهم»؛ «بیعت مخفیانه مفید نیست، فردا که مردم را به این امر فرا می‌خوانی مرا نیز فرابخوان.» در این هنگام مروان پیشنهاد کرد که: «احْبِس الرّجلَ وَ لا یَخرُج مِنْ عِندکَ حتّی یبایعَ أو تَضْرِبُ عُنُقَهُ»؛ (۲)

«ای ولید این مرد (امام حسین علیه السلام) را حبس کن تا از پیش تو نرود مگر آن‌که بیعت کند و اگر بیعت نکرد گردن او را بزن.»

هنگامی که مروان در باره امام علیه السلام این چنین با ولید سخن گفت: امام علیه السلام به ولید نگریست و فرمود:

«أَیُّهَا الْأَمیرُ! إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّهْ ومَعْدِنُ الرِّسالَهْ و مُخْتَلَفُ الْمَلائِکَهْ بنا فَتَحَ اللَّهُ، وَبِنا خَتَمَ اللَّهُ، وَ یَزیدُ رَجُلٌ فاسِقٌ شارِبُ الْخَمْرِ، قاتِلُ النَّفْسِ المُحَرَّمَهْ، مُعْلِنٌ بِالفِسْقِ، وَمِثْلی لایُبایِعُ مِثْلَهُ، وَلکِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرونَ أَیُّنا أَحَقُّ بِالْخِلافَهْ وَ الْبَیْعَهْ؟». (۳)

«ای امیر، ما اهل‌بیت نبوّتیم، جایگاه رسالت و پایگاه نزول و صعود فرشتگانیم،

۱– بحار، ج ۴، ص ۳۲۴، مقتل خوارزمی، صص ۱۸۲، ۱۸۳.

۲– ناسخ التواریخ، مبحث سید الشهداء، ص ۱۵۴.

۳– بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۵؛ اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل‌الحسین، ص ۲۳.

ص: ۳۶۰

آغاز و انجام آفرینش به خاطر ما صورت پذیرفته است، ولی یزید فاسق، شرابخوار، آدم‌کش است و آشکارا به فسق و فجور مشغول است؛ شخصیتی همچون من، با او بیعت نخواهد کرد. لیکن فردا که فرا رسید، ما و شما خواهیم دید که کدام‌یک از ما سزاوار خلافت و بیعتیم.»

فردای همان شب بود که مروان در بازار مدینه امام علیه السلام را دید، از در خیرخواهی درآمد و گفت: «با یزید بیعت کن». امام علیه السلام باز هم صریح پاسخ دادند:

«إنّا للّهِ وإنّا إلَيْهِ راجعُون، و عَلَى الاسلام السّلام إذا (إذْ قَد) بُلِيتِ الاُمَّةُ بِراعٍ مثل يزيد، و لقد سَمِعْتُ جَدّى رسول‌اللّه صلى الله عليه و آله يقول: الخلافةُ مُحَرَّمَةٌ على آل أبى‌سفيان». (۱)

«ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، فاتحه اسلام را باید خواند که جرثومه‌ای همچون یزید، در رأس حکومت اسلامی قرار گیرد و البته از جدّم- رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله- شنیدم که فرمودند: خلافت برآلِ ابی‌سفیان حرام است.»

مروان جریان فوق را به ولید گزارش داد، ولید هم در نامه‌ای به یزید نوشت:

«حسین بن علی تو را شایسته خلافت نمی‌داند، نظر خود را در این مورد بنویس».

یزید نیز در پاسخ این نامه نوشت:

«اما بعد، هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، هرچه زودتر پاسخ آن را بنویس و فهرستی از نام کسانی که با ما بیعت کرده‌اند و نیز اسامی آنان که از بیعت طفره رفته‌اند را همراه با سرِ حُسین‌بن علی برایم بفرست، والسلام.» (۲)- دقت در نامه‌هایی که میان والی مدینه و زمامدارِ خودسر شام، ردّ و بدل شد و همچنین دقت در سخنان امام علیه السلام در برابر والی مدینه و مروان (والی سابق مدینه) این حقیقت را آشکارمی سازد که:

۱- اللهوف، ص ۱۰؛ مقتل‌الحسین، ص ۲۴.

۲- ناسخ‌التواریخ، احوال امام حسین علیه السلام عبارت عربی این نامه قبلًا در همین فصل ذکر شد.

ص: ۳۶۱

* الف: امام علیه السلام هیچ‌گاه وعده بیعت نداده بودند.

* ب: امام علیه السلام نظر خود را به‌گونه‌ای آشکار، درباره بیعت و شخص یزید بیان کرده بودند.

* ج: امام علیه السلام هیچ‌گاه در رابطه با حوادث واقعه، بی‌طرف نبودند.

پرسش ۱۳: چرا امام علیه السلام به سوی مکه عزیمت کردند؟

پاسخ: امام حسین علیه السلام پس از مخالفت رسمی در مسأله بیعت با یزید، از مدینه عازم مکه شدند و حدود چهار ماه در آن جا ماندند و از آنجا عزم سفر به عراق را گرفتند. این حرکت جهت آماده‌سازی زمینه‌های لازم حرکت توفان‌زای عاشورابود.

امام علیه السلام مکه را بدان جهت برگزید که زمینه اطلاع‌رسانی در آنجا بیش از سایر بلاد بود.

بعد از آن‌که خبر سرپیچی امام از بیعت با یزید، پس از مرگ معاویه مطرح شد، در همه‌جا، محمد حنفیه به امام علیه السلام گفت: اگر در مدینه بمانی تو را به قتل خواهند رساند، به مکه برو که: وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً؛ و اگر امنیت نداشت به یمن، حبشه و هرجا که به دور از دسترس یزید باشد برو، امام علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و راهی مکه شد و وصیت‌نامه خود را به او داد و او را به‌عنوان نماینده خود در مدینه منصوب کرد، ولی دشمن که همواره حرکت امام را زیرنظر داشت، ۳۰ نفر را مسؤول ترور امام در مکه نمود، امام ناگزیر عازم عراق شد لیکن هنگامی که حرکت کرد، والی مکه جمعی را به فرماندهی برادر خود یحیی در دو فرسنگی مکه فرستاد که امام را بازدارند ولی موفقیتی به دست نیاورده، بازگشت. (۱)

پرسش ۱۴: راز جاودانگی سنّت عزاداری حسینی چیست؟ و چرا برای سایر ائمه، همانند امام حسین علیه السلام عزاداری نمی‌شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخِ پرسش فوق، به علل مختلفی می‌توان اشاره کرد، که

۱- سیدالشهدا، شهید دستغیب، صص ۳۵، ۳۶.

ص: ۳۶۲

مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف: پشتیبانی خداوند متعال از انقلاب امام حسین علیه السلام، که حتی پیش از شهادت آن حضرت، در کلام جبرئیل و پیامبر صلی الله علیه و آله منعکس گشته است.

ب: توجه و تأکید ائمه معصوم علیهم السلام بر زنده نگهداشتن عزاداری برای امام حسین علیه السلام و یارانش.

ج: گرچه حماسه‌ها و انقلاب‌ها در تاریخ فراوانند؛ لیکن هیچ‌یک از آن‌ها همسنگ انقلاب عاشورا نمی‌شود. این انقلاب معمار و حماسه‌آفرینی دارد که شخصیت استثنایی تاریخ است؛ کسی است که نامش در آسمانها و در لسان انبیا مطرح بوده است. کسی است که نامش بالای درِ ورودی بهشت ثبت گردیده است (۱) و کسی است که ائمه معصوم از او به‌عنوان اسوه خود یاد می‌کردند و همواره مردم را به توجه به او و انقلاب و حماسه جاودانش فرا می‌خواندند.

توجه به این نکته ضروری است که خود ائمه معصوم علیهم السلام برای عزاداری امام حسین علیه السلام اهمیت ویژه‌ای قائل بودند؛ چنانکه امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیهما السلام فرموده‌اند: «لا یَومَ کَیومِکَ یا أَبا عَبد اللَّه». (۲)

امام سجاد علیه السلام می‌فرمود: «لا یَومَ کَیوم الْحُسَین»؛ (۳) «هیچ روزی همسنگ با روز قتل حسین (عاشورا) نیست.» جمله فوق از زبان یکی از جانبازان کربلا- است وکسی که خود در صحنه کربلا- حضور داشت به این حقیقت گواهی داده است که مصائب حسین و یارانش را همواره باید زنده نگهداشت. براین اساس امام هشتم علیه السلام پیوسته از بزرگداشت مصائب عاشورا سخن می‌گفت و همگان را بدان فرامی‌خواند. آن حضرت از پدر گرامی‌شان چنین نقل می‌کنند که:

«کَانَ أَبِی علیه السلام إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لا یُرَی ضَاحِکاً وَ کَانَتِ الْکَآبَهُ تَغْلِبُ عَلَیْهِ

۱- نک: فصل دوم همین کتاب.

۲- نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطین، ج ۲، ص ۴.

۳- نک: علامه حایری مازندرانی، معالی السبطین، ج ۲، ص ۴.

ص: ۳۶۳

حَتَّی تَمْضِیَ عَشَرَةُ أَیَّامٍ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْعَاشِرِ کَانَ ذَلِکَ الْیَوْمُ یَوْمَ مُصِیبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُکَائِهِ وَ یَقُولُ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ الْحُسَیْنُ علیه السلام». (۱)

«سیره پدرم این بود که وقتی ماه محرم فرا می‌رسید، کسی او را خندان نمی‌دید ...

و غم و انـدوه بر چهره‌اش نمودار می‌شـد و چون عاشورا فرا می‌رسـید آن روز، روز مصـیبت و انـدوه و گریسـتن او بود و می‌فرمود: امروز روزی است که حسین به شهادت رسیده است.»

نیز ائمه معصومین علیهم السلام همگی نسبت به مصائب اهل‌بیت این‌چنین عمل می‌کردند.

همچنین امام رضا علیه السـلام برای ترویج عزاداری و بیان فلسـفه حزن واندوهشان در محرم می‌فرمود: ماه محرم در دوران جاهلیت، مورد احترام بود و در آن از جنـگ و جـدال خودداری می‌شـد، ولی بنی‌امیّه حرمت این مـاه را نگه نداشـتند و آن را هتک نمودنـد؛ «فاسـتحلت فیه دماؤنـا و هتـک فیه حرمتنا و سبی فیه ذرارینا و نساؤنا و أضـرمت النیران فی مضاربنا و انتهب ما فیها من ثقلنا و لم ترع لرسول‌اللَّه حرمهٔ فی أمرنا». (۲)

«خون ما را ریختند. هتک حرمت‌مان نمودند. فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند. خیمه‌های ما را به آتش کشیدند ...».

آن حضرت در روایت دیگری فرمودند:

«یابْنَ شَبِیبٍ إِنْ کُنْتَ بَاکِیاً لِشَیْءٍ فَابْکِ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فَإِنَّهُ ذُبِحَ کَمَا یُذْبَحُ الْکَبْشُ وَ ...». (۳)

«ای پسر شبیب، اگر می‌خواهی برای فردی بگریی، بر حسین بن علی گریه کن که او را همچون گوسفند سر بریدند.»

آری، یکی از علل جاودانگی سـنت عزاداری‌های ماه محرم و پاس داشـتن حماسه عاشورا، تأکید بر زنده نگهداشتن آن، توسط ائمه معصوم علیهم السلام می‌باشد.

۱- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۴، باب ۶۶- باب استحباب البکاء لقتل الحسین.

۲- امالی‌صدوق، ص ۱۲۸، المجلس السابع و العشرون و نک: علامه جزایری، انوارالنعمانیه، ج ۳، ص ۲۳۹.

۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲.

ص: ۳۶۴

پرسش ۱۵: آیا لعن بر یزید جایز است؟

پاسخ: باید توجه داشت که: لعن بر یزید به‌عنوان یکی از جلوه‌های تبرّی، اختصاص به شیعه امامیه ندارد؛ زیرا هر انسان بیدار دلی، ظالم را لعن و نفرین می‌کند و حامی مظلوم است و این منطق قرآن کریم: أَ لَالَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ. (۱) یکی از نشانه‌های تبرّی و اعلام نفرت از قاتلان امام حسین علیه السلام لعن بر یزید است که همه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) در آن اتّفاق نظریه دارند.

مسعودی، مورخ بزرگ اهل سنت، در «مروج‌الذهب» می‌نویسد: «... و ما ظهر من فسقه من قتله ابن بنت رسول‌اللَّه صلى الله عليه و آله وأنصاره، و ما أظهر من شرب الخمور و سيره سيرة فرعون، بل كان فرعون أعدل منه فی رعيّته و أنصف منه لخاصّته و عامّته». (۲) «ظلم و جور یزید فراگیر شد و فسق و فجور او نمودار گشت. فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهادت رساند و می‌گساری را رواج داد.»

سیره و کردار او، همچون سیره فرعون بود؛ بلکه بارها بدتر از فرعون! وی می‌افزاید: یزید کعبه را به آتش کشید. یازده روز پس از هتک حرمتِ کعبه، راهی جهنّم گردید. «وسفك الدّماء، و الفسق و الفجور، و غير ذلك مما قد ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه، كوروده فيمن جحد توحيده و خالف رسله»؛ «فسق و فجور او به‌حدی بود که از غفران الهی نسبت به او باید مأیوس بود». (۳) ۲- مورخ و فقیه اهل سنّت (ابن العماد حنبلی) در کتاب معروف خود «شذرات‌الذهب» (۴) می‌نویسد: ابن عساکر نقل می‌کند که این ابیات (لیت أشیاخی ببدر

۱- هود: ۱۸.

۲- نک: مروج‌الذهب، ج ۳، ص ۳۲ نشر دارالهجرة.

۳- ... وسيره سيرة فرعون بل كان فرعون اعدل منه فى رعيته و انصف منه فى خاصته و عامته ... و ليزيد وغيره اخبار عجيبة و مثالب كثيرة من شرب الخمر و قتل ابن بنت رسول اللَّه صلى الله عليه و آله و لعن الوصىّ و هدم البيت و إحراقه و سفك الدماء و الفسق و الفجور و غير ذلك مما ورد فيه الوعيد باليأس من غفرانه كوروده فيمن جحد توحيده و خالف رسله و قد آتينا على الغرر من ذلك فيما تقدم وسلف من كتب، مروج الذهب، ج ۳، دار الهجر، ایران، ص ۳۲. ۷۸- ۸۱ و موسسه.

۴- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، صص ۶۸، ۶۹، چاپ دارالفکر، بیروت.

ص: ۳۶۵

شهدوا ...) از یزید است.

اگر این حرف درست باشد، بدون تردید؛ او کافر است؛ «فإن صحّت عنه فهو کافر بلا ریب ...». (۱)

وی همچنین یادآور می‌شود: در مردی در حضور عمربن عبدالعزیز، ضـمن سخنانی گفت: امیرمؤمنان یزید بن معاویه ... عمر بن عبد العزیز دسـتور داد او را بیست ضربه تازیانه زدند. (۲) ابی فلاـح در پایان این بخش یادآور می‌شود: وقال الیافعی: «وأمّا حکم من قتل الحسـین أو أمر بقتله ممّن اسـتحلّ ذلک فهو کافر، وإنْ لم یستحلّ ففاسقٌ فاجرٌ»؛ (۳) «کسـی که دستور قتل حسین را صادر کرد، اگر ریختن خون او را مباح می‌دانست او کافر است و اگر مباح نمی‌دانست، فاجر و فاسق است.»

۳- ابن حجر شافعی در کتاب «الصواعق المحرقه» می‌نویسد: هنگامی که از احمدبن حنبل در مورد لعن بر یزید پرسـیدند، پاسخ داد: چگونه لعن نسبت به او صورت نگیرد در حالی که قرآن وی را مورد لعن قرار داده است؛ آنجا که می‌فرماید: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِـدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْأُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ (۴). (۵) ۴- علّامه تفتازانی حنفی در کتاب «شرح العقائد» یادآور می‌شود: صاحب‌نظران، در باب لعن بریزید اتفاق نظر دارند «اتّفقوا علی جواز لعن من قتل الحسین او رضی‌به».

او نیز می‌نویسد: حقیقت مسأله آن است که رضایت یزید بر قتل حسـین علیه السـلام و شادی کردن و اهانت به اهل‌بیت توسط او، از اخبار متواتر است؛ بنابراین، در جواز لعن او بلکه کفر او تردیدی به خود راه نمی‌دهیم. لعنت خدا بر او و یارانش باد! (۶)

۱- همان.

۲- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۶۹، چاپ دارالفکر، بیروت.

۳- نک: ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب ج ۱، ص ۶۹، چاپ دار الفکر، بیروت.

۴- محمد: ۲۲.

۵- تفسیر روح‌المعانی، ذیل آیه شریفه فهل عسیتم ... محمد- ۲۲، عبدالرزّاق موسوی المقرّم، مقتل‌الحسین، ص ۹.

۶- شرح العقائد النسفیه، ص ۱۱۷. ۲۴۳ نویسنده متن: ملا عمر نسفی شرح: سعد الدین تفتازانی ناشر: انتشارات دینی سیدیان.

ص: ۳۶۶

«والحق إنّ رضا یزید بقتل الحسین واشتبشاره بذلک وإهانته أهل بیت رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله مما تواتر معنا ... فنحن لا نتوقّف فی شأنه بل فی کفره ... لعنةاللَّه علیه وعلی أنصاره وأعوانه».

۵- ابن اثیر، اندیشمند شافعی می‌نویسد: امام حسین علیه السلام حتی بیعت با معاویه را نمی‌پسندید. امام معدن تمام صفات نیک بود. (۱) ۷- ۶- ابن جوزی و در تذکرة الخواص، فصلی را تحت عنوان: «فی یزیدبن معاویه» ترتیب داده، در آن نکاتی را یادآور شده است؛ از جمله: معاویه همواره می گفت:

«لولا هوای فی یزید لأبصرتُ رُشْدی»؛ «اگر عشق من به یزید نبود واقعیت‌ها را درک می کردم.»

وی سپس می‌نویسد: جدّم ابوالفرج در کتاب خود «الرّد علی المتعصّب العنید المانع من ذمّ یزید» می‌نگارد: کسی از من پرسید: نظر شما در باره لعن یزیدبن معاویه چیست؟

پاسخ دادم: اعمال او کفایتش می کند. او گفت: آیا لعن بر یزید را جایز می‌دانی؟ پاسخ دادم: «قد أجازه العلماء الورعون»؛ «دانشمندان پرهیزگار این مسأله را جایز می‌شمارند.» که یکی از آنان احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی است. او در حق یزید بالاتر از لعن را تجویز کرده است.

صالح به پدرش احمدبن حنبل گفت: گروهی ما را به دوستی یزید نسبت می‌دهند.

احمد پاسخ داد: مگر ممکن است کسی ایمان به خدا داشته باشد، در عین حال به یزید علاقه‌مند شود؟ گفتم: پس چرا او را لعن نمی کنی؟ پاسخ داد: «یا بُنیَّ لم لا تلعن من لعنه‌اللَّه فی کتابه؟»؛ «چرا لعنت در حق کسی که مورد لعن خداست صورت نگیرد.» گفتم در کجای قرآن یزید مورد لعن قرار گرفته است؟ گفت: فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ* أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمی أَبْصارَهُمْ.

۱- اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۴۸۹؛ ج ۲، ص ۲۰ مؤسسه.

ص: ۳۶۷

ابن جوزی در ادامه این فصل یاد آور می‌شود که چون پیامر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لعن‌اللَّه من أخاف مدینتی»؛ «خدا لعنت کند کسی را که اهل مدینه‌ام را بترساند»، چون او مدینه و اهل آن را ترساند، پس باید لعن و نفرینش کرد. وی همچنین نقل می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من أخاف أهل‌المدینهٔ ظلماً أخافه اللَّه و علیه لعنهٔاللَّه و الملائکهٔ و النّاس أجمعین، لا یقبل‌اللَّه منه یوم القیامهٔ صرفاً و لا عدلًا».

مهنّا بن یحیی می‌گوید: از احمدبن حنبل در باره لعن یزید پرسیدم. او پاسخ داد:

«هو الّذی فعل ما فعل»؛ «او هر کاری را که خواست انجام داد». گفتم: مگر چه کرد؟

گفت: «غارهٔ المدینهٔ»؛ (۱)

«مردم مدینه را ترساند و آنجا را غارت کرد.»

وی همچنین می‌نویسد: «... و لا خلاف فی أنّ یزید أخاف أهل المدینهٔ، و سَبی أهلها، و نهبها، و أباحها، و تُسمّی وَقْعَهُ الحرَّهٔ»؛ (۲)

«تردیدی نیست که یزید در واقعه حرّه مردم مدینه را ترساند، مدینه را غارت کرد، مردم را اسیر گرفت و جان و مال و ناموس اهل مدینه رابرای سربازان خود مباح دانست، و آن رخداد را واقعه حرّه نامیدند.» زیرا در سال ۶۲ پس از شهادت امام حسین علیه السلام مردم مدینه او را از خلافت خلع کردند و استاندار او را از مدینه بیرون راندند و می‌گفتند: «ما به شام رفتیم و یزید را دیدار کردیم ...»؛ «قَدِمْنا من عند رجُل لا دین له یَسکر و یدع الصلاهٔ».

مردم مدینه، پس از خلع یزید با عبداللَّه بن حنظله بیعت کردند، عبداللَّه پس از بازگشت از مدینه و شهادت امام حسین علیه السلام بارها چنین نکاتی را متذکر می‌شد:

«ای مردم، ما بر ضد یزید دست به کار نشده بودیم تا آن‌که ترسیدیم با ادامه حکومت او، از آسمان بر سر ما سنگ ببارد ...!»

خبر قیام مدینه به یزید رسید. او مسلم بن عقبه را با لشکری انبوه به مدینه گسیل داشت و تا سه روز جان، مال و ناموس مردم مدینه را برای آنان مباح اعلام کرد: «وأقام ثلاثاً ینهب الأموال، ویهتک الحریم». (۳)

۱- نک: ابن جوزی، تذکرهٔ الخواص، صص ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۵، فصل فی یزید بن معاویه.

۲- همان.

۳- نک: ابن جوزی، تذکرهٔ الخواص، صص ۲۸۹- ۲۸۸.

ص: ۳۶۸

گفتنی است، لعن بر یزید، چنان‌که در لسان همه انبیای پیشین مطرح بوده، آمدن به کربلا و زیارت این خاک آسمانی نیز توسط همه آنان صورت پذیرفته است؛ ازاین رو، در بحارالأنوار می‌خوانیم: «ما مِنْ نَبِیٍّ الّا فَقَدْ زارَ کَربلاء». (۱)

همچنین در بحار الأنوار جلد ۴۵، صفحه ۲۲۹ آمده است: در آسمان پنجم فرشتگان تمثالی از امیر مؤمنان علیه السلام با فرق شکافته را نگاه می‌کنند و به قاتل او لعنت نثار می‌نمایند و نیز هر روز به تمثال امام حسین علیه السلام با صورتی آغشته به خون نگاه می‌کنند و بر یزید بن معاویه لعن و نفرین نثار می‌کنند و این کار تا روز قیامت ادامه دارد.

پرسش ۱۶: آیا حماسه عاشورا در کتب اهل سنت نیز آمده است؟

۱- کتب حدیثی

پاسخ: در کتب اهل سنت نیز همچون کتب شیعه، مسأله حماسه عاشورا در جلوه‌های مختلفی مطرح است؛ از جمله:

۱- کتب حدیثی

در کتب حدیثیِ اهل‌سنت، احادیث فراوان و گوناگونی در باره عاشورا، شهادت امام حسین و یارانش، عاقبت قاتلان حسین و لعن بر آنان، قیام‌های تداوم‌بخش قیام عاشورا و عزاداری روز عاشورا سخن به میان آمده است.

۱- عن جابر، عن أبی‌جعفر علیه السلام قال: «قال رسول‌اللّٰه صلی الله علیه و آله: إنّ فی النّار منزلهٔ لم یکن یستحقّها أحدٌ من النّاس إلّا بقتل‌الحسین بن علیّ و یحیی بن زکریّا علیهما السلام.

حدّثنی من سمع کعباً یقول: أوّل من لعن قاتل الحسین بن علی علیهما السلام إبراهیم خلیل‌الرّحمن، وأمر ولده بذلک، وأخذ علیهم‌العهد والمیثاق ثمّ لعنه موسی بن عمران وأمر امّته بذلک، ثمّ لعنه داود وأمر بنی اسرائیل بذلک.

ثمّ لعنه عیسی وأکثر أن قال: یا بنی‌إسرائیل العنوا قاتله، وإن أدرکتم ایّامه فلا تجلسوا عنه، فانّ الشّهید معه کالشهید مع الأنبیاء، مقبل غیر مُدبر، وکانّی أنظر إلی بقعته، و ما من نبیّ إلّا و قد زار کربلا و وقف علیها، و قال: إنّک لبقعهٔ کثیرهٔالخیر، فیک یدفن‌القمر الأزهر»، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱، به نقل از کامل الزیارات ص ۶۷.

ص: ۳۶۹

۲- کتب تاریخی

۲- کتب تاریخی

در کتب تاریخی اهل سنت، واقعه عاشورا و نیز قیام‌های پس از آن را، مورد توجه جدّی قرار داده‌اند؛ از جمله: مورّخان وقایع سال «۶۱ ه.» به قتل امام حسین و یا قیام تاریخ‌ساز او، به اجمال یا به تفصیل پرداخته‌اند.

۳- کتب تفسیری

۳- کتب تفسیری

در جای جای تفاسیر اهل سنت، به مناسبت، مطالبی از عاشورای امام حسین علیه السلام آورده شده، به‌ویژه در ذیل: فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ. (۱)

پرسش ۱۷: راز اشتهار شهدای کربلا به ۷۲ تن چیست؟

پاسخ: چرا شهدای کربلا به «هفتاد و دو تن» شهرت یافتند، در حالی که تعداد واقعی آنان را بیش از این شمرده‌اند؟

علامه سید محسن امین رحمه الله در کتاب اعیان‌الشیعه، تعداد شهدا را به حدود ۱۳۰ (یکصد و سی) تن رسانده است. (۲) فرهاد میرزا در قمقام می‌نویسد: (۳) امام حسین علیه السلام روز پنج‌شنبه، دوم محرّم‌الحرام با هیجده (۱۸) تن از اهل‌بیت و شصت (۶۰) تن از انصار وارد سر زمین کربلا شد. بدیهی است، این مطلب مورد قبول مؤرخان است که شب عاشورا ۳۲ تن از لشکر عمربن سعد به امام علیه السلام پیوستند.

آنچه از تاریخ به دست می‌آید، فزونی شهدا در رکاب امام حسین علیه السلام می‌باشد، ولی تعداد معروف آن هفتاد و دو (۷۲) است.

سیّد بن طاووس در «لهوف» می‌نویسد: یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا چهل وپنج (۴۵) نفر سواره و یکصد (۱۰۰) نفر پیاده بودند. (۴)

۱- دخان: ۲۹.

۲- اعیان‌الشیعه، ج ۱.

۳- قمقام، ج ۲، ص ۵۲۶.

۴- نک: اللهوف، ص ۴۳، چاپ نجف.

ص: ۳۷۰

حجهٔ الاسلام دکتر هادی امینی، فرزند علامه امینی رحمه الله صاحب الغدیر، در کتابی با نام «یاران امام»، بیش از ۱۳۰ نفر را مورد شرح و تفصیل قرار داده است.

در پاسخ به پرسش بالا، باید بدین حقیقت توجه داشت که:

اولًا: این احتمال را، که تعداد شهدای کربلا واقعاً بیش از ۷۲ تن نباشند، نمی‌توان از نظر دور داشت؛ زیرا: بعضی از مورّخان از جمله خواندمیر در کتاب «حبیب السیر»، می‌نویسد: (۱) روز عاشورا، سی و دو سواره و چهل پیاده، سربازان امام علیه السلام را تشکیل می‌دادند. و بعضی‌یاران امام را چهل تن نوشته‌اند و با حالت عرفانی یاران امام در شب عاشورا، ۳۲ تن از لشکر عمر سعد به امام پیوستند طبق این نظر: اسامی شهدای دیگر، کسانی می‌باشند که در صراط عاشورا، در فرصت‌های دیگر به شهادت رسیده‌اند، نه در روز عاشورا.

ثانیاً: ممکن است این تعداد، گویای تعداد شهدای سرشناس و معروف آن روز باشد، که از نظر گزارشگران و وقایع‌نویسانِ آن روز مورد توجه بوده‌اند.

ثالثاً: در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت ضمن رهنمودی در باره عالم رجعت و قیام موعود اسلام و حضور برخی از درگذشتگان، که در عالم برزخ زندگی می‌کنند و در رکاب آن حضرت بوده‌اند، به مفضّل خاطرنشان ساخته بود که ۷۲ تن از شهدای کربلا نیز در رکاب موعود اسلام رجعت خواهند داشت و در قیام او حضور خواهند یافت. گرچه در این بیان، امام صادق علیه السلام تعداد شهدای کربلا را در ۷۲ تن محدود نساخته و تنها این نکته را ثابت می‌کند که از جمع شهدای کربلا، ۷۲ تن رجعت دارند، نه آن‌که تعداد شهدای کربلا بیش از هفتاد و دو تن نیستند.

شاید همین حدیث سبب شده است که بعضی گمان کنند شهدای کربلا بیش از ۷۲ تن نیستند. متن حدیث چنین است: «.. فَالإثنان و سبعون رجلًا الذین قُتِلوا مع الحسین یظهرون معه؟ قال: نعم یظهرون معه ...». (۲)

۱- حبیب السیر، ج ۲، ص ۵۱.

۲- نک: علامه جزائری، انوار النعمانیه، ج ۲، ص ۸۲.

ص: ۳۷۱

رابعاً: تعداد سرهایی که به کوفه و شام ارسال شده بود، حدود ۷۲ تن بودند و بعید نیست که این مسأله نیز در اشتهار شهدای کربلا به ۷۲ تن مؤثر باشد.

پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟

حضرت آدم علیه السلام در کربلا

پرسش ۱۹: آیا عزاداری برای حسین علیه السلام در تاریخ پیش از اسلام مطرح بوده است؟

پاسخ: عاشورا و کربلا در طول تاریخ، میان انسان‌های برتر مطرح بوده است؛ از جمله در ضمن حدیثی آمده است: (۱) «ما مِنْ نَبِیّ إلّاوَ قَدْ زار کربلاء»؛ «هیچ پیامبری سراغ نداریم، جز آن‌که به زیارت کربلا شتافته است.»

علامه سید نعمت‌اللَّه جزایری در انوارالنعمانیه (۲) حدیث طویلی را نقل می‌کند که در آن آمده است: بسیاری از انبیای عظام در دوران زندگی خود در کربلا حضور یافتند و برای حسین علیه السلام گریستند و بر قاتل او لعن و نفرین نثار کردند.

حضرت آدم علیه السلام در کربلا

پس از آن‌که آدم به زمین گام نهاد، حوا را نیافت و به سراغ او به این سوی و آن سوی رفت تا به زمین کربلا رسید، پایش مجروح شد، احساس غربت وجود وی را فرا گرفت و خون از پای او جاری شد، سر به آسمان برداشت و به درگاه الهی عرضه داشت:

«إلهی هَل حدث منّی ذنب آخر فعاقبتنی به؟»؛ «خدایا، از من گناهی سر زد که مورد عقوبت قرار گرفتم؟»، ندا رسید: «لکن یقتل فی هذه الأرض ولدك الحسین ظلماً»؛ «در اینجا فرزندت حسین کشته می‌شود و خونش در این سرزمین جاری می گردد».

آدم پرسید: «یا رَبّ أ یَکُونُ الحُسَین نَبیّاً»؛ (۳)

«حسین یکی از انبیا است؟» ندا رسید:

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.

۲- ج ۳، صص ۲۶۲- ۲۶۰.

۳- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲.

ص: ۳۷۲

«خیر، او فرزند زاده پیامبرخاتم صلی الله علیه و آله است».

آدم پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: قاتل او مردی است به نام یزید، که او مطعون و مطرود اهل آسمانها و زمین است. آدم به جبرئیل گفت: اکنون وظیفه من چیست؟

جبرئیل گفت: یزید را نفرین کن. آدم چهار مرتبه بر یزید لعن فرستاد و چهار قدم از آن مکان دور شد که به قدرت الهی به عرفات رسید و همسر خود را یافت.

حضرت نوح علیه السلام در کربلا

آنگاه که نوح بر کشتی سوار شد و زمین را سیر کرد، به منطقه کربلاـ رسید. کشتی او به تزلزل در آمد و نوح احساس کرد که کشتی در معرض غرق شدن است. به درگاه خدا مناجات کرد و گفت: خدایا! گناهی از من سرزد؟؛ «إلهی هل حدث منّی ذنب آخر فعاقبتنی به فإنّی طفت جمیع الأرض و ما أصابنی سوء مثل ما أصابنی فی هذه الأرض». (۱)

جبرئیل نازل شد و به او فرمود: ای نوح! اینجا همان جایی است که حسین، سبط محمد، خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته می‌شود، نوح پرسید، قاتل او کیست؟

جبرئیل پاسخ داد: قاتلش مردی لعین است در نظر اهل آسمان‌ها و زمین؛ «قاتله لعین أهل سبع سماوات و سبع أرضین». پس او یزید را چهار بار لعنت نمود و در این هنگام کشتی‌اش در دامن کوه جودی به آرامی پهلو گرفت.

حضرت ابراهیم علیه السلام در کربلا

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام سواره وارد کربلا شد، اسبش به زمین خورد و او از اسب بر زمین افتاد و سر مبارکش شکست و خون از آن جاری شد و سپس استغفار نمود، و گفت: خدایا! چه خطایی از من سرزد؟ جبرئیل نازل گشت و گفت: از تو خطایی سر نزد، در اینجا سبط پیامبر خاتم و پسر خاتم اوصیا کشته می‌شود. حضرت خلیل پرسید: قاتل او کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: قاتل او کسی است که در نظر همه اهل آسمان‌ها و زمین ملعون است؛ «فرفع ابراهیم یَدِه و لعن یزید لعناً کثیراً ...»؛ «ابراهیم دست به سوی آسمان گرفت و بر یزید لعن فراوان کرد.»

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۲، باب ۳۰- إخبارالله تعالی أنبیاءه و ...

ص: ۳۷۳

حضرت اسماعیل علیه السلام در کربلا

گوسفندان حضرت اسماعیل، پسر ابراهیم خلیل‌الرحمان، در کنار شط معروف فرات مشغول چریدن بودند که چوپان آن حضرت اعلام کرد رمه از خوردن آب خودداری می‌کند، اسماعیل راز آن را از خداوند متعال جویا شد. ندا رسید: ای اسماعیل، راز آن را از یکی از گوسفندان خود بخواه که به قدرت خدا پاسخ خواهد داد.

وقتی اسماعیل از گوسفندی جویا شد، آن حیوان با زبان فصیح پاسخ داد: به ما خبر داده‌اند که در اینجا فرزندت حسین تشنه‌کام کشته خواهد شد، ازاین رو از این نهر (احتمالًا نهر معروف علقمه باشد) آب نمی‌خوریم؛ «بلغنا أنّ ولدك الحسین علیه السلام سبط محمد یقتل هنا عطشاناً فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزناً علیه». (۱)

در این هنگام اسماعیل از نام قاتل او جویا شد، آن گوسفند به قدرت الهی پاسخ داد: «یقتله لعین أهل السماوات و الأرضین و الخلائق أجمعین». اسماعیل عرضه داشت: «أللّهُمَّ الْعَنْ قاتِلَ الحُسین علیه السلام»؛ «خدایا! قاتل حسین علیه السلام را لعنت کن».

حضرت موسی کلیم در کربلا

حضرت موسی علیه السلام با (وصی خود)، یوشع بن نون از کربلا عبور می‌کرد، کفشش پاره شده و بندش گسست و خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی عرض کرد:

خدایا! چه گناهی از من سرزد؟؛ «إلهی أیُّ شيءٍ حدث منّی»؛ از آسمان ندا رسید:

«أنّ هنا یقتل الحسین و هنا یسفک دمه فسال دمك موافقة لدمه»؛ «این جا حسین کشته و خونش ریخته می‌شود و از این رو خون تو هم بر زمین ریخت.»

موسی علیه السلام پرسید قاتل او کیست؟ ندا رسید: «قاتل او یزید لعین است که در میان موجودات مختلف هستی، مورد لعن است».

حضرت سلیمان علیه السلام در کربلا

سلیمان با بساط خود از هوا حرکت می‌کرد، وقتی به منطقه کربلا رسید وضعیتی

۱- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۳، باب ۳۰- إخبارالله تعالی أنبیاءه و ...

ص: ۳۷۴

خاص برای او پیش آمد که نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد گفت: چرا فرود آمدی؟ باد [به‌قدرت الهی] پاسخ داد: در این مکان، حسین کشته می‌شود: «انّ هُنا یُقْتَلُ الحُسَیْن ...»؛ سلیمان پرسید: قاتل او کیست؟ بادپاسخ‌داد: «یقتله لعین أهل السماوات و الأرضین»؛ «کسی که‌درنظراهل آسمان‌ها وزمین لعین است وی را می‌کشد». پس سلیمان بر یزید لعنت نثار کرد و از آن جا گذشت ...

حضرت عیسی علیه السلام در کربلا

مسیح مقدس با حواریون از کربلا می‌گذشت که شیر درنده‌ای سررسید و سدّ راه وی شد. مسیح راز آن را جویا شد، شیر به قدرت الهی با زبان فصیح گفت: من راه را باز نمی‌کنم، جز آن که بر قاتل حسین لعنت کنید. عیسی علیه السلام پرسید: حسین کیست؟ شیر پاسخ داد: دخترزاده محمد و پسر علی ولیّ خدا. مسیح علیه السلام پرسید: قاتل او کیست؟ شیر پاسخ داد: قاتل‌اویزید است‌که در روز عاشورا دست به جنایت خواهد زد. در این هنگام عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و بر یزید لعن و نفرین فرستاد و حواریون آمین گفتند و رفتند.

پرسش ۲۰: راز اهمیت زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست؟

اشاره

پاسخ: زیارت وسیله‌ای است برای رساندن ارادت باطنی و جلوه‌ای است از حیات عشق و محبت پایدار زائر در برابر مَزور و عاشق در مقابل معشوق، که پاداشی مضاعف دارد. هر امامی را برگردن شیعیانش حقی است و راه ادای آن، زیارت قبر اوست. و در خصوص زیارت قبر حسین علیه السلام رهنمودهای روشنی در اختیار است که گفته‌اند: اگر کسی همه‌ساله به حج برود، ولی امام حسین علیه السلام را زیارت نکند، حقی از حقوق رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته است؛ زیرا حق حسین علیه السلام فریضه‌ای از فرایض الهی است و بر همه مسلمانان واجب است که به زیارت آن حضرت بشتابند؛ «لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ حَجَّ دَهْرَهُ ثُمَّ لَمْ یَزُرِ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام لَکَانَ تَارِکاً حَقّاً مِنْ حُقُوقِ رَسُولِ‌اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَنَّ حَقَّ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَرِیضَهٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی وَاجِبَهٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ». (۱)

۱- تهذیب‌الأحکام، ج ۶، ص ۴۲، باب فضل زیارته علیه السلام ... و نک: طوسی، التهذیب، ج ۶، ص ۴۲.

ص: ۳۷۵

در شب قدر که گرامی‌ترین شب‌های سال است، زیارت امام حسین علیه السلام در متن وظایف آن شب قرار دارد. زیارت امام حسین در حرم امیرمؤمنان علیهما السلام برای آن است که به نقلی سر مطهّر حضرت امام حسین در بالا سر حضرت امیر مؤمنان دفن شده است.

فواید و اهمیت زیارت ائمه و امام حسین علیهم السلام

۱- میثاق الهی؛ «تجدید میثاق»

وَشَّاء می‌گوید از امام هشتم علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«إن لِکلِّ إمامٍ عهداً فی عُنُقِ أولیائِهِ و شِیعتِهِ، و إنّ مِنْ تَمام الوَفاءِ بِالْعهدِ وِ حُسن الأداء زیارهٔ قُبُورِهِم ...». (۱)

«هر امامی را برگردن پیروانش حقّی است که یکی از جلوه‌های مهم وفای‌به این حق، پرداختن به زیارت قبر آن امام است».

۲- زوار آسمانی

فقط انسان‌ها به زیارت قبر امام حسین مشرف نمی‌شوند، بلکه بیشترین زائران آن حضرت، مسافران آسمانی هستند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلقی بیشتر از فرشتگان آفریده نشده است؛ به‌طوری که در هرشبانه‌روز هفتاد هزار فرشته به زیارت کعبه توفیق می‌یابند، پس از آن به زیارت قبر رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله، سپس به دیدار امیرمؤمنان علیه السلام و پس از آن به زیارت قبر حسین علیه السلام توفیق می‌یابند و تا سحرگاهان در آنجا می‌مانند و سپس به سوی آسمان عروج می‌کنند:

«ثمّ یأتون الحسین فیقیمون عنده فإذا کان السّحر وُضِعَ لَهم معراج إلی السماء ...». (۲)

۳- خواسته همه موجودات آسمانی

تمام موجودات عالم، خواهان زیارت حسین علیه السلام هستند. اسحاق بن عمار می‌گوید:

۱- بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰ چاپ مؤسسه الوفاء بیروت، ص ۱۱۶.

۲- همان، ص ۱۱۷.

ص: ۳۷۶

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«لَیسَ شَیْءٌ فِی السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ یَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ یُؤْذَنَ لَهُمْ فِی زِیَارَةِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَفَوْجٌ یَنْزِلُ وَ فَوْجٌ یَعْرُجُ». (۱)

«موجودی در آسمان‌ها نیست جز آن که از خدا اجازه می‌خواهند تا به زیارت حسین علیه السلام نایل آیند.»

۴- معادل زیارت رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله

زید شحام می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ما لِمَنْ زارَ واحداً مِنْکُم؟»؛ «برای کسی که یکی از شما را زیارت کند چه پاداشی منظور می‌گردد؟» گفت:

«کَمَنْ زارَ رَسُولَاللَّه صلی الله علیه و آله». (۲)

«پاداشی همانند پاداش زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد».

۵- برکات مادی و معنوی

ائمه علیهم السلام با یادآوری برکات مادی و معنوی زیارت امام حسین علیه السلام، مردم و به ویژه شیعیان را به آن ترغیب و تشویق می‌کردند. امام باقر علیه السلام به محمدبن مسلم فرمود:

«مُرُوا شِیعَتَنَا بِزِیَارَةِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَإِنَّ إِتْیَانَهُ یَزِیدُ فِی الرِّزْقِ وَ یَمُدُّ فِی الْعُمُرِ وَیَدْفَعُ مَدَافِعَ السَّوْءِ وَ إِتْیَانَهُ مُفْتَرَضٌ عَلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ یُقِرُّ لَهُ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ». (۳) «شیعیان ما را به زیارت حسین علیه السلام وادار کنید؛ زیرا زیارت آن حضرت، موجب افزایش رزق و روزی و باعث طول عمر و دفع عوامل بدی‌ها و شرور است.»

آری، زیارت امام علیه السلام بر هر شخص با ایمان، که به امام منصوب از طرف خدا اعتقاد دارد واجب است.

۱- وسائل‌الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۴۱۴، باب تأکد استحباب زیارهٔ الحسین ...

۲- بحار، ج ۹۷، ص ۱۰۰، چاپ مؤسسه الوفاء بیروت.

۳- وسائل‌الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۴۱۳، باب تأکد استحباب زیارهٔ الحسین.

ص: ۳۷۷

۶- رهایی از دایره حساب

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَيَّامَ زَائِرِی الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام لا تُعَدُّ مِنْ آجَالِهِمْ». (۱)

«روزهایی که زایر در زیارت به سر می‌برد، از مدت عمر او به حساب نمی‌آید.»

۷- غبطه مردم در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ يَتَمَنَّى أَنَّهُ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام لَمَّا يَرَى لِمَا يُصْنَعُ بِزُوَّارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ كَرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ». (۲)

«هیچ کس در قیامت حضور ندارد جز آن که آرزو می‌کند که در شمار زائران حسین علیه السلام باشد؛ زیرا، می‌بیندکه درآنجا زایران حسین علیه السلام دارای موقعیت ویژه‌ای هستند.»

۸- دیدار امام حسین علیه السلام از زائرانش

طریحی در منتخب، (۳) نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمود:

«مَنْ زارَنی بَعْدَ موتی زرْتُهُ یومالقیامهٔ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إلّافی النار لأخرجته».

«کسی که مرا بعد از قتلم زیارت کند در قیامت به دیدار او خواهم شتافت، حتی اگر او در جهنم باشد وی را از آن بیرون می‌آورم.»

۹- زائر راستین کیست؟

زائر راستین ائمه معصومین علیهم السلام کسانی هستند که در فرهنگ اسلامی به آن‌ها صدّیقون می گویند:

۱- تهذیب‌الأحکام، ج ۶، ج ۴۳.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۲۴، باب تأكد استحباب زيارة الحسين.

۳- منتخب الأخبار، ص ۶۹.

ص: ۳۷۸

«عن أبی جعفر علیه السلام قال: کان رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله إذا دخل الحُسین علیه السلام جذبه إلیه ثمّ یقول لأمیر المؤمنین علیه السلام: أَمْسِکْهُ ثُمّ یقع علیه فَیُقَبِّلُهُ و یبکی، یقول: یا أبهٔ لم تبکی؟ فیقول یا بُنَیَّ أُقَبِّلُ موضعَ السیوف منک، قال: یا أبهٔ و أُقْتَلُ، قال: إی واللّه و أبوک و أخوک و أنت قال: یا أبهٔ فمصارعنا شتّی، قال: نعم یا بنیّ، قال:

فمن یزورنا من أُمَّتِکَ قال: لا یزورنی و یزور أباک و أخاک و أنت إلّا الصدیقون من أمّتی». (۱)

نتیجه: زیارت ائمه معصوم علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام دارای اهمیت ویژه‌ای است و پی‌آمدها و آثاری مطلوب؛ اعم از دنیوی، اخروی، مادی و معنوی دارد و شوق پرداختن و یا نپرداختن و بیزاری از آن یکی از نشانه‌های مهر و یا غضب الهی نیز می‌باشد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ أَرادَ اللَّهُ بِهِ الْخَیْرَ قَذَفَ فِی قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ حُبَّ زِیَارَتِهِ وَ مَنْ أَرادَ اللَّهُ بِهِ السُّوءَ قَذَفَ فِی قَلْبِهِ بُغْضَ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ بُغْضَ زِیَارَتِهِ». (۲)

«کسی را که خدا خواست سعادتمند شود حبّ و دوستی حسین و زیارتش را در دل او شکوفا می‌سازد و به عکس، کسی را که بخواهد کیفر دهد و تنبیه نماید، کینه و بغضی نسبت به حسین و یارانش در دل او ظاهر می‌گرداند.»

۱۰- تقدّم زوار کربلا بر زوّار کعبه

صدوق، در ثواب الاعمال نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعَالَی یَبْدَأُ بِالنَّظَرِ إِلَی زُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام عَشِیَّهَٔ عَرَفَهَٔ»، خدا در شب عرفه به زوّار امام حسین علیه السلام توجّه می‌کند. راوی از آن حضرت پرسید: «قِیلَ لَهُ قَبْلَ نَظَرِهِ إِلَی أَهْلِ الْمَوْقِفِ» آیا پیش از نظر کردن به حضّار در عرفات؟ امام پاسخ داد: آری. و در حدیثی دیگر از آن حضرت آمده است:

۱- کامل‌الزیارات، ص ۷۰.

۲- وسائل‌الشیعهٔ، ج ۱۴، ص ۴۹۶، باب استحباب زیارهٔ الحسین علیه السلام.

ص: ۳۷۹

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَتَجَلَّی لِزُوَّارِ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَبْلَ أَهْلِ عَرَفَاتٍ (فَیَفْعَلُ ذَلِکَ بِهِمْ) وَ یَقْضِی حَوَائِجَهُمْ وَ یَغْفِرُ ذُنُوبَهُمْ وَ یُشَفِّعُهُمْ فِی مَسَائِلِهِمْ ثُمَّ یَثْنِی بِأَهْلِ عَرَفَاتٍ یَفْعَلُ ذَلِکَ بِهِمْ». (۱)

پروردگار حکیم عنایت ویژه خود را متوجّه زوّار قبر امام حسین علیه السلام می کند پیش از توجّه به حُجّاج واقف در عرفات نماید، خدا حوائج زوّار حسین را برآورده می‌سازد، گناهانشان را می‌بخشد و از آنان شفاعت به عمل می‌آورد پس به زوّار کعبه‌ای که در عرفات (در شب عرفه) حضور دارند توجّه کرده با آنان نیز این چنین عمل می کند.

پرسش ۲۱: آیا عزاداری و اشک ریختن برای شهیدان در سنّت خود امام حسین علیه السلام سابقه دارد؟

ج: در سنّت امام علیه السلام تعقّل و عواطف با هم آمیخته‌اند.

در میان فرماندهان و رزم‌آوران غالباً سنگدلی به عنوان صلابت حاکم است و آنانکه اهل عواطف و سوز و گداز باشند اهل صلابت نیستند ولی هنر مردان خدا آن است که دو ویژگی فوق را به گونه بسیار حکیمانه به هم آمیخته‌اند و این دو (صلابت و عواطف انسانی) هر کدام در جای خود به قدر لازم و به طور حکیمانه مورد توجّه می‌باشند و هیچکدام در پای دیگری ذبح نمی‌شود.

امام علیه السلام در حماسه تاریخ خود اثبات کرد که اهل صلابت است و نیز اهل اشک و سوز (عواطف) و هیچکدام در زندگی او مانع از حضور دیگری نیست.

امام نه تنها در کربلا- حتّی پیش از حضور در کربلا- برای یاران و عزیزان شهیدش، اشک ریخت و در این باره به دو گزارش زیر توجّه فرمایید.

۱- سیّد بن طاووس در لهوف می‌نویسد: در منزلگاه معروف به زباله خبر شهادت مسلم به امام رسید. جمعی از همراهان آن حضرت وقتی که دانستند کاروان امام علیه السلام به سوی سرنوشتی سرخ پیش می‌رود از امام جدا شدند. و نیز با پخش این خبر اشک و ناله

۱- نک: ثواب الأعمال، صص ۱۱۶، ۱۱۷؛ وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

ص: ۳۸۰

در سراپرده امام علیه السلام بالا- گرفت. همچنین فرزدق شاعر به پیش آمد و گفت: یابن رسول اللّه چرا به سوی کوفه به پیش می‌روی در حالی که آنان پسر عم و شیعیان ترا به قتل رساندند.

امام علیه السلام در حالی که برای مسلم اشک می‌ریخت فرمود: خدا مسلم را رحمت کند به سوی جنّت الهی شتافت و ما به او ملحق و سپس این چنین سرود:

فَإنْ تَکُنِ الدُّنْیا تُعَدُّ نَفیسَةً فَإنَّ ثَوابَ اللّهِ أَعْلی وَانْبَلُ

وَإن تَکُنِ الأبدانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِیءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللّهِ أَفْضَلُ

وَإنْ تَکُنِ الأَرْزاقُ قِسْماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فی السَّعْی أَجْمَلُ

وَإنْ تَکُنِ الأَمْوالُ لِلتَّرْکِ جَمْعُها فَما بالُ مَتْرُوکٍ بِهِ الْمَرْءُ یَبْخَلُ؟

«اگر زندگی دنیوی گرانسنگ است، ثواب شهادت الهی از آن نفیس‌تر و گرانسنگ‌تر است.

اگر قرار است که آدمی بمیرد، کشته شدن در راه خدا برترین نوع آن است.

اگر رزق و روزی، مقدّر است پس به دور ماندن از حرص‌ورزی، شایسته‌تر است.

اگر اموال و ثروت را سرانجام باید رها کنیم پس چه بهتر که اهل بخل نباشیم و در راه خدا انفاق کنیم.»

در گزارش فوق سخن از:

۱- اشک و سوز امام علیه السلام برای مسلم است.

۲- امام علیه السلام یک رهبر سنگدل نیست و یک فرمانده به دور از عواطف نمی‌باشد بلکه در مکتب او تعقّل با عواطف انسانی با هم آمیخته است لذا برای یارانش اشک می‌ریزد در عین حال که مصمّم و آهنین بر سر میعاد خود پای فشرده به پیش می‌رود. (۱)

۲- در باراندازگاه معروف به ذو حسم: امام دو نفر از کوفه بیرون آمده بودند را مورد توجّه داد. امام از آنان از احوال مردم کوفه جویا شدند. آنان پاسخ دادند دل‌ها با شما ولی شمشیرهایشان علیه شماست.

امام علیه السلام به آنان فرمود از فرستاده من قیس بن مسهّر چه خبر دارید پاسخ دادند ابن

۱- اللهوف، ص ۳۲.

ص: ۳۸۱

زیاد او را به قتل رساند. در این هنگام، امام برای قیس، اشک ریخت و فرمود: خدا پاداش او را جنّت خود قرار دهد. خداوندا! بهشت را جایگاه والای ما و شیعیانمان ساز، همانا تو بر هر چیزی توانایی؛ (فاسترجع واستعبر باکیاً). (۱)

و پس ازین امام علیه السلام در میان یاران ایستاد و این چنین خطبه خواند: می‌بینید که چه پیش آمد و می‌بینید که دنیا از ما روی گرداند و به ما پشت کرد و در ضمن همین خطبه خاطر نشان کرد:

آیا نمی‌بینید که حقّ، مورد بی‌اعتنایی است و از باطل نهی و نکوهش به عمل نمی‌آید و اگر آدمی به مرگ خود راضی باشد، حق دارد و من مرگ در راه حمایت از حق و نهی از باطل را جز سعادت به حساب نمی‌آورم و زندگی با اشرار را جز خسران تلقّی نمی‌کنم. (۲) دو گزارش فوق به عنوان نمونه و مؤید این نظراند که عزاداری و اشک عشق برای شهیدان در سیره امام حسین علیه السلام سابقه‌ای دیرینه دارد و در کربلا در کنار جسد شهدا نیز این سنّت به طور مکرّر مشاهده شده است.

پرسش ۲۲: روزه روز عاشورا چه حکمی دارد؟

پاسخ: روز عاشورا روز عزاست، اگر آدمی بتواند کمتر به خوردن و آشامیدن روی آورد خالی از پاداش نیست لیکن روزه‌دار بودن در آن روز، مورد تأکید قرار نگرفته؛ بلکه کراهت دارد گرچه در دوران جاهلیت و نیز در اسلام پیش از اعلام وجوب روزه

۱- قال: فلکم علم برسولی قیس بن مسهر؟ قالوا: نعم قتله ابن زیاد فاسترجع واستعبر باکیاً، وقال: جعل اللّٰه له الجنّهٔ ثواباً، اللّهم اجعل لنا ولشیعتنا منزلًا کریماً إنّک علی کلّ شیءٍ قدیر.

خطبهٔ الحسین «بذی حسم»

قال عتبهٔ بن أبی العبران: ثمّ قام الحسین علیه السلام خطیباً «بذی حسم» اسم موضع. وقال: إنّه قد نزل بنا من الأمر ما ترون وإنّ الدنیا قد تحیّزت وتنکّرت، وأدبر معروفها واستمرّت حذاء ولم یبق منها إلا صبابهٔ کصبابهٔ الإناء وخسیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون إلی الحقّ لا یعمل به، والی الباطل، لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء اللّٰه محقّاً، فإنّی لا أری الموت إلّاسعادهٔ والحیاهٔ مع الظالمین إلّابرماً.

۲- نک: ابن نما، مثیر الاحزان، ص ۴۴.

ص: ۳۸۲

واجب، مسلمانان روزه مستحبی در آن روز می گرفتند.

زراره و محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال کردند، آن حضرت فرمود:

«کانَ صَوْمُهُ قَبْلَ شَهرِ رَمَضان، فَلَمّا نَزَلَ شَهْرُ رَمَضان تُرِکَ». (۱)

«پیش از وجوب روزه رمضان، روز عاشورا روزه می گرفتند، ولی پس از آن، روزه آن روز متروک شد.»

مرحوم سیّد بن طاووس در اقبال می‌نویسد: «اعْلَمْ أنَّ الرّوایات وَرَدَتْ مُتَنافِراتٌ فی تَحریم صَوْمِ یوم عاشُوراء علی وجه الشّماتات ...»

سپس به روایتی از حضرت رضا علیه السلام استدلال می کند که آن حضرت فرمود:

«انَّهُ یَومٌ صامَ فیهِ الأدعیاءُ مِنْ آلِ‌زیادٍ لِقَتْلِ الحُسَیْنِ علیه السلام وَ هُوَ یَوْمٌ یَتَشأَّمُ بِهِ آلُ مُحمّدٍ علیهم السلام ویَتَشأَّمُ بِهِ أهْلُ الإسْلام».

«عاشوراء «روزی که خاندان نامشروع ابن زیاد به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام روزه گرفتند، ولی خاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان آن را شوم می‌دانند.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«مَا هُوَ یَوْمُ صَوْمٍ وَ مَا هُوَ إِلَّا یَوْمُ حُزْنٍ وَ مُصِیبَةٍ دَخَلَتْ عَلَی أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ جَمِیعِ الْمُؤْمِنِینَ».

«عاشورا روز روزه داری نیست، بلکه روز اندوه و مصیبت برای آسمانیان و زمینیان و تمام مؤمنان است.» (۲) مرحوم شیخ عباس قمّی رضوان‌اللَّه تعالی علیه در اعمال روز عاشورا می‌نویسد:

۱- وسائل، ج ۱۰، ص ۴۵۹، ح ۱، باب عدم جواز صوم التاسع والعاشر من محرّم ...

۲- اقبال الأعمال، ص ۳۳، بحار ج ۹۵، ص ۳۴۰، ح ۷.

ص: ۳۸۳

شایسته است که شیعیان در این روز از خوردن و آشامیدن امساک کنند، بی‌آنکه قصد روزه نمایند و در آخر روز- بعد از عصر- افطار کنند به غذایی که اهل مصیبت می‌خورند؛ مثل ماست یا شیر و امثال آن، نه غذاهای لذیذ.

علّامه مجلسی در «زاد المعاد» آورده است: بنی‌امیّه این دو روز- تاسوعا و عاشورا- را برای برکت و شماتت (شادی و خرسندی) بر قتل آن حضرت روزه داشتند و احادیث بسیار در فضیلت این روز و روزه آنها بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسته‌اند و از طریق اهل بیت علیهم السلام احادیث بسیار در مذمّت روزه این دو روز به خصوص روز عاشورا وارد شده است. (۱)

پرسش ۲۳: هنگام شنیدن نام امام حسین چه باید گفت؟

پاسخ: حسن‌بن ابی فاخته می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هنگام شنیدن نام امام حسین علیه السلام چه جمله‌ای به زبان آوریم؟ امام پاسخ داد:

«قُلْ صَلَّی اللَّه عَلَیْکَ یا أباعبداللَّه! تکرّرها ثلاثاً». (۲)

«هرگاه نام امام حسین را شنیدی بگو درود خدا برتو ای حسین و این کلام را سه مرتبه تکرار کن.»

پرسش ۲۴: چرا به عزاداری عاشورا بیشتر توجه می‌شود؟

پاسخ: برای رسیدن به پاسخ پرسش بالا، توجه به چند نکته ضروری است:

الف) ائمه معصوم علیهم السلام نسبت به عزاداری امام حسین اهتمامی ویژه داشتند. و این برخاسته از اهتمامی بودکه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عاشورا و عزاداران امام حسین علیه السلام در رهنمودهای خود داشتند.

ب) امام حسین علیه السلام آخرین فرد باقی مانده از خمسه طیّبه است، براین اساس

۱- مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

۲- کامل الزیارات: ص ۷۷ و ۷۸ و ص ۶۷- بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.

ص: ۳۸۴

عزاداری برای او وبزرگداشت از عاشورا در واقع عزاداری برای همه افراد خمسه طیّبه وبزرگداشت برای آنان است.

ج) وضعیت ظاهری شهادت امام حسین علیه السلام وتوفان آفرینی نهضت او از ویژگی خاصی برخوردار است که در شهادت سایر معصومین علیهم السلام به چشم نمی‌خورد امیرالمؤمنین و نیز امام مجتبی علیهما السلام به امام حسین علیه السلام فرمودند: «لا یَوْم کَیَوْمِکَ یا أبا عبداللَّه»؛ «روزی، همسنگ روز شهادت تو نیست». بنابراین، عزاداری امام حسین علیه السلام باید دارای ویژگی باشد تا درپرتو آن، فرهنگ همه پیشوایان معصوم تداوم یابد.

پرسش ۲۵: آیا سیره عزاداری عاشورا برخاسته از فرهنگ دوران صفویه است؟

اهمیتی که ائمه معصوم علیهم السلام به عزاداری حسین علیه السلام می‌دادند، نشان می‌دهد که مسأله عزاداری، مسأله‌ای سابقه‌دار است و ریشه در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام دارد. البته در دوران آل‌بویه در تاریخ چند قرن پیش از صفویان نیز عزاداری سنّتی در جامعه آن‌روز جایگاه ویژ ه‌ای داشته است و نکته قابل ذکر آن است که در زمان شاهان صفوی اهتمام خاصی نسبت به فرهنگ اهل بیت و عزاداری عاشورایی ابراز می‌شده است و چون شاهان پیش از این دوره، غالباً از اهل سنت بوده و توجه چندانی به چنین فرهنگ و مراسم عاشورایی مبذول نمی‌داشته‌اند، برخی از مخالفان اهل بیت و یا ناآگاهان در این باره مسأله عزاداری را برخاسته از صفویان پنداشته‌اند، در حالی که صفویان فقط در حفظ و تداوم این سنّت کوشیده‌اند.

ص: ۳۸۵

منابع و مآخذ

۱- ابصارالعین: شیخ محمدبن طاهرالسماوی (۱۳۷۰ ه.) مرکزالدراسات الاسلامیه لحرس الثوره.

۲- اثبات الهداة: حرّ عاملی، محمد بن الحسن (۱۱۰۴ ه.) دارالکتب الاسلامیه.

۳- اثباة الوصیّة: مسعودی، علی بن الحسین بن علی (۳۴۶ ه.) منشورات رضی، قم.

۴- احقاق‌الحق: قاضی نوراللّٰه تستری وعشی (۱۰۱۹ ه.) کتابخانه نجفی مرعشی.

۵- الاحتجاج: طبرسی، احمد بن علی بن ابی‌طالب (قرن ۶ ه.) نشر المرتضی، مشهد.

۶- الأخبار الطوال: احمد بن داود دینوری (۲۸۲ ه.) منشورات رضی، قم.

۷- الارشاد: شیخ مفید (۴۱۳ ه.) مؤسسهٔ الاعلمی بیروت.

۸- اسدالغابهٔ فی معرفهٔ الصحابه: ابن الأثیر، علی بن محمد الشیبانی (۶۳۰ ه.) المکتبهٔ الاسلامیهٔ.

۹- اعلام الوری بأعلام الهدی: طبرسی، فضل بن الحسن (ق ۶ ه.)

۱۰- الاقبال: ابن طاووس، علی بن موسی بن جعفر (۶۶۴ ه.) دارالکتب الاسلامیهٔ طهران.

۱۱- الإمامهٔ والسیاسه: ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ه.)

۱۲- الأنوار النعمانیه: نعمهٔاللّٰه موسوی جزائری (۱۱۱۲ ه.) تبریز، سوق المسجدالجامع.

۱۳- اللهوف: سید ابن طاووس (۶۶۴ ه.) المطبعهٔ الحیدریه، النجف.

۱۴- المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیسابوری (۴۰۵ ه.) دارالمعرفهٔ/ بیروت

ص: ۳۸۶

۱۵- المستطرف من کل فنّ مستظرف: ابشیهی (۸۵۰ ه.) منشورات الشریف الرضی/ قم

۱۶- المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی: ا. ی. ونسنک، مکتبهٔ برلین.

۱۷- المنتخب: فخرالدین الطریحی

۱۸- المواعظ: محمد بن علی بن بابویه قمّی (۳۸۱ ه.) انتشارات هجرت

۱۹- النزاع والتخاصم: مقریزی احمد بن علی بن عبدالقادر الشافعی (۸۴۵ ه.) مکتبهٔالاهرام/ مصر

۲۰- النهایه: ابن الأثیر مجدالدین ابی‌السعادات المبارک بن محمد الجزری (۶۰۶)

۲۱- امالی الصدوق: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قم (۳۸۱ ه.)

۲۲- امالی المرتضی: سید مرتضی علم‌الهدی، علی بن الحسین (۴۳۶ ه.) دارالکتاب العربی.

۲۳- امام حسین علیه السلام و ایران: کورت فریشلر، انتشارات جاویدان.

۲۴- انساب‌الاشراف: بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۲۷۹ ه.)

۲۵- انصارالحسین: شمس‌الدین، محمد مهدی.

۲۶- البحارالأنوار، مولی محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ ه.) دارالکتب الاسلامیه.

۲۷- البدایهٔ و النهایه: عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (۷۷۴ ه.) دارالفکر بیروت.

۲۸- البدء والتاریخ: أبو زید أحمد بن سهل بلخی (۵۰۷ ه.)، کتابخانه اسدی، طهران.

۲۹- بررسی تاریخ عاشورا: دکتر آیتی، کتاب‌خانه صدوق/ طهران

۳۰- پاسداران وحی: آیت‌اللَّه العظمی فاضل لنکرانی

۳۱- پرورش روح: سید محمد شفیعی مازندرانی

۳۲- تاریخ آل محمّد صلی الله علیه و آله: محمد قاضی بهلول بهجت

۳۳- تاریخ ابن کثیر: البدایهٔ والنهایه. (ابن کثیر)

۳۴- تاریخ الاسلام: ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان (۷۴۸ ه.) دارالکتاب العربی بیروت

۳۵- تاریخ‌الخلفا: جلال‌الدین سیوطی (۹۱۱ ه.) مصر.

۳۶- تاریخ الطبری: محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ه.)

ص: ۳۸۷

۳۷- تاریخ الیعقوبی: احمد بن ابی‌یعقوب بن جعفر بن وهب (۲۸۴ ه.) دارصادر/ بیروت

۳۸- تاریخ پیامبر اسلام: دکتر محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگان تهران

۳۹- تاریخ گزیده: حمداللّه بن ابی‌بکر مستوفی قزوینی (۷۳۰ ه.) انتشارات امیرکبیر.

۴۰- تتمهٔ المنتهی: شیخ عباس قمی، انتشارات داوری/ قم

۴۱- تجارب‌الامم: أبوعلی مسکویه الرازی ۴۲۱ ه.)، دارسروش/ طهران

۴۲- تحفهٔ‌الأحباب: ابن شعبهٔ الحرّانی (قرن چهارم هجری) مؤسسهٔ النشر الاسلامی/ قم.

۴۳- تذکرهٔ‌الخواص: سبط ابن الجوزی (۶۵۴ ه.) مکتبهٔ نینوی- تهران

۴۴- تزکیهٔ النفس: پرورش روح؛ سید محمد شفیعی

۴۵- تفسیر البرهان: سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ ه.)

۴۶- تفسیر الصافی: فیض کاشانی (۱۰۹۱ ه.) مؤسسهٔ الاعلمی/ بیروت

۴۷- تفسیر الکبیر: فخر رازی، محمد بن عمر بن الحسن (۶۰۶ ه.)

۴۸- تمدّن اسلام: جرجی زیدان

۴۹- تنزیهٔ‌الأنبیاء: سید مرتضی علم‌الهدی (۴۳۶ ه.) منشورات الشریف الرضی/ قم.

۵۰- تنقیح‌المقال: مامقانی (شیخ عبداللّه)، چاپ حجری.

۵۱- تهذیب‌الأحکام: شیخ طوسی، محمد بن الحسن (۴۶۰ ه.) دارالکتب الاسلامیه، طهران

۵۲- تهذیب التهذیب: ابن حجر العسقلانی (۸۵۲ ه.) دار صادر/ بیروت.

۵۳- الجامع الصغیر: جلال الدین سیوطی (۹۱۱ ه.) دارالفکر/ بیروت

۵۴- جلاءالعیون: مولی محمد باقر مجلسی (۱۱۱۱ ه.) انتشارات رشیدی.

۵۵- جواهرالعقول فی شرح فرائدالاصول: محمد رضا الناصری، الدار الاسلامیه.

۵۶- حبیب‌السیر: میرخواند، غیاث‌الدین بن همام الدین الحسین، (۹۴۲ ه.)، کتابفروشی خیّام.

۵۷- حلیهٔ الأبرار: سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ ه.) دارالکتب العلمیه/ قم.

۵۸- حماسه حسینی علیه السلام: شهید مطهری، انتشارات صدرا

۵۹- حیاهٔ الحسین علیه السلام: باقر شریف القرشی، مکتبهٔ الداوری/ قم.

۶۰- الخصائص الحسینیّه: شیخ جعفر تستری (۱۳۰۳ ه.) دارالسرور/ بیروت

۶۱- دائرهٔ‌المعارف: الشیخ محمد حسین الأعلمی الحائری، انتشارات الأعلمی/ طهران

ص: ۳۸۸

۶۲- دائرۀالمعارف: بطرس البستانی، دارالمعرفه/ بیروت

۶۳- دائرۀ معارف القرن العشرین: محمد فرید وجدی، دارالمعرفه/ بیروت

۶۴- دمع‌السجوم (ترجمه نفس‌المهموم): شیخ عباس قمی

۶۵- دیوان اقبال لاهوری.

۶۶- دیوان جامی: نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۹۸ ه.) انتشارات توس

۶۷- ذخائرالعقبی: محبّ‌الدین الطبری (۶۹۴ ه.) انتشارات جهان- تهران

۶۸- رجال السید بحرالعلوم: آیت‌اللّه العظمی السید محمد المهدی الطباطبایی (۱۲۱۲ ه.) مکتبۀ الصادق/ طهران.

۶۹- رجال الکشّی: شیخ طوسی، مؤسسه آل‌البیت/ قم

۷۰- روح‌المعانی: شهاب‌الدین السید محمود الآلوسی البغدادی (۱۲۷۰ ه.) دار احیاءالتراث العربی/ بیروت

۷۱- روضۀ الواعظین: فتّال نیسابوری (۵۰۸) منشورات الرضی/ قم

۷۲- زندگی امام حسین علیه السلام: عمادزاده

۷۳- زینب الکبری علیها السلام: شیخ جعفر النقدی، منشورات الرضی/ قم.

۷۴- سفینۀالبحار: شیخ عباس قمّی، انتشارات فراهانی

۷۵- سنن الترمذی (الجامع الصحیح): ابوعیسی محمد عیسی بن سوره (۲۹۷ ه.) دار إحیاءالتراث العربی/ بیروت.

۷۶- سیّدالشهدا: شهید دستغیب، انتشارات فقیه/ تهران

۷۷- سیر أعلام النبلاء: شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی (۷۴۸ ه.) مؤسسۀ الرساله/ بیروت.

۷۸- السیرۀ النبویه: ابن‌هشام، دار احیاء التراث العربی/ بیروت

۷۹- الصواعق المحرقه: ابن حجر الهیثمی المکی (۹۷۴ ه.، مکتبۀ القاهره.

۸۰- شذرات الذهب: ابن عمار حنبلی (۱۰۸۹ ه.) دار احیاءالتراث العربی/ بیروت

۸۱- شرح نهج‌البلاغه: ابن ابی‌الحدید (۶۵۵ ه.) انتشارات اسماعیلیان

۸۲- شعائرالاسلام: ملّا محمد اشرفی مازندرانی- چاپ سنگی

ص: ۳۸۹

۸۳- شفاءالصدور: میرزا ابوالفضل تهرانی- چاپخانه سیدالشهدا/ قم

۸۴- الشیعه والحاکمون: محمد جواد مغنیة، دارالجواد للطباعة والنشر/ بیروت

۸۵- صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی قدس سره مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی

۸۶- الصراط المستقیم: بیاض، زین‌الدین ابومحمد علی بن یونس النباطی (۸۷۷ ه.) المکتبة المرتضویه

۸۷- العباس بن علیّ علیهما السلام: السید عبدالرزاق الموسوی المقرّم.

۸۸- العدالة الاجتماعیه: سید قطب

۸۹- العروة الوثقی: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی

۹۰- عظمت مسلمین در اسپانیا: ماک کاپ.

۹۱- عمدةالطالب: ابن عنبه، السید جمال‌الدین احمد بن علی الحسین (۸۲۸ ه.) المطبعة الحیدریه، النجف.

۹۲- العقدالفرید: ابن عبد ربّه الاندلسی (۳۲۸ ه.) دارالکتب العلمیه/ بیروت

۹۳- عنصر شجاعت: کمره‌ای

۹۴- عوالم الامام الحسین علیه السلام: شیخ عبداللَّه البحرانی الأصفانی، مؤسسة الامام المهدی/ قم.

۹۵- الغدیر: علّامه شیخ عبدالحسین امینی نجفی، دارالکتاب العربی/ بیروت

۹۶- فتح‌الباری: ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلانی (۸۵۲ ه.) دار احیاءالتراث العربی/ بیروت.

۹۷- الفتوح: ابن أعثم کوفی (۳۱۴ ه.) دارالکتب العلمیه/ بیروت.

۹۸- فرهنگ فرق اسلامی: دکتر مشکور

۹۹- الفصول المهمّه: ابن الصبّاغ المالکی (۸۵۵ ه.) منشورات الأعلمی/ طهران

۱۰۰- فیض‌القدیر: عبدالرؤوف المناوی، دارالفکر/ بیروت

۱۰۱- فی ظلال نهج‌البلاغه: محمد جواد مغنیة، دارالعلم للملایین/ بیروت

۱۰۲- قادتنا: آیت‌اللَّه سید محمد هادی میلانی، مؤسسة الوفاء/ بیروت

۱۰۳- قاموس‌الرجال: شیخ محمد تقی تستری، سازمان تبلیغات اسلامی/ قم

۱۰۴- القاموس المحیط: فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۸۱۷ ه.)

ص: ۳۹۰

۱۰۵- قمقام زخّار: شاهزاده حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله، واحد انتشارات الاسلامیه.

۱۰۶- الکافی: محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ ه.) دار صعب/ بیروت

۱۰۷- الکامل فی التاریخ: ابن الأثیر، علی بن ابی‌الکرم الشیبانی (۶۰۶ ه.)، دار صادر/ بیروت

۱۰۸- کامل‌الزیارات: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (۳۶۷ ه.) المکتبهٔ المرتضویه/ النجف

۱۰۹- کشف‌الغمّه: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی‌الفتوح الإربلی (۶۵۳ ه.)، تبریز/ سوق المسجد الجامع.

۱۱۰- کشف‌المراد: جمال‌الدین الحسن بن یوسف العلامهٔ الحلّی (۷۲۶ ه.) مؤسسهٔ‌الاعلمی/ بیروت

۱۱۱- کنزالعمّال: متقی هندی (۹۷۵ ه.) مؤسسهٔ الرساله/ بیروت.

۱۱۲- لسان‌العرب: ابن‌منظور افریقی (۷۱۱ ه.) نشر ادب الحوزه.

۱۱۳- لغتنامه: دهخدا علی اکبر/ چاپخانه مجلس

۱۱۴- لواعج‌الاشجان: سید محسن امین عاملی، مکتبهٔ بصیرتی/ قم

۱۱۵- مثیرالأحزان: ابن نما الحلّی (۶۴۵ ه.) مؤسسهٔ الامام المهدی

۱۱۶- مجمع‌البحرین: فخرالدین طریحی (۱۰۸۵ ه.) المکتبهٔ المرتضویه، طهران

۱۱۷- مختلف‌الشیعه: علّامه حلّی (۷۲۶ ه.) مؤسسهٔ النشر الاسلامی/ قم

۱۱۸- مروج‌الذهب: مسعودی ابوالحسن علیّ بن الحسین (۳۴۶ ه.) مطبعهٔ السعاده/ القاهره

۱۱۹- معالم المدرستین: سید مرتضی عسکری، بنیاد بعثت

۱۲۰- معالی السبطین: شیخ محمد مهدی الحائری، منشورات الرضی/ قم

۱۲۱- مقاتل‌الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ه.) منشورات الشریف الرضی/ قم

۱۲۲- مقتل‌الحسین علیه السلام: ابومخنف لوط بن یحیی، چاپخانه علمیه/ قم

۱۲۳- مقتل‌الحسین علیه السلام: خوارزمی ابوالمؤید الموفق بن احمد (۵۶۸ ه.) مکتبهٔ‌المفید/ قم

۱۲۴- مقتل‌الحسین علیه السلام: عبدالرزاق موسوی مقرّم، دارالکتاب الاسلامی

۱۲۵- منتخب‌التواریخ: محمد هاشم بن محمد علی خراسانی (۱۳۵۲ ه.) موسسه مطبوعاتی علمی.

۱۲۶- منتهی الآمال: شیخ عباس قمی، کتابفروشی اسلامیه/ تهران

ص: ۳۹۱

۱۲۷- میزان الاعتدال: ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان (۷۴۸ ه.) دارالمعرفه/ بیروت

۱۲۸- میزان الحکمه: محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی

۱۲۹- ناسخ‌التواریخ: محمد تقی سپهر، کتابفروشی اسلامی/ تهران

۱۳۰- نفس المهموم (دمع‌السجوم): شیخ عباس قمّی، کتابفروشی علمیه اسلامیه/ طهران

۱۳۱- نهضهٔ‌الحسین علیه السلام: السید هبهٔ‌الدین الشهرستانی، منشورات الرضی/ قم

۱۳۲- وسائل‌الشیعه: حرّ عاملی محمد بن الحسن (۱۱۰۴ ه.) مؤسسه آل‌البیت/ قم

۱۳۳- وصیّتنامه الهی سیاسی (امام خمینی قدس سره)

۱۳۴- وقائع الأیّام (خیابانی)

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹